

دوزخ طغور و معارف السراج  
۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد چاروہم

از قیمت

# امام شناسی

تالیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طبرانی

قدس سرہ رحمۃ اللہ علیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# امام شناسی

جلد چهاردهم

(سیرکتابت حدیث - تقدّم شیعه درتألیف)

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.

امام شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی. - مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۱۸. - ق.

۱۸ ج. - (دوره علوم و معارف اسلام: ۲)

طبع اول: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲. - ق.

این مجموعه شامل موضوعات: عصمت درج ۱: آیات و روایات وارده در شأن امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام درج ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳: فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در ج ۲، ۴، ۱۱، ۱۲: ولایت درج ۱، ۵: غدیر درج ۶، ۷، ۸، ۹: شیعه درج ۳، ۱۴، ۱۶ و ۱۷؛ مکتب علمی امام جعفر صادق علیه السلام درج ۱۶ و ۱۷، ۱۸؛ و صحیفه سجّادیه درج ۱۵ می باشد.

کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. امامت. ۲. ولایت. ۳. علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۳

قبل از هجرت - ۴۰ ق. - فضائل و مناقب. ۴. شیعه امامیه. ۵. غدیر خم.

الف. عنوان. ب. فروست: علوم و معارف اسلام.

۲۹۷/۴۵

BP۲۲۳

شابک معمولی ۱-۸۴-۶۵۳۳-۹۶۴ (جلد ۱۴) ISBN 964 - 6533 - 84 - 1 (VOL . 14)

شابک زرکوب ۹-۹۴-۶۵۳۳-۹۶۴ (جلد ۱۴) ISBN 964 - 3533 - 94 - 9 (VOL . 14)

شابک معمولی ۷-۰۲-۶۵۳۳-۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 6533 - 02 - 7 (18 VOL . SET)

شابک زرکوب ۸-۰۷-۶۵۳۳-۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 6533 - 07 - 8 (18 VOL . SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

امام شناسی جلد چهاردهم

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله علیه

طبع اول (توسط این انتشارات): شعبان المعظم ۱۴۲۵ هجری قمری

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، تلفن ۸۵۴۳۶۸۴

صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

هُوَ الْعَزِيزُ

إِمَامٌ شِنَا سِي

بحث های تفسیری، فلسفی، روایتی، تاریخی، اجتماعی

در باره امامت و ولایت پیغمبر کبری

و در باره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب

و آئینه معصرین سلام رسد علیهم اجمعین بالجزیر

در سهای استدلالی علمی منبذ از قرآن کریم

و روایات وارده از خاصر و عامر و ابجا شکی

پیامون ولایت

مؤلفه الحیدر:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنده

### أهم مطالب و عناوين برگزیده

جلد چهاردهم امام‌شناسی (سیر کتابت حدیث - تقدم شيعه در تأليف)

- ۱- لزوم و اهميت كتابت در آيات قرآن كريم و روايات رسول اکرم ﷺ
- ۲- منع خلفا از كتابت حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳- با وجود قرآن نیاز به سنت ، و با وجود سنت نیاز به امام باقی است
- ۴- بحث گسترده پیرامون اعتقاد شیعه و نقل کلمات محققین و اساطین آنان در عدم تحریف کتاب الله المنزل من السماء به زیاده و نقصان و تغییر و تبدیل گرچه یک جمله و یا یک کلمه اندک باشد
- ۵- مطالب وافی و ارزشمند حضرت استاد : علامه طباطبائی در مصونیت قرآن کریم از تحریف و پاسخ ایشان از أدله قائلین به وجود نقیصه در قرآن
- ۶- نقدی بر مکتب اخباری
- ۷- معرفتی تألیفات امیر المؤمنین علیه السلام : مصحف علی ، مصحف فاطمه و کتابهای جامعه ، جفر ، دیات ، فرائض ، السنن در علوم قرآن ، و...
- ۸- تحقیقی درباره علم جفر و نقد کلام مغنیه و امثال او در کیفیت علم غیب امامان
- ۹- برای علمائیکه راه عرفان را نپیموده‌اند ، باور کردن بسیاری از مسائل غیبیه مشکل است
- ۱۰- لوح فاطمه و نامه‌های سر به مهر آسمانی در ولایت دوازده امام
- ۱۱- تقدم شیعه در تدوین به پیروی از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۲- ابورافع شیعی ، اولین مؤلف پس از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد
- ۱۳- تدوین اهل سنت پس از دو قرن بوده است
- ۱۴- کیفیت تکون اسرائیلیات در حدیث و سستی روایات ابوهریره و عبد الله بن عمرو

\* آیات حصر علم غیب در خدا عمومیت دارد ، ولی آیه : عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ خَاصٍّ است و عموم آنها را تخصیص می‌زند ، و مفاد و نتیجه‌اش این می‌شود که : خداوند عالم غیب است و بر غیب خود کسی را مطلع نمی‌گرداند مگر آن رسول مورد پسند خود را که از غیب خود به وی خبر میدهد . و به مقتضای حدیث مُجْمَعٌ عَلَيْهِ بَيْنَ فَرِيقَيْنِ : أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ، تمام مقامات و درجات پیامبران بجز خصوص عنوان مَنْصِبِ نَبَوْتٍ برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت است ، و به اتِّفَاقٍ و اجماع علمای شیعه جمیع مزایا و علوم و درجات و منزله‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای جمیع ائمه طاهرین علیهم‌السلام ثابت است ، و از مهمترین منازل و درجات ، علم به غیب و کشف اسرار الهیه و اطلاع بر مخفیات و علوم ربوبی توحیدی است که سائر مکاشفات مثالیّه را زیر نگین دارد .

ص ۲۷۳ و ۲۷۴

\* \* \*

\* ... اینگونه استدلالها (در دفاع از حریم تشیّع در برابر گفتار عامّه در مقام جَدَلِ دِرْيَاةِ عِلْمِ اِمَامٍ) مشام جان را معطر نمی‌سازد ؛ و تا برای شناخت امام علیه‌السلام خود ، مؤمن شیعه دست به سلوک عملی نزنند و در راه سیر ایشان وارد نگردد مطلب برای او مبهم می‌ماند .

ص ۲۷۸ و ۲۷۹

\* علم جفر حقیقی - نه جفری که امروزه مشهور است - علمی است مستقل و کامل ؛  
و اصول و قواعد آن ، اصول و قواعد صحیح و متقنی است که از آن می‌توان  
استکشاف امور غیبیه و حلّ مسائل مشکله را نمود و از اوضاع و حوادث خیر داد ؛  
ولی چون اطلاع بر أسرار و مغیبات نیاز به نفوس طاهره دارد لهذا اختصاص به  
أئمه علیهم السّلام داشته و آنان به بعضی از خواصّ خود که دارای مقام طهارت  
باطنی شده بودند و فقط آنرا در اطلاع بر امور حسنه و خیر استعمال می‌کردند  
تعلیم می‌نمودند ، و از تعلیم به نا اهل یعنی آنان که دارای طهارت نفس نشده  
بودند اجتناب می‌نمودند ، و به شدّت از استعمال آن منع و تحذیر می‌فرمودند .  
علم جفر واقعی نزد مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام بود و پس از آنحضرت نزد  
امامان شیعه علیهم السّلام . و امروزه نیز علم جفر یافت می‌شود ، ولی چون  
ناقص است استکشاف حتمی از آن به دست نمی‌آید و شاید صحیح آن نزد بعضی  
از نفوس مطهره باشد که از اطلاع عموم دور می‌باشند . ص ۲۷۵ و ص ۲۳۶

\* \* \*

\* شاگردان ممتاز او (مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی) که بر عالم مثال و عقل  
احاطه پیدا کرده بودند ، همه امور در هر لحظه در دلشان حاضر بود و در برابر  
دیدگان بصیر تشان مشهود . این مقامی است که جفر و رمل به گرد آن نمی‌رسد .

ص ۲۷۹



فہرست

## فهرست امام شناسی جلد (۱۴)

مطلب	صفحه
مقدمه	۱۱

درس یک صد و نود و ششم تا درس دویستم :

امر قرآن و پیامبر به کتابت و تربیت کاتبان  
از صفحه ۱۷ تا صفحه ۱۹۶

### شامل مطالب:

۱۸	أهمیّت تدریس و کتابت
۲۰	تفسیر آیه ذین و تجارت از سوره بقره
۲۲	استشهاد به آیات قرآن کریم بر وجوب کتابت
۲۶	کتابت در زمان رسول خدا ﷺ
۲۸	روایات رسول خدا ﷺ در امر به کتابت
۳۴	کتاب صحیفه صادقۀ عبدالله بن عمرو در زمان رسول خدا ﷺ
۳۶	کتابت در زمان رسول خدا ﷺ
۳۸	تعمّد خطیب در عدم نقل روایات منع عمر از کتابت رسول خدا ﷺ
۴۰	منع عمر از کتابت براساس أغراض سیاسی بوده است
۴۲	منع عمر از کتابت حدیث پیامبر ﷺ
۴۸	ردّ علامه امینی بر عمر در منع از کتابت حدیث
۵۲	رأی عمر درباره کتب
۵۶	صحابه سنّت رسول خدا ﷺ را نقل می کردند
۵۸	نظر گلدزیهر درباره کتابت حدیث
۶۰	آفات اعتقاد به حسُننا کتابُ الله
۶۲	با وجود سنّت، نیاز به امام باقی است
۶۴	سخن أحمد امین در نیاز به سنّت
۶۶	مباحثه آیه الله کاشف الغطاء با أحمد امین
۶۸	اعتراف أحمد امین به منع عمر از نوشتن رسول خدا ﷺ در مرض موت
۷۰	اعتراف أحمد امین به غلط بودن خلافت ابوبکر و عمر

- ۷۲ اعترافات أحمد أمين به مطاعن عثمان
- ۷۴ گفتار مرحوم مظفر در ترك نصّ بر خليفه
- ۷۶ اعترافات أحمد أمين عين عقائد شيعه است
- ۷۸ سخن مستشار عبدالحليم بر تقدّم عليّ عليه السلام در كتابت حديث
- ۸۰ سخن مستشار عبدالحليم درباره مصحف عليّ عليه السلام
- ۸۲ ردّ مردم مصحف جمع آوري شده عليّ عليه السلام را
- ۸۴ بيان علامه طباطبائي (ره) درباره عدم تحريف قرآن
- ۸۸ استدلال به تحدّي قرآن، بر عدم تحريف قرآن
- ۹۴ استدلال به امثال حديث ثقلين بر عدم تحريف قرآن
- ۹۶ أدلّه حشويّه و محدثين شيعه و عامّه در تحريف قرآن
- ۱۰۰ استدلال به اجماع بر عدم تحريف مستلزم دور است
- ۱۰۲ استدلال به اخبار تحريف و پاسخ آن
- ۱۰۶ اخبار تحريف مدسوس است
- ۱۱۴ سخن علامه طباطبائي (ره) در جمع آوري قرآن
- ۱۲۴ كلام طبرسي و سيد مرتضي در عدم تحريف قرآن
- ۱۲۶ گفتار آية الله ميرزا حسن آشتياني در عدم تحريف قرآن
- ۱۲۸ نظر شيخ صدوق و شيخ مفيد در عدم تحريف قرآن
- ۱۳۰ سخن امام هندی در تبرئه شيعه از قول به تحريف
- ۱۳۲ گفتار شيخ طوسي (ره) در عدم تحريف قرآن
- ۱۳۴ نقل سوره ای تحريف شده از «دبستان مذاهب»
- ۱۳۶ سخن صاحب الذريعه درباره كتاب «دبستان مذاهب»
- ۱۳۸ متن كتاب «دبستان مذاهب» درباره عقائد شيعه
- ۱۴۲ نقل سخن محمد أمين استرآبادی در طريقه اخباريه
- ۱۴۴ نقدي بر مكتب اخباری
- ۱۴۶ نقدي بر كتاب فصل الخطاب در تحريف قرآن
- ۱۴۸ نقدي بر محدث نوري (ره) در تأليف كتاب «فصل الخطاب»
- ۱۵۰ گفتار صاحب الذريعه درباره «فصل الخطاب»
- ۱۵۴ گفتار آية الله أمين جبل عاملی در عدم تحريف قرآن
- ۱۵۸ گفتار سيد محمد تيجانی در تبرئه شيعه از قول به تحريف
- ۱۶۲ در میان اهل سنت هم قائل به تحريف وجود دارد
- ۱۷۸ بحث مفصل و عالمانه علامه بلاغی در عدم تحريف قرآن

درس دویست و یکم تا درس دویست و دهم:

کتبی که شیعه تألیف کرده است، و تقدّم شیعه در جمیع علوم

از صفحه ۱۹۹ تا صفحه ۳۸۸

شامل مطالب:

- ۲۰۰ تفسیر آیه: نَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ
- ۲۰۴ مصحف علی علیه السلام
- ۲۰۶ روایات در خصوصیت کتاب جامعه
- ۲۰۸ تفسیر علامه مجلسی (ره) درباره علم اعظم امامان
- ۲۱۰ روایات «بصائر الدرجات» در خصوصیت جامعه
- ۲۱۶ گفتار آیه الله حسن صدر در تقدّم شیعه در تدوین
- ۲۲۰ خصوصیات کتاب جفر
- ۲۲۲ روایات وارده درباره جفر
- ۲۳۰ بیان علامه مجلسی (ره) درباره جفر
- ۲۳۲ روایات دیگر وارده درباره جفر
- ۲۳۶ اصول و قواعد جفر، اصولی صحیح است
- ۲۳۸ ائمه علیهم السلام از جفر استکشاف مغیبات می نموده اند
- ۲۴۰ گفتار علماء درباره جفر
- ۲۴۲ گفتار ابن خلدون درباره جفر
- ۲۴۴ شرح حال فواطم در زمان هجرت
- ۲۴۶ اتهامات رافعی بر شیعه در تفسیر قرآن براساس علم جفر
- ۲۴۸ گفتار علامه محسن امین درباره جفر
- ۲۵۰ خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره حکومت بنی امیه
- ۲۵۲ ردّ علامه امین بر رافعی در اتهامات وی
- ۲۵۴ تحریف سید حسن امین در کتاب «أعیان الشیعه» پدرش
- ۲۵۸ تحریف و جنایتی دیگر از سید حسن امین
- ۲۶۲ گفتار مغنیّه درباره جفر
- ۲۶۴ گفتار مغنیّه در کیفیت علم غیب امامان علیهم السلام
- ۲۷۰ نقد کلام مغنیّه و امثال او در علم غیب امامان
- ۲۷۶ اثبات علم غیب از طریق جفر در گفتار ایجی و میر سید شریف
- ۲۷۸ مشکل بودن باور بسیاری از مسائل غیبیه برای علمائی که راه عرفان را نپیموده اند
- ۲۸۰ إخبار آیه الله بهجت از ضمیر مؤلف

۲۸۲	گفتار مستشار عبدالحلیم درباره جفر
۲۸۴	صحیفه اسامی شیعیان نزد امام صادق <small>علیه السلام</small> غیر از جفر بوده است
۲۸۶	شرح کتاب دیات از سید حسن صدر
۲۸۸	روایات بخاری در صحیفه دیات
۲۹۲	گفتار ابوریّه درباره صحیفه دیات
۲۹۶	روایات شیعه درباره صحیفه دیات
۲۹۸	صحیفه فرائض چهارمین تدوین امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۰۰	کتاب ستین پنجمین تدوین امیرالمؤمنین
۳۰۲	ردّ علامه امین بر رافعی درباره کتاب ستین
۳۰۴	مصحف فاطمه <small>علیه السلام</small> از مدوّنات علی <small>علیه السلام</small> است
۳۰۶	روایات درباره هویت مصحف فاطمه <small>علیه السلام</small>
۳۱۰	کلام علامه امین در عظمت مصحف فاطمه <small>علیه السلام</small>
۳۱۲	کتابت علی <small>علیه السلام</small> اسامی ائمه را به املاء رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۳۱۴	گفتار مغنیه درباره مصحف فاطمه <small>علیه السلام</small>
۳۱۸	حدیث لوح فاطمه <small>علیه السلام</small>
۳۲۸	حدیث نامه‌های سریمهر آسمانی در ولایت دوازده امام <small>علیهم السلام</small>
۳۳۲	أبوراغ نخستین مؤلف در شیعه پس از امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۳۶	تقدّم سنن أبوراغ بر کتاب سلیم
۳۳۸	تدوین اهل سنت پس از دو قرن بوده است
۳۴۲	ردّ بی فائده محمد عجاج خطیب بر سید حسن صدر
۳۴۴	کلام شیخ محمود ابوریّه در کیفیت تدوین اهل سنت
۳۶۰	دلایل اینکه تدوین عامه در رأس صدّه سوم بوده است
۳۶۲	کلام ابوریّه در تکون اسرائیلیات در حدیث
۳۶۸	نهی اکید پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> از روایت اسرائیلیات
۳۷۰	سستی روایات ابوهریره و عبدالله بن عمرو
۳۷۲	ردّ ابوریّه بر احادیث ابوهریره
۳۷۴	بی‌ارزشی صحیفه عبدالله بن عمرو
۳۷۶	دفاع محمد عجاج از صحیفه عبدالله بن عمرو
۳۸۰	نقد گفتار محمد عجاج در ردّ بر ابوریّه
۳۸۶	سلمان فارسی و ابوذر غفاری دو صحابی مدوّن بوده‌اند
۳۸۹	ملحقات

هو العليم  
دوره علوم و معارف اسلام

جلد چهارم

از قسمت

امام شناسی

شامل مطالب :

- ۱- اثر قرآن و پیغمبر به کتابت و تربیت کاتبان
- ۲- کتب را که شیعه تألیف کرده است ؛ و تقدم شیعه در جمیع علوم

درس صد و نوزده و ششم تا

درس دویست و نهم

مقدمه مؤلف

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### مقدمه

لله الحمد وله المنة جلد سیزدهم «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در روز بیست و پنجم شهر مبارک رمضان سنه یکهزار و چهارصد و ده هجریه قمریه به پایان رسید، و این جلد فقط بحث در پیرامون حدیث ثَقَلَيْنِ را استیعاب نمود؛ و از جهت سَنَد تواتر، و از جهت دَلَالَت و ضَوْح آن در عصمت و همتا بودن ائمه طاهرین (صلوات الله و سلامه علیهم) با قرآن کریم و حجیت کلامشان تا روز بازپسین به اثبات رسید. از اینرو نگارنده می‌بایست بدون فاصله و درنگ از خداوند متعال مدد می‌جست تا جلد چهاردهم شروع گردد و در بقیه مباحثی درباره امامت که شرح آن مختصراً در مقدمه مجلد سیزدهم آمده است بحث و تحقیق به عمل آید. اما چون کتاب «وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» که حاوی مطالبی ضمن بحث با رفقای صمیمی و اخلاء روحانی بلده طیبه أرض اقدس مشهد رضوی (علی شاهدا آلف التحیه والإکرام) بود، در شهر شوال المکرم همان سال یعنی ۱۴۱۰ تحریر و سپس انتشار یافت، و در آنجا اشاره شده بود که این مباحث ادامه دارد و این کتاب باید مجلد اول و ابتدائی دروسی به دنباله آن در حکومت اسلام قرار گیرد؛ لهذا از طرفی برای متمیم مباحث سابقه، و از طرف دیگر چون این مباحث بعینها از حکومت امام و ولایت فقیه بحث می‌نمود، و این خود یکی از مطالب موعوده در مجلد چهاردهم به شمار می‌رفت، بنابراین اساس پس از ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و چهارصد و یازده با اخوان طلاب دینی و اکارم فضلا



روحانی این شهر مقدّس بحثی را در تحت عنوان ولایت فقیه در حکومت اسلام شروع نمود، به طور متوسط، نه آنقدر مختصر که مطلبی به دست نیاید و نه آنقدر مفصّل که رشته بدر رود، و در مدّت سه ماه که چهل و هشت جلسه کامل را استیعاب نمود، در میان گذارده شد؛ و الحمدلله روی مطالب معنونه بحث کافی و وافی به عمل آمد و سپس تحریر و در چهار مجلد برای طبع آماده شد.

در ماه رجب المرجّب یکهزار و چهارصد و دوازده حقیر کتابی را به نام «رُوح مُجَرَّد»: یادنامه حاجّ سیّد هاشم حدّاد رحمته الله شروع نموده و مدّت تدوینش سه ماه به طول انجامید. چون حضرت معظّم له رحمته الله از شاگردان اقدم و اُسبِق و افضل فردوس و سادّه آیه الحقّ و العرفان و سند الحکمة و الايقان: مرحوم آیه الله حاجّ سیّد میرزا علی آقای قاضی رحمته الله بوده‌اند و از گرامی‌ترین اساتید حقیر در مباحث اخلاق و عرفان محسوب می‌شدند، لهذا این کتاب به شماره ۴ از سلسله دوره علوم و معارف اسلام که در قسمت اخلاق و فلسفه و عرفان است انتشار می‌یابد؛ کما آنکه دوره کتاب «ولایت فقیه در حکومت اسلام» به شماره ۶ از این دوره انتشار می‌یابد که شامل مباحث علمی و مسائل فقهی می‌باشد.

خدا را سپاسگزاریم که توفیق مرحمت فرمود و خامه حقیر را در این امد غیر بعید به تحریر و نگارش این مسائل به جریان انداخت؛ و اینک بحمدالله که روز عید سعید غدیر خم از سنه یکهزار و چهارصد و دوازده هجریه قمریه می‌باشد شروع به مجلد چهاردهم از «امام شناسی» را که به شماره ۲ از دوره علوم و معارف اسلام مشخص گردیده است مقدر فرمود. وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ. الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام.

هست بی شبهه خطا چون بر بُتان نام خدا

بر کسی غیر از تو اطلاقِ امیرالمؤمنین

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ، وَ إِمَامَ الْمُؤَحِّدِينَ، وَ يَعْسُوبَ  
الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتَهُ.

مشهد مقدس دو ساعت به ظهر مانده روز  
۱۸ ذوالحجّة الحرام ۱۴۱۲ هجریة قمریه  
عبده الفقیر: سیّد محمد حسین حسینی طهرانی



درس صد و نود و هشتم مادویستم

امروز آن پیامبر به کتابت و تربیت کاتبان



## درس ۱۹۶ تا ۲۰۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛  
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين؛  
و لاحولَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِیْمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلَّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ.<sup>۱</sup>

«در توان و قدرت هیچ فرد انسان چنین حقی نیست که پس از آنکه خداوند به وی کتاب آسمانی و حکم و نبوت را داده باشد، به مردم بگوید: شما بندگان من باشید نه بندگان خدا! ولیکن برای وی این حق هست که به مردم بگوید: شما رجال الهی مربی بشر بوده باشید، به سبب آنکه روش و منهج شما بر آن بوده است که کتاب الهی را تعلیم می نموده اید و در خواندن و درس دادن آن مزاولت و ممارست داشته اید!»

درس دادن عبارت است از تعلیم به کیفیّت مخصوصی که غالباً با خواندن از روی کتاب توأم باشد و آن اخصّ از مطلق تعلیم است چنانکه حضرت استاذنا الأکرم

---

۱- هفتاد و نهمین آیه از سورة آل عمران: سوّمین سوره از قرآن کریم.

افاده فرموده‌اند: وَ الدِّرَاسَةُ أَخْصُّ مِنَ التَّعْلِيمِ فَإِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ غَالِبًا فِيمَا يُتَعَلَّمُ عَنِ الْكِتَابِ بِقِرَاءَتِهِ<sup>۱</sup>.

اصل کتاب، نوشته‌ای است که با کتابت صورت می‌گیرد، و تدریس کتاب هم غالباً با نوشتن و تعلیم آن به صورت کتابت است. بنابراین کتابت نقش مهم و مؤثری در تدریس و تعلیم دارد.

در این آیه مبارکه خداوند می‌فرماید: وظیفه انبیای الهی که به ایشان کتاب الهی و حکم و نبوت داده شده است آن است که مردم را به خواندن و تعلیم و تدریس کتاب و احکام از راه تربیت استادان و مربیان الهی که پیوسته با کتابشان ممارست دارند و در خواندن و تدریس و تعلیم آن مزاولت می‌نمایند آشنا کنند.

علمای ربّانی که در تحت تعلیم و تربیت پیامبران عظام می‌باشند به وسیله خواندن و نوشتن و کتابت کتابهای آسمانی و پیوسته دخالت نمودن در تعلیم و تدریس آنها، مردم را به شاهراه سعادت رهبری می‌نمایند. بنابراین یگانه راه و طریق هدایت مردم از راه انبیاء و پیغمبران، علمائی می‌باشند که در وسط قرار گرفته و کارشان در اثر کتابت و دراست آیات الهیه، فهماندن حقایق دین به اذهان عامه مردم است و این مأموریت، تنها به واسطه تدریس و تعلیم کتاب که لازمه اش کتابت و نوشتن است تحقق می‌یابد.

در قرآن مجید نام کتاب و کُتُب و مشتقات از ماده کتابت بسیار برده شده است و کأنّه علاوه بر تدریس و تدرّس علوم، خصوص عنوان کتابت در ایصال و افهام آن دراسات و تعلیمات مؤثر است.

در بعضی احکام، کتابت را از لوازم شمرده و امر بدان کرده است. در آیه ۲۸۲ و آیه بعد از آن از سوره بقره می‌بینیم که در ده جا لفظ و عنوان کتابت عنوان شده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ (۱) وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۳۰۴.

كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ (۲) وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ (۳) وَ لِيُمِلَّ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ (۴) وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ (۵) وَ لَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئاً (۶) فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً (۷) أَوْ ضَعِيفاً (۸) أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ (۹) فَلْيُمِلَّ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ (۱۰) وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ (۱۱) مِنْ رِجَالِكُمْ (۱۲) فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ (۱۳) مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ (۱۴) أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا (۱۵) وَ لَا تَسْمَعُوا أَنْ تُكْتَبَ لَهُ صَغِيرًا (۱۶) أَوْ كَبِيرًا (۱۷) إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ الْأَنْزَاتِ إِنْ لَمْ تُكُونَا تِجَارَةً فَحَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تُكْتَبُوهَا (۱۸) وَ اشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ (۱۹) وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ (۲۰) وَ لَا شَهِيدٌ (۲۱) وَ إِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ (۲۲) وَ اتَّقُوا اللَّهَ (۲۳) وَ يَعْلَمِكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ (۲۴) مَقْبُوضَةٌ (۲۵) فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ (۲۶) وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ (۲۷) وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ (۲۸) وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ (۲۹) وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر در میانتان معامله استقراضی و یا مبادله مدت‌داری تارأس زمان معهود و مشخصی واقع شود، بر شما لازم است زمان أجل و سررسید آن را بنویسید (۱)، و باید در میان شما کسی باشد که آن سند را به راستی و درستی تنظیم کند و بنویسد (۲)، و نباید نویسنده در برابر این موهبت که خداوند به او تعلیم را عنایت کرده است از نوشتن دریغ نماید، پس بر وی واجب است که بنویسد (۳)، و بر شخص مدیون واجب است مقدار دین را بر کاتب إملاء و القاء کند و کاتب از جانب وی بر عهده وی بنویسد (۴)، و مرد إملاء کننده مدیون، و یا مرد کاتب و منظم نماینده سند، باید تقوای خداوند را ملحوظ داشته (۵) و از دین مقرر و معهود، چیزی کمتر ننویسند، و از مقدارش نگاهند (۶)، و مدیون (که بر عهده اوست که در رأس مدت معین طلب را پرداخت نماید) اگر سفیه (کم عقل و تبذیر کننده) بود (۷)، و یا ضعیف (صغیر نابالغ و یا پیر فرتوت و خرفت) بود (۸)، و یا



قدرت بر اِماء را (به واسطه لال بودن و یا جهالت به لغت) نداشت (۹)، در این صورت لازم است که ولی و صاحب اختیار امور او از روی راستی و درستی (۱۰) بجای وی اِماء کند، و باید دو نفر گواه (۱۱) را از میان مردان مسلمانان (۱۲) بر این قضیه گواه گیرید! و اگر دو نفر مرد نبودند باید یک نفر مرد و دو نفر زن (۱۳)، از گواهانی که شما آنان را می‌پسندید و به صداقتشان صحه می‌نهد (۱۴)، بر این امر گواه باشند؛ (و دو نفر زن بجای یک نفر مرد) بدین علت است که اگر یکی از آن زنان داستان تحمّل شهادت را فراموش نمود آن زن دیگر وی را در موقع اداء شهادت به یاد آورد. و نایستی گواهانی که تحمّل شهادت را نموده‌اند در وقتی که ایشان را برای ادای شهادت می‌طلبند اِبا و امتناع نمایند (۱۵)، و نباید از نوشتن و تنظیم سند و سر رسید، ملول و خسته شوید؛ خواه آن معامله و دین، کوچک باشد (۱۶) یا بزرگ (۱۷)، زیرا که (این تنظیم سند و نوشتار سه فائده مهم دارد): در نزد خداوند معامله‌ای راستین‌تر و استوارتر است و برای اداء شهادت، قویم‌تر و محکم‌تر، و به عدم پیدایش شک و شبهه در مقدار دین و در زمان لزوم پرداخت، نزدیک‌تر. مگر آنکه معامله نقدی دست به دست در میان شما صورت گیرد که در این فرض اگر نوشته‌ای در میان نباشد اشکال نخواهد داشت (۱۸)، و هنگامی که معامله‌ای را انجام می‌دهید بایستی بر آن گواه بگیرید (۱۹)، و نایستی کاتب (۲۰) و شاهد (۲۱) ضرری را (به واسطه ترک اجابت و تحریف و تغییر در کتابت و شهادت) بهم رسانند، و یا آنکه نایستی به کاتب و شاهد ضرری (به واسطه تعجیل بدین امر از فوت امر مهمشان و تکلیف بیشتر از آنچه بر ایشان معین شده است) برسد. و این ضرر کاتب و شاهد غلط و انحرافی است که از ناحیه شما تحقق پذیرفته است و از جانب شما سر زده است (۲۲). در تمام این مسائل باید تقوای خدا را پیش گرفته در مصونیت وی در آئید (۲۳) و خداوند به شما تعلیم می‌نماید، و خداوند به هر چیزی داناست. و اگر در سفر بودید و کاتبی را برای نوشتن نیافتید، باید گرو نقدی (۲۴) که آن را قبض می‌نمائید (۲۵) به دست شما برسد! و اگر بعضی از داینین و طلبکاران، بعضی

از مدیونین و بدهکاران را امین دانند (در این فرض به رهن و گرو نیازی نیست و) باید شخص مدیونِ امین که به واسطهٔ ایتمان به او از گرو و رهن صرف نظر شده است، دین را که در این حال به صورت امانتی در نزد وی می‌باشد، در موقع معین به داین و بستانکار پرداخت نموده، حقّ وی را تأدیه نماید (۲۶) و از خداوند بپرهیزد (و در اداء آن در موقع مقرر و در مقدار آن خیانتی به عمل نیورد) (۲۷)، و حرام است که شما مسلمانان شهادت را کتمان نمائید (و در موقع ادای آن پنهان دارید و از اظهار و بازگوکردنش خودداری کنید) (۲۸)، چرا که هر کس شهادت را پنهان دارد و از ابرازش در موقع حاجت ابا و امتناع ورزد، دل او گنهکار است (۲۹)؛ و خداوند به آنچه شما بجا می‌آورید داناست!

تفسیر اجمالی این آیات مبارکات را همان طور که ملاحظه می‌شود منتخبی از «تفسیر قاضی بیضاوی» آوردیم.<sup>۱</sup>

آیهٔ اوّل طویل‌ترین آیه در قرآن کریم است، و از مصاحف طبع جدید که بدون غلط و دارای مزایائی است یک صفحهٔ تمام را شامل شده است.

در آیهٔ نخستین بیست و سه حکم از احکام مسائل تجارت و نحوهٔ استقراض و معاملات سررسیددار و احکام شهادت و شرائط شاهد و لزوم معاملهٔ رهنی در وقت عدم امکان تنظیم سند و کتابت، به طور کلی همانطور که حقیر در اینجا به شمارش آورده‌ام بیان می‌کند؛ و در آیهٔ دومین شش حکم از احکام آن مسائل را بیان می‌فرماید که مجموعاً بیست و نه حکم می‌گردند.

در این آیات از کتابت و کیفیت تنظیم سند و نوشته و لزوم و اهمیت آن در معاملات یاد نموده است و برای استحکام و متانت و درستی معاملات و مبادلاتی که در آن وعده و میعاد است بسیار ضروری و لازم به شمار می‌آید.

می‌توان از این آیات لزوم تشکیل ادارهٔ اسناد کلّ و ثبت اسناد و املاک جزئی را

۱- از طبع دو جلدی قدیم، دارالطباعة العامرة مصر، ج ۱، ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۰.

استفاده کرد؛ و به طور کلی امروزه که در دنیا اصول معاملاتشان متکی به اسناد و تنظیم و نوشته و امضاء و توشیح از مقامات عالیه و رسمیه است، از این دو آیه اخذ شده است؛ و با ضمیمه بعضی از آیات دیگر جمیع سیاسات مُدُن و قواین اجتماعی را می‌توان به صورت مُدَوْن و مشروح و گسترده ابراز نمود؛ و زحمت این امر بر دوش فقهای عظام شیعه بوده و ایشان الحقّ خوب از عهده بر آمده‌اند، شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ وَ مَبَانِيَهُمُ الْمُنِيفَةَ.

فعلاً سخن ما از این موضوع خارج است، و فقط این دو آیه را به عنوان استشهاد در اینجا ذکر نمودیم تا اهمّیت نوشتن و کتابت که موضوع بحث ما از نظر اسلام است واضح گردد و عنایت قرآن کریم و پیامبر عظیم و امرشان به نوشتن و لزوم کتابت در موارد عدیده مشخص گردد، تا جائی که یک پایه از مسائل دینیّه را می‌توان مبتنی و متکی بر کتابت دانست که اگر آن نبود بسیاری از مسائل زمین می‌ماند.

خطیب بغدادی: مورّخ ابوبکر أحمد بن علی بن ثابت گوید: در وصف نمودن رسول الله صلی الله علیه [و آله و سلّم] کتابت را به اینکه قید علم است، دلیل است بر اباحه نگاهستن علوم را در کتابها برای کسی که بر قوه حافظه خویشتن نگران است از آنکه در آن غلطی وارد شود، و ناتوانی و عجز از إتقان و ضبط علوم برایش پیدا شود. و خداوند سبحانه بندگان خود را به مثل این مسئله در مسئله دین تأدیب فرموده و گفته است:

وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا.<sup>۱</sup>

«و از نوشتن سند و سر رسید دیون خود در معاملات خسته و ملول نگردید، خواه آن دین کوچک باشد خواه بزرگ! این کار نزد خداوند به حقّ و درستی بیشتر می‌گراید و برای گواهی و شهادت استوارتر، و برای عدم حصول شکّ و تردید، به واقع نزدیکتر می‌باشد.»

۱- آیه ۲۸۲ از سوره ۲: بقره.

و جائی که می‌بینیم: خداوند در امر دَیْن و ذِمَّه و عهده‌داری برای حفظ آن، و برای محافظت و احتیاط در آن، و برای ترس از دخول شک و شبهه در مقدار و در اجل آن ما را امر به نوشتن و کتابت فرموده است، علومی که حفظ آنها به مراتب از حفظ دُیون سخت‌تر است، سزاوارتر است که کتابتشان به جهت خوف از دخول ریب و شک و شبهه در آنها، جائز باشد. بلکه کتابت علم در این زمان با طولانی‌تر شدن سَدَها، و اختلاف اسباب روایت، در مقام احتجاج از حفظ قوی‌تر است.

مگر نمی‌بینی خدای عزوجل نوشتن شهادت را در اموری که راجع به حقوق مردم و مبادلات و ردّ و بدل‌هایی است که میان آنها تحقّق می‌پذیرد، کمک برای اثبات آن در موقع انکار، و موجب یادآوری در وقت فراموشی قرار داده است؟! و عدم آن را نزد مغلظه کاران و تمویه کنندگان در آن، قوی‌ترین أدله و حجّتها بر بطلان مدّ عاهایشان، قرار داده است!؟

از این قبیل است چون مشرکین از روی بهتان ادّعا نمودند که خداوند سبحانه برای خود از میان فرشتگان دخترانی را برگزیده است، خداوند پیامبر ما ﷺ را امر نمود تا بدیشان بگوید: فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>۱</sup> «اگر شما در این ادّعا راستگو می‌باشید، کتاب خود را که در آن این مطلب هست بیاورید!»

و چون یهود گفتند: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ<sup>۲</sup> «خداوند اصولاً بر هیچ فردی از افراد انسان، هیچگونه چیزی را نازل ننموده است» و قبل از این انکار، خودشان به جهت ایمانی که به کتاب تورات داشته‌اند قائل بوده‌اند که خداوند نزول کتاب نموده است، و این حقیقت به طور استفاضه و گسترده از ایشان بروز نموده است،

۱- آیه ۱۵۷ از سوره ۳۷: صافات.

۲- آیه ۹۱ از سوره ۶: انعام. و تمام آیه این طور است:

و ما قدروا الله حق قدره إذ قالوا ما أنزل الله على بشر من شيء قل من أنزل الكتاب الذي جاء به موسى نوراً و هدى للناس تجعلونه قراطيس تبدونها و تخفون كثيراً و علمتم ما لم تعلموا أنتم و لا آباؤكم قل الله ثم ذرهم في حوضهم يلعبون.

خداوند تعالی به پیغمبر ما ﷺ می‌گوید: بگو به آنان: مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا «چه کسی نازل نموده است کتابی را که موسی آورد و آن کتاب نور و هدایت برای مردم بود، و شما آن را بر روی کاغذها ظاهر کردید و نشان دادید، و بسیاری از آن را پنهان داشتید؟!»

یهود در برابر این سؤال، برهانی نیاوردند؛ در این حال خداوند از عجز و ناتوانیشان بدین گونه پرده برداشت: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ «بگو ای پیغمبر: خداست که کتاب را نازل نمود؛ سپس بگذار ایشان را تا در غوطه‌وری در جهل و سفاهتشان بازی کنند!»

و خداوند تعالی در مقام ردّ آنان که بتها را خدایان خود قرار داده و از عبادت خدا دست شستند می‌گوید: أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>۱</sup> «به من نشان بدهید که این بتها از موجودات روی زمین چه چیز را آفریده‌اند؟! یا آنکه در تدبیر امور آسمانها (که مؤثر در نزول امور این عالم طبیعتند) چه شرکتی دارند؟! شما کتابی را که در آن این گونه مطالب باشد و قبل از این (قرآن که بر اساس توحید است) نازل شده باشد، و یا از باقیمانده و آثار علوم پیشینیان که اینک بجای مانده است، بیاورید اگر از راستگویانید؟!»

و همچنین کسی که ادّعی علمی و یا حقی را دربارهٔ املاک مردم می‌کند، اگر طرف مقابل اقرار به ملکیت او نکند، راه اثبات آن است که اقامهٔ برهان نماید، یا به گواهی دو نفر مرد عادل و یا به ارائهٔ سند و نوشته و کتابی که در آن تدلیس به عمل نیامده و دست برده نباشد؛ وگرنه راهی برای تصدیق وی نیست.

و در هنگام تنازع، کتاب شاهی است برای فصل خصومت و رفع نزاع

۱- آیهٔ ۴، از سورهٔ ۴۶: أحقاف.

همچنانکه حسن بن ابی بکر به ما خبر داد از ابوسهل أحمد بن محمد بن عبدالله بن زیاد قطّان، از اسمعیل بن اسحق، از عبدالله بن مسلمّه، از سلیمان بن بلال، از عتّبه بن مُسلم، از نافع بن جُبیر که: مَرْوان بن حَکَم در میان مردم خطبه خواند و از شهر مکه و اهل آن و احترام آن یاد کرد. رافع بن خَدیج فریاد برداشت و گفت: چرا من می‌شنوم که تو از مکه و اهلس و احترامش یاد نمودی و اما از مدینه و اهلس و احترامش یادی نکردی؟! وَقَدْ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا<sup>۱</sup> «در صورتی که رسول خدا ﷺ میان دو زمینِ بیابانِ سنگزارِ حُسن و سیاه را که در طرفین آن قرار گرفته‌اند، حَرَم قرار داده است؟» وَ ذَلِكَ عِنْدَنَا فِي أَدِيمِ خَوْلَانِي إِنْ شِئْتَ أَقْرَأُكَهُ! «نوشته و سند آن در پوست دَبّاغی شده مال خَوْلان در نزد ما موجود است و اگر بخواهی آن را برای تو بخوانم!» نافع گفت: مروان ساکت شد، و پس از آن گفت: من بعضی از آن را شنیده‌ام.

و اگر در این باب نبود مگر علم یقینی ما به آنچه که رسول خدا ﷺ می‌نوشت از پیمانها و عهدی که بر جمع آوری کنندگان صدقات مقرر می‌نمود و نوشته آن حضرت به عَمْرُو بن حَزْم چون وی را به سوی یمن گسیل داشت، برای اثبات مطلب ما کافی بود؛ چرا که اُسوه اوست و اقتدا به اوست.<sup>۲</sup>

مُحَمَّدٌ عَجَّاجٌ خَطِيبٌ گوید: در کنار مساجدی که در آنجا تعلیم کتابت در زمان رسول الله می‌شد کتاتیبی<sup>۳</sup> (مواضع تعلیم و تدریسی) بود که در آنها کودکان کتابت و قرائت را با قرآن کریم می‌آموختند. و فراموش نشود که اثر غزوه بدر در تعلیم اطفال

۱- در «قاموس» فیروزآبادی ج ۱، ص ۱۲۹ گوید:

و حَرَمَ النَّبِيُّ ﷺ مَا بَيْنَ لَابَتَيْ الْمَدِينَةِ وَ هُمَا حَرَّتَانِ تَكْتَفَانِهَا [تعلیق]. أَقُولُ: وَالْحَرَّةُ: الْأَرْضُ ذَاتُ حِجَارَةٍ نَخْرَةَ سُودٍ كَأَنَّهَا أُحْرِقَتْ بِالنَّارِ. ج حَرَّاتٌ وَ حَرَارٌ وَ أَحْرُونَ وَ حَرُونَ.

۲- کتاب «تقیید العلم» للخطیب البغدادی متولّد در سنه ۳۹۲ و متوفی در سنه ۴۶۳، صاحب کتاب شهیر: «تاریخ بغداد» ص ۷۰ تا ص ۷۲.

۳- کُتَّابٌ جمع کاتب است، و أيضاً به معنی موضع تعلیم است و جمع آن کتاتیب است.

مدینه بسیار به موقع بود در وقتی که رسول خدا ﷺ به اسیران بدر اجازه دادند تا هر یک از ایشان در برابر حق آزادی خود هر کدام از آنها که نویسنده است ده نفر از پسر بچه‌های مدینه را کتابت و قرائت تعلیم دهد.<sup>۱</sup> و تعلیم کتابت و قرائت انحصار به ذکور نداشت بلکه دختران نیز در خانه‌هایشان تعلّم کتابت می‌نمودند. ابوبکر بن سُلَیْمَان بن اَبی حَثْمَةَ از شفاء دختر عبدالله روایت کرده است که: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ وَأَنَا عِنْدَ حَفْصَةَ فَقَالَ لِي: أَلَا تُعَلِّمِينَ هَذِهِ رُقِيَةَ النَّمْلَةَ كَمَا عَلَّمْتِيهَا الْكِتَابَةَ؟<sup>۲</sup> «رسول خدا ﷺ بر من وارد شد و من نزد حفصه بودم، به من فرمود: آیا به این زن نوشته دعای آویختنی را که برای دُم‌های پهلوی مفید است یاد نمی‌دهی، همانطور که کتابت را به او یاد داده‌ای؟!»

و أيضاً مُحَمَّدٌ عَجَّاجٌ خَطِيبٌ فِي بَابِ حَتِّ وَ تَحْرِيطِ وَ تَأْكِيدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ: كُنْتُ أَسْأَلُ النَّبِيَّ ﷺ فِي تَحْرِيطِ وَ تَحْرِيطِ وَ تَرْغِيبِ أَصْحَابِ خُودِ، بِه طَلَبِ عِلْمِ شَرْعِيٍّ مِنْ نَاحِيَةِ قُرْآنٍ وَ سُنَّتِ طَاهِرَةٍ اِكْتِفَا نَمُودَ بَلَكِه اَيْشَانِ رَا بِه فِرَاكِرْفَتِنِ هِر عِلْمِي كِه بَرَايِ مُسْلِمِينَ مَفِيدِ اسْتِ دَعْوَتِ كَرْدِ بِه طَوْرِي كِه چُون اَن حَضْرَتِ دَر وَقْتِ وَرُودِ بِه مَدِينَةِ اَز زَيْدِ بِنِ ثَابِتِ كِه صَغِيرِ السُّنِّ بُوْد، دِه سُوْرِه وَ اَنْدِي اَز قُرْآنِ شَنِيدِ بِه شَكْفَتِ اَمْدِ وَبِه وَيِ اَمْرِ نَمُودِ تَا لَعْتِ يَهُودِ رَا فِرَاكِرْدِ وَ كَفْتِ:

يَا زَيْدُ تَعَلَّمْ لِي كِتَابَ يَهُودَ؛ فَإِنِّي وَاللَّهِ مَا آمَنُ يَهُودَ عَلَى كِتَابِي. وَ فِي رِوَايَةٍ: إِنِّي أَكْتُبُ إِلَى قَوْمٍ فَأَخَافُ أَنْ يَزِيدُوا عَلَيَّ أَوْ يَنْقُصُوا؛ فَتَعَلَّمِ السُّرِّيَّاتِيَّةَ. قَالَ زَيْدٌ: فَتَعَلَّمْتُهَا

۱- «طبقات ابن سعد» قسم ۱، ج ۲، ص ۱۴. [تعلیقه]

۲- «سنن اَبی داوَد» ج ۲، ص ۳۳۷. وَ تَمَلَّه دَمَلِي اسْتِ كِه دَر پَهُلُو دَر مِي اَیْدِ وَ دَر حَدِيثِ اَز اَنْسِ وَارْدِ اسْتِ كِه: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فِي الرُّقِيَةِ مِنَ الْعَيْنِ وَ الْحَمَّةِ وَ النَّمْلَةِ. چَشْمِ زَدْنِ رَا عَيْنِ كَوِينْد؛ وَ مَسْمُومِ شَدْنِ بِه سَمِّ رَا حَمَّةِ كَوِينْد كِه بَا ضَمَّةِ حَاءِ وَ فَتْحَةِ مِيمِ اسْتِ. يَعْنِي دَر اَيْنِ سَهْ اَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اِجْازَه دَاَدِه اسْتِ دَعَائِي نُوْشْتِه وَ بَرِ مَرِيضِ بِنْدَنْدِ وَ بَا اَثْرِ اَن دَفْعِ اَلْمِ كَرْدِد. اَيْنِ حَدِيثِ دَر «صَحِيحِ مُسْلِمٍ» ص ۱۷۲۵، حَدِيثِ ۵۸ اَز ج ۴ وَارْدِ اسْتِ. (کتاب «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ»، ص ۲۹۹ وَ ص ۳۰۰).

فِي سَبْعَةِ عَشَرَ يَوْمًا<sup>۱</sup>

«ای زید! برای من طریق نوشتن یهود را یاد بگیر؛ سوگند به خدا من از یهود بر دستبرد بر کتابم ایمن نمی‌باشم. - و در روایت دیگری است: من نامه به سوی قومی می‌نویسم، پس می‌ترسم ایشان از قول من دروغ بسته در نامه زیاد کنند، یا از آن کم نمایند؛ تو لغت سریانی را فراگیر! زید می‌گوید: من لغت سریانی را در مدت هفده روز فرا گرفتم.»

خطیب بغدادی<sup>۲</sup> نه روایت از رسول الله ﷺ درباره کسی که از سوء قوه حافظه‌اش نزد آنحضرت شکایت نموده و آنحضرت او را به کتابت برای کمک حفظ محفوظاتش امر نموده‌اند، آورده است:

اول - با سند خود از ابوهریره که گفت: مردی بود که در حضور رسول خدا ﷺ برای استماع احادیثش می‌آمد و حفظ نمی‌شد و از من می‌پرسید و من برای وی می‌گفتم. وی از کمی حفظ خود نزد رسول خدا ﷺ شکوه کرد؛ حضرت به او امر فرمود: **اِسْتَعِنْ عَلَيَّ حِفْظَكَ بِمِثْلِكَ** - یعنی **الکتاب** «از دستت برای حفظت کمک بخواه - یعنی: بنویس!»

دوم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: مردی از سوء حافظه‌اش نزد رسول خدا شکایت نمود، حضرت فرمود: **اِسْتَعِنْ عَلَيَّ حِفْظَكَ بِمِثْلِكَ** - یعنی: **اِکْتُبْ**: «از دستت برای حفظت یاری جوی - یعنی: بنویس!»

سوم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: مردی به رسول الله ﷺ گفت: من چیزی در خاطر نمی‌ماند. حضرت فرمود: **اِسْتَعِنْ بِمِثْلِكَ عَلَيَّ حِفْظَكَ**. - یعنی: **الکتاب**. «یاری بجوی از دستت برای حافظه‌ات. - یعنی: با نوشتن.»

چهارم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: مردی به رسول خدا ﷺ از کمی و قلت قوه حافظه‌اش شکوه کرد؛ حضرت فرمود: **عَلَيْكَ** - یعنی: **الکتاب**. «بر تو

۱- کتاب «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ»، ص ۳۹.



باد - یعنی: بر نوشتن.»

پنجم - با سند خود أيضاً از أبوهریره که گفت: مردی از انصار گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ أَحَادِيثَ وَ أَخَافُ أَنْ تَفْلَتَ مِنِّي. قَالَ: اسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ! «ای رسول خدا! من از تو احادیثی و مطالبی را می‌شنوم و نگرانم از آنکه از ذهنم بجهد و فرار کند؛ فرمود: از دست استعانت بجوی!»

ششم - با سند خود أيضاً از أبوهریره که گفت: مردی آمد و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا فَأُحِبُّ أَنْ أَحْفَظَهُ فَلَا أَنْسَاهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ! «ای پیغمبر خدا! من از تو مطالب و گفتار بسیاری را می‌شنوم و دوست دارم به خاطر داشته باشم و فراموش ننمایم. حضرت فرمود: از دست نصرت بطلب!»

هفتم - با سند خود أيضاً از أبوهریره که گفت: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَ يَسْمَعُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ أَشْيَاءَ تُعْجِبُهُ كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى حِفْظِهِ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ! «مردی از طائفه انصار بود که از پیغمبر خدا ﷺ مطالب شگفت انگیزی می‌شنید و قدرت بر حفظش نداشت. رسول خدا به وی فرمود: از دست کمک طلب!»

هشتم - با سند خود أيضاً از أبوهریره که گفت: إِنَّ رَجُلًا شَكَأَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سُوءَ الْحِفْظِ، فَقَالَ: اسْتَعِنْ عَلَى حِفْظِكَ بِيَمِينِكَ: «مردی از سوء حافظه‌اش به رسول خدا ﷺ شکایت برد. حضرت فرمود: برای حفظت از دست استعانت طلب!»

نهم - با سند خود أيضاً از أنس بن مالک که گفت: شَكَأَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سُوءَ الْحِفْظِ، فَقَالَ: اسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ! «مردی از سوء حفظش به رسول خدا شکوه آورد، رسول خدا به وی فرمود: از دست یاری خواه!»

و همچنین خطیب بغدادی با اسناد متصل خود شش روایت از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که آنحضرت فرموده است: علم را به واسطه نوشتن مهار

کنید!

اول - از عبدالله بن عمرو بن العاص که گفت: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أُقَيِّدُ الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَمْ! «عرض کردم: ای رسول خدا! من علم را مهار کنم؟ فرمود: آری.»

دوم - از عبدالله بن عمرو که گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! أُقَيِّدُ الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: وَ مَا تَقْيِيدُهُ؟! قَالَ: الْكِتَابُ.» «ای رسول خدا! من بر علم بَند بگذارم؟! فرمود: آری. گفتم: بند نهادن بر آن چگونه است؟! فرمود: نوشتن آن.»

سوم - از عبدالله بن عمرو که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: قَيِّدُوا الْعِلْمَ! قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا تَقْيِيدُهُ؟! قَالَ: الْكِتَابُ! «دانش را غلّ و بند کنید! عرض نمودم: ای رسول خدا! غلّ و بند کردنش چیست؟! فرمود: نوشتن آن.»

چهارم - از عمرو بن شعيب از پدرش از جدش که به رسول خدا ﷺ عرض کرد: أُقَيِّدُ الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَمْ - يَعْنِي: كِتَابَهُ! «آیا من علم را مهار بزنم؟! فرمود: آری - یعنی بنویسید آن را!»

پنجم - از عمرو بن شعيب از پدرش از جدش که رسول خدا ﷺ فرمود: قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ! «علم را به وسیله نوشتن در بند آورید!»

ششم - از انس که بعضی وی را ابن مالک (انس بن مالک) یادداشت نموده‌اند که گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ! «رسول خدا ﷺ فرمود: علم را به واسطه نوشتن مهار کنید!»

و خطیب با سه سند متصل خود روایت می‌کند از رافع بن خدیج و در بعضی بدین عبارت است: قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا نَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ أَفْنَكْتُبُهَا؟! قَالَ: اكْتُبُوا وَلَا حَرَجَ! «گفت: ما گفتیم: ای پیغمبر خدا! ما از تو چیزهایی را می‌شنویم؛ آیا اجازه داریم آنها را بنویسیم؟! فرمود: بنویسید: و باکی نیست!»

و در بعضی بدین عبارت است که: مَرَّ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ نَتَحَدَّثُ،

۱- «تقیید العلم» ص ۶۸ تا ص ۷۰.

فَقَالَ: مَا تَحَدَّثُونَ؟ قُلْنَا: نَتَحَدَّثُ عَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: تَحَدَّثُوا وَلَيْتَبَوْا مِنْ كَذَبِ عَلِيِّ مَقْعَدًا مِنْ جَهَنَّمَ! «رسول خدا ﷺ بر ما عبور کرد و ما مشغول گفتگو بودیم. در این حال گفت: از چه سخن می‌گویید؟! گفتیم: از تو حدیث می‌کنیم ای رسول خدا! فرمود: حدیث گوید! و کسی که به من دروغ ببندد باید جای خود را در جهنم تهیه ببیند!»

رافع می‌گوید: رسول خدا ﷺ به دنبال حاجت خود رفت، و این گروه سرهایشان را به زیر انداختند و دست از حدیث و گفتار بازداشتند، و آنچه که از رسول خدا ﷺ شنیدند موجب حزن و اندوهشان گشت.

فَقَالَ: مَا شَأْنُكُمْ؟ أَلَا تَحَدَّثُونَ؟ قَالُوا: الَّذِي سَمِعْنَا مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! «پس رسول خدا گفت: در چه حالتید؟! چرا حدیث نمی‌کنید؟! گفتند: آنچه از تو شنیدیم زبانهای ما را فرو بسته است!»

قَالَ: إِنِّي لَمْ أُرِدْ ذَلِكَ؛ إِنَّمَا أُرِدْتُ مِنْ تَعَمُّدِ ذَلِكَ. قَالَ: فَتَحَدَّثْنَا. «حضرت فرمود: من این را اراده نکردم! مقصودم این بود که کسی از روی تعمد بر من دروغ ببندد. رافع می‌گوید: چون این پاسخ را شنیدیم دوباره به حدیث گفتن ادامه دادیم.»

قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ فَنَكْتُبُهَا؟ قَالَ: اكْتُبُوا وَلَا حَرَجَ! «رافع گفت: من گفتم: ای پیغمبر خدا! ما از تو چیزهایی را می‌شنویم آیا آنها را بنویسیم؟ فرمود: بنویسید، و باکی نیست.»

و أيضاً خطیب با بیست و پنج سند متصل خود از عبدالله بن عمرو بن عاص (که اکثر آنها از عمرو بن شعیب، از پدرش شعیب، از جدش: عبدالله بن عمرو بن عاص می‌باشد) روایت می‌نماید که ما از رسول خدا ﷺ پرسیدیم که: ما از شما مطالبی را می‌شنویم؛ آیا می‌توانیم آنها را بنویسیم؟! فرمود: آری!

این روایات گرچه بسیار است اما مفاد و مضمون آنها متقارب است و همگی در

۱- «تقیید العلم» ص ۷۲ و ص ۷۳.

اذن کتابت احادیث آن حضرت اشتراک دارند. بعضی بدین عبارت است:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ أَخَافُ أَنْ أُنْسَاهَا؛ فَتَأْذِنُ لِي أَنْ أَكْتُبَهَا؟! قَالَ:

نَعَمْ! «ای رسول خدا! من از تو چیزهایی را می شنوم و می ترسم آنها را فراموش نمایم؛ آیا به من اذن می دهی آنها را بنویسم؟ فرمود: بلی.»

و در بسیاری از آنها مُفَاد و مضمون این عبارت است: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكْتُبُ مَا أَسْمَعُ مِنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: إِنِّي لَا أَقُولُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ إِلَّا الْحَقَّ - إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَقُولَ إِلَّا حَقًّا - «ای پیامبر الهی! من آنچه را که از تو می شنوم بنویسم؟ فرمود: آری! عرض کردم: چه در حال رضا و خوشنودی آن گفتار از شما سر زده باشد و چه در حال سَخَط و غَضَب؟ فرمود: بلی! آنگاه فرمود: گفتار من چه در حال رضا و چه در حال غضب نیست مگر عین گفتار حق؛ البته از مثل منی سزاوار نیست که گفتاری غیر از حق صادر شود.»

و در بعضی بدین عبارت است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. قَالَ: فَمَكُنَّا قَرِيبًا مِنْ شَهْرٍ لَا نُحَدِّثُ بِشَيْءٍ. فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ وَنَحْنُ عِنْدَهُ جُلُوسٌ، كَانَ عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ، فَقَالَ: مَا لَكُمْ لَا تَحَدِّثُونَ؟! فَقُلْنَا: سَمِعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ: مَنْ تَقَوْلَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!

قَالَ: فَقَالَ: تَحَدَّثُوا وَلَا حَرَجَ!

قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ تُحَدِّثُنَا فَلَا تَأْمَنُ أَنْ نَضَعَ شَيْئًا عَلَى غَيْرِ مَوْضِعِهِ،

أَفَأَكْتُبُ عَنْكَ؟!

۱- از عبارت رسول خدا به عبدالله بن عمرو عاص که: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ استشمام می شود که خود عبدالله بن عمرو در صراط تکذیب و نسبت مطالب غیر حقه به پیامبر بوده است. و چنانچه بعداً خواهیم دید در جنگ یرموک عبدالله دو زامله (شتر) از کتب اهل کتاب را برای خود استنفاذ نمود، سپس روایاتی را از آن دو زامله اخذ نموده و به رسول الله نسبت داده است. و علیهذا صحیفه صادقه که عبدالله نوشت سپس به دست خود و به نقل از زاملتین، و إسناد به صحیفه صادقه، از حجیت افتاد و مطالبی که به عنوان این صحیفه در کتب عامه ذکر می شود دارای اعتبار نمی باشد.

قال: نَعَمْ فَأَكْتُبْ عَنِّي! قال: قُلْتُ: فِي الرُّضَا وَ السَّخَطِ؟! قال: فِي الرُّضَا وَ السَّخَطِ.

«کسی که به من کلامی را از نزد خود نسبت دهد که من آن را نگفته‌ام پس باید نشیمنگاهش را در آتش مهیا سازد. عبدالله بن عمرو (راوی حدیث) می‌گوید: ما قریب یک ماه درنگ نمودیم و ابداً از چیزی حدیث نکردیم. روزی که ما در حضور آنحضرت مؤدب و ساکت نشسته بودیم که گویا پرندگان بر روی سرهای ما نشسته‌اند و اگر تکان بخوریم پرواز می‌کنند، رسول خدا به ما فرمود: چرا حدیث نمی‌گوئید؟ عرض کردیم: ای پیغمبر خدا از تو شنیدیم که می‌گفتی: کسی که به من ببندد و نسبت دهد کلامی را که من نگفته‌ام باید نشیمنگاهش را در آتش مهیا سازد! راوی گفت: حضرت فرمود: حدیث کنید وباکی نیست!

راوی گفت: گفتم: ای رسول خدا! تو مطلبی را برای ما بیان می‌کنی و ما ایمن نیستیم جمله و مقداری از آن را در غیر جای خودش بگذاریم. آیا در این صورت هم اجازه دارم آن را از ناحیه تو بنویسم و به تو نسبت دهم؟ فرمود: بلی از ناحیه من بنویس!

عرض کردم: چه در حالت خشنودی شما باشد و چه در حالت عصبانیت شما؟! فرمود: آری! چه در حال خشنودی و چه در حال عصبانیت من! و در بعضی از طرق این حدیث که مُعَا فَا بِن زَكَرِيَّا جَرِيرِي قَرَار دَارِد، وی در ذیل حدیث می‌گوید: در این خبر دلالت روشنی است که راه درست آن است که علم باید ضبط گردد و لازم است حکمت را با کتابت و نوشتن تقیید و مهار نمود تا آنکه آدم فراموشکار بدان مراجعه کند و آنچه را که به نسیان سپرده است به یاد آورد و آنچه را که از دستش رفته و از ذهنش غروب نموده و دور افتاده است استدراک نماید؛ و دلالت دارد بر بطلان گفتار کسی که کتابت را مکروه و ناپسند می‌دارد.

و در خبر وارد است که: سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه بَعْضِي اِز شَيْطَانِي كِه اَسِير نَمُودِه بُوْد كُفْت: مَا الْكَلَامُ؟! قَالَ: رِيحٌ. قَالَ: فَمَا تَقْيِيْدُهُ؟! قَالَ: الْكِتَابُ! «حقیقت گفتار چیست؟! گفت: باد است. سلیمان گفت: چگونه می‌شود آن را در قید آورد و مهار

نمود؟! گفت: با نوشتن آن!»

و در بعضی از آنها با این عبارت است: قَالَ: كُنْتُ أَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ أَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أُرِيدُ حِفْظَهُ. فَنهَتَنِي قُرَيْشٌ، فَقَالُوا: إِنَّكَ تَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ تَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَسُولُ اللَّهِ بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَالرَّضَا! فَأَمْسَكْتُ عَنِ الْكِتَابِ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ فَقَالَ: أَكْتُبْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا حَقٌّ. «گفت: عادت من این طور بود که تمام مطالبی را که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می شنیدم می نوشتم و می خواستم آنها را از بز کنم. قریش مرا از این عمل منع نمودند و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می شنوی می نویسی، در حالی که رسول خدا هم بشری است که سخنانش در دو حال مختلف خشنودی و غَضَب است! من به علت نهی قریش، دست از نوشتن برداشتم و آن را برای آنحضرت بازگو کردم. فرمود: بنویس! سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست از زبان من بیرون نمی آید مگر سخن حق.»

و در بعضی وارد است: فَأَسْتَعِينُ بِيَدِي مَعَ قَلْبِي؟ قَالَ: نَعَمْ! «آیا من برای حفظ آن احادیث با دستم برای همراهی با حافظه ام مدد بجویم؟ فرمود: آری!»  
و در بعضی وارد است: شَبَّكُوهَا بِالْكَتَبِ!<sup>۲</sup> «آن مطلب را برای حفظ و نگهداریش با نوشتن در شبکه و دام درآورید!»

خطیب شش روایت با اسناد متصل خود از ابوهیره آورده است که: «هیچ کس از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایتش از من بیشتر نیست جز عبدالله بن عمرو که او

۱- مقصود از قریش در اینجا خصوص ابوبکر و عمر و دستجات و طرفداران آنها بوده اند؛ به قرینه اینکه هر جا در روایات مطلبی به عنوان قریش مخالف با رسول خدا نقل شده است آنها بوده اند؛ و نیز از مفاد سایر احادیث که ایشان رسول خدا را در امور دنیوی خطاکار می پنداشتند - عیاذاً بالله - و خود را ذورای قلمداد می نمودند. و سابقاً هم دیدیم مراد عمر از اینکه می گفت: قریش زیر بار علی نمی رود، خودش بوده است! و از قرائن مختلفه دیگر نیز به دست می آید.

۲- «تقیید العلم» ص ۷۴ تا ص ۸۲.

علاوه بر حفظ کردن روایات، آنها را می‌نوشت؛ و من نوشتن را نمی‌دانستم.» و عبارت همه متقارب است و در بعضی بدین الفاظ است:

مَا كَانَ أَحَدٌ أَعْلَمَ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، فَإِنَّهُ كَانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ فَاسْتَأْذَنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَكْتُبَ عَنْهُ مَا سَمِعَ فَأُذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ، فَكَانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ وَيَعِي بِقَلْبِهِ، وَ أَنَا كُنْتُ أَعْيَ بِقَلْبِي.<sup>۱، ۲</sup> «هیچ کس به حدیث رسول خدا ﷺ داناتر از من نبود مگر عبدالله بن عمرو عاص؛ چون وی نوشتن می‌دانست و از رسول خدا ﷺ اجازه خواست تا آنچه را که از آن حضرت می‌شنود بنویسد، رسول الله به او اذن دادند. بنابراین هم او با دست می‌نوشت و هم با ذهن و حافظه‌اش حفظ می‌کرد؛ و من تنها با ذهن و حافظه‌ام حفظ می‌نمودم.»

خطیب پنج روایت با اسناد متصل خود آورده است که «صَادِقَه» نام صحیفه‌ای بوده است که عبد الله بن عمرو از رسول خدا با کتابت خود گرد آورده است.

در بعضی بدین عبارت است: الصَّادِقَةُ صَحِيفَةٌ كَتَبْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. «صادقه، صحیفه‌ای است که من آن را از بیانات رسول خدا ﷺ نوشته‌ام.» و در بعضی بدین عبارت است که: مجاهد می‌گوید: أَتَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو فَتَنَاوَلْتُ صَحِيفَةً مِنْ تَحْتِ مَفْرَشِهِ، فَمَنْعَنِي. قُلْتُ: مَا كُنْتَ تَمْنَعُنِي شَيْئًا! قَالَ: هَذِهِ الصَّادِقَةُ. هَذِهِ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أَحَدٌ. إِذَا سَلَّمْتُ لِي هَذِهِ وَ كِتَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَالْوَهْطُ فَمَا أَبَالِي مَا كَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا!

۱- «تقیید العلم» ص ۸۲ تا ص ۸۴.

۲- این ادعائی است که أبوهریره می‌کند و شواهد و أدله بر کذب او بسیار است. أبوهریره از علی بن ابیطالب رضی الله عنه بُرید و به معاویه پیوست و از فرمانبرداران دستگاه و دربار او شد؛ و در جعل روایات دروغین دست توانا و ید طولانی دارد. در اینجا انصافاً شیخ محمود أبوریّه عالم سنّی مذهب مصری در کتاب «أضواء علی السنّة المحمّدیّة» و کتاب «أبوهریره شیخ المضیره»؛ و سید عبدالحسین شرف الدین عاملی عالم شیعی مذهب در کتاب «أبوهریره» و کتاب «النص و الاجتهاد» داد سخن داده‌اند و مطلب را از همه جوانب بحث نموده و به طور کامل ایفا نموده‌اند، جزاها الله عن الاسلام و الولاية و الحقّ و الحقيقة خیر الجزاء.

«من به نزد عبدالله عمرو و عاص آمدم و صحیفه‌ای را از زیر فراش او برداشتم. او مرا از خواندن آن منع کرد. گفتم: تا امروز تو آنچنان نبودی که از من چیزی را منع نمائی؟! گفت: این صحیفه صادقه است. این آن مطالبی است که در اوقاتی که من در خدمت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودم از وی بلا واسطه شنیده‌ام و در اینجا آورده‌ام. اگر این صحیفه و کتاب خداوند تبارک و تعالی، و وهط برای من سالم بمانند، من هیچ باکی ندارم که دیگر بر دنیا چه می‌گذرد!»

و در بعضی تفسیر وهط را نموده است که: «وَأَمَّا الْوَهْطُ فَأَرْضٌ تَصَدَّقَ بِهَا عَمْرُو ابْنُ الْعَاصِ كَانَ يَقُومُ عَلَيْهَا» و اما وهطه زمینی است که پدرم: عمرو بن عاص که آن را آباد نموده بود و به آن می‌پرداخت، آن را جزء صدقات خود قرار داد.»

و در بعضی بدین عبارت است: أبو راشد حبرانی گفت: من به نزد عبدالله بن عمرو عاص رفتم و گفتم: از آنچه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ای برای من بیان کن! عبدالله صحیفه‌ای به نزد من افکند و گفت: اینها نوشتجاتی است از من که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشد. من در آن نظر نمودم، دیدم نوشته بود:

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلَّمَنِي مَا أَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتُ وَإِذَا أَمْسَيْتُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ! قُلِ: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيكُهُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ شَرِّكَهٖ، وَ أَنْ أَقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءًا، أَوْ أُجْرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ<sup>۱</sup>،<sup>۲</sup>

۱- «تقیید العلم» ص ۸۴ و ص ۸۵.

۲- حضرت استادنا الأعظم آیه الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه روزی بیان می‌فرمودند که از طریق برخورد و گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با افراد مختلف این طور برمی‌آید که با همان جملات مختصر و کوتاه خود به طور اجمال از آتیه و سرگذشت او، و ایمان و کفر و ارتداد او، و یا از ثبات قدم و اسلام راستین او خبر می‌داده‌اند. روی این بیان از تعلیم دعای رسول خدا به ابوبکر استفاده می‌شود که دچار شرّ نفس و شرّ و شرک شیطان و اعمال ناپسند و زشتی نسبت به خود بوده است و آنها را به مسلمین می‌کشانیده است. خود ابوبکر در خطبه اول پس از ارتحال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که به منبر رفت اعتراف بدین حقیقت نمود که: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي فَإِذَا زَغَتْ



«به درستی که ابوبکر صدیق گفت: ای پیغمبر خدا! مرا دعائی تعلیم کن که چون صبح شود و شب شود آن را بخوانم! فرمود: ای ابوبکر! بگو: بار پروردگارا! تو هستی که شکافنده و آفریننده آسمانها و زمین می‌باشی! بر غیب و آشکارا عالم هستی، معبودی جز تو نیست، پروردگار و تربیت کننده و صاحب اختیار تمام موجودات می‌باشی! من به تو پناه می‌برم از شرّ نفّسم، و از شرّ و شرک شیطان، و از آنکه من برای خودم کار زشت و بدی را انجام دهم، و یا آن زشتی و بدی را به سوی مسلمانی بکشانم!»

خطیب أيضاً برای تأکید امر کتابت در زمان رسول خدا ﷺ روایتی را آورده است که آنحضرت راجع به ابوشاة گفتند که: اصحاب خطبه‌ای را که او از آنحضرت شنیده بود برای وی بنویسند. و این مطلب را از ابوبکر احمد بن محمد بن غالب فقیه خوارزمی با سند متصل خود از ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از ابوسلمة بن عبدالرحمن از ابوهیره آورده است که گفت:

لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلِهِ] وَسَلَّمَ مَكَّةَ قَامَ فِي النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهَ، وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَبَسَ عَنِ مَكَّةَ الْفَيْلَ، وَ سَلَطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ: وَ إِنَّهَا لَمْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ كَانَتْ قَبْلِي، وَ إِنَّمَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ؛ وَ إِنَّهَا لَنْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ بَعْدِي، فَلَا يُنْفَرُ صَيْدُهَا، وَ لَا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَ لَا تُحَلُّ سَاقِطُهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ! وَ مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُفْدَى وَ إِمَّا أَنْ يُقْتَلَ.

فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلَّا الْإِذْخَرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي قُبُورِنَا وَ بُيُوتِنَا، فَقَالَ: إِلَّا الْإِذْخَرَ. فَقَامَ أَبُو شَاةٍ - رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ - فَقَالَ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلِهِ]: اكْتُبُوا لِأَبِي شَاةٍ!

«چون خدای تعالی مکّه را بر روی رسولش ﷺ گشود، در میان مردم به خطبه

فقوّمونی. «بدرستی که من شیطانی دارم که مرا فرا می‌گیرد پس زمانی که از حقّ منحرف شدم شما مرا راست کنید و بر پا دارید!»

بر خاست، حمد و ثنای خدا را بجای آورد و سپس گفت: خداوند تبارک و تعالی فیل را از ورود به مکه حبس نمود، و رسول خود و مؤمنان را بر مکه مسلط فرمود؛ ورود و جنگ و فتح در مکه برای احدی پیش از من حلال نبوده است و فقط در یک ساعت از یکروز برای من حلال شد، و پس از من هم برای احدی حلال نخواهد بود.

بنابراین نباید صید مکه را دنبال کرد و فراری داد، و نباید خار آن را چید، و برداشتن چیزی که در آن بر زمین افتاده و صاحبش معلوم نمی‌باشد حلال نیست مگر برای جوینده صاحب آن. و کسی که کشته‌ای از او کشته شود بهترین از این دو طریق را انتخاب می‌نماید: یا آنکه از آنها فدیّه و پول خون می‌گیرد، و یا اینکه قاتل را می‌کشد.

در این حال عباس گفت: آنچه را که حرام است کندن آنها غیر از اذخیر (گور گیاه) بوده باشد ای رسول خدا، چرا که ما آن را در قبورمان می‌گذاریم و در خانه‌هایمان بکار می‌بریم! رسول خدا فرمود: مگر اذخیر.

در این حال ابوشاة که مردی از اهل یمن بود بر خاست و گفت: ای رسول خدا، شما این مطالب را برای من بنویسید! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: برای ابوشاة بنویسید! راوی این روایت: ولید بن مسلم می‌گوید: من به أوزاعی گفتم: مُراد و منظور گفتار ابوشاة که می‌گوید: اَكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ چیست؟ گفت: مقصودش خطبه‌ای است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنید.<sup>۱</sup>

۱- «تقیید العلم» ص ۸۶ و یوسف العث در تعلیقه گوید: مشابه این روایت از یحیی بن اُبی کثیر در «بخاری» ج ۱ ص ۴۰-۴۱، ک ۳ ب ۳۶ و شرح آن در «ارشاد الساری» ج ۱، ص ۱۶۸ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۶۷ و «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۸۴؛ و مثل این روایت با اختصار از ولید بن مسلم در «صحیح ترمذی» ج ۲، ص ۱۱۰؛ و از یحیی بن اُبی کثیر در «اسدالغابة» ج ۲، ص ۳۸۴ و «تیسیر الوصول» ج ۳، ص ۱۷۶؛ و مثل این روایت با تقارب لفظ از ولید بن مسلم در «المحدّث الفاصل» ج ۴، ص ۲۱؛ و با اختصار از أوزاعی در «جامع بیان العلم» ج ۱، ص ۷۰؛ و بدون سند در «معالم السنن» ج ۴، ص ۱۸۴ و «استیعاب» ج ۲، ص ۷۱۷ و «مقدمه ابن صلاح»

اینها مجموعه مطالبی بود که خطیب بغدادی در کتاب خود: «تقیید العلم» برای اثبات و اهمیت کتابت، و امر رسول خدا ﷺ بدین امر خطیر آورده است. و همانطور که ملاحظه می‌شود ذکری از «صحیفه امیرالمؤمنین» علی‌علیه السلام نیست، و حتی از استشهاد به کتابت رسول خدا در حین موت که قلمی و قرطاسی طلبیدند تا بنویسند برای اُمت چیزی را که پس از آن هیچگاه گمراه نگردند، یادی نکرده است. و این مطلب به قدری شگفت آور است که تعجب یوسف العشاء مُصَحِّح و مُصَدِّر و مُعَلِّق کتاب را برانگیخته است تا جائی که نتوانسته است خودداری نماید و در تعلیقه آورده است: بسیار عجیب است که از نظر خطیب استشهاد به کتابی که رسول خدا ﷺ اراده فرمود در حال وفاتش بنویسد، دور شده و مورد سهو و خطا قرار گرفته است. و آن خبر در «صحیح بخاری» طبع لیدن ج ۱، ص ۴۱ و «صحیح مسلم» با شرح نووی ج ۲، ص ۴۲ و «تاریخ طبری» ج ۴، ص ۱۸۶ و ص ۱۸۷ و «أُسْدُ الْغَابَةِ» ج ۳، ص ۳۰۵ و شرح حدیث در «ارشاد الساری» ج ۱، ص ۱۶۹ و «فَتْحُ الْبَارِي» ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۷ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۷۵ و «شرح مسلم» نووی ج ۲، ص ۴۳ موجود است.<sup>۱</sup>

و حقیر نویسنده این سطور گوید: این سهو خطیب سهو تعمّدی بوده است که غالباً بل اکثرأ در میان علمای عامّه دیده می‌شود که از این اشتباهات عمدی بسیار می‌کنند از حذف و تحریف و تغییر و تقطیع و عدم ذکر روایت رأساً؛ و اینها همه شواهد روشن و أدلّه واضحه است بر بطلان آراء و مذهب آنها که بر اساس وحشت و إرعاب مردم و إسکات و تعطیل بیان حقّ بنا نهاده‌اند؛ و همانطور که خلیفه‌شان عَلَنَّا در حضور جماعت گفت: «این مرّذک هذیان می‌گوید؛ برای ما کتاب خدا کافی است؛» اینها بر همان پایه و اساس دست از روایات اهل بیت که در همان زمان

ص ۱۷۰ آمده است.

۱- همان مصدر.

مشخص و مدون بوده است شسته‌اند؛ چرا که این روایات در نزد مصدر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام همگی موجود و محفوظ و مدون بوده است، غایه الامر عامه که مقصد و ممشایشان بر خلاف منهای اهل بیت است با ایجاب ضرورت سیاسی باید بدین روایات توجه نکنند، بلکه آنها را مطرود و ممنوع به شمار آرند، چرا که این روایات که تفسیر آیات قرآن و روایاتی درباره مقام و منزلت صاحب ولایت است با خلافت غاصبه آنان متضاد است و حتماً برای براریکه نشان دادن خود باید اهل بیت و روایات و کتابهایشان را مهجور دارند؛ وگرنه جمع میان ضدین و متناقضین می‌گردد. بر روی همین اصل عمر گفت: **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ**؛ و در آن مجلس **الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ** در حضور رسول الله سر و صدا و غوغا راه انداخت و کلام درهم و پیچیده و لَعَطُ پیدا شد و پیامبر از نوشتن و کتابت صرفنظر کرد و به رفیق اعلی رهسپار گشت. شما فرض کنید آن مکتوب پیامبر درباره وصایت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام هم نباشد بالأخره هر چه بود نامه‌ای بود که در آن عدم ضلالت و گمراهی اُمّت الی الأبد تضمین شده بود.

کسی نیست که به این طرفداران و دایگان از مادر مهربانتر بگوید: آن نامه پیامبر هر چه بود تضمین سعادت و عدم ضلالت اُمّت از جانب رسول خدا به طور جاودان بود، عُمَرُ به چه مجوّز عقلی و وجدانی و شرعی اُمّت را از این فیض تاروز قیامت محروم گردانید؟!!

عیناً قضیه مالک بن نُؤیره است که چون وی از پرداخت زکوة به صندوق ابوبکر امتناع نمود و گفت باید به صندوق خلافت و ولایت حَقُّ حَقِيقِيَّةُ عَلِيّ بن أَبِيطالب علیه السلام پرداخت گردد، خالد بن ولید با آن طرز فجیع و فظیع وی را به اَتِّهَام ارتداد کشت، و عذرش در نزد ابوبکر مقبول افتاد، چرا که اگر انتشار می‌یافت که مالک بن نُؤیره مرتد نشده است، او مسلمان است غایه الامر دنبال صندوق راستین می‌آید تا وجوهات و زکوات خودش و قومش را بدانجا بریزد؛ و اگر ابوبکر، خالد بن ولید را به جرم قتل مرد مسلمان قصاص می‌کرد و می‌کشت، با یک چشم به هم زدن مطلب

انتشار می‌یافت و همه به پیروی مالک برای مخالفت با ابوبکر سربلند می‌نمودند؛ و در این صورت مشهود بود که چه می‌شد و ابداً دستگاه خلافت آنان پایدار و برقرار نمی‌ماند. این جمع میان ضدین و متناقضین بود. لهذا برای آنکه مطلب افشا نگردد، زود سرش را به هم آوردند **وَإِلَّا اتَّسَعَ الْخَرْقُ عَلَى الرَّاقِعِ** (در آن صورت نه تنها نمی‌توانستند آن پارگی را وصله نهند، بلکه پارگی همه جا را می‌گرفت، و جز زبونی و درماندگی دستگاه خلافت چیزی ثمر نمی‌داد).

این رازی بود که خالد در گوش ابوبکر گفت؛ و ابوبکر هم صحیح و معقول دانست و او را تبرئه نمود و چون ابوبکر به عمر که از مخالفان خالد در این داستان بود گفت، او هم قبول نمود و دست از اصرار بر اعدام خالد برداشت، و همه با هم صفا کردند و سر کاسه آتش داغ نشستند و به خوردن مشغول شدند.

جملة حَسْبِنَا كِتَابُ اللَّهِ، به قدری نامعقول است که عامه در تفسیر آن سر به زیر افکنده و شرمگین‌اند. اما در آنجا عَمَرُ برای درهم شکستن ولایت و خرد کردن و نابود ساختن آن، با آنکه خودش خوب می‌داند عبارت غلطی است و قرآن کتاب الهی بدون سنّت و مفسّری از رسول الله تمامیت ندارد، معذک جلودی نوشتار رسول الله را گرفت و از آوردن قلم و کاغذ منع نمود.

و آنگاه در زمان خلافت خود با شدیدترین وجهی جلوی بیان حدیث و احوال رسول خدا را گرفت؛ و نه تنها کتابت حدیث را منع کرد، بیان شفاهی آن را نیز با شدّ وجه منع نمود. چرا؟! برای آنکه احادیث وارده از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در مدّت بیست و سه سال درباره وصایت و امامت و امارت و خلافت بلافصل مقام ولایت بازگو نگردد. این روایات بیانی است که درست در جهت مَمْشَى و مَجْرَى و منهاج خلافت غاصبه قرار دارد؛ و چگونه می‌توان مردم را در کتابت و بیان آن همه احادیث آزاد گذارد آنگاه یورش بر خانه فاطمه برد، و امیرالمؤمنین را برای بیعت و تمکین به مسجد سوق داد؟

شیخ محمود ابوریّه بعد از ردّ این حدیث مروی از طرق عامه: **أَلَا وَإِنِّي قَدْ**

أُوتِيَتْ الْكِتَابَ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ «آگاه باشید که: به من کتاب (قرآن) و مثل قرآن با آن داده شده است» می‌گوید: و اگر مطلب از این قرار بود، پس چرا پیامبر به کتابت این مثل همت نگماشت در زمان حیاتش در وقتی که آن را از پروردگارش تلقی می‌کرد همان طور که به کتابت قرآن عنایت داشت؟

تا آنکه می‌گوید: آیا صحیح است پیامبر نصف آنچه را که به او وحی شده است رها و یله گذارد تا آنکه بدون قید و نوشتن در میان اذهان بماند، این یک آن را بگیرد، و آن یک آن را فراموش نماید، و آن سیمی بر آن چیزی بیفزاید، از قبیل چیزهایی که در غیر مدونات در کتابی محفوظ، پیش می‌آید؟ و آیا متصور است پیغمبر با این طرز عملش رسالتش را آن طور که باید تبلیغ نموده باشد؟ و امانت را به طور کامل به اهلش سپرده باشد؟!

این حدیث کجا بود هنگامی که پیامبر در مرض اخیر خود که بعد از آن به سوی پروردگارش رهسپار شد، و پس از اینکه آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا نازل شده بود، گفت: اِنِّي وَاللَّهِ مَا تَمَسَّكُونَ عَلَيَّ بِشَيْءٍ، اِنِّي لَمْ أُحِلِّ اِلَّا مَا اَحَلَّ الْقُرْآنُ، وَ لَمْ اُحْرَمُ اِلَّا مَا حَرَّمَ الْقُرْآنُ؟! <sup>۲</sup>

«سوگند به خدا، من عهده دار عمل شما نمی‌باشم، و شما هیچ دستاویز و بهانه‌ای نسبت به من ندارید! و من حلال ننمودم مگر آنچه را که قرآن حلال نموده است، و حرام نکردم مگر آنچه را که قرآن حرام کرده است!»

از این گذشته کجا بود این حدیث زمانی که ابوبکر به مردم گفت: بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ، وَ حَرِّمُوا حَرَامَهُ! «در میان من و شما کتاب خداست؛ پس حلالش را حلال بشمارید، و حرامش را حرام بدانید!»

۱- آیه ۳، از سوره ۵: مائده.

۲- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۳۳۲. [تعلیقه]

و کجا بود این حدیث وقتی که رسول خدا ﷺ در حال احتضار بود و می‌خواست کتابی بنویسد تا امت پس از وی گمراه نگردند و عمر گفت: **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!**

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: ما می‌بینیم که صحابه رسول خدا به عدم کتابت اکتفا نمودند بلکه از روایت حدیث اعراض می‌کردند و از بیان آن نهی می‌نمودند، و در قبول اخبار و احادیث تشدید خطیری بجای می‌آوردند.

ذهبی در «تذكرة الحُفَاط» می‌گوید: از مراسیل ابن ابی ملیکه<sup>۱</sup> آن است که: ابوبکر مردم را پس از فوت پیغمبرشان جمع کرد و گفت: **إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَن رَسُولِ اللَّهِ أَحَادِيثَ تَحْتَلِفُونَ فِيهَا، وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا؟ فَلَا تُحَدِّثُوا عَن رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا؛ فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ، وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ!** «شما مطالبی را از رسول خدا بیان می‌کنید که در آن احادیث اختلاف دارید، و بعد از شما اختلاف مردم شدیدتر خواهد شد. بنابراین هیچ حدیثی را از رسول خدا بیان نکنید؛ و هر کس از شما مسئله‌ای پرسید بگوئید: در میان ما و شما کتاب الله است، حلالش را حلال، و حرامش را حرام بشمرید!»

و ابن عساکر از محمد بن إسحق از صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است که: **عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ** نمرود مگر آنکه به سوی اصحاب رسول الله در جمیع آفاق فرستاد و همه را جمع کرد: **عبدالله بن حذیفه؛ و ابا الدرداء، و اباذر، و عقبه بن عامر، و بدیشان گفت: این احادیثی که شما در آفاق از رسول خدا افشا کرده اید چیست؟! گفتند: آیا ما را منع می‌کنی؟ گفت: نه، در نزد من باید بمانید؛ و**

۱- ج ۱، ص ۳. و ابن ابی ملیکه همان عبدالله بن عبیدالله بن ابی ملیکه قرشی تمیمی مکی است که قاضی مکه در زمان ابن زبیر بوده است، مردی پیشوا و فقیه و فصیح و سخنگو بوده است. همگی بر توثیق او متفقند و از کسانی که از او روایت می‌کنند لیث بن سعد است. وی در سنه ۱۱۷ هجری فوت نمود. این روایت را شیخ محمد خضری در کتاب «التشريع الإسلامی» ص ۶۳ آورده است. [تعلیقه]

سوگند به خدا تا من زنده هستم نباید از نزد من جای دیگر بروید، و ما داناتریم، ما از شما می‌گیریم و به شما ردّ می‌کنیم! و ایشان از عمر مفارقت نمودند تا زمانی که عمر مرد<sup>۱</sup>.

و ذَهَبِي در «تذكرة الحُفَاط» از شعبه، از سعید بن ابراهیم، از پدرش آورده است که: عُمَرُ، ابن مَسْعُود و أَبُو دَرْدَاء و أَبُو مَسْعُود أَنْصَارِي را حبس نمود و گفت: شما روایات بسیاری را از رسول خدا نقل کرده‌اید!<sup>۲</sup> ایشان را در مدینه زندانی نمود و عثمان ایشان را آزاد کرد.<sup>۳</sup>

و ابن سَعْد و ابن عَسَاكِر از محمود بن لُبَيْد روایت کرده‌اند - بالفظ ابن سعد - که گفت: شنیدم عُثْمَان بن عَفَّان بر منبر می‌گفت: جایز نیست برای کسی که حدیثی را که در زمان ابوبکر و عمر نشنیده است روایت نماید؛ و من که حدیثی را بیان نمی‌کنم نه از جهت آن است که از بهترین فراگیرندگان روایت در میان اصحاب رسول خدا نیستم، بلکه از این جهت است که شنیدم که می‌گفت: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَالَمْ أَقُلْ فَقَدْ تَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. «کسی که به من گفتاری را نسبت بدهد که من نگفتم تحقیقاً جای خود را در آتش مهیا ساخته است.»

و در کتاب «جامع بیان العلم و فضله»<sup>۴</sup> که مؤلفش حافظ مغرب ابن عبد البرّ

۱- این عبارت را ابن عساکر و محمد بن اسحق تخریح نموده‌اند. [تعلیقه]

۲- «تاریخ التّشريع الإسلامی» ج ۱، ص ۷ و ص ۱۲۳، و کتاب «تمهید لتاریخ الفلسفة الإسلامیة» شیخ مصطفی عبدالرزاق، ص ۱۶۱. [تعلیقه]

۳- ابوبکر بن عربی در کتاب «العواصم من القواصم» که در مقام دفاع از عثمان در آنچه از مظالم و مناکیر به وی نسبت داده‌اند با عین این عبارت به دفاع برآمده است: و عجیب آن است که اشکالاتی بر عثمان وارد می‌کنند که نظیر آنها را عمر انجام داده است. زیرا که روایت شده است که عمر بن خطّاب ابن مسعود را با چند نفر صحابی دیگر یکسال در مدینه حبس نمود تا آنکه کشته شد و عثمان ایشان را آزاد کرد و گناهشان آن بود که: آنها روایت از رسول خدا ﷺ زیاد بیان می‌کرده‌اند. (ص ۷۵ و ص ۷۶) [تعلیقه]

۴- ج ۲، ص ۱۲۰. [تعلیقه]



می باشد از شعبی از قرظة بن کعب حکایت نموده است که گفت:

خَرَجْنَا نُرِيدُ الْعِرَاقَ فَمَشَى مَعَنَا عُمَرُ إِلَى صِرَارٍ<sup>۱</sup> ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَتَدْرُونَ لِمَ مَشَيْتُمْ مَعَكُمْ؟! قُلْنَا: أَرَدْتَ أَنْ تُشَيِّعَنَا وَتُكْرِمَنَا! قَالَ: إِنَّ مَعَ ذَلِكَ لِحَاجَةً خَرَجْتُ لَهَا: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ بِلُدَّةٍ لِأَهْلِهَا دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ، فَلَا تَصُدُّوهُمْ بِالْأَحَادِيثِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا شَرِيكُكُمْ! قَالَ قَرظَةُ: فَمَا حَدَّثْتُ بَعْدَهُ حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ.

و فی روایة أُخری: إِنَّكُمْ تَأْتُونَ أَهْلَ قَرْيَةٍ لَهَا دَوِيٌّ بِالْقُرْآنِ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ فَلَا تَصُدُّوهُمْ بِالْأَحَادِيثِ لِتَشْغَلُوهُمْ. جَوَّدُوا<sup>۲</sup> الْقُرْآنَ وَ أَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا شَرِيكُكُمْ!<sup>۳</sup>

فَلَمَّا قَدِمَ قَرظَةُ قَالُوا: حَدِّثْنَا! فَقَالَ: نَهَانَا عُمَرُ.<sup>۴، ۵</sup>

وَ فِي الْأَمِّ لِلشَّافِعِيِّ رَوَايَةُ الرَّبِيعِ بْنِ سُلَيْمَانَ: فَلَمَّا قَدِمَ قَرظَةُ قَالُوا: حَدِّثْنَا! قَالَ: نَهَانَا عُمَرُ!

«ما از شهر مدینه بیرون آمدیم و عازم عراق بودیم. عمر با ما تا صرار پیاده بدرقه نمود و سپس به ما گفت: آیا می دانید چرا من با شما آمده ام؟! گفتیم: می خواستی تا ما را مشایعت کنی و گرامی بداری! گفت: علاوه بر این حاجتی داشتم و برای آن از مدینه بیرون شدم. حَقًّا شما به سوی شهری می روید که اهل آنجا مانند صدای زنبور

- ۱- صرار با کسره، موضعی است نزدیک مدینه و در روایتی است: خَرَجْنَا فَشَيِّعَنَا. [تعلیقه]
- ۲- در عبارت علامه امینی ج ۶، ص ۲۹۴ از «الغدیر» وارد است: جَرَدُوا الْقُرْآنَ یعنی آن را بدون تفسیر تعلیم کنید!
- ۳- و در شرح ابن ابی الحدید ج ۳، ص ۱۲۰ آورده است و در «السنة قبل التدوين» ص ۱۰۰ آورده است.
- ۴- این اضافی از کتاب «تذكرة الحفاظ» ذهبی است و حاکم در «مستدرک» ج ۱، ص ۱۰۲ آن را صحیح شمرده است. [تعلیقه]
- ۵- و در «سنن دارمی» ج ۱، ص ۸۵ و «سنن ابن ماجه» ج ۱ ص ۱۶ و «مستدرک» حاکم ج ۱، ص ۱۰۲ و «جامع بیان العلم» ج ۲ ص ۱۲۰ و «تذكرة الحفاظ» ج ۱، ص ۳ بنا به نقل علامه امینی در «الغدیر» ج ۶، ص ۲۹۴ و «السنة قبل التدوين» ص ۹۷ آورده است.

با خواندن قرآن صدا و زمزمه دارند؛ شما به واسطه بیان احادیثی از رسول خدا ایشان را باز ندارید و من در این امر شریک شما می‌باشم! قرظه گفت: پس از این توصیه عمر من حتی یک حدیث از رسول خدا بیان ننمودم.

و در روایت دیگری است: شما حَقّاً به سوی شهری می‌روید که صوتشان در حال قرائت قرآن مانند صدای زنبور است، بنابراین با بیان احادیث آنان را باز ندارید تا از قرآن به غیر قرآن مشغول گردند. قرآن را صحیح و استوار بدارید، و روایت از رسول الله را کم نمائید، و من در این امر شریک شما می‌باشم! چون قرظه وارد عراق شد، گفتند: برای ما از رسول خدا بیان کن! گفت: عمر ما را منع نموده است.

و شافعی در کتاب «الأم» به روایت ربیع بن سلیمان آورده است که: چون قرظه وارد شد مردم عراق به او گفتند: از احادیث رسول الله برای ما بیان کن! گفت: عمر ما را نهی کرده است.»

وَ كَانَ عُمَرُ يَقُولُ: أَقْلُوا الرَّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا فِيمَا يُعْمَلُ بِهِ.<sup>۱، ۲</sup>

داستان صَبِيْعِ تَمِيْمِي بن عَسَل و زدن او را دویست تازیانه در دوبار، و بدنش را خونین کردن به جهت سؤالی که در معنی الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا از عمر نموده بود، ما در جلد دوازدهم از «امام شناسی» درس ۱۷۴ تا ۱۷۶، ص ۱۷۵ تا ص ۱۷۸ از سیوطی و ابن کثیر از بزّاز و دارقطنی در «افراد» و ابن مَرَدَوِيَه و ابن عَسَاكِر و از «سُنَن دَارِمِي» و از «سیره عمر» تألیف ابن جَوْزِي، و از «کنز العُمَال» از نصر مقدّسی و اصفهانی و ابن اُنْبَارِي و اَلْكَانِي، و از «فتح الباری» و از «فتوحات مکّیه» ذکر نموده‌ایم.

عُمَر چهار چیز را اکیداً ممنوع نمود: اوّل سؤال از آیات مشکله قرآن؛ دوم سؤال

۱- «أضواء على السنة المحمدية» طبع سوم، دارالمعارف مصر، ص ۵۲ تا ص ۵۵ و تمام جریان قضیه قرظه بن کعب را علامه آمینی در «الغدیر»، ج ۶ ص ۲۹۴ در باب نوادر الأثر فی علم عمر ذکر نموده است.

۲- فیما یعمل به؛ یعنی سنّت عملیه (ص ۱۰۷ ج ۸ البداية و النهایة). [تعلیقه]

از احکام و تکالیفی که هنوز واقع نشده است؛ سوم: بیان احادیث رسول الله؛ چهارم: کتابت حدیث.

عمر برای عملی نمودن این امور صحابه معروف رسول الله را با شلاق می‌زد و حبس می‌نمود.

علامه امینی گوید: چون عمر ابوموسی اشعری را به عراق اعزام نمود به او گفت: تو به سوی قومی می‌روی که اهل آنجا صداهایشان در مساجدشان مانند صدا و زمزمه زنبور عسل به قرائت قرآن بلند است؛ پس آنها را بر همین حال واگذار و به احادیث مشغولشان مساز؛ و من در این امر شریک تو هستم.

این مطلب را ابن کثیر در تاریخش ج ۸، ص ۱۰۷ ذکر نموده است و گفته است: این قضیه از عمر معروف است.

و طبرانی از ابراهیم بن عبدالرحمن تخریج نموده است که: عمر سه نفر را حبس کرد: ابن مسعود و ابودرداء و ابومسعود انصاری، و گفت: شما حدیث از رسول خدا ﷺ زیاد نقل نموده‌اید. در مدینه آنها را محبوس نمود تا اینکه کشته شد.<sup>۱</sup>

و در عبارت حاکم در «مستدرک» ج ۱، ص ۱۱۰ این طور آمده است: عمر بن خطاب به ابن مسعود و ابودرداء و ابودرداء گفت: این حدیثی که از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اید چیست؟! و من گمان دارم که عمر ایشان را در مدینه تا زمانی که کشته شد حبس نمود.

و در لفظ جمال‌الدین حنفی این طور آمده است که: عمر ابومسعود و ابودرداء و ابودرداء را حبس کرد تا وقتی که کشته شد و به آنها گفت: مَا هَذَا الْحَدِيثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟! «این حدیث کردن از رسول خدا چیست که شما می‌کنید؟!» و من چنین گمان دارم که تا وقتی که کشته شد آنان را در مدینه حبس کرد. و همین طور این عمل

۱- «تذكرة الحفاظ» ج ۱، ص ۷، «مجمع الزوائد» ج ۱، ص ۱۴۹، و محشی کتاب آن را صحیح شمرده و گفته است: ثبوت این حدیث از عمر صحیح است از راههای بسیاری، و عمر در حدیث شدید بود. [تعلیقه]

را با ابوموسیٰ اشعری با وجود عدالتش در نزد وی انجام داد. (المعتصر، ج ۱، ص ۴۵۹) و عمر به ابوهیره گفت: دست از حدیث از رسول خدا [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ] برمی داری یا تو را به زمین دَوَس بفرستم؟! م- و به کعب الأخبار گفت: دست از حدیث بر می داری یا تو را به زمین قِرْدَة (میمونها) بفرستم؟! (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۶)

و ذَهَبی در «تذکره» ج ۱، ص ۷ از ابوسلمه روایت کرده است که من به ابوهیره گفتم: همان گونه که اینک حدیث می کنی در زمان عمر هم می کردی؟! گفت: اگر من در زمان عمر مانند زمان شما حدیث می کردم مرا با تازیانه خود می زد.

أبو عمرو از ابوهیره تخریج نموده است که می گفت: من احادیثی را برای شما روایت نموده ام که اگر در زمان عمر بن خطاب حدیث می کردم مرا با تازیانه دستی خود می زد. (جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۲۱)

و در عبارت زُهَری این طور وارد است که: مگر من می توانستم آن طور که الآن برای شما حدیث می کنم در زمان حیات عمر حدیث کنم؟! سوگند به خدا که در آن صورت یقین داشتم که تازیانه او با پوست پشت بدن من تماس پیدا می کرد.

و در عبارت ابن وَهَب این طور وارد است که: حَقًّا من برای شما احادیثی را بیان نموده ام که اگر در زمان عمر و یا نزد عمر بدان لب می گشودم یقین داشتم که سَرَم را می شکافت. (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۷)

در پی آمد و دنبال این واقعه شَعْبی گفت: من با عبدالله بن عَمَر دو سال و یا یکسال ونیم نشستم و از وی نشنیدم حدیثی را از رسول خدا ﷺ نقل کند مگر یک حدیث را.<sup>۲</sup>

و سائب بن یزید گفت: من با سَعْد بن مالک از مدینه تا مکه مصاحب بودم و

۱- ابن عساکر کما فی «کنز العمال» ج ۵، ص ۲۳۹ آن را تخریج نموده است. و ابوزرعه  
أیضاً کما فی «تاریخ ابن کثیر» ج ۸، ص ۱۰۶ تخریج کرده است. [تعلیقہ]

۲- «سُنن دارمی» ج ۱، ص ۸۴ «سُنن ابن ماجه» ج ۱، ص ۱۵. [تعلیقہ]

حتّی یک حدیث از او از رسول خدا ﷺ نشنیدم (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶) و ابوهریره گفت: ما ابداً قدرت نداشتیم بگوئیم: قال رسول الله، تا زمانی که عمر کشته شد (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۷)

امینی گوید: آیا بر خلیفه پنهان بود که ظاهر کتاب و قرآن، امت را از سنّت بی نیاز نمی‌نماید؟ و سنّت با قرآن مفارقت نمی‌کند تا بر پیغمبر در کنار حوض کوثر وارد شوند؟ و حاجت امت به سنّت رسول خدا کمتر از حاجتشان به ظاهر کتاب نیست؟ وَالْكِتَابُ كَمَا قَالَ الْأَوْزَاعِيُّ وَ مَكْحُولٌ أَحْوَجُ إِلَى السُّنَّةِ مِنَ السُّنَّةِ إِلَى الْكِتَابِ.

(جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۹۱)

«و کتاب خدا همان طور که اوزاعی و مکحول گفته‌اند، نیازش به سنّت بیشتر است از نیاز سنّت به کتاب.»

یا آنکه خلیفه دیده است در آنجا جماعتی هستند که با وضع و جعل احادیث بر رسول خدا و پیامبر اقدس با سنّت بازی می‌کنند - و این دیدار هم از روی حقّ بوده است - بنابراین همت گمارده است تا ریشه‌های تفوّل و نسبت کلام ناصحیح به پیامبر ﷺ را قطع کند؛ و آن دستهای جنایتکار را از سنّت شریفه کوتاه نماید. چه این باشد چه آن، گناه مثل ابوذر که رسول اعظم به صدقش با عبارت متقنه: مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ، وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ عَلَى رَجُلٍ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْ أَبِي ذَرٍّ<sup>۱</sup> «آسمان نیلگون سایه نیفکنده است، و زمین تیره بر روی خود حمل ننموده است مردی را که از جهت صداقت گفتار و راستی سخن از ابوذر بهتر باشد» گواهی داده چه بوده است؟ و یا مثل عبدالله بن مسعود صاحب سرّ رسول الله و افضل افرادی که قرآن را قرائت کرده است و حلالش را حلال و حرامش را حرام دانسته است و فقیه دین و عالم در سنّت بوده است<sup>۲</sup> چه گناهی داشته‌اند؟ و یا مثل ابودرداء عویمر کبیر الصّحابه

۱- «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳۴۲ و ص ۳۴۴. [تعلیقه]

۲- «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳۱۲ و ص ۳۱۵. [تعلیقه]

صاحب رسول الله ﷺ چه جرمی داشته‌اند؟! چرا ایشان را تا وقتی که به او خنجر زدند در مدینه حبس کرد؟ چرا این صحابه عظیم را در ملاً دینی هتک نمود و ایشان را در چشم مردم کوچک و پست کرد؟

و آیا مثل ابوه‌ریره و ابوموسی اشعری از آن جماعت و ضاعین حدیث بوده‌اند تا آنکه استحقاق آنگونه تعزیر و دور کردن و تبعید و حبس و وعید را داشته باشند؟! من نمی‌دانم!

آری تمام این آراء، أحداث سیاست مقطعی بوده است که ابواب علم را بر روی امت بسته است و آنان را در پرتگاه جهالت و آوردگاه أهواء در افکنده است گرچه خلیفه آن را قصد نکرده باشد. اما خلیفه در آن روز با این مسائل سپری برای خود گرفت و از خود در برابر معضلات مهلکه دفاع کرد، و خود را از مسائل مشکله نجات بخشید.

م- و پس از نهی نمودن امت مسلمان و اسلام آورده را از علم قرآن، و دور کردن امت را از آنچه در کتابش آمده است از معانی فخیمه و دروس عالیه از ناحیه علم و ادب و دین و اجتماع و سیاست و اخلاق و تاریخ، و بستن باب تعلّم و آموزش و فراگیری احکام و آداب دینی که هنوز موضوعات آنها محقق و واقع نشده است، و پهلوتهی کردن از آماده شدن برای عمل به دین خدا قبل از وقوع واقعه، و منع کردن امت را از معالم سنت شریفه، و نهی و ردع از انتشار آنها در ملاً، پس به کدام علم زنده و مفید و به کدام حکم و یا کلمه حکمتیه، این امت مسکین بخواهد بر امتها ترفع جوید و تقدّم یابد؟! و به کدام کتاب و به کدام سنت، آقائی و سیادت خود را بر جمیع عالم که صاحب رسالت ختمیه آنرا برای او تأسیس فرموده است، به دست آورد؟

بنابراین، سیره این خلیفه، یک ضربه‌ای بود که بر اسلام وارد شد و آن را از پای درآورد؛ و ضربه‌ای بود بر امت اسلام و تعالیم امت و شرف و تقدّم و تعالی امت؛

۱- «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳۳۷. [تعلیقه]

خلیفه متوجه این ضرر باشد یا نباشد. و از نتایج و موالید این سیره ممقوته و مهلکه عمر، حدیث کتابت سنن و نوشتن روایات رسول الله است. هان بدانید که مطلب از این قرار است:

## ۹۳

## حدیث کتابت سنن

از عروه روایت است که عمر بن خطاب اراده کرد تا سنّت‌های رسول خدا را بنویسد؛ بنابراین در این باره از اصحاب رسول خدا ﷺ پرسش نمود، همگی او را به نوشتن دلالت کردند. عمر مدّت یک ماه تأمل کرد و در این مدّت از خداوند طلب خیر می‌نمود؛ و پس از آن صبحگاهی عازم شد به عزم خدائی که او را رهبری می‌نمود و گفت: من اراده کرده بودم تا احادیث سنن را بنویسم؛ لیکن چون به یاد آوردم قومی را که قبل از شما بوده‌اند و کتابی نوشتند و بر آن مجدّانه و مصرّانه صرف همّت کردند و کتاب الله را ترک نمودند، سوگند به خدا، من کتاب الله را هیچگاه با چیز دگر مشوب نمی‌سازم.<sup>۱</sup>

و به پیروی از این خلیفه جمعی از کتابت سنن منع کردند؛ و خلافاً للسنّة الثّابتة از آورنده و اعلان‌کننده بزرگوار شریعت غراء، دست از کتابت برداشتند.<sup>۲</sup>

## ۹۴

## رأی خلیفه درباره کُتب

به مشکلات اربعه و حوادث گذشته: حادثه مشکلات قرآن، و حادثه سؤال از چیزی که هنوز به وقوع نپیوسته است؛ و حادثه حدیث از رسول الله؛ و حادثه

۱- «طبقات» ابن سعد ج ۳، ص ۲۰۶، «مختصر جامع بیان العلم» ص ۳۳.  
 ۲- «سنن» دارمی ج ۱، ص ۱۲۵، «مستدرک» حاکم ج ۱، ص ۱۰۴ تا ص ۱۰۶، «مختصر جامع بیان العلم» ص ۳۶ و ص ۳۷.

کتابت سُنَّت پیامبر، اضافه کن حادثه رأی خلیفه و اجتهادش را در حول کُتُب و مؤلفات:

مردی از مسلمانان به سوی عمر آمد و گفت: ما وقتی که شهر مدائن را فتح کردیم در آنجا کتابی به دستمان رسید که در آن علمی از علوم فارسیان و مطلب شگفت‌آوری بود. عمر شلاق دستی خود را طلبید و شروع کرد به زدن آن مرد، و سپس گفت: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ<sup>۱</sup> «ما بر تو (ای پیغمبر) به بهترین روش داستان می‌گوییم.»

و می‌گفت: وای بر تو! آیا داستانهای بهتر از کتاب الله وجود دارد؟! حَقًّا و تحقیقاً کسانی که پیش از شما به هلاکت رسیدند، به سبب آن بود که به کتابهای علماء و کشیشان خود روی آوردند و تورات و انجیل را ترک نمودند، تا اینکه کهنه شدند و علمی که در آنها بود از میان برداشته شد!

و به عبارت و شکل دیگری: از عَمْرُوبْنِ مَيْمُونِ از پدرش روایت است که گفت: مردی به نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! چون ما شهر مدائن را گشودیم، من در آنجا کتابی یافتیم که در آن کلام مُعْجَبِي بود. عمر گفت: آیا آن کلام مُعْجَبِ از کتاب الله بود؟ گفت: نه! عمر شلاق دستی خود را طلبید و شروع کرد به زدن او و شروع کرد به خواندن این آیه:

الرَّ، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا اینجا که: وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنَّ الْغَافِلِينَ<sup>۲</sup>. «الر، آنست آیات کتاب آشکارا. حَقًّا ما قرآن را قرآن عربی نازل نمودیم به امید آنکه شما آن را تعقل کنید - تا اینجا که - و به تحقیق تو پیش از انزال ما این آیات را از غافلان بودی.»

و سپس گفت: إِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَمُ أَنْتُمْ أَقْبَلُوا عَلَى كُتُبِ عُلَمَائِهِمْ وَ أَسَاقِفَتِهِمْ

۱- آیه ۳ از سوره ۱۲: یوسف.

۲- آیات ۱ تا ۳، از سوره ۱۲: یوسف و تمام آیه سوم این است: نحن نقص عليك احسن القصص بما اوحينا إليك هذا القرآن وإن كنت من قبله لمن الغافلين.



و تَرَكُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ حَتَّى دَرَسَا وَ ذَهَبَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْعِلْمِ.

«و فقط علّت هلاک پیشینیان شما آن بوده است که بر کتابهای دانشمندان و کشیشانشان روی آوردند و تورات و انجیل را کنار گذاردند تا کهنه شد و علمی که در آنها بود از میان رفت.»

و عبدالرزاق و ابن ضریس در «فضائل القرآن» و عسکری در «مواعظ» و خطیب از ابراهیم نخعی تخریج کرده‌اند که گفت: در کوفه مردی بود که کتب دانیال و امثال آن را جستجو می‌نمود. در این حال نامه‌ای از عمر بن خطاب رسید که وی را به سوی او بفرستند؛ چون حضور عمر رسید عمر تازیانه دستی‌اش را بر او بالا برد و فرود می‌آورد و سپس بر وی خواند: الرَّ، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ - تا رسید به اینجا که - الْغَافِلِينَ.

آن مرد می‌گوید: من مقصود عمر را فهمیدم و گفتم: ای امیرمؤمنان مرا واگذار سوگند به خدا هیچ یک از آن کتب نزد من نخواهد ماند مگر آنکه آنها را خواهم سوزانید! در این حال عمر دست از او برداشت. (به سیره عمر تألیف ابن جوزی ص ۱۰۷، شرح ابن ابی الحدید ج ۳، ص ۱۲۲، کنز العمال ج ۱، ص ۹۵ رجوع شود.) و در تاریخ «مختصر الدول» تألیف ابوالفرج ملطی متوفای ۶۸۴، ص ۱۸۰، از طبع بوک فی اوکسونیا سنه ۱۶۶۳ میلادی، با عین این عبارت آمده است:

و یحیی غر اماطیقی زنده ماند تا وقتی که عمرو بن عاص مدینه اسکندریه را فتح کرد و بر عمرو عاص وارد شد، چون عمرو موقعیت وی را در علوم می‌دانست او را گرامی داشت و از مطالب فلسفیه که ابداً عرب بدانها انس نداشت غرائبی را شنید که موجب دهشت او شد و مفتون کلمات او گشت. عمرو مردی عاقل و حسن الاستماع و صحیح الفکر بود؛ با او ملازم شد و هیچگاه از او مفارقت نمی‌جست. روزی یحیی به عمرو گفت: شما به تمام محصولات مهم و اصلی اسکندریه احاطه نموده‌اید و بر تمام اصناف موجوده در آن مهر نهاده و حکمفرمائی دارید، آنچه در اسکندریه موجب انتفاع شماست ما معارضه‌ای نداریم، و اما آن چیزهایی

که مورد انتفاع شما نیست ما بدان سزاوارتریم!  
عَمْرُو بدو گفت: شما به چه نیازمندید؟! گفت: کتب حکمت که در خزینه‌های  
ملوکیه می‌باشد!

عَمْرُو بدو گفت: این امری است که در تحت قدرت و اختیار من نیست مگر پس  
از آنکه از امیرالمؤمنین عمر بن خطاب استیذان بنمایم!  
عَمْرُو نامه‌ای به عُمَرُ نوشت، و درخواست یحیی را در آن بیان نمود؛ نامه‌ای از  
عُمَرُ رسید که در آن نوشته بود: **وَ أَمَّا الْكُتُبُ الَّتِي ذَكَرْتَهَا فَإِنْ كَانَ فِيهَا مَا وَافَقَ كِتَابَ  
اللَّهِ فَفِي كِتَابِ اللَّهِ عَنْهُ غِنَى؛ وَإِنْ كَانَ فِيهَا مَا يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِ فَتَقَدَّمْ  
بِأَعْدَامِهَا!** «و اما کتابهایی را که نام بردی، اگر در میان آنها مطلبی است که موافق کتاب  
الله است پس با داشتن کتاب الله بدان نیازی نیست؛ و اگر در میان آنها مطلبی است  
که مخالف کتاب الله است، پس حاجتی بدان نیست و تو در اعدام و نابودیشان  
اقدام کن!»

عَمْرُو بن عَاصِ شروع کرد به تقسیم و تفریق آنها بر حَمَامَهای اسکندریه و  
سوزاندن آنها در تنوره‌ها و تون‌های آنها و ششماه طول کشید تا همه سوخت و از  
بین رفت. این مطلب را بشنو و عجب نما!

این جمله از کلام مطی را جُرْجِی زَیْدَان در «تاریخ تمدن اسلامی» ج ۳، ص ۴۰  
بتمامها و کمالها ذکر کرده است. و در تعلیقه آن گوید: در نسخه‌ای که مطبوع است در  
مطبعة آباء یَسُوعِیِّین در بیروت، تمام این جملات از آن حذف شده است به علتی  
که ما نمی‌دانیم.

و **عبداللطیف بغدادی** متوفی در ۶۲۹ هجری در کتاب «الإفادة و الاعتبار»  
ص ۲۸ گوید: من در اطراف ستون سواری از این عمودها و ستونها بقایا و آثاری  
دیدم که برخی از آنها صحیح و درست و برخی شکسته و مکسور بود، و از حالت  
آنها چنان دستگیر می‌شد که آن ستونها دارای سقف بوده است و ستونها حامل  
سقف بوده‌اند و ستون سواری بر روی آن سقف و قبه‌ای بوده است که آن ستون

حامل آن قبه بوده است.

و من چنین می‌دانم که آن محوطه همان رواقی است که ارسطوطالیس و پیروان او پس از او در آنجا درس می‌داده‌اند؛ و همان دارالمعلم است که اسکندر وقتی شهرش را بنا کرد آن دارالمعلم را ساخت و در آنجا بوده است خزینه‌های کتابهایی که عمرو بن عاص با اذن عمر آنها را آتش زد.<sup>۱</sup>

از آنچه به طور فشرده بیان شد، معلوم شد که عبارت *حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ* نه تنها رأی عمر است بلکه نظریه ابوبکر و عثمان نیز بوده است، و همچنین نظریه خلفای غاصب اموی؛ همه آنها بر همین نهج مشی نموده‌اند. و کتابت حدیث تا زمان عمر بن عبدالعزیز که یک قرن از هجرت می‌گذشت ممنوع بود، و تا یک قرن و نیم که علمای عامه شروع به نوشتن و کتابت احادیث نمودند اثری از حدیث و سنت و کتابت نبود.

بنابر این عمر هم به حمل اولی ذاتی یعنی مفهوم و مفاد *حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ* عمل کرد، و هم به حمل شایع صناعی عملاً در خارج، جلوی تحقق حدیث و بیان سنت و کتابت سنت را گرفت، و در دست امت نماند مگر ظاهر قرآن.

اما شیعه از زمان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم بیان حدیث می‌کردند و هم کتابت حدیث. بر این اساس در زمان خود رسول الله شیعه کتابهایی نوشته است و پس از آنحضرت مرتباً و مسلسلماً بیان حدیث و کتابت آن رواج شایع داشته است.

شیعه بر اساس حدیث: *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ*،<sup>۲</sup> سنت رسول خدا را عملی کرد و این حدیث

۱- «الغدیر» ج ۶، ص ۲۹۴ تا ص ۲۹۹ در باب نوادر الأثر فی علم عمر. و مادر کتاب «نور ملکوت قرآن» از سلسله انوار الملكوت ج ۴، بحث نهم از ص ۳۷۲ تا ص ۳۷۵ بحث مختصری نموده‌ایم در اینکه شایعه کتابسوزی ایران و مصر یکی از ترفندهای استعمار است و سند تاریخی ندارد.

۲- در تمام مجلد ۱۳ از «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام تنها از این حدیث

را که سنت است اخذ کرد، و یک قرن و نیم قبل از سُنَّیان دست به بیان حدیث و کتابت زد.

حال باید بدانیم: چرا سُنَّیان پس از یک قرن در صدد جمع سنت شدند؟ چون دیدند کتاب الله بدون سنت کافی نیست؛ عیناً مانند طبری است که بخواهد با یک بال به پرواز درآید. در قرآن کلیات احکام است و مسائل روزمره مردم در جزئیات نیاز به بیان دارد؛ و بیان آن غیر از سنت چیز دیگری نیست. و از طرفی وارد شدن علوم و مسائل مختلفه تازه در جهان اسلام و نیاز مبرم به علم و اطلاع از سیره و منهاج و روش عملی و کلام علمی رسول الله، آنان را به هوش آورد و دیدند خیلی عقب افتاده‌اند و پس رفته‌اند. اسلام که باید جهان علم و عمل و تقوی را مسخر معنی و حقیقت خود نموده باشد، رو به قهقرا می‌رود، و اگر از بقایا و پس مانده‌های سنت پیامبر که در سینه‌های بعضی دست به دست گشته، چیزی جمع‌آوری نگردد **عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ**. در آن وقت تازه به فکر و منهاج شیعه پی‌بردند و فهمیدند که راه راست و درست همان سبک و اسلوب آنهاست؛ باید بنویسند و بیان حدیث کنند. اما کجا؟ و کی؟ و چگونه؟

بزرگان عامه با کمال بزرگواری به روی مبارک خود نیاورده و عبارت **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** را نادیده گرفتند، و در مقام نسخ علمی و عملی این گفتار، شروع به نوشتن کتب و سنن نمودند. و بعضی از عامه عملاً به جمله **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** استهزاء نمودند و گفتند: مگر می‌شود کتاب بدون سنت؟!

محمد عجاج خطیب که کتابی در عظمت سنت نوشته است و به قدری سعی دارد که روی جرائم عمر و همکارانش پرده بپوشاند و آنها را مصلح و مصلحت اندیش قلمداد کند، و خود یک مرد سنی متعصب و ناهمواری است، در این کتاب با اینکه نتوانسته است برای **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** محمل صحیحی بتراشد، خود نیز در

---

مبارک بحث شده است.

مقام اثبات و صحّت سنّت و لزوم بیان حدیث می‌گوید: صحابه سنّت رسول خدا - علیه الصلوة و السلام - را اخذ کردند و بدان تمسک جستند و نخواستند همان مردی باشند که گفتار رسول خدا ﷺ بر او منطبق می‌شود:

يُوشِكُ الرَّجُلُ مُتَكِنًا عَلَى أَرْيَاقَتِهِ يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِي فَيَقُولُ: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَحَلَلْنَاهُ، وَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَرَامٍ حَرَمْنَاهُ. أَلَا وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ مِثْلُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ.<sup>۱</sup>

«نزدیک است که مرد بر بالشگاه خود تکیه زند و حدیثی از احادیث مرا برای او بخوانند و بگویند: در میان ما و میان شما کتاب الله عزوجل است، آنچه را که در آن حلال بیابیم حلال می‌شمیریم، و آنچه را که در آن حرام بیابیم حرام می‌شمیریم. آگاه باشید! آنچه را که رسول خدا حرام کرده است همانند آن است که خدا حرام کرده است.»<sup>۲</sup>

بلکه در برابر سنّت در موقف عظیمی درنگ کردند و هر کس را که آن گونه فهم کرده بود (که کتاب خدا کافی است) رد کردند.

أبو نَصْرَةَ از عِمْران بن حَصِين روایت میکند که: مردی نزد وی آمد و از چیزی سؤال نمود؛ عمران با بیان حدیثی جواب را برای او گفت. آن مرد به عمران گفت: از کتاب خدا حدیث کن، نه از غیر کتاب خدا! عمران گفت: إِنَّكَ أَمْرٌ وَأَحْمَقُ! أَتَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ صَلَاةَ الظُّهْرِ أَرْبَعًا لَا يُجْهَرُ فِيهَا، وَعَدَّ الصَّلَوَاتِ، وَعَدَّ الزَّكَاةَ وَنَحْوَهَا؟ ثُمَّ قَالَ: أَتَجِدُ هَذَا مُفَسَّرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟! كِتَابُ اللَّهِ قَدْ أَحْكَمَ ذَلِكَ، وَالسُّنَّةُ تُفَسِّرُ ذَلِكَ.<sup>۳</sup>

۱- «سُنَنُ ابْنِ مَاجَه» ج ۱، ص ۵ و «سنن بیهقی» ج ۱، ص ۶ و آن را مِقْدَام بن مَعْدِيكَرَب روایت نموده است. [تعلیقه]

۲- شما را به خدا سوگند! ببینید مگر این حدیث که از نور نبوت منشعب گردیده است، غیر از حالت ابوبکر و عمر و عثمان را بیان می‌کند؟!

۳- کتاب خطی مکتبه ظاهریه دمشق «کتاب العلم» تألیف مقدسی ص ۵۱، و «جامع بیان العلم و فضله» ج ۲، ص ۱۹۱. [تعلیقه]

«تو مرد احمقی هستی! آیا در کتاب خدا یافته‌ای که نماز ظهر را باید چهار رکعت انجام داد و با صدای آهسته قرائت نمود؟! عمران برای او یک‌یک از نمازها را شمرد، و زکوة را شمرد، و غیر از اینها از سایر احکام را شمرد و سپس گفت: آیا برای اینها در کتاب خدا تفسیری یافته‌ای؟! کتاب خدا آنها را به طور اجمال و سر بسته بیان می‌کند، و سنت آنها را تفسیر می‌نماید!»

و مردی به تابعی جلیل و بزرگوار: مُطَرِّفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَخِيرٍ گفت: لَا تُحَدِّثُونَا إِلَّا بِالْقُرْآنِ. «شما برای ما حدیث نکنید مگر با قرآن!» مُطَرِّفُ به او گفت: وَاللَّهِ مَا نُرِيدُ بِالْقُرْآنِ بَدَلًا، وَ لَكِنْ نُرِيدُ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِالْقُرْآنِ مِنَّا! ۱، ۲

«سوگند به خدا، ما بدلی را برای قرآن نمی‌جوییم، ولیکن می‌خواهیم دنبال کسی برویم که او از همه ما به قرآن داناتر است.»

ایشان در بحثی تحت عنوان «احتیاطُ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ فِي رِوَايَةِ الْحَدِيثِ» سعی می‌کنند عبارت اَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ را به محاملی حمل کنند که منافات با عقل نداشته باشد، و سدِّ بابِ نقلِ حدیث نکند؛ و حقاً توجیهاً مالا یَرْضَى بها صاحبها عمراً نموده‌اند؛ و بر همین اساس از حدیث مشایعت عمر از قرظة بن کعب عبور می‌کنند عبور کریمانه، و در زندان کردن سه صحابی بزرگ در روایت حافظ ذَهَبی: ابن مسعود و أَبُو دَرْدَاءٍ و أَبُو مَسْعُودِ أَنْصَارِي را در مدینه تا اینکه عمر کشته شد، تشکیک می‌نمایند که: این عمل خلاف چگونه از خلیفه‌ای همچون امیرالمؤمنین عمر متصور است؟! چگونه می‌شود با آن سوابق و ترجمه احوالشان در اسلام، عمر به چنین کاری دست زند؟! چگونه ممکن است؟! و با چگونه ممکن است‌ها مطلب را خاتمه می‌دهند. و بر فرض تحقّق این موضوع می‌گویند: مراد از حَبَسَهُمْ فِي الْمَدِينَةِ زندانی کردنشان نیست، بلکه منعشان از حدیث است، حَبَسَهُمْ

۱- «جامع بیان العلم و فضله» ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ» ص ۷۸ و ص ۷۹.

أَيُّ مَنَعَهُمْ<sup>۱</sup>

ایشان از کلام گلدزیهر مستشرق آلمانی که می‌گوید: «حدیث در اسلام مولود زمان نخستین آن نیست، بلکه در دوران بعد به واسطه تطورات سیاسی و اجتماعی پیدا شده است» به قدری عصبانی و ناراحت است که می‌خواهد گریبان چاک زند، در حالی که گفتاری است درست ولی از نقطه نظر تاریخ و حدیث عامه، نه از نقطه نظر تاریخ و حدیث شیعه، زیرا همان طور که خواهیم دید همه اعتراف دارند به اینکه تدریس و بیان و کتابت حدیث نزد شیعه از زمان خود حضرت ختمی مرتبت بوده است، و شیعیان یکصد و پنجاه سال در ثبت حدیث و ضبط سنت رسول الله بر سنیان تقدم دارند.

عبارت محمد عجاج خطیب این است: وَالسُّنَّةُ لَمْ تَكُنْ قَطُّ نَتِيجَةً لِلتَّطَوُّرِ الدِّيْنِيِّ وَالسِّيَاسِيِّ وَاجْتِمَاعِيِّ لِلْإِسْلَامِ فِي الْقَرْنَيْنِ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي كَمَا ادَّعَى «جولد تسيهر» الَّذِي يُضَيِّفُ فَيَقُولُ: وَلَيْسَ صَحِيحاً مَا يُقَالُ مِنْ أَنَّهُ -أَيُّ الْحَدِيثِ- وَثِيْقَةٌ لِلْإِسْلَامِ فِي عَهْدِهِ الْأَوَّلِ عَهْدِ الطُّفُولَةِ وَلكِنَّهُ أَثَرٌ مِنْ أَثَارِ جُھُودِ الْإِسْلَامِ فِي عَصْرِ النُّصُوجِ.

«و سنت هیچگاه نتیجه تطوّر دینی و سیاسی و اجتماعی اسلام در دو قرن اول و دوم نبوده است چنانکه «گلدزیهر» مدعی آن است. او علاوه بر این گفتار، کلامی اضافه دارد و می‌گوید: و درست نیست آنچه گفته شده است که حدیث پیوندی محکم با اسلام، در عهد اول آن که عهد طفولیت آن است، داشته است. ولیکن حدیث اثری از آثار کوشش و سعی اسلام در عصر پختگی و رسیدگی آن است.»  
به کتاب «نظرة عامة في تاريخ الفقه الاسلامي» از «دراسات اسلامية» گلدزیهر مراجعه شود، طبق گفته گاستون ویت، این رأی از گلدزیهر است در مقاله او درباره حدیث در «التاريخ العام للديانات» ج ۴، ص ۳۶۶ به زبان فرانسه.  
و در ماده حدیث، واضعان «دائرة المعارف الاسلامية» قریب به همین قول را از

۱- «السنة قبل التدوين» از ص ۹۲ تا ص ۱۱۲.

گلدزیهر ذکر کرده‌اند به نقل از کتابش: «دراسات اسلامیه» و او سنت را از موضوعات مسلمین می‌داند. و این کلام افتراء محض است، و در باب وضع حدیث بدان متعرض می‌گردم؛ بدانجا رجوع شود.<sup>۱</sup>

محمد عجّاج خطیب برای اثبات عمل ابوبکر به سنت رسول خدا ﷺ می‌گوید:

ذهبی از مراسیل ابن ابی ملیکه روایت نموده است که: بعد از ارتحال پیغمبر، ابوبکر مردم را جمع کرد و گفت: **إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ أَحَادِيثَ تَخْتَلِفُونَ فِيهَا؛ وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا. فَلَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا! فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ!**

«شما احادیثی از رسول خدا ﷺ بیان می‌کنید که در آنها اختلاف دارید! و پس از شما مردم دچار اختلاف شدیدتری خواهند شد. بنابراین چیزی را از رسول خدا حدیث ننمائید! و هر کس از شما مسئله‌ای پرسید بگوئید: در میان ما و میان شما کتاب الله موجود است، حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام بشمارید!»  
در اینجا حافظ ذهبی می‌گوید: و این گفتار تو را دلالت دارد بر اینکه ابوبکر در مقام تثبیت و تحرّی و تحقیق در اخبار بوده است، نه آنکه می‌خواست است باب روایت را مسدود نماید.

مگر نمی‌بینی: چون در حکم إرث جدّه به وی مراجعه شد و او حکمش را از کتاب الله نمی‌دانست، چگونه درباره آن از سنت سؤال نمود؛ و چون حکمش را برای او بیان کردند، بدان قناعت نکرد تا به شخص ثقه دیگری آن را قوی ساخت و در پاسخ نگفت: **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** همانطور که خوارج می‌گویند.<sup>۲</sup>  
و حکم إرث جدّه را از ذهبی این طور نقل می‌کند که: اولین کسی که در قبول

۱- «السنة قبل التدوين»، تعلیقه ص ۴۶.

۲- «السنة قبل التدوين» ص ۱۱۳ از «تذكرة الحفاظ» ج ۱، ص ۳ و در مقدمه «تمهید» ص ۱۱ گوید: ابوبکر گفت: **إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ!**



اخبار احتیاط کرد ابوبکر بود. ابن شهاب از قبیصه بن ذُوَیْب روایت کرده است که: جَدّه ای نزد ابوبکر آمد و ارثیّه خود را طلب می‌کرد. ابوبکر به او گفت: من در کتاب خدا برای تو چیزی نیافتم و نمی‌دانم رسول خدا ﷺ برای تو چیزی را معین نموده باشد. سپس از مردم پرسید.

مُغیره برخواست و گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که: به جَدّه یک سُدَس می‌داد. ابوبکر گفت: آیا با تو دیگری هست تا شهادت دهد؟ مُحَمَّد بن مَسْلَمَه به مثل آن شهادت داد. بنابراین حکم ارث سُدَس را برای وی تنفیذ کرد.<sup>۱</sup>

ما اشکال نمی‌کنیم که در ثبوت سنّت محقّقه، ابوبکر از قبول آن غالباً امتناع می‌کرد و حَسْبُنَا كِتَابُ اللّٰهِ می‌گفت تا توجیه ذَهَبی و مُحَمَّد عَجَّاج و جیه آید، اشکال ما در آن است که ابوبکر و عمر و عثمان و مُغیره و أبو عبیده جَرَّاح و من شَابَهَهُمْ و مَائِلَهُمْ از سنّت رسول خدا ﷺ کم اطلاع بوده‌اند. لهذا در مواقع مراجعه به آنها ابراز می‌کردند: نمی‌دانیم! و در این صورت که نمی‌دانیم باید کتاب الله مرجع باشد! این کلام، غَلَط است، زیرا پیامبر شخصی را که مَرَجِع و مَسْنَد و مَصْدَر و مورد علوم، و باب مدینه علم، و أَقْصَى الْأُمَّة، و عالم بالکتاب و تأویله و تفسیره، و بالسّنّة حَضْرًا و سَفْرًا باشد از خود باقی گذارد و او را به عنوان محلّ رجوع مسائل و حوادث و وقایع مردم معرفی کرد، و در غدیر خمّ در میان ده‌ها هزار جمعیت خطبه خواند و وی را عِلْم و رایت و هادی و شاخص و مرَبّی بشر و مکمّل و متمّم معرفی فرمود؛ چرا شما حقّ او را ربودید و او را خانه نشین کردید، و بر آریکه حکم و امر و نهی و فتوی و قضاء و قرآن تکیه زدید، آنگاه فرو ماندید و از عهده برنیامدید؟! چون نمی‌دانستید! وقتی شخص علیم و دانا و بصیر، با اعتراف یکایک خود شما، علی بود، چرا وی را مطرود و منفور و خارج از مدینه نموده، تا برود بیل دست بگیرد و

۱- «السّنّة قبل التّدوین» ص ۱۱۲ از «تذکرة الحفّاظ» ج ۱، ص ۳، و «معرفة علوم الحديث» ص ۱۵، و «کفایة» ص ۲۶. و امام مالک آنرا در «موطأ» ج ۲، ص ۵۱۳ تخریج نموده است، همانطور که أبوداود و ترمذی و ابن‌ماجه تخریج نموده‌اند.

آبیاری کند و قنات جاری کند و درخت و نخل و خرما بهم رساند؟! ای وای بر شما! نه یک وای بلکه تاروز بازپسین وای، و تا وقتی که لفظ و کلمه وای دارای معنی و مفهوم است وای! علی بن ابیطالب باید بیست و پنج سال از دستگاه امر و نهی و فرمان و تفسیر و بیان سنت و اداره امور خلق خدا دور بیفتد و شما که در ضروری ترین مسائل خود جاهل و نادانید باید به عنوان مصدر حکم و رفق و فتق امور بر اسبان تازی خود مهمیز زنید و به خود فخریه و مباحات کنید که علی را در هم شکستیم و آن شیر بیشه ولایت را رام و مطیع نمودیم و با طناب بر گردن به مسجد کشانده، وی را در ملاء عام به بیعت فرا خواندیم؟! اشکال در آن است که شما که از سنت خبر نداشتید، چرا وقتی حکمی را که در کتاب الله نیافتید به علی بن ابیطالب رجوع نکردید؟! او طبق فرمایش رسول خدا محل رجوع در تمام مسائل است و أعلم و أتقی و أروع امت است. اشکال در اینجا است. آقای ذهبی و عجاج و غیر کما! به خدا قسم شما هم مطلب را می دانید! دیگر بس است! با این تمویهات خود را و دگران را گول زنید!

آیا با وجود مصدر ولایت و علم إحاطی و سعی او اگر ابوبکر در کلبه نفسانی خود بخزد و در مسائل اظهار عدم اطلاع کند و به ولایت مراجعه نکند و نپرسد و به مجرد آنکه در کتاب الله نیافته است حکم به نفی کند، مگر این عمل غیر از حسبننا کتاب الله چیز دیگری می تواند بوده باشد؟! رسول خدا در مدت عمر خود علی را به علم تعلیم فرمود و آن جهان علم را به امت معرفی کرد. پس علی عالمی است از حدیث، و جهانی است از سنت، و کتابخانه ای است از مکتوبات و نوشته های رسول الله.

او را با جمله: ایتونی بقرطاس و قلم، که در صورت تحقیق نوشتن ایل الابد ضلالت را از امت بر می داشت، چرا با جمله: إن الرجل یهجر جلوی کتابت رسول را گرفتید؟! چرا ضلالت را تا موقف عدل الهی برای امت بخت برگشته خریدید؟! جعل حدیث دروغ مساوی است با نفی حدیث صحیح. چه تفاوت داشت که

شما در مجلس پیامبر هزاران هزار دروغ به رسول خدا نسبت دهید و یا با یک جمله عدم نیاز به ولایت، و کفایت قرآن، امت را از آن همه بهره و منفعت محروم سازید؟! شیخ محمود ابوریّه عالم سنّی مذهب بیدار شده، در کتاب خود دریغ می‌خورد که چرا رسول خدا در زمان حیات خود امر به کتابت احادیث مانند کتابت قرآن ننمود تا این مشکلات جانکاه و کمر شکن برای مسلمین پیش نیاید؟ اگر احیاناً به مانند کتاب الله، احادیث در مرآی و منظر و مشهد رسول الله تدوین می‌شد، ما اینک در یک عالمی از وَحْدَت و فراغت و ایمان و سکینه و آرامش بسر می‌بردیم.<sup>۱</sup> این کلام، سخن راستینی نیست، زیرا:

اولاً: با وجود تدوین سنت تامّه و کامله باز نیاز به معلّم و مربّی و راهنما و ولیّ قائم به امر باقی است، وگرنه به مانند تفسیرهای متفاوت در آیات قرآن، تفسیرهای مختلف نیز در سنت مدوّن پیش می‌آمد و در این صورت غیر از وجود امام به حقّ هیچ امری فاصل خصومت و رافع اختلاف، معقول نبود.

ثانیاً: تدوین چنین سنّتی در زمان رسول خدا به دست مردم محال بود، زیرا با وجود اهمّیت قرآن مجید و سعی در حفظ الفاظ و کلمات، که همین امر بزرگترین معجزه الهی آن حضرت است، تدوین چنین سنّتی به دست عامّه مردم امکان نداشت.

ثالثاً: سنت در موضوعات متفاوت، احکام مختلف به حسب موارد دارد از قبیل موضوع ضرری و حرجی و عُسری و یُسری و أمثالیها که در موضوع واحد به حسب اختلاف احوال و شرائط، احکام متفاوتی بر آن بار می‌شده است. و این احکام به قدری گسترده و وسیع است که قابل إحصاء و تدوین نیست، و فقط ذهن امام و قوّه درّاکه و عاقله و مشخّصه ولیّ قائم به امر می‌تواند بر آن احاطه داشته باشد، لاغیر. رابعاً: این کتاب مدوّن و این سنت مضبوطه که باید به دست خیرترین افراد

۱- «أضواء علی السّنة المحمّدیّة» ص ۲۴۵.

امّت سپرده شود پیامبر تهیه فرمود و به دست خبیرترین آنها سپرد. آن کتاب مدوّن، وجود اقدس نائب مناب و خلیفه رسول الله است که أنت منی بمنزلة هرون من موسى إلا أنه لانبی بعدی درباره او گفته شد. مضافاً به آنکه آن حضرت دارای صحیفه‌ای مدوّن بوده است که تمام مسائل کلیّه و معضلات و حوادث و وقایع و منایا و بلایا در آن مضبوط بوده است، و با جمله: «قلمی و کاغذی بیاورید تا برای شما بنویسم آن چیزی را که بعد از آن تا ابد گمراه نشوید» آن کتاب را به امّت نشان می‌داد. این است سنت مدوّنه و احادیث مضبوطه مسطوره!

رسول خدا ﷺ امر به کتاب نمود تا این سند مسجل گردد و رسمی شود؛ ولی از آوردن کتاب منع کردند و جمله حسبنّا کتاب الله را سر دادند، و آخرین لحظات عمر پیامبر گرامی با لَغَط و سخنان درهم و برهم و غوغا و سر و صدا در آن مجلس آشوب منقضی شد و آن وجود اقدس لحظاتی با ناراحتی سپری شد تا به رفیق اعلی پیوست.

جمله اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ: کِتَابِ اللّٰهِ وَ عِترتی اَهلِ بَیتِی معرفتی همان کتاب مسطور و سنت زنده و ثابت‌ای است که در برابر قرآن، رسول خدا آن دورا با هم به امّت ارزانی داشت.

دکتر احمد امین بک مصری می‌گوید: وَ اَمَّا السُّنَّةُ فَهِيَ اَهْمُ مَصْدَرٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ؛ وَ قَدْ تَجَرَّأَ قَوْمٌ فَاَنْكَرُوْهَا وَ اَكْتَفَوْا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْآنِ وَ حَدَّهٗ. وَ هَذَا خَطَاٌ. فَفِی السُّنَّةِ تَفْسِیْرٌ کَثِیْرٌ مِنَ النَّبِیِّ ﷺ لِلْقُرْآنِ. فَقَدْ كَانَ یُحِیْبُ عَلَیْ اَسْئَلَةِ الصَّحَابَةِ فِیْمَا غَمَضَ عَلَیْهِمْ وَ یُبَیِّنُ لَهُمْ مَا اشْتَبَهَ عَلَیْهِمْ. وَ فِیْهَا تَارِیْخُ الْاِسْلَامِ وَ تَارِیْخُ اَعْمَالِ الصَّحَابَةِ وَ طَرِیْقَةُ تَنْفِیْذِهِمْ لِاحْکَامِ الْقُرْآنِ وَ کَیْفِیَّةُ عَمَلِهِمْ بِهَا.

فَمِنَ الْحَدِیْثِ نَعْلَمُ: کَیْفَ عَمَلَ الرَّسُوْلِ وَ اَصْحَابُهُ بِالْقُرْآنِ؟ وَ کَیْفَ نَجَحُوا فِی تَاسِیْسِ حُکُوْمَةِ مَدِیْنَةِ عَلَی مَبَادِی الْاِسْلَامِ. وَ فِی الْحَدِیْثِ اَخْبَارُ الرَّسُوْلِ وَ اَصْحَابِهِ وَ وَقَائِعُهُمْ اِلَی غَیْرِ ذَلِكِ.

وَ قِسْمٌ مِنَ الْاَحَادِیْثِ اَخْلَاقِیُّ تَهْذِیْبِیُّ یَحْتَوِی عَلَی الْحِکْمِ وَ الْاَدَابِ وَ النَّصَائِحِ

مَثَلُ مَدْحِ الصِّدْقِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَذَمِّ الْكُذْبِ وَالظُّلْمِ وَالْفُسْقِ وَالْفَسَادِ.  
وَقِسْمٌ يَشْتَمِلُ عَلَى أُصُولِ الْعُقَائِدِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْقُرْآنِ مِثْلُ التَّوْحِيدِ وَالصِّفَاتِ  
الْإِلَهِيَّةِ وَالرِّسَالَةِ وَالْبَعْثِ وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ.

و قِسْمٌ آخِرٌ يَشْتَمِلُ عَلَى أَحْكَامٍ؛ وَ قَدْ اشْتَرَطُوا فِي أَحَادِيثِ الْأَحْكَامِ صِحَّتَهَا.<sup>۱</sup>  
«و اما سنت، پس آن بعد از قرآن مهمترین مصادر اسلام است. و جماعتی تجرّی کردند و آن را منکر شدند و تنها به قرآن اکتفا کردند؛ و این غلط است. چرا که تفسیر بسیاری از قرآن در سنت از رسول الله ﷺ موجود است. پیامبر جوابگوی مسائل غامضه و مشتبهاتی بود که برای امت رخ می‌داد. در سنت است که رسول خدا آنها را مبین می‌سازد و مشتبهات را روشن می‌کند. و در سنت است تاریخ اسلام و تاریخ اعمال صحابه و طریق تنفیذشان احکام قرآن را و کیفیت عملشان به آن احکام. زیرا از حدیث درمی‌یابیم: چگونه رسول خدا و اصحابش به قرآن عمل کردند؟ و چگونه در تأسیس و برپاداری حکومت شهری و تمدن اجتماعی بر مبادی و آئین اسلام پیروز گردیدند؟ و اخبار پیغمبر و اصحاب او و وقایع و سرگذشتشان همه در حدیث وارد شده است.

و دسته‌ای از احادیث اخلاقی و تهذیبی می‌باشند که محتوی بر حکم و آداب و نصایح هستند، مانند مدح صدق و عدل و احسان و ذمّ کذب و ظلم و فسق و فساد. و دسته‌ای مشتمل بر اصول عقائد مذکوره در قرآنند مثل توحید و صفات الهیه و رسالت و بعث و جزای اعمال.

و دسته دیگری مشتمل است بر احکام؛ و در احادیث احکام شرط نموده‌اند صحت آنها را.»

أحمد امین بک همان دانشمند مطلع و متضلع و مشهور مصری است که کُتِبَ

۱- «يوم الإسلام» نسخة أصلية كاملة، ناشر مؤسسة الخانجي بمصر، المكتب التجاري ببيروت، مكتبة المثني ببغداد، ص ۱۲.

«فَجْرُ الْإِسْلَامِ» و «ضَحَى الْإِسْلَامِ» و «ظَهْرُ الْإِسْلَامِ» را نوشت و در دنیا انتشار داد و مورد قبول عامه مدارس و مکاتب عامه واقع شد.

در «فَجْرُ الْإِسْلَامِ» و «ضَحَى الْإِسْلَامِ» شیعه را یک گروه استثنائی خارج از اسلام به دواعی اغراض سیاسی معرفی می‌کند، و در فروع و اصول به آنها اتهاماتی روا می‌دارد، که باز پس از چهارده قرن از مظلومیت مولانا در سقیفه بنی ساعده و مجلس رسول الله در یوم الرزیه و... که می‌گذرد می‌بینیم با همان شمشیرهای آخته بر ولایت تاخته و از هرگونه سب و شتم و طرد و تهمت مضایقه ندارد.

وی در ماه رمضان سال ۱۳۴۹ هجری قمری، که با جمعی از یارانش به نجف اشرف برای سیاحت مشرف شده بود، با علمای آنجا ملاقات نمود و آنها مطالب وی را در حضورش مستدلاً رد کردند، و اثبات نمودند که این مطالب تهمت‌هایی است بدون برهان که از سابق‌الایام به شیعه می‌زده‌اند.

از جمله علمای اعلام نجف اشرف مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء رحمة الله علیه بود که محل اجتماع احمد امین با ایشان در مدرسه ایشان به نام مدرسه کاشف الغطاء صورت گرفت. و چند ساعتی که از شب می‌گذشت او با همراهانش به آنجا آمدند و با آن عالم خبیر ملاقات کردند و در ضمن بحث و کلام، مرحوم آیه الله به ایشان گفت: من تعجب دارم از بی‌اطلاعی شما در عقائد و آداب و تاریخ و رجال و مذاهب، آنگاه به عنوان استاد کتاب می‌نویسد و به دنیا انتشار می‌دهید و شیعه را که یک رکن، نه بلکه رکن اساسی اسلام است با اغراض و عقائد و رسوم و آدابی معرفی می‌کنید که ابداً به شیعه مربوط نیست! مطالب وارده در دو کتاب «فَجْرُ الْإِسْلَامِ» و «ضَحَى الْإِسْلَامِ» درباره شیعه اتهام محض است. از خدا و سؤال و قیامت بگذریم، در برابر حق و حقیقت و بی‌جوئی و ریشه‌یابی در ادیان و مذاهب، وظیفه کسی که خود را استاد می‌پندارد و در جامعه تدریس می‌کند و بعد مطالب خود را منتشر می‌سازد چیست؟!

احمد امین گفت: ما این مطالب را از شهرت و از کتب مدونه استخراج نموده‌ایم

(و نام کتابها را برد) و در این صورت راه خلافتی نپیموده‌ایم!

آیه‌الله گفت: این شهرت آیا در میان شیعه است یا در سر زبانهای معاندین آنها که به ایشان نسبت می‌دهند؟! و این کتابها آیا کتب شیعه است یا کتب مخالفین آنها که در مرام و عقیده با آنان خلاف دارند؟!  
وی گفت: از فلان کتاب و فلان کتاب!

آیه‌الله گفت: آن کتابها از مصادر تاریخ اهل تسنن است نه شیعه؛ و در آن مطالب اغراض سیاسی و تعصبات مذهبی به کار رفته است. آنگاه خصوص آن اغراض را یک یک برشمرد به طوری که احمد امین از وسعت اطلاعات ایشان در شگفت ماند.

آنگاه مرحوم آیه‌الله گفت: قاعده تحقیق برای عقائد و آداب و رسوم و اعمال هر قوم آن است که باید از خودشان تحقیق به عمل آورد و از داخلشان استعلام نمود نه از خارج و از زبان قومی که مخالف آنها می‌باشند. و در این طریقه مُسَلِّمه امروزه میان دانشمندان جهان اختلاف نیست. هر محققى که می‌خواهد از عقیده و آداب جماعتی چیزی به دست آورد و بنویسد، حرکت می‌کند، قاره‌ها می‌پیماید تا به خود آن جماعت می‌رسد و از درون، ایشان را ملاحظه و مشاهده می‌کند و از خودشان تحقیق به عمل می‌آورد. شما کدام یک از کتب شیعه را از صدر اسلام تا به حال از کتاب... و کتاب... و... مطالعه کرده‌اید؟ و سپس در برابر آراء و عقائد شیعه قلمفرسائی نموده‌اید؟!

احمد امین گفت: از کتب شیعه در دسترس ما چیزی نیست!

آیه‌الله گفت: این هم یک مصیبت بزرگ! چرا نیست؟! و چرا نباید بوده باشد؟! من که یک طلبه هستم، در همین مدرسه محقر اینک پنجهزار جلد کتاب در مکتبه موجود است که در دسترس جمیع طلاب قرار دارد. از تمام انواع کتب صحاح و سنن و تواریخ اهل تسنن در نزد ما بانواعها و اقسامها و انواع طبعها موجود است، چرا که برای تحقیق و بررسی کامل برای ما لازم است. آیا برای جامعه عامه و اهل

سنت در مصر و در جامع آن نباید کتب شیعه وجود داشته باشد؟! و ایشان برای تحقیقات خود نباید از نزدیک بدانها مراجعه نمایند؟!!

و علی جمیع التّقادیر مرحوم آیه الله مواضع اشتباه او را در دو کتاب مذکور درباره شیعه و عقائدشان مستدلاً و مشروحاً به اثبات رسانید و مجلس تا قریب اذان صبح طول کشید، و أحمد امین در همان مجلس معترف به خطای خود شد و وعده داد که در مراجعت به مصر مواضع اشتباه را تصحیح نماید.

پس از مراجعت أحمد امین به مصر مرحوم آیه الله کتاب قوی و استوار «أصل الشیعة و أصولها» را نوشته و منتشر کردند ولی از أحمد امین جوابی و تصحیحی به عمل نیامد و سالها گذشت و خبری نبود.

أحمد امین در آخر عمر که از چشم و نوشتن با آن ممنوع بود مطالبی را إملاء نمود و در کتابی به نام «یوم الإسلام» منتشر ساخت. در آن کتاب بدون آنکه از خطاهای خود نامی ببرد و یا از دو کتابش در این باره ذکری به عمل آورد در جاهای مختلف عقائد شیعه را صحیح شمرده است و همان اتهاماتی را که می زده است به صورت و در جهت متعکس برای واقعیت امر اثبات نموده است، به طوری که از ضمّ و ضمیمه های مطالب متفرّق کتاب، می توان به دست آورد که اصول عامّه و سنت را ابطال نموده و اصول خاصّه و شیعه را تثبیت نموده است.

عالم خبیر و اخیراً درگذشته شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشیعة و التّشیع» مطالبی را از «یوم الإسلام» وی نقل می کند که دلالت بر مدّعی ما دارد. ما پس از مطالعه دقیق «یوم الاسلام» و تطبیق گفتار مغنیه، مطالب کتاب «الشیعة و التّشیع» را در این مورد ذکر می نمایم:

#### أحمدُ امینُ یَعْتَرِفُ فِي أَيَّامِهِ الْأَخِيرَةِ

أحمد امین در دو کتاب «فجر الاسلام» و «ضحی الاسلام» خود به امامیه هجوم سخت و ناهمواری برده است. و در همان زمان انتشار، علمای امامیه بر مطالب وی ردّ منطقی کرده اند و به شهادت تاریخ و کتب عقائدیّه آنها اثبات نموده اند که او



عاطفه را به جای عقل، و تعصب را محلّ عدل، و پندار را بجای واقع و حقیقت نشانده است. و از کسانی که متصدی ردّ وی شدند مرحوم کاشف الغطاء است در کتاب «أصل الشیعة وأصولها».

و پس از گذشت مدت بیست سال یا بیشتر از آن هجوم، چشمش آسیب دید و از قرائت و کتابت عاجز ماند. و در این ایام اخیره‌اش (سنه ۱۹۵۲ میلادی) از غیر کمک جست و کتابی را بر او املاء و انشاء نمود که نام آنرا «یوم الإسلام» گذارد؛ در این کتاب بدون آنکه خودش احساس کند و یا ملتفت گردد، به آنچه بر عقائد امامیه انکار نموده و عیب گرفته بود اعتراف کرده است، و از آن قبیل است:

او این عقیده و اصل را که جانشینی رسول الله به تنصیص و تعیین می‌باشد انکار می‌نمود و گمان داشت که آن را شیعه از خارج به عنوان بدعتی در دین وارد نموده‌اند، و آنکه رسول الله اصل انتخاب و شوری را تقریر و تثبیت نموده است. در این مطلب، خودش خودش را ردّ کرده است و مناقض با عقیده سابقه، در کتاب «یوم الإسلام» اعتراف کرده است بِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ كِتَابًا يُعَيِّنُ مَنْ يَلِي الْأَمْرَ بَعْدَهُ، فَحَالَ عَمْرٌ دُونَ إِرَادَتِهِ.

و اینک عین آنچه را که صاحب «فجر الإسلام» با خود الفاظ و عبارات وی در کتاب اخیرش: «یوم الإسلام» ص ۴۱ طبع ۱۹۵۸ آورده است در اینجا می‌آوریم:

أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ أَنْ يُعَيِّنَ مَنْ يَلِي الْأَمْرَ بَعْدَهُ، فَفِي الصَّحِيحَيْنِ -البخاری و مسلم- أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا احْتَضَرَ قَالَ:

«هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» وَ كَانَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ<sup>۱</sup> وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ! فَاخْتَلَفَ الْقَوْمُ وَ اخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: قَرَّبُوا إِلَيْهِ يَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ: الْقَوْلُ مَا قَالَهُ عُمَرُ.

۱- فی «صحیح البخاری» ج ۶، ص ۹ از طبع سنه ۱۳۱۴ هـ: ماشأته -ای النبى- -أهجر؟ [تعلیقه]

فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْاِخْتِلَافَ عِنْدَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُمْ: قَوْمُوا؛ فَقَامُوا وَ تَرَكَ الْأَمْرَ مَفْتُوحًا لِمَنْ شَاءَ. جَعَلَ الْمُسْلِمِينَ طَوَالَ عَصْرِهِمْ يَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ الْخِلَافَةَ حَتَّى عَصَرْنَا هَذَا بَيْنَ السُّعُودِيِّينَ وَالْهَاشِمِيِّينَ.<sup>۱</sup>

«رسول خدا ﷺ اراده کرد در مرضی که در آن مرض فوت کرد برای ولایت امر مردم کسی را برای آنان معین نماید. زیرا در صحیحین - بخاری و مسلم - آمده است که: چون حالت احتضار به رسول الله دست داد گفت: بیاورید بنویسم کتابی را برای شما که پس از آن گمراه نشوید! و در اطاق رسول الله مردانی بودند که از ایشان بود عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ. عمر گفت: درد مرض بر رسول الله غلبه کرده است<sup>۲</sup> و در نزد شما قرآن است. کتاب خدا ما را بس است.

در این حال آن جماعت با هم اختلاف نمودند و به منازعه و مخاصمه پرداختند. بعضی از ایشان می گفت: برای رسول الله بیاورید آنچه را که می خواهد تا بنویسد برای شما کتابی (مکتوبی) که بعد از آن گمراه نشوید! و بعضی از ایشان می گفت: گفتار همان است که عمر گفته است.

و چون کلام لغو و اختلاف در نزد رسول خدا ﷺ بسیار شد به آنها فرمود: برخیزید! و آنها برخاستند. و امر ولایت را رها کرد و یله گذارد که برای آن کس که می خواهد باز باشد. مسلمین را در طول عصرشان طوری قرار داد که در امر خلافت اختلاف کنند حتی در این عصر ما که میان سعودیین و میان هاشمیین اختلاف است.»

و در ص ۵۳ می گوید: «اِخْتَلَفَ الصَّحَابَةُ عَلَيَّ مَنْ يَتَوَلَّى الْأَمْرَ بَعْدَ الرَّسُولِ، وَ كَانَ هَذَا ضَعْفَ لِيَأَقَةَ مِنْهُمْ، إِذَا خْتَلَفُوا قَبْلَ أَنْ يُدْفَنَ الرَّسُولُ»<sup>۳</sup> مَعَ الْعِلْمِ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ مَشْغُولًا

۱- «يوم الإسلام» ص ۴۱.

۲- «در صحیح بخاری» ج ۶، ص ۹ از طبع سال ۱۳۱۴ هجری این طور وارد است: وضع و شأن او - یعنی پیغمبر - چطور است؟ آیا هذیان میگوید؟

۳- «يوم الإسلام» ص ۵۳.

بِتَجْهِيزِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

«صحابه در ولایت امر بعد از رسول الله با هم اختلاف نمودند، و این از ضعف لیاقتشان بود؛ به علت آنکه این اختلاف قبل از دفن پیغمبر پیدا شد.» با علم به اینکه علی مشغول به تجهیز رسول الله بود.

و در ص ۵۲ می‌گوید: كَانَ مَجَالُ الْخِلَافِ الْأَوَّلِ - أَيْ بَيْنَ الصَّحَابَةِ - فِي بَيْتِ النَّبِيِّ؛ وَ الثَّانِي فِي سَقِيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ؛ وَ آخِرًا تَمَّ الْأَمْرُ لِأَبِي بَكْرٍ عَلَيَّ مَضْضٍ.<sup>۱</sup>

«اولین جائی که در آن برای ولایت امر در میان صحابه رسول خدا اختلاف شد در خانه رسول الله بود؛ و دومین جا در سقیفه بنی ساعده؛ و نهایتاً امر ولایت با کراهت و ناگواری، برای ابوبکر خاتمه یافت.»

و در ص ۵۴ می‌گوید: «وَ بَايَعَ عُمَرُ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ بَايَعَهُ النَّاسُ، وَ كَانَ فِي هَذَا مُخَالَفَةً لِرُكْنِ الشُّوْرَى. وَ لِذَلِكَ قَالَ عُمَرُ: إِنَّهَا غَلْطَةٌ وَفِي اللَّهِ الْمُسْلِمِينَ شَرُّهَا؛ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ غَلْطَةُ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ لِعُمَرَ.»<sup>۲</sup>

«و عمر با ابوبکر بیعت کرد و سپس مردم با او بیعت کردند، و در این گونه بیعت مخالفت بارکن شوری شد. و بدین جهت عمر گفت: آن بیعت غلط و خلاف حقی بوده است، خداوند مسلمین را از شر آن غلط حفظ نمود؛ و همچنین بیعت ابوبکر با عمر غلط و خلاف حقی بود که به وقوع پیوست.»

و در ص ۵۸ می‌گوید:

وَ كَانَ أَهْمُ مَا نَقَمَ النَّاسُ عَلَيَّ عُثْمَانَ:

۱- طَلَبَ مِنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَالِدِ بْنِ أَسِيدِ الْأَمْوِيِّ صِلَةً، فَأَعْطَاهُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

۲- أَعَادَ الْحَكَمَ بَنَ الْعَاصِ بَعْدَ أَنْ نَفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَعْطَاهُ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

۱- «یوم الإسلام» ص ۵۲.

۲- «یوم الإسلام» ص ۵۴.

- ۳- تَصَدَّقَ رَسُولُ اللَّهِ بِمَوْضِعِ سُوقِ الْمَدِينَةِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَأَعْطَاهُ عَثْمَانُ لِلْحَارِثِ الْأَمْوِيَّ.
- ۴- أُعْطِيَ مَرْوَانَ فَدَكَ، وَقَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ طَلَبَتْهَا بَعْدَ أَبِيهَا فَدَفَعَتْ عَنْهَا.
- ۵- حَمَى الْمَرَاعِي حَوْلَ الْمَدِينَةِ كُلِّهَا مِنْ مَوَاشِي الْمُسْلِمِينَ كُلِّهِمْ إِلَّا عَنْ بَنِي أُمَيَّةَ.
- ۶- أُعْطِيَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي السَّرْحِ جَمِيعَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ مِنْ فَتْحِ إِفْرِيْقِيَا بِالْمَغْرِبِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُشْرِكَ فِيهِ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.
- ۷- أُعْطِيَ أَبَاسُفِيَانَ مِائَتِي أَلْفٍ وَمَرْوَانَ مِائَةَ أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمُسْلِمِينَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ.
- ۸- أَتَاهُ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ بِأَمْوَالٍ كَثِيرَةٍ مِنَ الْعِرَاقِ، فَحَسَمَهَا كُلَّهَا فِي بَنِي أُمَيَّةَ.
- ۹- تَزَوَّجَ الْحَارِثُ بْنُ الْحَكَمِ، فَأَعْطَاهُ مِائَةَ أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.
- ۱۰- نَفَى أَبَاذَرَّ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَى الرَّبَذَةِ لِمُنَاهِضَتِهِ مُعَاوِيَةَ فِي كَنْزِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.
- ۱۱- ضَرَبَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ، حَتَّى كَسَرَ أَضْلَاعَهُ.<sup>۱</sup>
- ۱۲- عَطَّلَ الْحُدُودَ، وَلَمْ يَرُدَّ الْمَظَالِمَ، وَلَمْ يَكْفِ الْأَيْدِيَ الْعَادِيَةَ.
- ۱۳- كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ فِي مِصْرَ يَا مُرَّةَ بِقَتْلِ قَادَةِ الثَّوْرَةِ.<sup>۲</sup>

۱- حضرت استاذنا الأكرم أعلى الله درجته در «تفسير الميزان» ج ۱۲، ص ۱۲۵ در فصل ۵ از فصول بحث پیرامون عدم تحریف کتاب الله فرموده‌اند: یعقوبی می‌گوید: ابن مسعود در وقت طلب عثمان مصاحف را، در کوفه بود و از تسلیم قرآنش به عبدالله بن عامر امتناع کرد. عثمان به عبدالله نوشت تا او را به مدینه بفرست، که این دین تباه و این اُمت فاسد نیست. عبدالله بن مسعود داخل مسجد مدینه شد در وقتی که عثمان خطبه می‌خواند، عثمان به مردم گفت: إنه قد قدمت عليكم دابةً سوءٍ. ابن مسعود با او به کلام درشت سخن گفت؛ پس عثمان امر کرد تا پایش را گرفته و به رو کشیدند تا از مسجد خارج کردند تا جائی که دو دنده از استخوانهای سینه او شکست. و عایشه در این قضیه سخن بسیار گفت.

۲- «يوم الإسلام» ص ۵۸ و ص ۵۹، إلا أن الشيخ المعنیه حذف مما قاله بعض الكلمات والجمالات اختصاراً ونحن نوردھا إتماماً للفائدة، وهي على مايلي مرتباً بحسب أرقام المتن: وكان من أهم...؛ ۴- وأقطع مروان فدك... بعد وفات أبيها تارةً بالميراث و تارةً بالنحلة...؛ ۶- ... بالمغرب - وهي من طرابلس إلى طنجة -...؛ ۷- وأعطى أباسفیان بن حرب مائتي ألف من بيت المال في اليوم الذي أمر فيه لمروان بن الحكم بمائة ألف و قد كان زوج ابنته أم أبان، فجاء زيد بن أرقم

- «و از مهمترین چیزهایی که مردم بدان سبب در مقام مؤاخذه و انتقام از عثمان برآمدند اینهاست:
- ۱- عبدالله بن خالد بن اُسَید اُموی از وی صِلِه‌ای خواست؛ عثمان به او چهارصد هزار درهم داد.
  - ۲- حَکَم بن العاص را پس از آنکه رسول خدا او را از مدینه تبعید نموده بود به مدینه بازگردانید و یکصد هزار درهم هم به وی داد.
  - ۳- محَلّی از بازار مدینه را رسول خدا صَدَقَات برای مسلمین قرار داده بودند، و عثمان آن را به حارِث اُموی بخشید.
  - ۴- به مروان فدک را بخشید پس از آنکه فاطمه آن را پس از پدرش طلب نموده بود و وی را از فدک رانده بودند.
  - ۵- چراگاههای اطراف مدینه را از مواشی مسلمانان قُرُق کرد و اختصاص به بنی اُمیّه داد.
  - ۶- جمیع غنائمی را که خداوند از فتح آفریقا بر مسلمین عنایت کرده بود، به عبدالله بن اُبی سَرَح بخشید بدون آنکه یک نفر از مسلمانان را در آن شرکت دهد.
  - ۷- در یک روز به اُبوسفیان دویست هزار، و به مروان یکصد هزار از بیت المال مسلمین داد.
  - ۸- اُبو موسی اشعری از عراق، اموال بسیاری را برای مدینه آورد. تمام آنها را عثمان میان بنی اُمیّه تقسیم کرد.

---

صاحب المال بالمفاتیح فوضعها بین یدی عثمان و بکی، فقال عثمان: أتبکی أن وصلتُ رحمی؟ قال: لا ولكن أبکی لأنی أظنک أخذت هذا المال عوضاً عما كنتَ أنفقتَه فی سبیل الله فی حياة رسول الله! والله لو أعطیت مروانَ مائة درهم لکان كثيراً. فقال: ألقِ المفاتیحَ فإنا سنجد غیرک؛ ۹- و زَوْج الحارث بن حکم بنت عائشة فأعطاه مائة ألف من بیت المال أيضاً؛ ۱۲- و عدل عن طریقة عمر فی إقامة الحدود و ردّ المظالم و کف الأیدی العادیة و الانتصاب لسیاسة الرعیة؛ ۱۳- و ختم ذلك کله بما وجدوه من کتابه إلى عامله بمصر یا مره بقتل قادة الثورة.

- ۹- حارث بن حکم ازدواج نمود؛ عثمان به او یکصد هزار از بیت المال داد.
- ۱۰- أبوذر رحمة الله علیه را به رَبدَه تبعید کرد؛ چون با معاویه در جمع کردن طلا و نقره مبارزه کرد و برای جلوگیری از او قیام نمود.
- ۱۱- عبدالله بن مسعود را به قدری زد که استخوانهای سینه اش شکست.
- ۱۲- حدود الهی را تعطیل نمود، مظلّم مردم را ردّ نکرد و دستهای متجاوز و متعدّی را باز نداشت.
- ۱۳- به عامل خود در مصر نوشت و او را به کشتن پیشداران قیام و انقلاب علیه او امر کرد.

و در ص ۵۷ می گوید: «وَ كَانَ مِنْ أَكْبَرِ الشَّخْصِيَّاتِ الْبَارِزَةِ فِي مُحَارَبَتِهِ وَ تَأْلِيْبِ النَّاسِ عَلَيْهِ عَائِشَةُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»<sup>۱</sup>

«و از بزرگترین شخصیتها و مقاماتی که در محاربه و برانگیختن مردم بر ضدّ عثمان بن عفّان قیام و اقدام نمودند عائشه دختر ابوبکر بود.»

و در ص ۶۱ می گوید: «إِنَّ قَتْلَ عُمَرَ وَ عَلِيٍّ كَانَ حَادِثَةً فَرْدِيَّةً وَ مُؤَامَرَةً جُزْئِيَّةً أَمَّا مَقْتَلُ عُثْمَانَ فَقَدْ كَانَ ثَوْرَةً شَعْبِيَّةً لِلْأَقْطَارِ الْإِسْلَامِيَّةِ»<sup>۲</sup>

«کشته شدن عمر و علی یک حادثه فردی و قرارداد و معاهده جزئی بود که صورت گرفت؛ امّا کشتن عثمان یک نهضت و ثوره و قیام ملی بود برای جمیع اقطار اسلام.»

و در ص ۵۳ می گوید: «كَرِهَ كَثِيرٌ مِنَ الصَّحَابَةِ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ النَّبُوَّةِ وَ الْخِلَافَةِ، وَ لِعِلْمِهِمْ بِشِدَّةِ عَلِيٍّ فِي الْحَقِّ وَ عَدَمِ تَسَاهُلِهِ»<sup>۳</sup>

«بسیاری از صحابه ناپسند داشتند که نبوت و خلافت در خاندان واحدی قرار گیرد؛ و به علّت آنکه می دانستند: علی در أخذ حقّ شدید است و مرد مساهله کار

۱- «یوم الاسلام» ص ۵۷.

۲- «یوم الاسلام» ص ۶۱.

۳- «یوم الاسلام» ص ۵۳.

نیست.»

حالا اگر این مطالب مذکوره را بعضی را با بعضی دیگر روی هم بگردانیم نتایجی که اینک ذکر می‌شود به دست می‌آید:

اصل و عقیده تنصیب بر خلیفه، مصدر اول آن رسول الله است نه غیر رسول الله. و آن کسانی که با پیامبر مخالفت کردند و حائل شدند میان او و میان آنکه نصی به عمل آورد برای کسی که ولایت را بدو بسپارد در سَنَدِ مَسْجَل و نامه مکتوب و إمضا شده‌ای که هیچ قبول تأویل و تبدیل نکند، ایشان بالذات همان کسانی بودند که با آن نصوص غیر مکتوبه مخالفت نموده بودند.

شیخ محمد رضا مظفر در کتاب «سقیفه» می‌گوید: «آن گروه چون در زمان حیات رسول خدا اطاعتش را در این سبیل ننمودند، پس چگونه پس از وفات او اطاعتش را بنمایند؟!»

و ترک کردن تنصیب بر خلیفه، اُمّت را در تفریق و تفرّق انداخت و کلمه واحدشان را پاره کرد و در کشمکش و تنازع تا آخرین روز واقع ساخت. و علت تامّه در تمام این امور تنها خلیفه ثانی بوده است و کسانی که با او کمک نمودند و إعانت کردند او را در آنکه منع کند پیغمبر را در اینکه برایشان نامه‌ای بنویسد که پس از آن هیچگاه گمراه نشوند.

بیعت ابوبکر و عمر نه از روی نصّ بود و نه از روی شوری، بلکه مجرد غَلَطه‌ای بود که واقع شد. و معنی اینکه غَلَطه بود آن است که بر غیر حقّ بود. أمّا عثمان، پس او با اسلام مخالفت کرد و لهذا اقطار اسلامیه بر وی شوریدند و با تحریض و تحریکِ عائشه علیه او نهضت و قیام نمودند.

بنابراین قیام و شورش و ثوره علیه او قیام ملّی اسلامی بوده است نه قیام قبیلگی و طائفگی، و نه از ناآشنایان و ناشناختگان و قاطعان طریق -همچنانکه گفته شده است.

و کسانی که میان علی و خلافت حائل شدند، این کار را به دو جهت انجام

دادند:

أول: علی در حقّ شدید بود و ابداً در حقّ تساهل نمی‌ورزید.

دوم: تعصّب بر علیه اهل بیت. چون ناپسند داشتند که در بیت واحد که بیت محمد است نبوت و خلافت با هم مجتمع شوند.

و در جائی که ابا و امتناع ورزد از روی عناد و تعصّب کسی که ابا و امتناع می‌ورزد از آنکه به خلافت علی اعتراف کند - نه به جهت علّتی و سببی بلکه به جهت آنکه او بر حقّ است و او از اهل بیت است - پس بدانند که شیعه ایمان به خلافت او آورده است، زیرا ایشان به حقّ ایمان آورده‌اند، و علی را دوست دارند، چرا که شیعه پیامبر خدا و اهل بیت اطهارش را دوست دارند.

و مجمل سخن آنکه: آنچه را که شیعه در این باب می‌گویند در حقیقت چیزی بیشتر نیست از آنچه احمد امین در کتاب «یوم الإسلام» می‌گوید: کتابی که در روزهای واپسین از عمرش آن را تألیف نمود پس از آنکه با دو کتاب «فجر الإسلام» و «ضحی الإسلام» خود دنیا را بر علیه امامیه برآشفته و لیکن دیگر بعد از برآشفتن آن را نشانید.<sup>۱</sup>

آری احمد امین طبق قواعد شرف و انصاف و عدل و فتوت و مردانگی می‌بایست در این کتاب «یوم الإسلام» صریحاً توبه کند و از نوشتجات کثیره منتشره در عالم و موجوده در مکتبه‌ها و کتابخانه‌ها عذر خواهی کند و پس از آنکه با آن دو کتاب خود دنیای شرق و غرب را بر ضد امامیه تحریک کرد اینک آن حرکت را تبدیل به سکون و آرامش نماید و آن قیام را فرو نشاند.

۱- کتاب «الشیعة و التشیع» که مکتبه المدرسه و دارالکتاب اللبنانی للطباعة و النشر بیروت آن را مستقلاً طبع کرده است، ص ۷۲ تا ص ۷۵. و در مجموعه کتاب «الشیعة فی المیزان» که مجموع سه کتاب: ۱- «الشیعة و التشیع» و ۲- «مع الشیعة الامامیة» و ۳- «الاثنا عشریة» در یکجا گردآوری شده است و دارالتعارف للمطبوعات بیروت آن را طبع نموده است، ص ۷۰ تا ص ۷۳.



ولی این کار را نکرد و فقط در لابلای مطالب و أوراق «یوم الإسلام» مطالب مذکوره فوق از قلم او گذشته است. اللَّهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ يَتَوَلَّاهُ وَ يُحِبُّهُ، وَ أَبْعِدْهُ مِمَّنْ يَتَبَرَّءُ مِنْهُ وَ يُبْغِضُهُ.

اگر احمد امین صریحاً اشتباهات خود را با نام کتاب و عنوان و مطلب ذکر می‌کرد، دیگر کسی از افراد کم تعمق و مطالعه از خواندن فجر و ضحای او گمراه نمی‌شد، ولی اینک همه گمراه می‌شوند مگر کسی که «یوم الإسلام» او را دقیقاً مطالعه کند، آن هم مانند شیخ بصیر و خبیر مغنیه به ربط آنها آگاه و از رویهم ریختن مطالب آن این نتیجه را بگیرد.

اگر عمر هم از آوردن قلم و کاغذ منع نمی‌نمود، دیگر کسی از افراد اُمت اسلام گمراه نمی‌شد و ولایت امروزه اختصاص به شیعه نداشت، بلکه تمام جهان از آن روز اِلی الأبد شیعه بودند.

رسول خدا ﷺ امر به کتابت نمودند و در پایان عمر شریف خود قلم و کاغذ طلبیدند تا بنویسند برای آن قوم وصایت و خلافت بلا فصل و ولایت کلیه الهیه مولی الموالی حضرت امیر المؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - را؛ ولیکن گروه مخالف نگذاشتند و نخواستند ولایت بر آنحضرت تحقّق پذیرد و خودشان و پیروانشان را در ضلالت فرو بردند؛ أمّا حضرت امیر المؤمنین علیّ (علیه السلام) علاوه بر کتابت قرآن حکیم تمام احادیث قدسیه و سنتهای علمیه و عملیه رسول خدا را می‌نوشت، و همه و همه نزد او مضبوط بود.

او پیوسته از زمان طفولیت دامن پرورده رسول خدا بود و از محرم‌ترین موضع اسرار او بود. در سفر و حضر، و حضور و غیبت، و جنگ و صلح، و اقامت و مهاجرت، و سکون و حرکت، انیس و مونس و ندیم و هم‌نفس رسول الله بود. هر آیه‌ای از قرآن که نازل می‌شد بر او می‌خواند و او می‌نوشت گرچه پس از گذشت روزها باشد؛ و آن آیه را حضرت برای کُتّاب و حُی قرائت نموده و آنها نیز می‌نوشتند.

تنها امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ قرآن تامّ و تمامی را که در زمان رسول خدا نوشته شد و آن کتاب مَصْدَر و مَرْجِع بود، نوشت و آن قرآن به خط او و کتابت او بود.

مُسْتَشَار عَبْدَ الْحَلِيمِ جُنْدِي رئيس مجلس أعلای شئون اسلامیة جمهوری مصر در کتاب جدید التالیف که حقّاً از کتب نفیس و ارزشمند است و به نام «الإمام جعفر الصادق» انتشار داده است، در صفحه ۲۵ می‌گوید: مَنَّعَ عُمَرَ تَدْوِينَ الْحَدِيثِ - مَخَافَةَ أَنْ يُخْلَطَ الْقُرْآنُ بِشَيْءٍ - وَ بِهَذَا أَبْطَأَ التَّدْوِينَ عِنْدَ أَهْلِ السُّنَّةِ قَرْنًا بَتَمَامِهِ. وَأَنْفَتَحَتْ أَبْوَابُ لِلْجَرَحِ وَ التَّعْدِيلِ وَ لِلْوَضْعِ وَ لِلضِّيَاعِ. أَمَّا عَلِيُّ فَدَوَّنَ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ مَاتَ فِيهِ الرَّسُولُ. وَ لَعَلَّهُ إِذْ دَوَّنَ صَارَ مَرْجِعَ الصَّحَابَةِ بِمَا فِيهِمْ عُمَرُ؟<sup>۱</sup>

«عمر از ترس آنکه مبدا حدیث با قرآن مخلوط شود از تدوین آن منع کرد، و بدین علت کتابت و تدوین در نزد اهل سنت یک قرن تمام به تأخیر افتاد. فلهمذا ابوابی از جرح و تعدیل، و از جعل و وضع حدیث، و از ضایع شدن و از بین رفتگی باز شد. أمّا علی از همان روزی که رسول الله ارتحال نمود، نوشت و تدوین کرد و شاید به همین جهت است که او مرجع علمی تمام صحابه که خود عمر نیز در آنها بود، واقع شد.»

این مرد دانشمند درباره المذهب الجعفری می‌گوید:

حاکم در تاریخش با اسناد خود به ابوبکر تخریج نموده است که رسول الله فرموده‌اند: مَنْ كَتَبَ عَلَيَّ عِلْمًا أَوْ حَدِيثًا لَمْ يَزَلْ يُكْتَبُ لَهُ الْأَجْرُ مَا بَقِيَ ذَلِكَ الْعِلْمُ أَوْ الْحَدِيثُ.

«کسی که علمی و یا حدیثی را که از من سرزده است بنویسد، پیوسته تا هنگامی که آن علم و یا حدیث باقی است برای وی ثواب و پاداش نوشته می‌شود.»

و ابوبکر در آیام خلافتش سعی کرد تا حدیث را تدوین کند و مجموعاً پانصد حدیث گرد آورد. شبی خوابید و پیوسته منقلب بود و در فراش می‌گردید. عائشه

۱- در قاهره سنه ۱۳۹۷ هجری قمری با اشرف محمد توفیق عویضه طبع شده، ص ۲۵.

گفت: این حرکت‌های ناهموار او مرا محزون کرد. چون صبح شد به من گفت: **أَيُّ بُنِيَّةٍ! هَلَمِّي الْأَحَادِيثَ الَّتِي عِنْدَكَ، فَحِثُّ بِهَا فَأَحْرِقْهَا.**

«ای دخترکم! آن احادیثی که نزد توست بیاور. من آنها را آوردم و آنها را سوزانید.»

و از زهری از عروه روایت است که عمر اراده کرد سنن رسول الله را بنویسد. از اصحاب آن حضرت استفتا کرد. همه وی را دلالت بر نوشتن نمودند. عمر شروع کرد تا مدت یک ماه از خدا در این امر خیرخواهی و طلب راه رشد می‌کرد تا آنکه روزی صبحگاه گفت: **إِنِّي كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ السُّنَنَ، وَإِنِّي ذَكَرْتُ قَوْمًا قَبْلَكُمْ كَتَبُوا كُتُبًا فَأَكْبَوْا عَلَيْهَا وَ تَرَكُوا كِتَابَ اللَّهِ؛ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَشُوبُ كِتَابَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَبَدًا.**

«من می‌خواستم سنن را بنویسم، و من قومی را به خاطر آوردم که پیش از شما بودند کتابهایی را نوشتند و تمام سعی و همت خود را بر آنها داشتند و کتاب الله را ترک کردند؛ و قسم به خدا که من کتاب الله را با چیز دیگری أبداً مخلوط و درهم نمی‌نمایم.»

**لَكِنْ عَلِيًّا دُونَ، وَ خَلَفَ فِي شِيعَتِهِ طَرِيقَةَ التَّدْوِينِ. فَلَقَدْ كَانَ عَلِيٌّ ثِقَةً مِنْ طَرِيقَتِهِ. وَ هُوَ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ الرَّسُولُ: عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ.**

**وَ عَنْهُ قَالَ الرَّسُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! وَاللَّهِ لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا مِنْكُمْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَيَضْرِبُكُمْ عَلِيُّ الدِّينِ.**

**قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: لَا! قَالَ عُمَرُ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ ذَلِكَ الَّذِي يَخْصِفُ النَّعْلَ.<sup>۱</sup>**

«و اما علی نوشت و تدوین کرد، و در میان شیعیان خود طریقه تدوین و رسم کتابت را به یادگار گذاشت. چرا که وی بر راه و روش خود دارای یقین بود و به

۱- «الإمام جعفر الصادق» عبدالحلیم جندی، ص ۱۸۵ و ص ۱۸۶.

عملش وثوق و اطمینان داشت. و اوست که رسول خدا درباره‌اش فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است، و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

و راجع به اوست که رسول خدا فرمود: ای جماعت قریش! سوگند بخدا تحقیقاً خداوند بر می‌انگیزاند بر شما مردی را از شما که خدا دل وی را در بوتۀ آزمایش ایمان، امتحان کرده است و او برای اسلام و دین شما، شما را با شمشیر می‌زند. ابوبکر گفت: من آن کس می‌باشم ای پیغمبر خدا؟! فرمود: نه! عمر گفت: من آن کس می‌باشم ای پیغمبر خدا؟! فرمود: نه! ولیکن او آن کس است که الآن دارد کفش مرا پینه می‌زند! و در آن وقت علی مشغول پینه زدن نعلین رسول الله بود. و أيضاً این مرد محقق و موشکاف و حُرّ در بحث و کلام، تحت عنوان: الْمَدْرَسَةُ الْكُبْرَى که مدرسه حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ است بیانی دارد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

الْمُصْحَفُ الْخَاصُّ أَوْ كِتَابُ الْأُصُولِ (قرآن مخصوص و یا کتاب اصول):

أمیر المؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر جان خود سوگند یاد نموده بود که پس از فراغ از تجهیز رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ردا بر دوش نیفکند تا زمانی که قرآن را جمع کند. بنابراین آن را بر ترتیب اسباب نزول جمع نمود، و به عامّ و خاصّ، و مُطْلَق و مُقَيَّد، و مُحْكَم و مُتَشَابِه، و ناسخ و منسوخ، و واجبات و رخصت‌ها، و سُنَن و آداب آن اشاره کرد، و بر اسباب نزول آن تنبیه و دلالت فرمود.

و از عظمت شأن این کتاب همان بس که محمّد بن سیرین می‌گوید: لَوْ أَصَبَتْ هَذَا الْكِتَابَ كَانَ فِيهِ الْعِلْمُ «اگر بدان کتاب دسترسی پیدا کردی بدانکه در آن علم است.»

آن قرآن همان طور که از محتویاتش ظاهر است، مصحف مخصوصی است و کتاب اصولی است که با دست علی گرد آمده است.

و «جامعۀ» کتابی است که طولش هفتاد ذراع و از إماء رسول الله و خطّ علی

است. در آن است آنچه مردم بدان محتاجند از حلال و حرام و غیره تا به جائی که در تفصیل خصوصیات به **أَرْشُ الْخَدَشِ** می‌رسد (یعنی بیان مقدار دیه‌ای که باید انسان در اثر خدشه وارد ساختن بر روی پوست بدن کسی بپردازد). این جامعه را حضرت باقر و حضرت صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بدین گونه توصیف کرده‌اند. و ثقات از اصحاب آن دو بزرگوار که از ایشان است ابوبصیر، آن را نزد آنها دیده‌اند و مشاهده نموده‌اند. حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: **أَمَّا وَاللَّهِ عِنْدَنَا مَا لَانَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ، وَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا. إِنَّ عِنْدَنَا الْكِتَابَ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ وَ خَطَّ عَلِيٌّ بِيَدِهِ، صَحِيفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا؛ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ.**

«آگاه باشید! قسم به خدا در نزد ما آن چیزی است که با آن محتاج به احدی نمی‌شویم و مردم همگی به ما محتاج می‌باشند. حَقًّا در نزد ما همان کتاب است که به املاء رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خطّ علی است که با دست خودش نوشته است. صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است و هر حلالی و حرامی در آن ثبت است.»

و حضرت فرمود: **إِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدْعُ لِأَحَدٍ كَلَامًا. فِيهَا الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ. إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يَزِدْهُمْ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا. وَ إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ.**

«حَقًّا کتاب جامعه برای احدی کلامی را باقی نگذاشته است، چرا که در آن حلال و حرام است. کسانی که احکام را از قیاس استنتاج می‌نمایند طلب علم را با قیاس می‌کنند، بنابراین جز دوری از حقّ چیزی دستگیرشان نمی‌شود. و دین خدا با قیاس دستگیر انسان نمی‌گردد.»

گفته‌اند: این کتاب را جامعه و صحیفه، و کتاب علی و صحیفه عتیقه نامیده‌اند. حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در خطبه‌های خود می‌فرمود: **وَ اللَّهُ مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقَرُوهُ عَلَيْكُمْ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ - وَ كَانَتْ مُعَلَّقَةً بِسَيْفِهِ - أَخَذْتُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.**

«سوگند به خدا ما کتابی که آن را بخوانیم برای شما نداریم مگر کتاب الله و این صحیفه، - و صحیفه به شمشیر او آویزان بود- من این صحیفه را از رسول خدا ﷺ أخذ کرده‌ام.»

و خلیفه: أبو جعفر منصور این کتاب علی را خواست. حضرت امام صادق علیه السلام آن را برای او آوردند؛ و در آن خواند که: «زنان چون شوهرانشان بمیرند، از عقار آنها ارث نمی‌برند.»

و أبو جعفر منصور گفت: هَذَا وَاللَّهِ خَطُّ عَلِيٍّ وَإِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. «قسم به خدا، این خط علی و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد.»

و أبو جعفر از دانشمندان و علما بود - همچنانکه امام مدینه: مالک بن انس درباره او گفته است؛ و همچنانکه جاحظ، بزرگ نقادان و ایرادگیران، درباره او گفته است - او شاید بدین علت قسم می‌خورد که قبل از این، کتابتی را از علی خوانده، یا آنکه علمش به قدری بوده که می‌شناخته آن املاء پیغمبر است.

و از آن کتاب است کتاب دیات که در فقه معاصر «مَسْئُولِيَّتِ مَدَنِي» نامیده می‌شود، از افعالی که به جسم ضرر می‌رساند. محتویات آن را ابن سعد در کتابش که معروف به «جامع» است آورده است؛ و أحمد بن حنبل از وی در «مسند» اعظم روایت نموده؛ و بخاری و مسلم آن را ذکر کرده و از آن روایت نموده‌اند.<sup>۱</sup>

و أيضاً در این کتاب تحقیقی می‌گوید: كَانَ أَوَّلَ الْمُسْتَفِيدِينَ بِالتَّدْوِينِ الْبَاكِرِ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُلَوِّذُونَ بِالْأُمَّةِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَيَتَعَلَّمُونَ شِفَاهًا أَوْ تَحْرِيرًا. أَيُّ مَنْ فَمٍ لِفَمٍ أَوْ بِالْكِتَابَةِ.

فَمَا تَنَاقَلَتْهُ كُتُبُ الشَّيْعَةِ مِنَ الْحَدِيثِ، هُوَ التَّرَاثُ النَّبَوِيُّ - فِي صَمِيمِهِ - . بَلَغَ الشَّيْعَةُ فِي يُسْرِ طَوَعٍ لِعَلْمِهِمُ الْأَزْدِيَّاتِ؛ فِي حِينٍ لَمْ يَجْمَعْ أَهْلُ السُّنَّةِ هَذَا التَّرَاثَ إِلَّا بَعْدَ أَنْ انْكَبَّ عَلَيْهِ عُلَمَاؤُهُمْ قَرْنًا وَنِصْفَ قَرْنٍ حَتَّى حَصَلُوا مَا دَوَّنُوهُ فِي الْمُدَوَّنَاتِ الْأُولَى. ثُمَّ

۱- «الإمام جعفر الصادق» ص ۱۹۹ و ص ۲۰۰.

ظَلُّوا قُرُونًا أُخْرَى يَجُوبُونَ الْفَيَافَى وَالْقِفَارَ فِي كُلِّ الْأَمْصَارِ.<sup>۱</sup>

«أولین جمعیت متعلمین و مستفیدین از تدوین بکر و دست نخورده، همان دسته‌ای بودند که به ائمه از اهل البیت پناه می‌آوردند و از ایشان شفاهاً یا تحریراً فرامی‌گرفتند، یعنی از دهان به دهان و یا به وسیله نوشتن و کتابت. بنابراین آن احادیثی که در کتب شیعه از کتابی به کتابی نقل شده است آن عین میراث خالص و پاک و دست نخورده نبوی بوده است. شیعه در اثر آسانی پیروی و اطاعت، به علوم وافر و شکوفا و سرشارشان رسیدند در حالی که اهل سنت نتوانستند این میراث را گرد آورند مگر پس از آنکه علمای آنها یک قرن و نیم خود را برای تحصیل و تدوین به زحمت انداخته و همّت وافی به خرج دادند تا توانستند آنچه را در مُدَوّنات نخستین تدوین نموده بودند به دست آورند. و سپس باز قرنهای دیگری گذشت تا علمای آنها در بیابانهای علفزار و بیابانهای خشک و بی‌آب و علف سیر و گردش کردند و به هر شهری در آمدند تا توانستند جمع حدیث و سنت کنند.»

امیرالمؤمنین علی‌الینّی همان طور که اولین ناطق اسلام است، اولین کاتب اسلام است. تمام قرآن را با خصوصیات نزول و تأویل آن در زمان خود رسول الله نوشت؛ و پس از رحلت آن حضرت طبق وصیت وی از خانه برون نیامد و به جماعت خلفای غاصب نپیوست و ردابر شانه نیفکند تا مدت شش ماه در منزل ماند و قرآن را طبق نزول آن ترتیب داد و با بیان جمیع جهات راجعه به آن در عبائی بست و روی شتر نهاد و به مسجد آورد و به آن جماعت گفت: این است کتاب خدا، و منم صاحب ولایت! و این دو ثقل نَقَلَى است که رسول الله فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.** عمر گفت: ما را به تو نیازی نیست و ما نزد خودمان کتاب الله داریم و نیازی به کتاب تو

۱- «الإمام جعفر الصادق» عبدالحلیم جندی، ص ۲۰۲ و ص ۲۰۳.

نداریم.

حضرت سر شتر را رو به منزل برگردانید و این آیه را برای آنها خواند: **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ.<sup>۱</sup>**

«و زمانی که خداوند پیمان و عهد گرفت از آنان که کتاب به آنان داده شده است که: کتاب آسمانی را برای مردم بیان نمائید و کتمان نکنید؛ پس آنها آن پیمان و عهد را به پشت سر پرتاب کردند و آیات الهیه را به قیمت و بهای بی ارزشی فروختند؛ پس چقدر بد است معامله‌ای که نموده‌اند.»

و فرمود: دیگر روی این کتاب را نخواهید دید! و همینطور بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات آن را نزد خود نگه داشت و پس از وی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان ودائع و خزائن امامت رسید. از آنحضرت به حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام رسید؛ و همین طور به یکایک از امامان علیهم السلام رسید تا اینک که آن مصحف نزد حضرت بقیة الله تعالی حجة بن الحسن العسکری - عجل الله فرجه الشریف - موجود است تا آن حضرت ظهور کنند. در آن وقت قرآن را ظاهر نمایند و به اهل عالم نشان دهند.

این روایات شیعه است و اما روایات عامه همین قدر گویاست که چون آنحضرت قرآن را جمع کردند و به نزد آنان بردند؛ ایشان گفتند: ما خودمان دارای قرآن می‌باشیم و نیازی به قرآن شما نداریم!

اینک باید دید طبق عقیده شیعه آیا تفاوتی میان قرآن آنها با قرآنی که در تدوین اول در زمان ابوبکر، و در تدوین دوم در زمان عثمان به وجود آمد، وجود دارد یا تفاوتی در میان نیست؟!

شکّی نیست که تفاوت موجود است وگرنه آنها قبول می‌کردند و اختلافی نبود.

۱- آیه ۱۸۷، از سوره ۳: آل عمران.



تفاوت در چه بود؟! قرآن امیرالمؤمنین علاوه بر آیات مُنْزَلَه، اولاً طبق نزول آیات، ترتیب آیات داده شده بود و سوره‌ها طبق نزول قرار داشتند. و ثانیاً از ناسخ و منسوخ، و عام و خاص و مُجْمَل و مُبَيَّن و غیرها، شرح وافی از رسول خدا که سنّت است در آن بود. و ثالثاً از شأن نزول آیات و مواضع ورودشان گویا بود. و رابعاً از احادیث قدسیّه که از زبان رسول الله آمده بود برای شرح و تأویل و تفسیر آن بازگو می‌کرد. و خامساً تأویل آیات، یعنی مقصود و مفاد و منظور غائی آیات در آن روشن و مبین بود.

و أما قرآن مُدَوَّن بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ که اینک در دست ماست از این مزایا فاقد است و فقط حاوی خود سُور و آیات است بدون تغییر و تبدیل و تحریف به زیادی و یا به کمی.

اینک برای اثبات این مدّعا و عقیده علمای محققین و اساطین از مدققین فقهاء و مفسرین و حکماء و عرفای اسلام که عبارت است از: عدم تحریف کتاب الله به زیاده و به نقصان گرچه یک جمله و یا یک کلمه اندک باشد، ناچاریم در اینجا قدری بحث را گسترش دهیم تا حقیقت اعتقاد شیعه در این باره روشن گردد.

حضرت أستاذنا الأکرم فخرالمفسرین و خاتمتهم، و رأس الحکماء المتألّهین و قدوتهم، و عمادالعرفاء الشّامخین و أضلهم در این زمان ما: آیه الله معظّم حاج سید محمدحسین علامه طباطبائی رحمته فرموده‌اند:

قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. گفتار خدای تعالی: «به درستی که ما حقّاً و حقیقه قرآن را فرو فرستادیم، و حقّاً و حقیقه ما حافظ آن می‌باشیم!»  
صدر آیه در مقام حَصْر است؛ و ظاهر سیاق آن، آنستکه: حصر راجع به قول مشرکین است که در ردّ قرآن گفته‌اند: از هذیانهای انگیخته از جنون است، و او (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) مجنون است، نه اعتباری به کارهای او هست و نه منعی؛ و

۱- آیه ۹، از سوره ۱۵: حجر.

همچنین راجع به پیشنهادشان است که: فرشتگان را به نزدشان بیاورد تا او را در دعوتش و در آنکه قرآن کتاب آسمانی حقی است تصدیق نمایند.

و بنابراین - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - معنی این طور به دست می‌آید که: این ذکر را تو از نزد خودت نیاورده‌ای تا تورا عاجز کنند، و قرآن را به عنادشان و شدت بطششان ابطال نمایند، و تو خود را برای حفظ آن به تکلف و مشقت بیندازی و سپس از عهده برنثایی! و از نزد فرشتگان فرود نیامده است تا نیاز به نزول آنان باشد که آن را تصدیق کنند و بر صحتش گواهی دهند؛ بلکه ما این ذکر را فرو فرستادیم فرو فرستادن تدریجی، و حَقًّا و حَقِيقَةً ما حافظ و پاسدار آن می‌باشیم به وصف اینکه ذکر است به آن جهت که ما عنایت کامله بدان داریم.

بناءً علیهذا قرآن ذکر است زنده و جاویدان؛ مصون است از آنکه بمیرد و از اصل فراموش گردد؛ مصون است از آنکه چیزی بر آن زیاد شود، چیزی که ذکریت آن را باطل سازد؛ مصون است از نقص به همین کیفیت؛ مصون است از تغییر در صورت و سیاقش به طوری که صفت ذکر بودن آن برای خدا، و مبین بودن آن حقائق معارفش را، تغییر پذیرد.

بنابراین آیه دلالت دارد بر آنکه کتاب الله محفوظ است از تحریف به تمام اقسام آن از جهت آنکه قرآن یادآورنده و ذکر خداوند است سبحانه و تعالی. پس قرآن ذکر است حئی و زنده و جاودان و پاینده.

و نظیر این آیه در دلالت بر آنکه کتاب عزیز محفوظ است به حفظ الهی و مصون است از تحریف و تصرف به هرگونه که در تصور آید از جهت آنکه ذکر خداست سبحانه و تعالی، این کلام خداست:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. (حَمَّ السَّجْدَةِ آيَةُ ۴۱ و ۴۲)

«حَقًّا آن کسانی که کفر ورزیدند به این ذکر در وقتی که به سویشان آمد (در خسران و ضلالتند). و حَقًّا این قرآن کتاب عزیز (پایدار و استوار و غیرقابل نفوذ و

محکمی) است که باطل نه از روبرو، و نه از پشت سر بدان روی نمی‌آورد؛ تنزیلی است از ناحیه خداوند حکیم و حمید.»

و از آنچه گفتیم معلوم شد: حرف لام در الذِّکْر برای عهد ذکر است؛ و مراد از وصف حَافِظُونَ زمان استقبال و آینده است همچنانکه این معنی از اسم فاعل حَافِظ ظاهر است. و لهذا به این بیان ایرادی که نموده‌اند که: این آیه اگر دلالت بر نفی تحریف از قرآن بکند به علت آنکه ذکر است، باید دلالت بر نفی تحریف از تورات و انجیل را أيضاً بنماید چون هر کدام از آنها ذِکْر می‌باشند، با آنکه می‌دانیم در کلام خدای متعال تصریح به وقوع تحریف در آن دو کتاب آسمانی شده است؛ آن ایراد صحیح نیست.

و این بدان جهت است که این آیه به قرینه سیاق دلالت دارد بر حفظ خصوص ذِکْری که قرآن است پس از نزول آن تا ابد؛ و دلالت ندارد بر آنکه هر ذکر الهی باید محفوظ باشد و ذِکْر عَلِیَّتْ برای حفظ آن داشته باشد و حکم بقاء و محفوظ بودن، دائر مدار نفس ذِکْر بوده باشد.<sup>۱</sup>

حضرت استاد در اینجا پس از بحث روائی، درباره عدم تحریف قرآن بیان وافیه و کافی و راقی و عالی افاده فرموده‌اند و در تحت عنوان مصونیت قرآن از تحریف ضمن هفت فصل مطلب را ایشباع فرموده و سدّ و ثغور شبهات را به کلی درهم شکسته و برای اثبات مدّعی خود، با منطق متین و دلیل استوار وارد شده‌اند. و ما در اینجا بسیاری از آن مطالب را که برخورد مستقیم با بحث تحریف دارد به طور انتخاب می‌آوریم.

كَلَامٌ فِي أَنَّ الْقُرْآنَ مَصُونٌ عَنِ التَّحْرِيفِ فِي فُصُولٍ

(کلام در اینکه قرآن از تحریف، مصون و محفوظ

است که در ضمن فصلهائی آورده می‌شود)

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۲، ص ۱۰۳ و ص ۱۰۴.

## الفصل ۱

به شهادت ضرورت تاریخ پیغمبر عربی محمد ﷺ قبل از چهارده قرن -تقریباً- آمد و ادّعی نبوت نمود و برای دعوت قیام کرد و اُمّتی از عرب و غیر عرب بدو گرویده ایمان آوردند؛ و وی کتابی آورد که آن را قرآن نامید و نسبت آن را به پروردگارش داد که متضمّن مجموعه‌ای از معارف و کلیّات شریعت و آئینی بود که مردم را بدان دعوت می‌نمود. وی قرآن را آیت و نشانه نبوت خود می‌شمرد و بدان تحدی می‌کرد و به مغالبه و مبارات برمی‌خاست.

و به شهادت ضرورت تاریخ این قرآن موجودی که امروز در دست ماست اجمالاً همان قرآنی است که او آورده و برای مردم معاصر زمان خود می‌خوانده است. به معنی آنکه آن قرآن به طور کلی از اصلش ضایع نشده و مفقود نگردیده است به طوری که کتابی دیگر که در نظم مشابه آن باشد یا نباشد بجای آن گذارده شده باشد و نسبتش را به وی داده باشند و در میان مردم شهرت یافته باشد که آن قرآنی است که بر پیغمبر ﷺ نازل شده است.

اینها مطالبی است که در هیچیک از آنها شک ندارد مگر کسی که جنون داشته و در فهمش خلل و فساد راه یافته باشد؛ و همچنین یک نفر از بحث کنندگان در مسأله تحریف از مخالفین و مؤالفین، یکی از این امور را احتمال نداده است.

آری تنها چیزی که برخی از کسانی که قائل بدان شده‌اند از مخالف یا مؤالف، احتمال داده‌اند زیاد شدن چیز کمی است مثل جمله و یا آیه<sup>۱</sup>، یا نقص یا تغییر در جمله و یا آیه‌ای، در کلمات آن و یا اعراب آن. و أمّا جُلّ کتاب الهی به همان کیفیت

---

۱- مانند قول بعضی از کسانی که مسلمان نیستند که گویند: قوله تعالی: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ را ابوبکر وضع کرد در وقتی که شنید عمر شمشیرش را از غلاف بیرون کشیده و می‌گوید: هر کس بگوید: محمد مرده است من او را می‌کشم. ابوبکر این جمله را برای عمر خواند و او را منصرف نمود. [تعلیقه]

است که در عهد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است که ضایع نشده و مفقود نگردیده است. از این گذشته ما می‌بینیم قرآن را که تحدی و مغالبه دارد با اوصافی که راجع به جمیع آیات آن است، و در عین حال می‌بینیم این قرآنی که در دست ماست یعنی ما **بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ** واجد آن صفتی است از اوصافی که بدانها تحدی و مغالبه کرده است بدون آنکه در چیزی از آن صفات تغییری به عمل آمده باشد و یا از بین رفته و مفقود گردیده باشد.

بناءً علیهذا می‌یابیم قرآن را که تحدی و مغالبه به بلاغت و فصاحت می‌نماید، در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست مشتمل است بر همان نظم عجیب بدیعی که معادل و مشابه آن هیچ سخنی از کلام بلغا و فصحا نمی‌باشد. آن کلامی که از ایشان محفوظ مانده و روایت شده است از نثر، و نظم، و شعر، و خطبه، و رساله، و محاوره، یا غیر از آنها. و این نظم مشاهد در جمیع آیات یکسان است **كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ الْجُلُودُ وَالْقُلُوبُ**.<sup>۱</sup> «کتابی است که آیاتش شبیه به هم است، و آیاتش نظر به آیات دگرش دارد به طوری که پوستهای بدن و دلها از شنیدن و خواندن و ادراک کردنش به لرزه در می‌آید و جمع می‌شود.»

و همچنین می‌یابیم قرآن را که تحدی و مبارات می‌کند بقوله تعالی: **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** (نساء، آیه ۸۲) «ایا این مردم تدبّر در قرآن نمی‌کنند؛ و اگر از نزد غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیاری را می‌یافتند» به عدم وجود اختلاف در آن؛ و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست به بهترین وفائی و عالی‌ترین و پربهره‌ترین ثمره‌ای بدین امر ایفا نموده است، چرا که ما خلل یا ابهامی را که به نظرمان در یک آیه می‌آید، آیه دیگر آن را برمی‌دارد و از بین می‌برد. و اگر در مقداری از آن مناقضه و یا خلافی در بدو نظر

۱- اقتباس است از آیه ۲۳ از سوره ۳۹: زمر و آن آیه این است: **اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.**

توهم گردد، جای دگر آن را دفع می‌کند و تفسیر می‌نماید.  
و می‌یابیم به غیر از این موارد آنچه را که اختصاصش به اهل لغت عربی نیست و فهمش همگانی است، همچنین قرآن در مقام مغالبه و تحدی برآمده است: مثل  
قوله تعالی:

قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ  
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً. (سوره اُسرَى، آیه ۸۸)

«بگو: اگر انیس و جن با هم مجتمع گردند تا مانند چنین قرآنی بیاورند نخواهند  
توانست اگر چه بعضی کمک بعض دیگر در این امر شده باشند.»

و قوله تعالی: إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ. (سوره طارق، آیه ۱۳ و ۱۴)  
«این قرآن تحقیقاً گفتاری است جدا کننده میان حق و باطل، و نیست از روی  
مزاح و شوخی.»

و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست در بیان صریح حقی که در  
آن شک و تردید راه ندارد، استیفاء مطلب را نموده است؛ و به آخر و نهایت آنچه  
عقل ما را بدان هدایت می‌کند از اصول معارف حقیقیه و کلیات شرایع فطریه و  
تفصیل فضائل خُلُقِیه رهبری می‌نماید، بدون آنکه بر خورد کنیم در آنها به نقصان و  
کم بودی و خلل و خرابی، و یا امری را که در آن شائبه تناقض و اشتباه باشد بیابیم  
بلکه جمیع معارف را با وجود وسعتش و کثرتش می‌یابیم که همه زنده هستند به  
حیات واحده که از تدبیر روح واحدی که مبدأ جمیع معارف قرآنیّه می‌باشد،  
إِشْراب و تربیت شده‌اند، و از یگانه اصلی که همه معارف بدان بازگشت می‌کنند و  
آن اصل توحید است تغذیه می‌کنند و رشد و نمو می‌نمایند.

مرجع جمیع معارف قرآنیّه، توحید است که جمیع معارف در وقت تحلیل بدان  
منتهی می‌گردد؛ و آن توحید در وقت ترکیب به یکایک از آنها بازگشت می‌کند.  
و می‌یابیم قرآن را که در اخبار گذشتگان از انبیاء و مرسلین و امت‌هایشان غوص  
می‌کند و فرو می‌رود، و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست داستانها

و قصص آنها را بیان می‌نماید، و گفتار درباره‌شان را طوری شرح و تفصیل می‌دهد که به طهارت دین سزاوار است و مناسب بانزاهت و پاکی ساحت نبوت و خلوص آن در مقام طاعت و عبودیت می‌باشد، در حالی که هر چه از قصص قرآنیّه را با مماثل آن که در عهدین (عهد عتیق و عهد جدید در تورات و انجیل) وارد شده است تطبیق نمائیم، این پاکی و طهارت بیان قرآن برای ما به بهترین وجهی منکشف و منجلی خواهد شد.

و می‌یابیم قرآن را که آیاتی را در ملاحم و اخبار از غیب و اموری که هنوز واقع نشده است آورده و حوادث آتیه را در آیات بسیاری تصریحاً و یا تلویحاً بازگو کرده است؛ و در عین حال می‌یابیم: قرآنی که در دست ماست بر همان شریطه و منهاج، صادق و مُصدّق است.

و می‌یابیم قرآن را که خودش را به اوصافی پاک و جمیل و نیکو وصف می‌کند، همچنانکه خود را وصف می‌کند به آنکه نور است، و هادی است به سوی صراط مستقیم، و به سوی ملت و آئینی که از همه آئین‌ها استوارتر است؛ و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست که فاقد چیزی از این آثار نیست و از امر هدایت و دلالت گرچه امر بسیار کوچکی را فروگذار نیست.

و از جامعترین اوصافی که قرآن برای خودش ذکر می‌کند آن است که: ذِکْرُ خداست. قرآن از جهت آنکه آیه و نشانه‌ای است زنده و جاویدان که دلالت بر خدا می‌کند، و از جهت آنکه خداوند را به اَسْمَاءِ حُسْنٰی خود و صفات عُلیای خود وصف می‌نماید، و سنت و طریقه او را در صنع و ایجاد وصف می‌کند، و ملائکه و کتب او و رسل او را وصف می‌نماید، و شرایع و احکامش را وصف می‌کند، و آنچه امر عالم خلقت بدان منتهی می‌شود که همان معاد و رجوع همه به سوی اوست را، با تفصیل آنچه امر مردم بدان منتهی می‌گردد از سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ، وصف می‌کند، در تمام این جهات و مسائل ذکر خداست و نشان دهنده و یادآورنده خدا. و این است آنچه قرآن از اطلاق ذکر به آن منظور و مقصودش می‌باشد؛ و در عین حال

می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست فاقد هیچ‌گونه از این معانی ذکر نیست. و از آنجا که ذکر از جامعترین صفات است برای دلالت بر شئون قرآن، در آیاتی که خبر داده است در آنها از اینکه او قرآن را از بطلان و تغییر و تحریف حفظ می‌کند از آن تعبیر به لفظ ذِکْر نموده است همچون کلام او تعالی و تقدّس:

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمَّنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ، وَإِنَّ لِكِتَابِ عَزِيزٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (حم السجدة، آیه ۴۰ تا ۴۲)

«حقاً کسانی که در آیات ما إلحاد می‌ورزند بر ما پنهان نیستند. آیا آن کسی که در آتش دوزخ افکنده می‌شود بهتر است یا آن کسی که با ایمنی و مصونیت در روز قیامت می‌آید؟! بجای بیاورید هر عملی را که دلتان می‌خواهد، زیرا که وی به آنچه شما انجام می‌دهید آگاه است!

حقاً کسانی که به ذِکْر کفر ورزیدند پس از آنکه به سويشان آمد (در خسران و خطری عظیم می‌باشند)؛ و حقاً این قرآن کتاب عزیز و غیر قابل انفعال و محکم و استواری است که باطل نه از رو بروی او، و نه از پشت سر او بدان روی نمی‌آورد. این قرآن از سوی خداوند حکیم و حمید به تدریج فرود آمده است.»

در اینجا خدای تعالی بیان فرموده است که: قرآن از جهت آنکه ذکر است باطل بر او غلبه نمی‌کند و در او داخل نمی‌گردد، نه در زمان حال و نه در زمان استقبال، نه به ابطال و نه به نسخ، و نه به تغییر و یا تحریفی که موجب زوال وصف ذِکْریت از آن شود. و همچون کلام او تعالی و تقدّس:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. (سوره الحجر، آیه ۹)

«ما تحقیقاً ذکر را نازل نمودیم، و ما تحقیقاً حافظان و پاسداران آن می‌باشیم.» در اینجا أيضاً ملاحظه می‌شود که: خداوند به قرآن لفظ ذِکْر را اطلاق نموده است و لفظ حفظ را برای آن به کار برده است، بنابراین قرآن محفوظ است با حفظ



خداوندی و مصون است به صیانت الهی از هرگونه زیاده و نقیصه و تغییری در لفظ یا در ترتیبی که آن را از ذکریتش ازاله کند، و در اینکه آن ذاکر و یادآورنده خداست خَلَلی وارد سازد و آن را اِبْطال نماید بوجه من الوجوه.

و از گفتار سخیفانه آن است که: ضمیر در «لَهُ» به پیغمبر ﷺ ارجاع داده شود (و گفته شود: مراد آن است که ما حافظ پیامبریم)، چرا که این ارجاع را سیاق آیه دفع می‌کند، زیرا مشرکین پیغمبر را از جهت قرآنی که مدعی بود بر وی نازل شده است استهزاء می‌کردند، همچنانکه به این مطلب اشاره دارد این کلام خدای تعالی که تفسیر آن گذشت: وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ.<sup>۱</sup>

«و گفتند: ای کسی که بر تو این ذکر نازل شده است حَقّاً تو دیوانه می‌باشی!» از آنچه تا به حال ذکر کردیم روشن و مبین شد که: قرآنی را که خداوند بر پیامبرش ﷺ فرود آورده است و آن را به صفت ذِکْر و صف فرموده است بر همان گونه‌ای که فرود آمده است محفوظ است به حفظ الهی و مصون است به صیانت خداوندی از زیاده و نقیصه و تغییر همان طوری که خداوند پیامبرش را در قرآن وعده داده است.

و خلاصه دلیل آنکه: قرآن را خداوند بر پیغمبرش نازل فرموده است و در آیات کثیری آن را به اوصاف مخصوصی وصف نموده است که اگر در یکی از این اوصاف تغییری حاصل شده بود به زیادتی، و یا به نقصان، و یا به تغییر در لفظ و یا در ترتیب مؤثر، در این صورت آثار آن صفت قطعاً از میان برداشته می‌شد؛ اما ما قرآنی که فعلاً در دست داریم، آن را چنان می‌یابیم که واجد آثار آن صفاتِ شمرده شده به تمام‌ترین و بهترین طرز ممکن می‌باشد. بنابراین در آن تحریفی که آن صفات را از آن بزدايد واقع نشده است. بناءً علیهذا این قرآنی که در دست ماست بعینه همان قرآنی است که بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده است.<sup>۲</sup>

پس اگر فرض شود که چیزی از آن کاسته شده باشد، و یا تغییر و تبدیلی در

۱- آیه ۶، از سوره ۱۵: الحجر.

۲- تعلیقه این عبارت در صفحه ۳۸۹ آمده است.

إعراب یا حروف و یا ترتیب آن به وقوع پیوسته باشد، حتماً باید در بعضی از اموری رخ داده باشد که در چیزی از آن اوصاف مثل إعجاز، و ارتفاع اختلاف، و هدایت، و نوریت و ذکریّت و هیمنه و سیطره‌اش بر سائر کتب سماویّه و غیر ذلک تأثیری نداشته باشد و این مثلاً مثل آیه مکرّره‌ای که ساقط شده و یا اختلاف در نقطه یا إعراب و همانند اینها می‌باشد.

## فصل ۲

و نیز دلالت بر عدم وقوع تحریف در قرآن می‌نماید اخبار بسیاری که از طرق فریقین از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که: در وقت وقوع فتنه‌ها و در حلّ عقده‌های مشکلات به قرآن رجوع کنید.

و أيضاً حدیث ثَقَلَيْنِ که از طرق فریقین به طور تواتر رسیده است: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا** - الحدیث.

«حَقّاً وَ تَحْقِيقاً مَنْ بَاقِي كَازَارِنْدَه هَسْتَم دَر مِيان شَمَا دُو مَتَاعِ نَفِيسِ وَ ارزَشْمِنْدَرَا: كِتَابِ خِدا وَ عِترتِ مَنْ كِه أَهْلِ بَيْتِ مَنْ مِي بَاشِنْدَا! مَادَامِي كِه شَمَا بَه آن دُو چيزِ نَفِيسِ وَ ارزَشْمِنْد تَمَسِّك جَوئِيدِ هِيچْگَاهِ گَمْرَاهِ نَخَوَاهِيدِ شَد» - تا آخر حدیث، معنی ندارد که امر کند پیامبر به تمسک به کتاب مُحَرَّف، و نفی ضلال و گمراهی ابدی کند از متمسکین به آن.

و همچنین اخبار بسیاری که از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وارد است که امر می‌کند: باید اخبار و روایات را عرضه بر کتاب بدارید. و آنچه بعضی ذکر کرده‌اند که: «این مسأله عرضه اخبار بر قرآن در اخبار فقهیه است، و جائز است که ما ملتزم شویم به عدم وقوع تحریف در آیات احکام، و اما در سائر آیات ثمری ندارد»؛ این کلام مدفوع است به اینکه: روایات عرضه به کتاب الله إطلاق دارد، و تخصیص آنها به احکام فقهیه تخصیص بدون مَخَصَّص است.

از این گذشته، لسان اخبار عرضه به کتاب الله صریح یا همچون صریح است در

آنکه امر به عرض به کتاب فقط برای تمیز صدق از کذب، و حق از باطل است. و معلوم است که وضع و جعل و دس منحصر در اخبار فقهیه نیست بلکه دعوی بر دس و وضع و جعل در معارف اعتقادیّه و قصص انبیاء و اُمّت‌های پیشین و اوصاف مبدأ و معاد بیشتر و فراوانتر است. و مؤید گفتار ما اسرائیلیاتی است از روایات که در دست ماست، و آنچه که مشابه آنهاست از آنچه که امر جعل و وضع در آنها روشن‌تر و واضحتر می‌باشد.

و همچنین اخباری که متضمّن آن است که: اُئِمَّةُ اَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ به آیات مختلفی از قرآن کریم در هر بابی از ابواب طبق قرآن موجود در دست ما تمسک نموده‌اند حتّی در مواردی که آحادی از روایات تحریف در آنجا آمده است. و این بهترین شاهد است بر آنکه مراد در کثیری از روایات تحریف که ایشان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده‌اند: كَذَا نَزَلَ «این طور نازل شده است» تفسیر است بر حسب تنزیل آن، در مقابل باطن قرآن و تأویل آن.

و همچنین روایاتی که از امیرالمؤمنین و اُئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد است که: آنچه در دست مردم است همان قرآن نازل از نزد خداوند است، گرچه غیر آن است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان مصحف خود تألیف نموده است، و وی را در تألیف در زمان ابوبکر، و در تألیف زمان عثمان شریک در کار خود نمودند.

و از همین قبیل است گفتارشان عَلَيْهِ السَّلَامُ به شیعیان خود: اِقْرَؤْا كَمَا قَرَأَ النَّاسُ. «قرآن را قرائت کنید به همان طریقی که مردم قرائت می‌کنند.»

و مقتضای مُفَاد و مُحَصَّل این روایات آن است که: قرآنی که در میان مردم متداول و دائر است اگر با قرآن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مخالف باشد در چیزی، حتماً باید مخالف آن باشد فقط در ترتیب سوره‌ها، یا ترتیب بعضی از آیاتی که اختلال ترتیب مؤثر در اختلال مدلول آن به هیچ وجه نباشد؛ و ایضاً در اوصافی که خداوند قرآن نازل از نزد خودش را بدانها توصیف نموده است تغییری که موجب اختلال آن آثار و اوصاف باشد به وجود نیاورد.

لهذا مجموع این روایات با اختلاف اصنافشان دلالت قطعیه دارند بر آنکه: قرآنی که در دست ماست همان قرآنی است که بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است بدون آنکه چیزی از اوصاف کریمه و آثار و برکاتش را فاقد گردیده باشد.

### فصل ۳

جماعتی از محدثین شیعه و حشویّه و جماعتی از محدثین اهل سنت قائل به وقوع تحریف به معنی نقص و تغییر در لفظ و یا در ترتیب قرآن شده‌اند بدون آنکه قائل به زیادی شده باشند، زیرا همانطور که گفته شده است: احدی از مسلمین قائل به تحریف از جهت زیادتی نشده است.

برای نفی زیادتی به دلیل إجماع متمسک گردیده‌اند، و برای وقوع نقص و تغییر به وجوه بسیار.

وجه اوّل: اخبار کثیره مرویه از طریق شیعه و اهل سنت که دلالت دارد بر سقوط بعضی از سُوَر و آیات و همچنین جملات و أجزاء جملات و کلمات و حروف در جمع نخستین که در زمان ابوبکر صورت گرفت و در آن هنگام تألیف شد، و ایضاً در جمع دومین که در زمان عثمان به وقوع پیوست، و ایضاً تغییراتی که در این زمینه حاصل شد.

اینها روایات بسیاری است که آنها را شیعه در جوامع معتبره‌اش و غیر آن جوامع آورده است. و بعضی ادعا کرده‌اند که: به دو هزار حدیث بالغ می‌گردد. و اهل سنت ایضاً آنها را در کتب صحاحشان همچون «صحیح» بخاری و مُسَلَّم و «سُنَن» ابو داود و نسائی و أحمد و سایر جوامع و کتب تفاسیر و غیرها روایت نموده‌اند، و آلوسی در تفسیرش گفته است که: این اخبار از حدّ إحصاء و شمارش بیرون است.

و البتّه این اختلاف غیر از آن اختلافی است که مُصَحَّف عبدالله بن مسعود با مصحف مشهور دارد که خود آن متجاوز از شصت موضع است؛ و غیر از اختلافی است که مُصَحَّف اُبَیِّ بن کَعْب با مصحف عثمانی دارد و آن سی و اندی موضع است؛ و غیر

از اختلافی است که مصاحف عثمانیه‌ای که دستور داد نوشتند و به آفاق فرستادند و آنها پنج و یا هفت عدد بود که به مکه، و شام، و بصره، و کوفه، و یمن، و بحرین فرستاد و یکی را در مدینه نگه داشت، باهم دارند؛ و اختلافی که در میان آن مصاحف است به تنهائی بالغ بر چهل و پنج حرف می‌شود و گفته شده است: پنجاه و اندی حرف.<sup>۱</sup>

و غیر از اختلاف در ترتیب است که میان مصاحف عثمانیه و میان جمع اول در زمان ابوبکر می‌باشد، به علت آنکه در تألیف اول سوره انفال در مثنائی، و سوره براءت در مئین قرار گرفت و هر دوی آنها در جمع دوم همان طور که بیان آن خواهد آمد در طوال قرار گرفتند.

و غیر از اختلاف در ترتیب سوره موجود میان مصحف عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب است با مصاحف عثمانیه بنا بر روایتی که در اینجا آمده است.

و غیر از اختلاف قرائات شاذه است که از صحابه و تابعین روایت شده است. چرا که اگر تمام این مواقع اختلاف را گرد آوریم چه بسا مجموعشان به هزار عدد یا بیشتر بالغ شود.

**وجه دوم:** آنکه: عقل حکم می‌کند به اینکه اگر قرآن متفرق و متشتت و منتشر در بین مردم بوده باشد و متصدی جمع آن غیر معصوم باشد بر حسب عادت ممتنع است که جمع آن مطابق واقع درآید.

**وجه سوم:** عامه و خاصه روایت نموده‌اند که: علی علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مردم کناره گرفت و ردا بر دوش نیفکند مگر برای نماز تا زمانی که قرآن را جمع کرد؛ و سپس آن را حمل نموده به سوی مردم آورد و به ایشان اعلام نمود که این همان قرآنی است که خداوند بر پیغمبرش فرو فرستاده است و او آن را جمع نموده است. ایشان او را رد کردند و گفتند: با وجود آنکه زید بن ثابت برای ما قرآن

۱- ابن طاووس در کتاب «سعد السعود» آورده است. [تعلیقه]

را گرد آورده است ما بدین قرآن احتیاج نداریم.

و اگر در آنچه او گرد آورده بود مخالفتی با مُصْحَفِ زَيْدِ نَبُودِ وَجْهِي برای حمل آن قرآن به سوی آنان و اعلامشان و دعوتشان به سوی آن نبود. و می‌دانیم که: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به کتاب الله بود؛ و پیامبر مردم را در حدیث ثَقَلَيْنِ متواتر به وی ارجاع داده بود؛ و در حدیث مَتَّفِقٌ عَلَيْهِ میان خاصه و عامه فرمود: **عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ**. «علی با حق است، و حق با علی است.»

**وجه چهارم:** روایاتی است که مفادش آن است که: آنچه در میان بنی اسرائیل واقع شده است در میان این اُمَّتِ **حَدَوَالنَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ**<sup>۱</sup> «مانند شباهت یک لنگه کفش با لنگه دیگر، و مانند تساوی در درازا و تراشیدن دو عدد پر برای تیری که در چله کمان می‌گذارند (کنایه از کمال شباهت)» واقع خواهد شد. و طبق آیه قرآن کریم و روایات مأثوره، بنی اسرائیل کتاب پیامبرشان را تحریف کردند. بنابراین به ناچار باید نظیر آن در این اُمَّتِ واقع گردد، و باید ایشان کتاب پروردگارشان را که قرآن کریم است تحریف نمایند.

در «صحیح» بخاری از ابو سعید خُدَری وارد است که: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: **لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ؛ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَتَبِعْتُمُوهُ! قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِأَبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا، الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى!؟ قَالَ: فَمَنْ؟**  
«تحقیقاً و بدون شک و تردید شما از سنّت‌های اقوامی که قبل از شما بوده‌اند، وَجِبَ به و جب و ذِرَاعَ به ذِرَاعَ<sup>۲</sup> پیروی و متابعت می‌نمائید تا به حدّی که اگر ایشان

۱- القُدَّةُ: ریش السهم. تیری را که سابقاً در چله کمان می‌گذارند و به هدف پرتاب می‌نمودند عبارت بود از یک چوبه یا نی که بر سرش نیش و پیکان می‌نهادند و برای اینکه مستقیم حرکت کند در آخرش دو عدد پر به اندازه مساوی در طرفین چوبه یا نی می‌نهادند. و برای اینکه تیر کاملاً مستقیم حرکت کند می‌باید به اندازه هم سر و ته آن دو پر را برید و در طرفین نصب نمود. و لهذا این دو پر که از هر جهت یک جفت مشابه به حساب می‌آیند مانند دو عدد نعال و کفش برای تشبیه مماثلت در تنظیر به کار آمده است.

۲- ذِرَاعَ از انسان عبارت است از: آرنج تا کنار نهائی انگشت وسطی. و مقدار ذراع طولی

داخل سوراخ سوسماری شده‌اند شما نیز به دنبالشان می‌روید!  
گفتیم: فدایت شوند پدرانمان و مادرانمان! آیا مقصود شما از آن قوم پیشین،  
یهودیان و مسیحیان می‌باشند؟! گفت: آری! اگر ایشان نباشند پس چه کسانی  
می‌باشند؟!»

این حدیث از روایات مستفیضه‌ای است که در جوامع حدیث از عده‌ای از  
صحابه همچون ابوسعید خدری - همانطور که گذشت - و ابوهزیره، و عبدالله بن  
عمر، و ابن عباس، و خدیجه، و عبدالله بن مسعود، و سهل بن سعد، و عمر بن عوف،  
و عمرو بن عاص، و شداد بن اوس، و مستورد بن شداد در عبارات متقاربه‌ای  
روایت شده است.

و از طریق شیعه به طور مستفیض از عده‌ای از ائمه اهل البيت عليهم السلام از پیغمبر  
اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است؛ همان طوری که در «تفسیر قمی» از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
آمده است که: لَتَرْكَبَنَّ سَبِيلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقِدَّةَ بِالْقِدَّةِ؛  
لَا تُحْطُونَ طَرِيقَهُمْ وَلَا تُحْطَأُ؛ شَبْرٌ بِشَبْرٍ، وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ، وَ بَاعٌ بِبَاعٍ؛ حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مِنْ  
قَبْلِكُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ.

قَالُوا: الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى تَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: فَمَنْ أَعْنِي؟ لَتَنْقُضَنَّ عَرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةَ عُرْوَةً! فَيَكُونُ أَوَّلُ مَا تُنْفِضُونَ مِنْ  
دِينِكُمُ الْأَمَانَةَ، وَ آخِرُهُ الصَّلَاةَ!

«شما همان راهی را که مردمان پیش از شما پیمودند بدون اندک تفاوت همچون  
تشابه لنگه نعل پا با نعل دیگر، و تشابه پر تیر تراشیده شده برای چله کمان با پر تیر  
دیگر، خواهید پیمود! شما از طریقه و منهاجشان تجاوز و تخطی نمی‌نمائید و آن  
طریق و منهاج برای شما تغییر و تبدیل نمی‌یابد، وَجَبَ بِهِ وَجَبَ، وَ ذِرَاعٌ بِهِ ذِرَاعٌ، وَ

است که به درازای این مقدار باشد.

باع به باع<sup>۱</sup> همانند و مشابه آنان خواهید بود، به طوری که فرضاً اگر افرادی که قبل از شما بوده‌اند داخل سوراخ سوسماری می‌شده‌اند، شما هم داخل آن سوراخ خواهید شد!

گفتند: آیا شما از ایشان یهودیان و مسیحیان را قصد نموده‌اید؟!

فرمود: پس که را غیر از ایشان قصد می‌نمایم؟! شما تمام بندها و گره‌های اسلام را بنبده بند، و گره به گره می‌شکنید و پاره می‌کنید! پس اولین چیزی را که از دیتان می‌شکنید و از بین می‌برید امانت است و آخر آن نماز».

اما جواب از استدلالشان به اجماع اُمت بر نفی تحریف به زیادتى در قرآن آنست که: این استدلال معیوب است؛ چرا که مستلزم دور است.

بیان این مطلب به آن است که بگوئیم: اجماع در ذات خودش یک حجت عقلیه یقینیه نیست، بلکه در نزد قائلان به معتبر بودن آن، یک حجت شرعیه می‌باشد که اگر اعتقادی را افاده کند، فقط افاده ظن می‌کند، خواه اجماع محصل باشد و خواه اجماع منقول، به رغم گفتار بسیاری که پنداشته‌اند: اجماع محصل افاده قطع و یقین می‌نماید.

و آن بدین سبب است که آن مقداری که اجماع برای انسان اعتقاد می‌آورد زیادتر از مجموع اعتقاداتی که احاد اقوال می‌آورند نخواهند بود. و قول واحد از اقوال متوافقه دخیل در حصول اجماع نمی‌تواند افاده کند مگر حصول ظن را به إصابه واقع؛ و انضمام قول دوم که موافق قول اول است، فقط افاده قوت ظن را میکند نه قطع و یقین را؛ چون قطع و یقین، اعتقاد خاصى است بسیط و مغایر با ظن، و مرکب از ظنون عدیده نمی‌باشد. و به همین منوال هرچه از اقوال اضافه گردد و قولی به قول دگر منضم گردد و اقوال متوافقه متراکم شوند، قوت ظن نخستین زیادتر میگردد، و ظنون غیر مفیده للقطع متراکم می‌شوند، و نزدیک به مرحله قطع و یقین میرسد

۱- باع به قدر درازای دو دست انسان است در صورتیکه از طرفین کشیده و باز باشد.



بدون آنکه به یقین همانطور که گفتیم انقلاب حاصل نماید.

این است کیفیت در اجماع محصل؛ و آن اجماعی است که خود ما در اثر تتبع اقوال به دست آورده‌ایم و خودمان بر یکایک از اقوال رسیده‌ایم. اما در اجماع منقول که آن را یکی دو نفر از اهل علم نقل نموده‌اند، امر آن اوضح است، زیرا که آن مانند احاد روایات است که اگر إفاده چیزی از اعتقاد کند، فقط إفاده ظن است.

لهذا اجماع حجّت ظنیّه شرعیّه می‌باشد؛ و دلیل اعتبارش در نزد اهل سنت، کلام پیغمبر ﷺ می‌باشد که گفت: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَاٍ أَوْ ضَلَالٍ. «أُمَّتٌ مِنْ بَرِّ اشْتَبَاهُ وَ يَأْتِي بِرُكْمَرَاهِي، مَجْتَمِعٌ نَمِيَّ گَرْدَنَد.»

و در نزد شیعه، دخول قول معصوم است در میان اقوال اجماع‌کنندگان، یا کشف اقوال ایشان به وجهی از وجوه از قول معصوم.

بناءً علیهذا حجّیت اجماع، إجمالاً متوقّف است بر صحّت نبوّت، و این واضح است. و صحّت نبوّت امروزه متوقّف است بر سلامت قرآن از تحریفی که مستوجب زوال صفات قرآن کریم از آن گردد، مانند هدایت، و قول فاضل، و بالأخصّ إعجاز. زیرا دلیل زنده‌جاویدانی که بر خصوص نبوّت پیغمبر ﷺ دلالت نماید غیر از قرآن کریم به اینکه آیت و نشانه معجزه است نداریم؛ و با طریان احتمال تحریف به زیادتی و یا نقصان و یا هرگونه تغییر دگر، هیچگونه وثوقی به آیات و محتویاتش باقی نمی‌ماند که آن کلام الله محض است. و بدین سبب از حجّیت ساقط می‌شود، و آیه بودن آن فاسد می‌گردد. و با سقوط کتاب الله از حجّیت، نبوّت ساقط می‌شود و با سقوط آن اجماع از حجّیت می‌افتد.

و آنچه سابقاً در این مقام گفتیم که: وجود قرآنی که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد در این قرآنی که در دست ماست إجمالاً از ضروریات تاریخ است؛ دفع اشکال را نمی‌کند، زیرا مجرد اشمال قرآنی که در دست ماست بر قرآن واقعی، احتمال تحریف به زیادتی یا به نقصان و یا به هر تغییر دیگر از هر آیه و یا جمله‌ای که تمسک به آن برای اثبات مطلوب بشود را از میان نمی‌برد.

و اما جواب از وجه اولی که برای اثبات تحریف و وقوع تغییر و نقصان است و آن عبارت از تمسک به اخبار وارده در این باب بود، به آن است که:

أولاً: تمسک به اخبار از جهت آنکه حجّت شرعیّه هستند مشتمل بر دور است به همان کیفیت از حصول دوری که تمسک به اجماع با نظیر بیانی که اینک گذشت، مشتمل آن بود. بنابراین در دست استدلال کننده به آن چیزی باقی نمی ماند مگر تمسک بدانها از جهت آنکه اسناد و مصادر تاریخیّه می باشند؛ حال آنکه در میان آنها حدیث متواتر و یا حدیث محفوف به قرائن قطعیه که عقل را مجبور به قبولش بنماید وجود ندارد، بلکه آنها اخباری می باشند آحاد متفرقه متشتته مختلفه؛ بعضی از آنها صحاح، و برخی از آنها ضعیف، و بعضی از آنها در دلالتشان قاصر، و چقدر در میان تمام این اخبار خبری که در سندش صحیح و در دلالتش تام باشد به ندرت و شدوذ یافت می شود.

تازه این نوع از خبر با وجود ندرت و شدوذش، غیر مأمون از وضع و جعل و دس نخواهد بود. چون راه یافتن اسرائیلیات و مایلحق بها از موضوعات و مدسوسات، در میان روایات ما به قدری است که جای انکارش نیست. و معلوم است که خبری که مأمون از دس و وضع نباشد حجّیت ندارد.

و از همه اینها گذشته، این اخبار، نام از آیات و سوری می برد که ابدأ با نظم قرآنی به هیچ وجه مشابهت ندارند، و از این هم که بگذریم، این اخبار چون مخالف کتاب الله است مردود است.

و اما اینکه گفتیم: اکثر این اخبار ضعیف الإسناد می باشند مدّعائی است که باید دلیل آن را در رجوع به اسانیدش به دست آورد. آنها یا احادیث مرسله هستند، و یا مقطوعه السند، و یا ضعیفه الإسناد.

و از میان آنها اگر بخواهیم خبر سالمی را بیابیم که مبری از این عیوب باشد به أقلّ قلیلی برخوردار می کنیم.

و اما اینکه گفتیم: برخی از این اخبار در دلالت قصور دارند به جهت آن است

که: در بسیاری از آنها که آیاتی از قرآن حکایت شده است، آنها از قبیل تفسیر و ذکر معنی آیات می‌باشند، نه حکایت متن آیه تحریف شده. همچنانکه در «روضه کافی» از حضرت امام ابوالحسن الأول علیه السلام در قول خداست:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ فَقَدْ سَبَقَتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الشَّقَاءِ وَ سَبَقَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَقَلَّ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا.

«آنها می‌باشند آنان که خداوند خبر دارد آنچه را که در دل‌هایشان می‌باشد؛ پس از ایشان روی گردان؛ چرا که کلمه شقاوت و بدبختی بر ایشان سبقت گرفته است و عذاب بر ایشان سبقت دارد؛ و بگو برای ایشان در جان‌هایشان گفتار رساننده و بلیغی را.»

و آنچه در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام در قول خدای تعالی آمده است:

وَ إِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا قَالَ: إِنْ تَلَّوْا الْأَمْرَ وَ تُعْرَضُوا عَمَّا أُمِرْتُمْ بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

«و اگر روی بگردانید یا اعراض کنید، فرمود: اگر از امر روی بگردانید و از آنچه که به شما امر شده است اعراض کنید، البته خداوند از آنچه شما بجای می‌آورید با خبر است!»

و غیر اینها از روایات تفسیری که از اخبار تحریف به شمار آمده است. و به این باب الحاق می‌شود روایات غیر قابل شمارشی که اشاره به سبب نزول دارد، ولی آنها را از جمله روایات تحریف به شمار آورده‌اند. مثل روایتی که این آیه را این طور ذکر نموده است:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ.

«ای رسول ما! ابلاغ کن آنچه را که به سوی تو راجع به علی فرود آمده است!» این آیه در حق آنحضرت علیه السلام نازل شده است.

و مثل روایتی که می‌گوید: وافدین از بنی تمیم چون بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شدند، در حجره آنحضرت می‌ایستادند و ندا می‌کردند: «ای محمد! خارج شو

به سوی ما!»

آنگاه آیه را این طور ذکر کرده‌اند:

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ بِنُوتَمِيمٍ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

«حقاً کسانی که تو را از پشت حجره‌ها ندا می‌دهند، بنوتمیم هستند که اکثرشان

نمی‌فهمند.»

بنابراین چنین گمان برده‌اند که در آیه، سقَطی وارد شده است.

و ایضاً به این باب ملحق می‌شود اخبار کثیرهٔ مالایحصى در جزئی قرآن و انطباق آن همچنانکه در کلام خدا این طور وارد است: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ.

«و البته در آیه خواهند دانست کسانی که دربارهٔ آل محمد ظلم کرده، حق آنها را

ربوده‌اند.»

و آنچه در کلام خدا این طور وارد است:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.

«و کسی که در ولایت علی بن ابیطالب و ائمهٔ پس از وی خدا و رسولش را اطاعت نماید، پس تحقیقاً به ظفر و پیروزی عظیمی رسیده است.» و نظیر این گونه اخبار بسیار است.

و ایضاً به این باب ملحق می‌شود آنچه که در پی قرائت قرآن، ذکری و یا دعائی آمده است و سپس توهم شده است آن از قرآن بوده و ساقط گردیده است. همچنانکه در «کافی» از عبدالعزیز بن مهتدی روایت است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام راجع به توحید سؤال نمودم.

فرمود: هر کس قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند و بدان ایمان آورد حقاً توحید را

شناخته است.

گفت: (گفتم ظ) چگونه ما آن را بخوانیم؟!

فرمود: همانطور که مردم می‌خوانند، و زیاد کرد در آن لفظ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي،

كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي. «اینطور است خداوند: پروردگار من! اینطور است خداوند: پروردگار من!»

و از قبیل قصور دلالت است اختلاف روایات در لفظ آیه‌ای که ما در کثیری از آیات معدوده از جمله محرفات می‌یابیم مثل آنچه وارد است در قول خدای تعالی: **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ** «و حَقًّا خدا شما را در سرزمین بَدْر در حالی که ذلیلان بودید یاری کرد.» که در بعضی آیه این طور وارد است: **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ ضَعَفَاءُ**. «و حَقًّا خدا شما را در سرزمین بَدْر یاری کرد در حالی که ضعیفان بودید!» و در بعضی از آنها این طور وارد است: **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ قَلِيلٌ** «و حَقًّا خدا شما را در سرزمین بَدْر یاری کرد در حالی که افراد شما کم بود!» و اینگونه اختلاف چه بسا قرینه است برای آنکه مراد از آن تفسیر به معنی است همچنانکه در همین آیه مذکوره مشاهده شد.

و مؤید این گفتار آن است که: در بعضی از آنها وارد است که امام **عَلَيْهِ السَّلَامُ** فرمود: **لَا يَجُوزُ وَضْفُهُمْ بِأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ وَفِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**. «جایز نیست توصیف مؤمنین به آنکه ایشان ذلیلانند، در حالی که در میان آنها رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** بوده است.» و چه بسا اختلاف جهتی ندارد مگر تعارض و تنافی بین روایات که همین تنافی موجب سقوط آن روایات می‌گردد، مثل آیه رَجْم همان طور که در روایات خاصه و عامه وارد است. و در بعضی بدین عبارت است:

**إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا أَلْبَتَّةَ فَإِنَّهُمَا قَضِيَا الشَّهْوَةَ!**

«زمانی که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، البتّه واجب است آنها را رجم (سنگسار) کنید، زیرا که ایشان دوران شهوت را پشت سر گذارده‌اند.» و در بعضی بدین عبارت است: **بِمَا قَضِيَا مِنَ اللَّذَّةِ**. «زیرا که آنها دوران لذت را سپری نموده‌اند.»

و در آخر بعضی از آنهاست که: **نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**. «این پاداش و انتقامی است از جانب خدا؛ و خداوند علیم و حکیم است.»

و در آخر بعضی: نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. «این جزا و پاداشی است از ناحیه خدا؛ و خداوند عزیز و حکیم است.»

و مثل آیه الْكُرْسِيِّ بنا بر تنزیل آن که در بعضی از روایات این طور وارد است: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ -إِلَى قَوْلِهِ- وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

«اللَّهُ معبودی جز او نیست که زنده است و قیوم است؛ وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرا نمی‌گیرد؛ از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه میان آسمانها و زمین و آنچه در زیر خاک است. اوست دانای پنهان و آشکارا، بر غیب خود کسی را مطلع نمی‌گرداند؛ چه کسی است که در نزد او به شفاعت برخیزد -تا این کلام- و اوست بلند مرتبه و عظیم المنزله؛ و تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به پروردگار عالمیان دارد.»

و در برخی تا کلام خدا -هُم فِيهَا خَالِدُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است. و در برخی این گونه است: لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ تا آخر.

و در برخی این طور است: عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

و در برخی این قسم است: عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. و آنچه بعضی از محدثین ذکر نموده‌اند که: «اختلاف این روایات در آیات منقوله، ضروری به اصل تحریف نمی‌زند، زیرا همگی در اصل تحریف مشترکند؛» مردود است به آنکه اختلاف نه ضعف دلالتشان را بر تحریف اصلاح می‌نماید و نه مدافعه و مطارده بعضی با بعض دیگر را بر طرف می‌سازد.

و اما آنچه ما ذکر کردیم از شیوع دَسِّ و وَضْع در روایات، مطالبی است که برای کسی که مراجعه به روایات منقوله در صُنْع و ایجاد، و قِصَصِ أَنْبِيَاءِ و أُمَّم، و أخبار

واردۀ در تفسیر آیات و حوادث واقعه در صدر اسلام بنماید، قابل شک و تردید نیست.

مهمترین چیزی که برای دشمنان دین حائز اهمیت بود به طوری که از هر گونه مساعی در اطفاء نور آن، و خاموش نمودن آتش آن، و محو و نابود ساختن اثر آن دریغ نمی نمودند، و با تمام تجهیزات بدین مهم قیام نموده بودند قرآن کریم بود. قرآن کریم عبارت بود از کَهْف مَنیع و رُكُن شدیدی که جمیع معارف دینیّه به سوی آن پناه می برد و آن را حِصْن حَصلین و ملجأ و پناه برای خود می گزید. اوست سند زنده جاودان برای منشور نبوت و مواد دعوت دین در همه مراحل. زیرا دشمنان به خوبی می دانستند که اگر قرآن از حجیت سقوط کند، امر نبوت فاسد می شود و نظام دین مختل می گردد، و در بنای عظیم و بنیه دینی دیگر سنگی بر روی سنگی برقرار نخواهد ماند.

و عجب است از این افرادی که احتجاج می نمایند به روایات منسوبه به صحابه و یا به امامان اهل البیت علیهم السلام بر تحریف کتاب الله سبحانه و ابطال حجیت آن؛ با وجود آنکه با بطلان حجیت قرآن، نبوت بیهوده و بی فائده می گردد، و معارف دینیّه لغو و بدون اثر می ماند!

و این گفتار ما چه ارزشی دارد که بگوئیم: مردی در فلان تاریخ ادعای نبوت نمود و قرآن را سند معجزه خود آورد، ولیکن خودش مرد، و قرآنش تحریف شد، و در دست ما چیزی باقی نماند که به واسطه آن امر دین تأیید گردد مگر آنکه مؤمنین به آن پیغمبر، اجماع بر صدق وی در دعوتش نمودند و آن قرآنی را که او آورد معجزه‌ای بود که دلالت بر نبوتش می نمود؛ و اجماع حجّت است برای آنکه آن پیغمبر مذکور حجیت آن را اعتبار نمود و یا آنکه کاشف است مثلاً از گفتار امامان اهل بیت او.

و بالجمله احتمال دَس و وَضَع که جدّاً احتمال قریبی است و مؤید به شواهد و قرائنی است، حجیت این روایات را دفع می کند و اعتبارشان را خراب می نماید و با

احتمال دس و وضع، دیگر برای آنها نه حجیت شرعیّه، و نه حجیت عقلائیّه باقی نخواهد ماند حتی نسبت به روایاتی که صحیح السند باشند. به علت آنکه صحت سند و عدالت رجال طریق، تعدد کذب ایشان را از میان برمی دارد، نه دس و وضع غیر ایشان را در اصول و جوامعشان چیزهایی را که آنها روایت نموده‌اند.

و اما اینکه ذکر نمودیم که: روایات تحریف، آیات و سُوری را نشان می دهد که: نظمشان با نظم قرآنی به هیچ وجه مشابه نیست، این مطلب بر کسی که بدانها مراجعه داشته باشد، پوشیده نیست. زیرا که وی به مطالب بسیاری از این قبیل برخورد می کند مثل دو سوره خُلع و حُفد که از طریق اهل سنت (نه شیعه) با طرق عدیده‌ای روایت شده‌اند.

سوره خُلع این است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . اللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَغِیْبُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ ، وَ نُثْنِیْ عَلَیْكَ وَ لَا نَكْفُرُكَ ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُکُ مَنْ یَفْجُرُكَ .

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. بارپروردگارا! ما از تو استعانت می جوئیم و از تو طلب غفران می نمائیم، و بر تو حمد و سپاس می گوئیم و کفران تو را نمی کنیم، و دست برمی داریم و ترک می نمائیم کسی را که با تو فجور و گناه کند.»

و سوره حُفد این است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . اللّٰهُمَّ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّیْ وَ نَسْجُدُ ، وَ اِلَیْكَ نَسْعٰی وَ نَحْفِدُ ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ ، وَ نَخْشٰی نِقْمَتَكَ ، اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِیْنَ مُلْحَقٌ .

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. بارپروردگارا! ما فقط تو را می پرستیم، و فقط برای تو نماز می گزاریم و سجده می کنیم، و به سوی تو می شتابیم و با سرعت در تکاپو می باشیم، امید رحمت تو را داریم، و از نعمت تو ترسناکیم، حقا عذاب تو به کافرین پیوسته است.»

و همچنین آنچه که در بعضی از روایات به نام سوره ولایة و غیرها آمده است؛



اینها آقاویل مختلفی‌ای است که واضعین آنها قصد داشته‌اند از نظم قرآنی تقلید کنند؛ بدین جهت کلام از أسلوب عربی مألوف خارج شده و به نظم قرآنی معجز نرسیده است. و در این صورت نتیجه چنین از آب درآمده است که: طبع انسانی آن را مکروه و ناهنجار می‌یابد، و ذوق سلیم آن را انکار می‌کند. و برای شما اختیار است که بدان سوره رجوع کنید تا صدق گفتار و مدّعیان را از نزدیک مشاهده نمائید، و آنگاه حکم نمائید که: بسیاری از کسانی که بدین سُور و آیات مختلفی مجعوله اعتنا نموده‌اند، محرّک و انگیزه‌شان بر این قبول، تعبّد شدید به روایات و إهمال در عرضه آنها بر کتاب الله بوده است. و اگر چنین نبود برای آنها کافی بود تا حکم کنند که آنها کلام الهی نیستند فقط یک نگاه و نظر بدانها بیفکنند.

اما اینکه گفتیم: روایات تحریف بر تقدیر صحّت اسنادشان به جهت مخالفت با کتاب، مردود می‌باشند، مرادمان مجرد مخالفت با ظاهر قول خدا: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** «حقاً ما قرآن را نازل نمودیم و حقاً ما پاسدار و حافظ آن می‌باشیم» و قول خدا: **وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ** «و حقاً آن قرآن کتاب عزیز است که باطل، نه از رو برو، و نه از پشت سرش بدان راه نمی‌یابد» نیست، تا اینکه مخالفت مضمونشان با کتاب الله مخالفت ظنیّه باشد براساس آنکه ظهور الفاظ از باب أدلّه ظنیّه می‌باشند. بلکه مرادمان مخالفت با کتاب الله است با دلالت قطعیه از مجموعه قرآنی که در دست ماست بر حسب آنچه که در حجّت اول که برای نفی تحریف إقامه نمودیم، تقریر کرده‌ایم.

چگونه این طور نباشد؟ در حالی که قرآنی که در دست ماست و متشابه الأجزاء است در نظم بدیع معجزه انگیزش، کافی است در رفع اختلافاتی که در میان آیاتش و أبعاضش به چشم می‌خورد؛ نه ناقص است، و نه قاصر در إعطاء معارف حقیقیّه‌اش، و علوم إلهیه کلّیه و جزئیّه‌اش که بعضی با بعضی مرتبط و فروعش بر أصولش مترتب، و اطرافش بر اجزاء و درونش منعطف و ناظر، إلی غیر ذلک از خواصّ نظم قرآنی که خداوند برای ما توصیف نموده است.

و جواب از وجه دوم آن است که: دعوی امتناع عادی جزاف گوئی روشن است. آری عقل تجویز می‌کند عدم موافقت تألیف قرآن را فی نفسه با واقع مگر آنکه قرائنی دلالت بر این معنی نماید؛ و آن قرائن، موجود و قائمند بر إفاده این مرام همچنانکه ذکر نمودیم. و اما اینکه عقل حکم کند به وجوب مخالفت تألیف با واقع امر، همان طور که مقتضای امتناع عادی است؛ پس چنین حکمی را ندارد.

و جواب از وجه سوم آن است که: جمع نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را و حمل نمودن آن را به سوی ایشان، و عرضه داشتنش بر آنان، دلالت بر مخالفت آنچه که آنحضرت جمع فرموده بود با آنچه که آنها جمع نموده بودند در حقیقتی از حقائق دینیّه اصلیّه و یا فرعیّه ندارد، مگر آنکه آن خلاف در چیزی أمثال ترتیب سُور یا آیات از سوره‌هائی باشد که به تدریج نازل شده است، به طوری که این خلاف به مخالفت در بعضی از حقائق دینیّه بازگشت نکند.

و اگر اینچنین می‌بود، امیرالمؤمنین علیه السلام درصدد معارضه برمی‌خاست و احتجاج می‌کرد و درباره آن قرآن دفاع می‌نمود، و به مجرد إعراضشان از مجموعه گرد آورده‌اش و استغنائیشان از او قناعت نمی‌ورزید، همچنانکه از او روایت شده است که: در موارد بسیاری قیام کرده و به معارضه برخاسته است.

و از آنحضرت در هیچ یک از احتجاجاتش روایتی وارد نشده است که: در امر ولایت خود و نه غیر آن، آیه‌ای و یا سوره‌ای را که دلالت بر آن نماید قرائت کرده باشد، و آنها را مُجاب کند به آنکه آن آیه و یا سوره اسقاط و یا تحریف شده است.<sup>۱</sup> و اگر سکوتش از این معارضه به جهت حفظ وحدت مسلمین و تحرّز از شَقّ عَصای آنان بود، این منظور متصوّر است پس از استقرار امر و اجتماع مردم بر آنچه

۱- قرائتی که امروز برای ما متواتر است منحصر است در مصحف زید بن ثابت؛ و علامه حلی رحمته الله در «تذکره» در باب قرائت فرموده است: این قرائت از مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام است که عثمان آن را نگه داشت و بقیّه را هر چه بود سوزانید. و این گفتار منافات ندارد با آنکه زید بن ثابت مأمور جمع آن شده باشد. چون آنچه را که زید نوشت طبق مصحف آنحضرت بود.

که برای آنان جمع شده است، نه در حین جمع قرآن و قبل از آنکه در دستها بیاید و در شهرها وارد شود و بگردد.

و ای کاش می‌دانستم: با چه ظرفیتی و با چه سعه و کیفیتی می‌توانیم ادعا نمائیم که: آن دسته کثیره از روایاتی که سقوطش را پنداشته‌اند، و چه بسا مدعی هستند که به هزاران عدد بالغ می‌شود، همه آنها راجع به ولایت است؟ و یا آنکه از عامه مسلمین پنهان بوده است و جز افراد معدودی کسی از آن خبر نداشته است؟ با وجود توفّر دواعی آنها و کثرت رغباتشان بر أخذ قرآن هر وقت که نازل می‌شد و فراگیری آن را، و آن درجه سعی و کوشش پیامبر ﷺ در تبلیغش و ارسال قرآن به سوی آفاق و تعلیم آن و بیانش؟!!

و این حقیقت در خود قرآن منصوص است فی قوله تعالی: **وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**. (سوره جمعه، آیه ۲)

«و پیغمبر مردم را تعلیم کتاب و حکمت می‌نماید.»

و فی قوله تعالی: **لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ**. (سوره نحل، آیه ۴۴)

«برای آنکه بیان و روشن کنی برای مردم آنچه را به سویشان تدریجاً فرود آمده است.»

پس چگونه آن دسته و گروه از آیات ضایع شدند؟ و کجا رفتند؟ و چه شد آنچه که برخی از روایات مرسله اشاره بدان دارند که: در اول سوره نساء میان آیه: **وَ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ وَ قَوْلِهِ: فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ** «و اگر می‌ترسید از آنکه در میان یتیمان به عدالت رفتار نکنید» و گفتار خدا: «پس به نکاح خود در آورید آن زنانی را که برای شما طیب و گوارا و دلپسند باشند» بیشتر از ثلث قرآن ساقط شده است؟ یعنی بیشتر از دو هزار آیه؛ و آنچه که از طریق اهل سنت روایت است که سوره براءت دارای بسم الله الرحمن الرحيم بوده است و به قدر سوره بقره بوده است؟ و سوره احزاب از سوره بقره بزرگتر بوده است و از آن دوپست آیه ساقط شده است؟ إلی غیر ذلک.

یا اینکه این آیات - در حالی که این روایات کثرتشان را بدین پایه و حدّ می‌رساند - منسوخ التلاوة باشند کما اینکه این احتمال را جمعی از مفسّرین أهل سنّت داده‌اند به جهت حفظ بعضی از روایاتی که از طریق خودشان وارد است که: **إِنَّ مِنَ الْقُرْآنِ مَا أَنْسَاهُ اللَّهُ وَ نَسَخَ تِلَاوَتَهُ**. «بعضی از مقدار قرآن است که خداوند آن را به فراموشی مردم انداخته است و تلاوتش را نسخ نموده است.»

ما نتوانستیم بفهمیم: معنی إنساء الآية و نسخ تلاوت و اینکه خدا آیه‌ای را از نظر مردم به فراموشی می‌اندازد و تلاوتش را نسخ می‌نماید چیست؟!

آیا مُفَاد و معنایش آنست که: عمل به آنها نسخ شده است؟ پس این آیات منسوخه واقعۀ در قرآن مثل آیه صَدَقَهُ، و آیه نِكَاحِ زَانِيَةٍ و زَانِيَةٍ، و آیه عَدَّةٍ و غيرها چیست؟! در حالی که ایشان معذک آیات منسوخ التلاوة را به دو دسته منسوخ التلاوة و العمل، و خصوص منسوخ التلاوة بدون نسخ عمل مثل آیه رَجْمٍ تقسیم می‌کنند؟ یا آنکه مُفَادش آن است که: چون آنها واجد بعضی از صفات کلام الله نمی‌باشند خداوند با محو کردن ذکرشان، و از بین بردن اثرشان آنها را ابطال نموده است. بنابراین آنها از کتاب الهی عزیزی که لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه نیستند. و منزّه از اختلاف نمی‌باشند؛ و دیگر قول فضل، و هادی به سوی حق و اِلٰی صراط مستقیم نیستند، و معجزه‌ای که بدانها تحدی و مغالبه شود نمی‌باشند، و نه و نه. و در این صورت معنای آیات کثیره‌ای که قرآن را توصیف می‌کند که در لوح محفوظ است، و آن کتاب عزیزی است که باطل نه از جهت مقابل، و نه از جهت پشت به وی راه ندارد، و قرآن قول فضل است، و قرآن هدایت است، و نور است، و فرقان میان حق و باطل است، و آیه معجزه و فلان و فلان است، چه می‌شود؟!

بنابر آنچه گفته شد، آیا در وسع و گنجایش ما هست که بگوئیم: این آیات با کثرتشان و اِباء سیاقشان از تقیید، مُقَيّد است به بعضی از قرآن غیر بعض دگر، و فقط بعضی از کتاب الله که نسیان نشده و منسوخ التلاوة نگشته است لایاتیه الباطل است، و قول فضل است، و هدایت و نور و فرقان و معجزه خالده است؟!

و آیا برای قرار دادن کلام منسوخ التلاوة و به کلی فراموش شده و از نظر افتاده، معنایی غیر از ابطالش و میراندنش متصوّر است؟ و آیا قرار دادن قول نافع را به حیثیتی که ابدأً نفعی ندهد و صلاحیت اصلاح مفسد امور را نداشته باشد، غیر از الغائش و طرحش و إهمالش معنی دیگری تصوّر می‌گردد؟! و این امور چگونه با بودن قرآن در عنوان ذِکْر جمع می‌شود؟!

پس بر این اساس مذکور، روایات تحریف وارده و مرویّه از طرق فریقین و همچنین روایات مرویّه در نسخ تلاوت برخی از آیات قرآنیّه، با مخالفت قطعیه، مخالف با کتاب الله خواهد بود.

و جواب از وجه چهارم آن است که: در اصل اخباری که حکم می‌نمایند به مماثلت حوادث واقعه در این اُمّت با آنچه که در بنی اسرائیل واقع شده است، جای شکّ و شبهه نیست آنها اخباری متظافر بلکه متواتر می‌باشند، ولیکن این روایات دلالت ندارند بر مماثلت از جمیع جهات؛ و این گفتاری است معلوم و ظاهر؛ بلکه ضرورت، ادّعی مماثلت من جمیع الجهات را از بین می‌برد.

بنابراین مراد از مماثلت، مماثلت است إجمالاً از جهت نتایج و آثار. در این صورت جائز است که مماثلت این اُمّت با بنی اسرائیل در مسأله تحریف کتاب الله فقط در حدود اختلاف و تفرّق میان اُمّت به انشعاب ایشان به مذاهب متشکّله‌ای باشد که بعضی بعض دیگر را تکفیر کنند و به هفتاد و سه فرقه منقسم گردند همان طوری که نصاری به هفتاد و دو فرقه، و یهود به هفتاد و یک فرقه منقسم شدند؛ و این حقیقت در کثیری از این روایات وارد است حتّی اینکه بعضی از ایشان ادّعی تواترشان را نموده‌اند.

و معلوم است که تمام این فرقه‌ها در آنچه که اختیار کرده‌اند به کتاب الله استناد نموده‌اند؛ و این معنی وجهی ندارد مگر از جهت تحریف الکلم عن مواضعه؛ و از جهت تفسیر قرآن کریم با رأی، و دیگر اعتماد بر اخبار وارده در تفسیر آیات بدون عرض به کتاب الله و تمییز صحیحشان از سقیمشان.

و بالجمله اصل روایات دالّه بر مماثلت میان دو اُمّت، دلالت بر تحریفی که ایشان ادّعا می‌نمایند به هیچ وجه من الوجوه ندارد. آری در بعضی از آنها ذکر تحریف از جهت تغییر و إسقاط آمده است، و این طائفه از روایات علاوه بر آنکه در دلالت و سندشان سقیم می‌باشند، همانطور که گذشت مخالفت با کتاب الله دارد. در اینجا حضرت استاد علامه پس از آنکه فصل (۴) را درباره جمع آوری قرآن در عصر ابوبکر و پس از جنگ یمامه بیان فرموده‌اند؛ و در فصل (۵) جمع قرآن را ثانیاً در عهد عثمان به جهت اختلاف مصاحف و کثرت قراءات تحریر فرموده‌اند؛ مطلب را گسترش داده تا می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند:

و فیه (یعنی: و در إتقان سیوطی) ابن اُبی داود با سند صحیح از سُویّد بن غَفَلَةَ روایت کرده است که: قَالَ عَلِيٌّ: لَا تَقُولُوا فِي عُثْمَانَ إِلَّا خَيْرًا، فَوَاللَّهِ مَا فَعَلَ الَّذِي فَعَلَ فِي الْمَصَاحِفِ إِلَّا عَن مَّالٍ مِنَّا!

قَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقُرْآنِ؟! فَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ بَعْضَهُمْ يَقُولُ: إِنَّ قِرَاءَتِي خَيْرٌ مِنْ قِرَاءَتِكَ! وَ هَذَا يَكَادُ يَكُونُ كُفْرًا.

قُلْنَا: فَمَا تَرَى؟! [قَالَ: أَرَى - ظ ] أَنْ يُجْمَعَ النَّاسُ عَلَى مُصْحَفٍ وَاحِدٍ فَلَا يَكُونُ فُرْقَةً وَ لَا اخْتِلَافًا. قُلْنَا: فَنِعْمَ مَا رَأَيْتَ!

«علی علیّه السلام فرمود: درباره عثمان مگوئید مگر خیر را! پس سوگند به خدا که آنچه را که وی درباره مصاحف انجام داد نبود مگر در میان جمعیت ما و در مرأی و منظر ما.

عثمان گفت: درباره این قرآء، رأی شما چیست؟! زیرا که به من رسیده است که: بعضی از آنها می‌گویند: قرائت من بهتر از قرائت توست! و این کلام نزدیک است که معنی کفر دهد.

ما به او گفتیم: نظر تو چیست؟! [گفت: نظر من این است - ظ] که تمام مردم را بر مصحف واحدی گردآوریم که در آن صورت نه تفرّق و نه اختلاف، نخواهد بود. ما به او گفتیم: خوب نظریه‌ای داری!»

و در تفسیر «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» وارد است که: ابن ضریس از علباء بن اَحْمَرَ تخریج نموده است که: عثمان بن عفان چون اراده کرد تا مصاحف را بنویسد، خواستند تا حرف واوی را که در سوره بَرَاءت است: وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ «و آن کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌نمایند» بیندازند، قَالَ أَبِي: لَتَلْحَقُنَّهَا أَوْ لِأَضَعَنَّ سَيْفِي عَلَى عَاتِقِي؛ فَأَلْحَقْتُوَهَا. «أَبِي بن كَعْبُ گفت: حتماً باید آن واو را بجایش بگذارید، وگرنه من شمشیرم را بر شانه‌ام می‌نهم. و روی این گفتار اَبِي واو را بجایش گذاردند.» و در «إِثْقَان» از اَحْمَد، و أَبُو دَاوُد، و تِرْمِذِي، و نَسَائِي، و ابْن حِبَّان، و حَاكِم از ابن عَبَّاس روایت است که گفت: من به عثمان گفتم: چه موجب شد تا شما سوره انفال را که از مَثَانِي است و سوره بَرَاءت را که از مِثْنِي است پهلوی هم قرار دادید؟ و میان آن دو بسم الله الرحمن الرحيم را ننوشتید؟ و آن دو سوره را در زمرة سُورِ سَبْعِ طَوَالِ قرار دادید؟!<sup>۱</sup>

عثمان گفت: عادت رسول الله ﷺ این بود که: سوره‌ای که دارای تعداد معینی

۱- در لغت آمده است که: الطُّوَالُ به معنی طویل است. و أَطْوَالُ اسم تفضیل است و جمع آن أَطْوَالُ، و مؤنث آن طُوَلِي، و جمع آن طُوَلُ آید. و السَّبْعُ الطُّوَلُ: سبع سور من القرآن الکریم. بنابراین سَبْعُ طُوَلُ عبارتند از هفت سوره بزرگ در اول قرآن پس از سوره فاتحة الكتاب بنا بر آنکه انفال و توبه را سوره واحده بگیریم (به علت آنکه هر دو در غزوات حضرت رسول الله ﷺ وارد شده است و به همین سبب آن دورا قَرِینَتین گویند و میان آن دو بسمله نیست) و یا آنکه سوره هفتم را سوره یونس بگیریم. و مَثَانِي هفت سوره بعد از این هفت سوره است و آنها را مَثَانِي گویند چون مَثْنِي و مَثَانِي مانند مَعْنِي و مَعَانِي به معنی دنبال و پشت سر در آمدن است. و گاهی مَثَانِي بر جمیع سوره‌های قرآن چه طُوَال و چه قِصَارِ آن اطلاق می‌شود. و سوره‌های مِثْنِي از سوره بنی اسرائیل است تا هفت سوره؛ و آنها را مِثْنِي نامند به جهت آنکه آیات هر یک از آنها در حدود یکصد آیه می‌باشد. و مِثْنِي جمع مِأَة به معنی صد است. و مُفَصَّلَاتُ شصت و هشت سوره است پس از مِثْنِي طبق روایت وارده از سعد إسکاف از رسول خدا ﷺ بنا به نقل شیخ محمد حسن در کتاب صلوة «جواهر» از کلینی (ره) و مشهور است که قرآن را بر سه قسمت تقسیم می‌کنند: سُورِ طُوَل، سور مِثْنِي، سور مِفَصَّلَات؛ غایة الامر از سوره نَبَأ (عمّ یتسائلون) را تا آخر قرآن سُورِ قِصَارِ نامند.

از آیات بود بر وی نازل می‌شد. پس اگر چیز دیگری بر او نازل می‌شد بعضی از کُتَّاب وَحَى را می‌طلبید و به او می‌گفت: این آیات را در فلان سوره‌ای که کذا و کذا در آن ذکر شده است قرار دهید! سوره انفال از أوائل سُورَى بود که در مدینه بر او نازل شد، و سوره بَرَاءت از اواخر سوری بود که نازل شد؛ و داستان و قصه این دو سوره شبیه به هم بودند. من گمان کردم که بَرَاءت از تَمَمُّه انفال است، و رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ از دنیا رحلت نمود و برای ما بیان نکرد که بَرَاءت از انفال است، و بدین جهت است که میان آن دو سوره را مقارن نمودم، و بسم الله الرحمن الرحیم در وسطشان نوشتم و آن دورا در میان سُورِ سَبْعِ طَوَالِ قرار دادم. **أَقُولُ: سَبْعِ طَوَالِ** - بنا بر آنچه که از این روایت ظاهر می‌شود و همچنین از ابن جبیر روایت شده است - عبارت است از **بَقْرَه، و آلِ عِمْران، و نِساء، و مَائِدَه، و أَنْعَام، و أَعْرَاف و یُونُس.** و در جمع اَوَّلِ بر این گونه ترتیب قرار داده شد؛ سپس عثمان این ترتیب را تغییر داد و انفال را که از مَثَانِی است، و بَرَاءت را که از مَثِین است قبل از سُورِ مَثَانِی قرار داد. بنابراین آن دو سوره را میان اعراف و یونس گذارد به طوری که انفال مقدم بر سوره بَرَاءت بود.

## فصل ۶

روایاتی که در دو فصل سابق ذکر شد مشهورترین روایات در جمع و تألیف قرآن بود چه صحیحش و چه سقیمش، و دلالت داشت بر آنکه: جمع اَوَّلِ جمعیه بود برای گرد آوردن سوره‌های متفرقه که در روی **عُسْب، لِحَاف و اُكْتاف و جُلُود و رِقَاع**<sup>۱</sup>

۱- **عُسْب** جمع عسیب است به معنی جریده و شاخه درخت خرما چون برگهایش را بزدایند. و **لِحَاف** عبارت است از سنگ سفید نازک، و واحد آن **لِحْفَه** آید. **اُكْتاف** جمع **کُتِف** است یعنی استخوان پهنی که بر شانه است. و **جُلُود** جمع جلد است یعنی پوست حیوان (که پس از دباغی شدن و به صورت چرم درآمدن بر روی آن می‌نوشتند). و **رِقَاع** با کسره راء جمع **رُقَعَه** است و آن عبارت است از پوست یا ورقی که بر روی آن می‌نویسند.



(ساقه‌های بدون برگ درخت خرما، و سنگهای سپید نازک، و کتفهای شتر و گاو، و پوستهای چرمین، و اوراق کاغذ) نوشته شده بود؛ و برای ملحق کردن آیات نازلۀ متفرقه در سوره‌هایی که با آنها مناسبت داشتند.

و جمع دوم که به جمع عثمانی مشهور است، عبارت بود از: ردّ مصاحف منتشره از جمع اول پس از عروض تعارض نسخ و اختلاف قراءات بر آن نسخ، به مصحف واحدی که مجمع علیه باشد، سوای کلام زید بن ثابت که گفت: من آیه: **مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ - الْآيَةَ** «در میان مؤمنین بعضی از مردان می‌باشند که به آنچه با خداوند عهد بستند به صدق و راستی عمل نمودند» را در مصحف در سورۀ احزاب قرار دادم؛ چونکه پانزده سال مصاحف منتشره قرائت می‌شد و در آنها این آیه نبود.

بخاری روایت کرده است از ابن زبیر که گفت: من به عثمان گفتم: **وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا** «و آن مردانی که از شما می‌میرند و زنهایی از خود بجای می‌گذارند» را آیه دیگر نسخ کرده است، پس چرا آن را می‌نویسی یا وا می‌گذاری؟! گفت: ای برادرزاده‌ام! من چیزی را از مکان خودش تغییر نمی‌دهم.

و آنچه را که نظر حرّ آزاد و صائب در امر این روایات و دلالتشان به دست می‌دهد - و این روایات عمده دلیل ما در این باب می‌باشند - آنست که: آنها روایاتی آحاد و غیر متواتر هستند ولیکن محفوف به قرائن قطعیه می‌باشند. به علّت آنکه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنچه را که از پروردگارش به وی نازل شد، بدون آنکه کمترین چیزی را از آن کتمان نماید، برای مردم تبلیغ کرد، و دأب و دَیْدَنْش آن بود که به مردم تعلیم کند و روشن و مبین سازد برای ایشان آنچه را که از پروردگارش برای آنها فرود آمده است طبق نصّی که در این باره از قرآن کریم وارد است؛ و پیوسته و به طور مستمرّ جماعتی از مسلمین قرآن را یاد می‌داده‌اند، و ایضاً آن را یاد می‌گرفته‌اند یاد گرفتن تلاوت و بیان. و ایشان عبارت بودند از قُرّاء که در غزوه یمامه جماعت کثیری از آنان کشته شدند.

و مردم هم دارای رغبت شدیدی در أخذ قرآن و فراگیری و تعلیم آن داشتند؛ و این امر حتی در یک روز ترک نشد، و قرآن از میانشان برای روزی یا نصف روزی رخت بر نبست تا اینکه قرآن در مصحف واحدی گرد آمد؛ و پس از آن بر قرائت آن اتفاق و إجماع شد؛ فعليهذا قرآن مبتلا نشد به آنچه که تورات و إنجیل و کتب سائر انبیاء بدان مبتلا گشتند.

علاوه بر این، روایاتی غیر قابل احصاء از طرق شیعه و أهل سنت وارد است که رسول اکرم ﷺ بسیاری از سُور قرآنیّه را در فرائض یومیّه خود و غیرها در مَسْمَع و مَلَأ مردم می خوانده‌اند، و در این روایات مجموعه کثیری از سُور قرآنیّه چه مکی و چه مدنی نام برده شده است.

علاوه بر این، در روایت عثمان بن ابی العاص گذشت که در تفسیر قَوْلَهُ تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ - تا آخر آیه (سوره نحل آیه ۹۰) وارد است که: آن حضرت ﷺ فرمود: إِنَّ جَبْرِيْلَ أَتَانِي بِهَذِهِ الْآيَةِ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَضَعَهَا فِي مَوْضِعِهَا مِنَ السُّورَةِ. «جبرائیل برای من این آیه را آورد و مرا امر کرد تا آن را در موضعش در آن سوره قرار دهم.»

و نظیر این روایت در دلالت، روایاتی است که رسول اکرم ﷺ بعضی از سوره‌ها را که به تدریج نازل می شده است، مثل سوره آل عمران، و نساء و غیرهما را می خوانده‌اند. و این دلالت دارد بر آنکه آنحضرت به کُتَاب وَ حَى امر می نمودند تا بعضی از این آیات نازله را در موضع خودش قرار دهند.

و عظیمترین گواه قاطع برگفتار ما، همان گفتاری است که در اَوَّل این ابحاث ذکر شد و آن اینست که: قرآن موجود در دست ما واجد جمیع اوصاف کریمه‌ای است که خداوند تعالی آن را بدانها توصیف نموده است.

و بِالْجمله آنچه را که این روایات دلالت بر آن دارند چند چیز است: اَوَّلاً: آنچه اینک در دست ماست بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ از قرآن، کلام الله تعالی است، در آن چیزی زیاد نشده است و چیزی از آن تغییر نکرده است. اَمَّا نَقِیصه پس این

روایات برای إفاده نفی قطعی آن وافی نمی‌باشد؟ همچنانکه از طرق عدیده‌ای روایت است که: عمر بسیاری از اوقات آیه رَجْم را می‌خواند، ولی چنین آیه‌ای از وی نوشته نشد.

و اما أهل سُنَّت این روایت و سایر آنچه را که درباره تحریف آمده است - و آلوسی در تفسیرش ذکر کرده است که آنها مافوق حدِّ إحصاء هستند - بر منسوخ التلاوة حمل کرده‌اند، پس دانستی که: این کلام، فاسد است، و پی‌بردی به آنکه: إثبات منسوخ التلاوة شنیع‌تر از إثبات أصل تحریف است.

از همه این مطالب گذشته، کسانی که خودشان دارای مصحفی مستقل بوده‌اند غیر از آنچه که زید در جمع اول به امر ابوبکر و در جمع دوم به امر عثمان جمع کرده بود، مانند علیؑ، و ابی بن کعب، و عبدالله بن مسعود انکار نکردند چیزی را از آنچه مصحف دائر در دست ما محتوی آن است، غیر از آنکه از ابن مسعود نقل شده است که وی در مصحفش مَعُوذَتَيْن را نوشت و قائل بود به آنکه: **إِنَّهُمَا عَوْدَتَانِ نَزَلَ بِهِمَا جَبْرِيْلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُعَوِّذَ بِهِمَا الْحَسَنَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ** «آنها دو عدد دعائی بود که بر بدن می‌بستند، آنها را جبرائیل فرود آورد برای رسول خدا ﷺ تا اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به آن تعویذ کند.» (یعنی برای رفع ضررهای انسی و جنی آن دورا همراهشان کند.)

و سایر صحابه در این مدعا، ابن مسعود را رد کردند و نصوص متواتره از ائمه أهل بیت علیهم السلام وارد است که: آن دو تا دو سوره از قرآن می‌باشند.

و مجمل و محصل بحث آنکه: روایات سابقه - همانطور که می‌بینی - روایات آحاد محفوفه به قرائن قطعیه و نافیة تحریف از ناحیه زیادتى و تغییر است به طور قطع و یقین. و اما از ناحیه نقصان نفی قطعی ندارند بلکه نفی ظنی می‌نمایند، و بعضی که مدعی شده‌اند: روایات در این مورد از جهات ثلاث تواتر دارند، گفتاری است بدون مستند.

و یگانه تکیه‌گاه بر این مطلب بنا بر آنچه سابقاً گفتیم در حجّت اول از این أبحاث

آن است که: قرآنی که در دست ماست واجد صفات کریمه‌ای است که خداوند -سبحانه و تعالی- قرآن را بدان توصیف می‌کند همان قرآن واقعی که خداوند بر رسولش ﷺ نازل فرمود؛ *مِثْلِ بُوْدِنِ اَنْ قَوْلِ فَصْلٍ* (کلام جدا کننده میان حق و باطل) و رافع اختلاف، و ذکر، و هادی، و نور و *مُبَيِّنٍ* معارف حقیقیه و شرایع فطریه و آیه و نشانه معجزه و غیر اینها از صفات کریمه‌اش.

و بسیار بجا و به موقع است که ما فقط بر این وجه اعتماد نمائیم، چرا که حجّت قرآن بر بودنش کلام الله *مُنَزَّلٌ* بر رسولش ﷺ، خود قرآن است که متّصف به آن صفات کریمه‌است بدون آنکه در این حقیقت متوقّف بر امر دیگری غیر از خودش باشد هر چه خواهد بوده باشد. پس حجّت قرآن با قرآن است هر کجا متحقّق گردد، و در دست هر انسان بوده باشد، و از هر طریق واصل شود.

و *بِعِبَارَةِ اُخْرَى*: قرآن نازل از نزد خداوند بر پیغمبرش ﷺ در بودنش متّصف به صفات کریمه، متوقّف بر ثبوت استنادش به آنحضرت به نقل متواتر یا متظافر نمی‌باشد -و اگر چه واجد این خصوصیات هست- بلکه امر به عکس است، و انّصاف او به صفات کریمه‌اش حجّت است در استناد. بنابراین قرآن نظیر کتب و رسائل منسوبه به *مُصَنِّفَانِش* و *کُتَّابِش* و مشابه *أَقْوَالِ* مأثوره از علماء و أصحاب انظاری که صحّت استنادشان بر نقل قطعی و استفاضه و یا تواتر بایستی بالغ شود، نمی‌باشد، بلکه خودش معرف خود است و ذاتش حجّت بر ثبوتش می‌باشد.

و *ثَانِيًا* ترتیب سوره‌های قرآن، طبق رأی صحابه است در جمع *أَوَّلِ* و *ثَانِي*. و دلیل گفتار ما روایاتی است که گذشت و دلالت داشت بر آنکه: عثمان سوره *أنفال* و برائت را در میان سوره اعراف و یونس قرار داد، در حالی که در جمع *أَوَّلِ* این دو سوره از آنها متأخر بوده‌اند.

و از جمله *أدله* بر کلام ما *أيضاً* آن است که: ترتیبی که در ترتیب مصاحف سایر صحابه به ما رسیده است، با هر دو جمع *أَوَّلِ* و *دَوِّمٍ* مغایرت دارد؛ همانطور که روایت شده است که مصحف علی *عليه السلام* بر کیفیت نزول سوره ترتیب داده شده بود.

در ابتدای آن سوره اَقْرَأُ، و پس از آن سوره المُدَّثِّرُ و سپس سوره التُّونُ، و پس از آن سوره المُرْمَلُ، و سپس تَبَّتْ، و پس از آن سوره تَكْوِير بود و هكذا إلى آخر سوره‌های مکیه و سپس مدینه. این گونه ترتیب را سیوطی در «إتقان» از ابن فارس نقل نموده است.

و در «تاریخ یعقوبی» ترتیب دیگری برای مصحف علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر نموده است. و (در «إتقان») از ابن‌أَشْتَه در «المصاحف» با إسنادش به أبوجعفر کوفی ترتیب مصحف أُبَيِّ را نقل کرده است که با مصحف دائر مغایرت شدید دارد. و أيضاً از ابن‌أَشْتَه در کتاب «مصحف» با إسنادش از جریر بن عبدالحمید نقل کرده است ترتیب مصحف عبدالله بن مسعود را که از سور طِوَال شروع کرده سپس مِئین، و پس از آن مَثَانِی، و سپس مَفْصَل را آورده است و آن أيضاً با مصحف دائر مغایرت دارد. و عدّه زیادی از ایشان چنین قائل شده‌اند که: ترتیب سوره‌های قرآن توقیفی است و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با اشاره جبرئیل به امر خدای سبحانه بدین ترتیب سور مصحف دائر امر فرموده است تا به جائی که بعضی از آنان إفراط نموده و ثبوت آن را به تواتر مدعی شده‌اند. ای کاش می‌دانستم: این تواتر کجاست؟ چونکه عمده روایات وارده در این باب گذشت و در آنها اثری از این معنی نبود.

و خواهد آمد که بعضی بر این معنی استدلال نموده‌اند به آنچه روایت شده است که: قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا یکباره نازل شد، سپس بر رسول مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تدریجاً فرود آمد.

و ثالثاً: وقوع بعضی از آیات قرآنی‌های که متفرقاً نازل شد، در مواضعی که فعلاً قرار دارد، از مداخله اجتهاد بعضی از صحابه خالی نیست، همانطور که ظاهر روایات جمع اول بر آن دلالت دارد.

و اما روایت عثمان بن ابی‌العاص از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که جبرائیل آمد و مرا امر کرد تا این آیه: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** - تا آخر آیه را در این موضع از سوره بگذارم، این دلالتی بر بیشتر از این ندارد که فعل آنحضرت در بعضی آیات اینچنین

بوده است فی الجمله لابلجمله.

حضرت استاد علامه -قدس الله روحه الزکیة- مطلب را ادامه می دهند تا اینکه می فرمایند:

أقول: و قریب به این در بسیاری از روایات دیگر روایت شده است؛ و از طریق شیعه از حضرت باقر العلوم علیه السلام وارد است. و روایات -همانطور که می بینی- صریحند در دلالتشان بر آنکه: آیات در نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب ترتیب نزول مرتب بوده اند، سوره های مکیه در مکیات و سوره های مدنیه در مدنیات گرد آمده بود، مگر آنکه از سوره ای مقداری از آن در مکه، و مقداری از آن در مدینه نازل شده باشد؛ و این فرض فقط در یک سوره تحقق یافته است.

و لازمه این معنی آن است که: این اختلافی که در مواضع آیات مشاهده می کنیم مستند به اجتهاد صحابه باشد.

توضیح این امر به آن است که: ما روایات بسیار غیر قابل شمارشی داریم در اسباب نزول که دلالت دارند بر آنکه: آیات کثیره ای در سور مدنیه در مکه نازل شده اند، و بالعکس. و نیز روایاتی داریم که دلالت دارند بر آنکه: آیاتی از قرآن در اواخر زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده اند و آنها واقعد در سوره هایی که در اوائل هجرت نازل شده اند، و میان این دو وقت، سور کثیره دیگری نازل شده است؛ مانند سوره بقره که در سنه اول از هجرت واقع شد؛ و در این سوره، آیات ربا وارد است و روایات وارد است بر آنکه این آیات، از آخرین آیاتی است که بر پیغمبر نازل شده است؛ حتی از عمر روایت است که گفت: **مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَمْ يُبَيِّنْ لَنَا آيَاتِ الرَّبِّ**. «پیامبر رحلت نمود و برای ما آیات ربار روشن بیان نفرمود.»

و در این سوره است قوله تعالی: **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ** - تا آخر آیه (آیه ۲۸۱)، «بپرهیزید از روزی که در آن روز به سوی خدا رجعت داده می شوید!» و در روایت وارد است که: این آیه، آخرین آیه ای است که بر رسول الله نازل گشت. بناءً علیهذا این آیات که در نزولشان متفرق بوده اند و در سوره هایی قرار گرفته اند

که در مکی و مدنی بودن مجانست با آنها ندارند، در غیر مواضع خود بر حسب ترتیب نزول نهاده شده‌اند، و این دارای علّتی نیست مگر اجتهاد بعضی از صحابه. و مؤید این سخن روایتی است که در «إتقان» از ابن حَجَر نقل می‌کند که: **قَدْ وَرَدَ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى تَرْتِيبِ النُّزُولِ عَقِبَ مَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ.** «از علی بن ابی طالب وارد شده است که: او پس از ارتحال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرآن را طبق ترتیب نزول آن جمع کرد.»

این روایت را ابن ابی داود تخریج نموده و از مسلمات مدالیل روایات شیعه است.

این آن چیزی است که ظاهر روایات سابقه بر آن دلالت دارد؛ ولیکن جمهور از عامّه و اهل سنت اصرار دارند بر آنکه: ترتیب آیات توقیفی است، و بنابراین، آیات مصحف دائر امروز که همان مصحف عثمانی است مرتّب است بر همان ترتیبی که پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با اشاره جبرئیل ترتیب داده است. و ظاهر روایات وارده در این باب را تأویل می‌کنند به اینکه جمع صحابه جمع همراه با ترتیب نبوده است بلکه جمعی بوده است از سوره‌ها و آیات مرتّب شده آنها، که ایشان آنها را از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌دانستند و حفظ داشتند، در بین‌الدفتین و در جای واحد.

و تو اهل خبره و اطلاع هستی که: کیفیت جمع اول که روایات بر آن دلالت داشت، این ادعاً را صریحاً دفع می‌کند.<sup>۱</sup>

باری اینها مطالبی بود از حضرت استاد پُرْتَبِيَه که در اینجا به مناسبت بحث از عدم تحریف قرآن نزد شیعه آوردیم و چون اینک راجع به عقیده اساطین و علمای اعلام بزرگ شیعه درباره اعتقاد به عدم تحریف قرآن بحث می‌شود، مطالب نفیس و ارزشمند ایشان ضروری می‌نمود.

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» لآیه الله العلامة الطّباطبائی قدّس سرّه، ج ۱۲، ص ۱۰۶ تا ص ۱۳۳، ضمن بحث از تفسیر آیه: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.**

اما راجع به سائر أبحاث قرآنی در کتاب «مهر تابان»<sup>۱</sup> و مجلد دوازدهم از همین دوره «امام شناسی»<sup>۲</sup> و در «نور ملکوت قرآن» مجلد چهارم<sup>۳</sup> بحث نموده ایم؛ ولی چون از عقیده به عدم تحریف قرآن بخصوصه بحثی به میان نیامده بود، در اینجا که به عنوان خصوص عقائد شیعه بحث می شود، ذکر آن لازم بود.

\* \* \*

از جمله فائلین به عدم تحریف قرآن حتی نسبت به نقیصه آن که به عنوان عقیده رسمی شیعه از آن بازگو می نماید، شیخ أقدم أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی از اکابر علمای امامیه در قرن ششم هجری می باشد.

وی در مقدمه تفسیرش می فرماید: از جمله مباحثی که محل آن در مواضع مختصه و کتب مؤلفه آن می باشد بحث از زیادتی و نقصان در قرآن است که محل مناسب آن در علم تفسیر نیست.

اما زیادتی در قرآن، إجماع و اتفاق است بر بطلانش. و اما نقصان از آن، جماعتی از اصحاب ما و قومی از حشویّه عامه روایت کرده اند که: در قرآن تغییر یا نقصانی وجود دارد. و گفتار صحیح از مذهب اصحاب ما خلاف آن است. و این همان مهمی است که سید مرتضی قدس الله روحه از آن پشتیبانی نموده و در پاسخ از «مسائل طرابلسیات» حق کلام را آن طور که باید و شاید استیفا فرموده است.

سید مرتضی در مواضع مختلفی ذکر کرده است که: علم به صحّت نقل قرآن، مانند علم به شهرها و علم به حوادث بزرگ و وقایع عظیمه و کتب مشهوره و اشعار مسطوره عرب می باشد؛ به علّت آنکه شدت عنایت، و کثرت دواعی، و وفور میل و

۱- «مهر تابان»، طبع اول، ص ۸۹ تا ص ۹۶ (صفحات ۹ تا ۱۶ از بخش دوم: مصاحبات تلمیذ و علامه)، و طبع دوم، ص ۱۵۱ تا ص ۱۶۱.  
 ۲- «امام شناسی» ج ۱۲، ص ۲۲۹ تا ص ۲۴۰ ضمن درس ۱۷۴ تا ۱۷۶.  
 ۳- «نور ملکوت قرآن» (از سلسله أنوار الملکوت)، ج ۴، بحث دوازدهم، ص ۳۷۹ تا ص ۴۷۸.



اشتیاق مردم بر نقل و حراست از قرآن به حدی رسید که در میان تمام اموری که ذکر کردیم هیچ امری از آنها بدین پایه نرسیده است، چون قرآن معجزه نبوت و مأخذ علوم شرعیّه و احکام دینیّه می‌باشد و علماء مسلمین در حفظ و حراست و نگهداری و حمایت از آن، سعی و کوشش خود را به غایت رسانیده‌اند تا به جائی که شناختند و دانستند تمام چیزهائی را که در آن اختلاف است از اعراب، و قرائت، و حروف، و آیات آن را، و در این صورت با این عنایت صادق و ضبط شدید چگونه تصوّر می‌شود که تغییر کرده باشد و یا چیزی از آن نقصان پذیرفته باشد؟

و همچنین سید مرتضی قدس الله روحه فرموده است: علم به تفسیر قرآن و به ابعاد آن در صحّت نقل مانند علم به جملگی آن است، و در این امر کاملاً جاری مجرای کتب مصنّفه‌ای است که نسبت آنها به مؤلّفانش ضروری است مانند کتاب سیبویه و مُزنی. اهل عنایت در این شأن و کسانی که در این علم اهل خبره و اطلاعند از شرح و تفصیل این دو کتاب همان را می‌دانند که از جملگی آن می‌دانند؛ تا به جائی که مثلاً اگر شخصی در کتاب سیبویه بابی در نحو را داخل نماید که از آن کتاب نیست، فوراً دانسته می‌شود و تمیز داده می‌گردد و فهمیده می‌شود که إلحاقی است و از اصل کتاب نمی‌باشد. و همچنین است قضیه در کتاب مُزنی. و معلوم است که: عنایت به نقل قرآن و ضبط آن، اصدق و اتقن و أقوى است از عنایت به ضبط کتاب سیبویه و دواوین شعراء.

و همچنین سید مرتضی رحمته الله علیه نیز فرموده است: قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجموعه‌ای بود تألیف شده به همان گونه‌ای که امروز است. و دلیل این مطلب آن است که: قرآن در زمان رسول الله درس گرفته می‌شد، و خوانده می‌شد، و جمیع آن حفظ می‌شد حتی آنکه رسول اکرم جماعتی از اصحاب را برای حفظ آن گماشتند، و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشته می‌شد و بر آنحضرت تلاوت و قرائت می‌شد، و جمعی از صحابه همچون عبدالله بن مسعود، و ابی بن کعب و غیر این دو چندین بار قرآن را در خدمت و محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ختم نمودند.

و با کوتاهترین تأمل، تمام این مطالب دلالت دارند بر آنکه: قرآن در زمان رسول الله مجموعه‌ای بود مرتب شده نه پراکنده و متفرق، و نه ناقص و چیزی از آن کم گذاشته شده.

آنگاه سید فرموده است: آنان که با این کلام مخالفت دارند از امامیه و از حشوییه به مخالفت آنها اعتنائی نمی‌شود چون خلاف در این مسأله به گروهی از اصحاب حدیث نسبت داده می‌شود که اخبار ضعیفه‌ای را نقل نموده و صحت آنها را گمان داشته‌اند که ابداً به مثل چنین اخباری از آنچه که قطع به صحت آن داریم، رجوع نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

شیخ فقیه و اصولی و حکیم در عصر اخیر: آیه الله حاج میرزا محمد حسن آشتیانی رحمته الله علیه در شرح نفیس و علمی خود بر «رسائل» استادش: شیخ مرتضی انصاری رحمته الله علیه در شرح قول او: «الثالث إن وقوع التحريف على القول به - الخ» می‌گوید: سزاوار است اولاً در اصل وقوع تحریف و تغییر و نقیصه و زیاده در قرآن قدری بحث

۱- «مجمع البيان في تفسير القرآن» طبع صیدا، سنه ۱۳۳۳، ج ۱، ص ۱۵. و شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «مع الشيعة الامامية رأی صريح في حقيقة التشيع وأصوله التي تتركز عليها المذاهب الاسلامية» که در ضمن مجموعه‌ای به اسم: «الشيعة في الميزان» طبع شده است در ص ۳۱۴ گوید: لا تحريف في القرآن، و محال است دست تحریف بدان راه یابد، خواه به زیادتی و خواه به نقصان به واسطه آیه ۹ از سوره حجر... و آیه ۴۲ از سوره فصلت... و به امامیه از روی افتراء و تنکیل نسبت نقصان آیاتی از قرآن داده شده است با آنکه علماء متقدمین و متأخرین ایشان که عمده و حجّت‌اند میان شیعه تصریح کرده‌اند که: قرآن همان است که در دست مردم است نه غیر آن. از متقدمین ایشان شیخ صدوق در کتاب «اعتقاد الشيعة الامامية» و سید مرتضی در کتاب «مسائل طرابلسيات» و شیخ طوسی در کتاب «تبيان» و از متأخرین شیخ جعفر نجفی در کتاب «كشف الغطاء» و سید محسن بغدادی در «شرح وافیه» و شیخ علی کرکی که در نفی زیادتی رساله مستقله‌ای تألیف نموده است، و سید محسن أمين در جزء اول از «اعيان الشيعة» و شیخ جواد بلاغی در جزء اول از «آلاء الرحمن». و سید أمين و بلاغی در این دو کتاب نقل کرده‌اند که: قائلین به نقصان از شداد شیعه و از حشوییه سنت هستند که به قولشان اعتباری نیست. بنابراین نسبت تحریف به شیعه مثل نسبت تحریف به سنت است و هیچ کدام براساس صحیح استوار نمی‌باشد.

کنیم سپس به دنبال آن از ضرر زدن و وقوع تغییر بالمعنی الأعمّ در حجیت ظواهر آیات احکام و ضرر نزدن آن گفتگو نمائیم.

پس می‌گوئیم: در میان علماء شیعه اختلافی نیست در آنکه: برای أميرالمؤمنین -که بر او و بر برادرش پیامبر امین و بر اولاد آندو که همه منتخب و منتجبند هزار سلام و صلوات و تحیت باد- قرآن مخصوصی بود که آن را پس از رحلت رسول الله ﷺ جمع نمود و بر مردم و منحرفین عرضه داشت. ایشان از آن اعراض کردند و گفتند: لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ «برای ما نیازی در آن نیست». و او قرآن را از آنان مختفی داشت و نزد پسرانش عليه السلام امانت نهاد تا هر امامی پس از امام دگر به عنوان میراث ببرند مانند سائر خصائص امامت و رسالت. و الآن آن قرآن نزد حضرت حجّت و امام عصر -عجل الله تعالی فرجه- می‌باشد که آن را پس از ظهورش برای مردم ظاهر می‌کند و آنها را امر به قرائت آن می‌نماید. و اخبار مستفیضه بلکه اخبار متواتره معنوی بدین حقیقت گویاست.

همچنانکه اختلافی نیست میان شیعیان در آنکه آن قرآن با قرآنی که اینک در دست مردم می‌باشد فی‌الجمله ولو از جهت تألیف و ترتیب سُور و آیات بلکه کلمات فرق دارد؛ و گرنه معنی و مفهومی برای آنکه آن قرآن از خصائص وی باشد، وجود نداشت.

علاوه بر وضوح این معنی، دلالت بر آن می‌کند آنچه شیخ مفید رحمته الله بنا بر نقلی که از «ارشاد» او شده است از جابر از حضرت ابوجعفر عليه السلام روایت نموده است که فرمود: إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ضَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى. فَأَصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ، لِأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ - الخبر.

«وقتی که قائم آل محمد عليه السلام قیام کند، چادرهائی را برمی‌افرازد برای کسانی که به مردم قرآن را طبق آنچه خداوند نازل نموده است تعلیم کنند. بنابراین مشکل‌ترین کاری است حفظ آن قرآن برای کسانی که قرآن را امروز حفظ دارند، چرا که آن قرآن خلاف آن چیزی است که در این تألیف به عمل آمده است.» و غیر این خبر.

همچنانکه شیعیان منکر آن نیستند که: آن قرآن باقرآنی که اینک در دست مردم می‌باشد از جهت اشتمالش بر وجوه تأویل و تنزیل و تفسیر و احادیث قدسیه فرق دارد، همانطور که صدوق و مفید از بعض اهل امامت، و سید کاظمی: شارح «وافیه» و غیرهم رضی الله عنهم بدان تصریح نموده‌اند.

آیه الله آشتیانی مطلب را شرح می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:  
 شیخ صدوق رضی الله عنه گوید: **اعْتِقَادُنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَيْسَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ؛ وَ مِنْ نَسَبِ إِلَيْنَا بِالْقَوْلِ بِأَنَّهُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ كَاذِبٌ.** انتهی کلامه رفع مقامه.

«اعتقاد ما جماعت شیعه بر آن است که: قرآنی که خداوند تعالی بر پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده است همین قرآنی است که اینک در میان دو صفحه جلد می‌باشد و بیشتر از این مقدار نیست، و اگر کسی به ما نسبت دهد که قرآن زیادتر از این مقدار بوده است او دروغگوست.» تمام شد کلام صدوق؛ عالی باد مقام او.  
 و اما شیخ مفید اگر چه از نقلی که از وی اولاً در «مسائل سرویه» شده است چه بسا استظهار می‌شود که او قائل به تغییر در آن چیزی بوده است که خداوند به جهت إعجاز فرو فرستاده است، الا اینکه گفتار اخیرش صریح است در حمل آنچه که در این باب گفته شده است بر تغییر از جهت تأویل، و تنزیل، و تفسیر. و این مطلب را نسبت به جماعتی از اهل امامت داده است.

از مفید حکایت نموده‌اند که گفته است: جماعتی از اهل امامت گفته‌اند: از قرآن کلمه‌ای ناقص نگردیده است، و نه آیه‌ای، و نه سوره‌ای. ولیکن از آن حذف شده است آنچه که در **مُصْحَفِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ** ثابت بوده است از تأویل آن، و تفسیر معانی آن براساس حقیقت تنزیل آن. و آنها مطالبی بود ثابت و نازل شده و اگر چه از جمله کلام الله تعالی که قرآن معجزه باشد نبوده است. و گاهی اوقات تأویل قرآن را نیز قرآن نامند، خداوند تعالی می‌فرماید: **وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ**

وَحْيِهِ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا. «و شتاب مکن به خواندن قرآن پیش از آنکه وحیش به سوی تو آید، و بگو: پروردگار من! علم مرا زیاد کن.» در اینجا تأویل قرآن، قرآن نامیده شده است. و در این حقیقت میان اهل تفسیر اختلافی نمی‌باشد -انتهی کلامه رفع مقامه.

محقق آشتیانی مطلب را گسترش می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:  
مخالفت داشتن قرآنی که در نزد امام عَلَيْهِ السَّلَام بوده است با آنچه در دست مردم است إجمالاً از حقایقی است که احدی انکار آن را ننموده است. کلام در مخالفت این قرآن مابین الدفتین است با آنچه که به عنوان معجزه نازل شده است از جهت تحریف و زیادتی و نقصان اجمالاً.

بنابراین ما در این بحث می‌گوئیم: از جمهور اخباریین و جمعی از محدثین مانند شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی و شاگردش: ثقة الإسلام کلبینی و غیرهما رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا به واسطه آنکه اخبار وارده در وقوع تحریف را بدون قدح در آنها نقل کرده‌اند، بخصوص به ملاحظه عنوانشان در مسأله، وقوع تغییر را مطلقاً می‌توان استنتاج نمود. و از بعضی از آنان وقوع تغییر و نقیصه را بدون زیادتی. چرا که در عدم زیادتی ادعای اجماع نموده‌اند؛ و از بعضی از ایشان نقل شده است که: نزاع در زیادتی غیر سوره، بلکه غیر آیه است، زیرا که زیادتی آن دو منافات با اعجاز قرآن فعلی در دست ما دارد به طور حتم و یقین؛ علاوه بر منافاتی که با صریح قرآن دارد.  
و مشهور میان مجتهدین و اصولیین، بلکه اکثر محدثین، عدم وقوع تغییر است مطلقاً؛ بلکه جماعت بسیاری بر این مرام ادعای اجماع نموده‌اند، بالأخص درباره عدم زیادتی؛ و از مولی الفرید آقا محمد باقر بهبهانی و جماعتی از متأخرین نفی زیادتی نقل شده است.

تا اینکه می‌فرماید: و از کسانی که تصریح به اجماع بر عدم تغییر نموده‌اند علم

۱- آیه ۱۱۴، از سوره ۲۰: طه.

الْهُدَىٰ هُدًى مِّمَّنْ هُدًى مِّمَّنْ می باشد.

در اینجا مرحوم آشتیانی عین عبارات سید مرتضی را به همان گونه که ما در اینجا از شیخ طبرسی نقل کردیم، حکایت می کند و سپس می فرماید:  
و شیخ طوسی: شیخ الطائفه رحمته بنا بر آنچه که از تفسیر «تبیان» او حکایت شده است، می گوید: اما گفتار در زیادتی و نقصان قرآن از سخنانی است که در خور شأن قرآن نیست؛

برای آنکه اجماع قائم است بر بطلان زیادتی در قرآن. و اما نقصان پس ظاهراً  
ایضاً از مذهب مسلمین خلاف قول بدان مشهود است؛ و این گفتار به سخن صحیح  
از مذهب ما: تشیع اَلِیق است؛ همچنانکه سید مرتضی رحمته این مرام را نصرت و  
تأیید نموده است، و آن است ظاهر روایات،<sup>۱</sup> إلا اینکه روایات کثیره‌ای از جهت

---

۱- آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین در کتاب «الفصول المهمة» طبع پنجم از ص ۱۶۲ تا ص ۱۶۹ که فصل یازدهم است مطالبی را در ردّ بعضی از نویسندگان سنی مذهب که به شیعه افتراء می بندند و به دنبال تأیید حزب اموی در سوریا شیعه را مورد هجوم عنیف قرار می دهند می فرماید: ما چنین می پنداشتیم که عصبیت کور و ایام و حشیت آن به پایان رسیده است و مسلمین در امروز احساس کرده اند که چگونه ستیزه جوئی‌ها و فتنه انگیزی‌هایشان، آنان را طعمه و وحوش و حشرات کرده است؛ ولی معذک می بینیم حثاله و پس مانده امویین که دأبشان غیر از فُجور و خَمَر چیزی نیست به شیعه هزار تهمت ناروا می بندند. میمون یزید در خط مشی خود و در مجله امویین آنان را تأیید نموده و کلمات دردآور و گزنده‌ای نگاشته است. نشاشیبی، و ناصولی، و کیالی چه ناسزاها گفته اند و چه اَنهامها بر قلم نازیبایشان جاری نموده اند؛ و «منار» خوارج با إرجاف و إجحاف و بغی و طغیان، به شیعه بهتان عظیمی نسبت داده است و در جزء ششم و مابعد آن از مجلد ۲۹ چه تهاجم خانمان براندازی نموده است. و در اینجا بعضی از افاضل آنها امثال رافعی دیده می شوند که سوءظنشان را به شیعه باید حمل بر تقلید از آباء و محیطشان نمود.

وی در ص ۱۶۱ از کتابش «تحت رایة القرآن» می گوید:

«رافضیان در نص قرآن شک دارند و می گویند: در قرآن نقص و زیاده و تغییر و تبدیلی واقع شده است - اه.» و در این صورت باکی بر ما نمی باشد اگر از او بپرسیم و بگوئیم: مراد و منظور شما از روافض چه کسانی هستند؟ آیا مقصود شما امامیه می باشند یا غیر ایشان؟ اگر مراد امامیه هستند در این صورت دروغ گفته است کسی که تو را بر این نسبت درباره آنان اغراء نموده است،

چرا که در این نسبت به امامیه افترا بسته است و ستم نموده است، به علت آنکه قداست قرآن حکیم از ضروریات دین اسلامی امامیه و مذهب امامی آنهاست، و به اجماع امامیه کسی که از مسلمین در این قضیه شک کند مرتد است. و چون این شک از وی به ثبوت رسد او را می‌کشند و بدون غسل و کفن و دفن و نماز یله می‌گذارند و در مقابر مسلمین به خاک نمی‌سپارند. و از بلیغ‌ترین حجج الهیه و قویترین ادله اهل حق به حکم بدهاوت اولیه بر مذهب امامیه از نصوص صریحه قرآن که بگذریم ظواهر آیات قرآن می‌باشد و به همین جهت است که ایشان را می‌بینی که ظواهر احادیث مخالف قرآن را به دیوار می‌زنند و بدان ابدأ اعتنائی نمی‌کنند گرچه آن احادیث و روایات صحیحه باشد. و شاهد ما بر گفتار ما کتابهای امامیه می‌باشد که در حدیث و فقه و اصول بدان تصریح دارد. قرآن حکیمی که باطل بدان راه ندارد نه از مقابل و نه از پشت همین قرآن است که مابین الدفتین می‌باشد و همین قرآن است که در دست مردم است نه یک حرف زیاد و نه یک حرف کم، و در آن تبدیل کلمه‌ای به کلمه‌ای و نه حرفی به حرفی رخ نداده است، و تمام حروف آن در تمام دورانها و اجیال تا عهد نبوت و زمان وحی رسالت با تواتر قطعی ثابت می‌باشد. و در همان زمان اقدس و عهد مقدس به طوری که الان موجود است مؤلف و ترتیب داده شده بود، و جبرائیل عَلَيْهِ السَّلَام قرآن را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هر سال یک بار عرضه می‌داشت و در سال وفات آنحضرت دو بار عرضه داشت و روش و منهاج صحابه این طور بود که قرآن را به پیغمبر عرضه می‌کردند و تلاوت می‌نمودند تا به جائی که بارهای عدیده بر او قرآن را ختم نمودند. و این حقایق همگی از امور ضروریّه و مسلمّه در نزد محققین از علمای امامیه است و به گفتار حشوئیّه اعتباری نیست چرا که ایشان نمی‌فهمند.

و اهل بحث و درایت از اهل سنت می‌دانند که: شأن و منزلت قرآن نزد امامیه همین است که ما ذکر کردیم و منصفین از ایشان بدین مطلب تصریح دارند. امام همام مرد بحاث و متتبع شیخ رحمت الله هندی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ در ص ۸۹ از نیمه دوم کتاب نفیس خود: «اظهار الحق» عین این عبارات را ذکر کرده است: قرآن کریم نزد جمهور علمای شیعه امامیه اثنا عشریه از هر تغییر و تبدیلی مصون مانده است. و افرادی از آنان چنانچه قائل به وقوع نقصان در آن باشند، کلامشان نزد آنان مقبول نیست. شیخ صدوق أبوجعفر محمد بن علی بن بابویه که از اعظام علمای امامیه اثنا عشریه است در رساله اعتقادیّه گوید: «اعتقادنا فی القرآن: انّ القرآن الذی أنزل الله علی نبیه هو ما بین الدفتین و هو ما فی أیدی الناس لیس بأكثر من ذلك. و يبلغ سورة عند الناس مائة و أربع عشرة سورة. و عندنا والضحی و ألم نشرح سورة واحدة، و لإیلاف و ألم تر سورة واحدة. و من نسب الينا أنّا نقول أنه أكثر من ذلك فهو كاذب.» انتهى.

امام هندی می‌گوید: «و در تفسیر «مجمع البیان» که تفسیر معتبری است نزد شیعه ذکر شده

.....

است که سید ذوالمجد علم الهدی چنین راجع به قرآن آورده است. (در اینجا سید شرف‌الدین کلام سید مرتضی را که ما آن را ذکر نمودیم از زبان امام رحمت الله هندی ذکر کرده است و آنگاه گوید:) امام رحمت الله هندی می‌گوید: قاضی نور الله شوشتری که از علماء مشهور امامیه است در کتابش به نام «مصائب النواصب» می‌گوید: آنچه به امامیه نسبت داده شده است از وقوع تغییر در قرآن از آن چیزهایی نیست که جمهور امامیه بدان قائل باشند بلکه قائلین بدان مردم کم مقدار و بی‌اعتباری هستند که در میان امامیه بدانها اعتنائی نیست.» انتهى.

و أيضاً امام هندی گفته است: «ملاً صالح در شرح کلینی گفته است: «قرآن با همین ترتیب در وقت ظهور امام دوازدهم ظاهر می‌شود و معروف می‌گردد.» انتهى.

و همچنین امام هندی گفته است: «محمد بن حسن حرّ عاملی که از بزرگان محدثین در فرقه امامیه است در رساله‌ای که در ردّ بعض معاصرین خود نوشته است این عبارت را (به فارسی) آورده است: «هر کسی که تتبع اخبار و تفحص تواریخ و آثار نموده به علم یقینی می‌داند که قرآن در غایت و اعلی درجه تواتر بوده و آلف صحابه حفظ و نقل می‌کردند آن را و در عهد رسول خدا ﷺ مجموع و مؤلف بود.» انتهى.

امام هندی می‌گوید: «بنا بر آنچه گفته شد معلوم شد که قول محقق و ثابت در نزد علماء امامیه اثناعشریه آن است که: قرآنی را که خدا بر پیغمبرش نازل کرده است همین قرآن بین الدفتین است و همان است که اینک در دست مردم می‌باشد و زیاده بر آن نیست، و در زمان رسول خدا ﷺ گرد آورده شده و تألیف گردیده بوده است، و آن را هزاران نفر از صحابه می‌خواندند و حفظ می‌کردند و نقل می‌نمودند و جماعتی از اصحاب همچون عبدالله بن مسعود، و ابی بن کعب و غیرهما مرات عدیده‌ای قرآن را نزد پیامبر ختم کرده‌اند. و با همین ترتیب وقت ظهور امام دوازدهم ﷺ مشهور می‌گردد. و افراد نادر و غیرقابل اعتباری که قائل به وقوع تغییر در آن گشته‌اند گفتارشان در نزد امامیه مردود است و در میان امامیه بدیشان اعتنائی نمی‌باشد، و بعضی از اخبار ضعیفه‌ای که در مذهب آنها روایت شده است بدان اعتنائی نیست و به واسطه آنها از امر معلوم که قطع بر صحت آن به وقوع پیوسته است نمی‌توان رفع ید کرد. و این گفتاری است حقّ چرا که خبر واحدی که اقتضای علمی را بنماید و در ادله قاطعه دلیلی طبق آن یافت نشود باید آن را ردّ نمود بنابر آنچه که ابن مطهر حلّی در کتاب خود مسمی به «مبادئ الوصول إلى علم الأصول» بدان تصریح نموده است در حالی که مسلماً خدای تعالی فرموده است: **أَنَا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ.** و در تفسیر این آیه در کتاب تفسیر «الصراط المستقیم» که تفسیر معتبری در نزد علماء شیعه می‌باشد وارد است که: **«أَيُّ أَنَا لِحَافِظُونَ لَهُ مِنَ التَّحْرِيفِ وَ التَّبْدِيلِ وَ الزِّيَادَةِ وَ النِّقْصَانِ.»**



عامّه و خاصّه دلالت دارند بر نقصان مقدار کثیری از آیات قرآن، و نقل بعضی از آن از موضعی به موضع دیگر؛ لیکن طریق آن روایات، آحاد است که ایجاب علم نمی‌کند. پس اولیٰ إعراض از آنها و ترک تشاغل به آنهاست؛ به علّت آنکه تأویلشان ممکن است.

و بر فرض صحّتشان ایجاب طعن و اشکال در قرآن موجود بین الدفّتین نمی‌کنند، زیرا که صحّت آن معلوم است و احدی از افراد اُمت بر آن اعتراض ننموده و آن را دفع نکرده است. و روایات ما همگی هماهنگ می‌باشند در بحث از قرائت آن و تمسّک به آنچه در آن وارد است، و ردّ اخباری که در فروع اختلاف

تمام شد کلام امام هندی و ما عین عبارات او را در اینجا نقل نمودیم. و ما به عوض ذکر کلام اعلام شیعه امامیه که در کتب معتبرشان آمده است به کلام امام هندی اکتفا کردیم به جهت آنکه استقصاء این مطلب ما را از قراردادی که بر عهده خود نهادیم که اجتناب از تطویل ملال آور باشد، خارج می‌کرد. و کسی که می‌خواهد عقیده‌ای را از طوائف و اُمت‌هایی نقل کند باید در استنادش به کتب معتبره در نزد آن طائفه و اُمت، از این مرد عالم صحیح پیروی کند، و نباید به دنبال هرزه‌گویان و اهل ارجاف از دشمنان سرسخت و اعدای آنها برود. و من حقّاً کتاب جلیل «تحت رایة القرآن» را بزرگ می‌دانم و منزلت و شأن مؤلّف آن: مصطفیٰ صادق را تقدیر می‌کنم و می‌دانم که وی مردی است دوران‌دیش و فهیم، و من او و کتاب نفیس او را که برای عموم مسلمین تألیف شده است از مجروح ساختن عواطف شیعه مبرّی دانسته و تنزیه می‌نمودم. در حالی که بر همه مسلم است که شیعه رکن دین، و یک جزء مهم از مسلمین می‌باشند و در میانشان پادشاهان و امیران و عالمان و ادیبان و نویسندگان و شاعران و سیاستمداران فکور و مفکر و اندیشمندان و زیرکان مدبّر و اهل غیرت و حمیت اسلامی و نفوس عبقری، و صاحبان اخلاق عظیم و کرم و صاحب همّتان و ارادت پیشگان وجود دارد و ایشان در تمام جوانب و نواحی کره زمین مانند ستارگان در آسمان انتشار دارند، و با وجود آنکه آنان اهل اهل حول و قوت و غناء و ثروت و اموال مبدوله در راه دین و سبیل اسلام و نفوس آرزومند در راه فدای مسلمین می‌باشند، از حکمت و درایت و از عقل و تدبیر دور است که آنان را سبک بشمار آورد، و از تثبّت و تحقیق به دور است که در مقام نقل از آنها و از رویه و منهاج و عقائدشان به ارجاف مرجفین و اجحاف مجحفین اعتماد نمود و به هرزه‌گوئی یاوه‌سرایان و تعدی متجاوزان و متعدیان اکتفا کرد: یا ایها الذین آمنوا إنّ جاءکم فاسقٌ بنبأ فتبینوا أنّ تصیبوا قوماً بجهالةٍ فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.

دارند به آن، و عَرَضُ أَحْبَابٍ بر آن. پس هر چه موافق کتاب الله باشد عمل می‌شود، و هر چه مخالف آن باشد اجتناب می‌شود و بدان التفاتی نمی‌گردد.

و تحقیقاً روایتی از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده است که احدی را قدرت ردّ آن نمی‌باشد. او فرمود: **إِنِّي مُخْلِفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**

«من به عنوان خلیفه و جانشین در میان شما قرار می‌دهم دو چیز گرانقدر و ارزشمند را! اگر شما به آن دو چیز تمسک کنید هیچگاه گمراه نمی‌شوید: کتاب الله، و عثرت من که اهل بیت من می‌باشند، و آن دو هیچگاه از هم جدا نمی‌گردند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

این حدیث دلالت دارد بر آنکه در هر عصری کتاب الله موجود است به سبب آنکه جایز نیست رسول اکرم اُمّت خود را امر کند به تمسک به چیزی که تمسک بدان از تحت قدرت خارج باشد همان طور که اهل البیت و کسی که قولش واجب الاتّباع باشد در هر وقتی حاصل است.

و چون این قرآن موجود میان ما، إجماع بر صحّتش داریم سزاوار است به تفسیر آن و بیان معانی آن و ترک ماسوای آن مبادرت نمائیم.

محقق فقیه آشتیانی مطلب را ادامه می‌دهد تا آنکه می‌گوید:

در اینجا کلام را در این مسأله با ذکر سوره‌ای که صاحب کتاب «دبستان المذاهب» پس از ذکر مقداری از عقاید شیعه از بعضی از علماء شیعه در حین ذکر مطاعن خلیفه ثالث که مصاحف را سوزانید و سوره‌هایی را که در فضل امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بود تلف نمود ذکر نموده، خاتمه می‌دهیم؛ چرا که آنچه از کلمات ساقطه و مُحَرَّفَه ذکر کرده‌اند بسیار است و در کتب علماء شیعه مذکور است، و آن سوره این است: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِالْتَّوْرَيْنِ أَنْزَلْنَاهُمَا يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُحَذِّرَانَكُمْ عَذَابٍ يَوْمَ**  
**الْبِيمِ.**

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید به دو نوری که ما آنها را نازل کردیم که بر شما آیات مرا تلاوت می‌کنند و شمارا از عذاب روز دردناک بر حذر می‌دارند.»

در اینجا یک جملات و عباراتی را به همین منهج قریب دو صفحه از این قطعه‌های وزیری ذکر می‌کند، که آخرش این است: **وَعَلَى الَّذِينَ سَلَكَوا مَسَلَكَهُمْ مِنِّي رَحْمَةً وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.** «و بر کسانی که پیمودند راه ایشان را از طرف من رحمت است و آنان در غرفه‌های بهشتی به امن و امان زیست می‌کنند؛ و حمد و سپاس اختصاص به خدا دارد پروردگار عالمیان.»

این سوره را اگر چه من در غیر آن کتاب نیافته‌ام ولی ظاهرش آن است که او از کتب شیعه أخذ کرده است. آری از شیخ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی معروف حکایت است که در کتاب «مثالب» گفته است: ایشان اسقاط کرده‌اند از قرآن تمام سوره ولایت را و بعید نیست مراد او همین سوره باشد.

ولیکن بر تو پوشیده نیست که این سوره از جنس قرآن نازل شده برای إعجاز قطعاً نمی‌باشد؛ چرا که هر آدم مطلع بر لغت عرب می‌تواند مانند آن را بیاورد، با وجود آنکه خداوند سبحانه می‌فرماید: **لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ - الْآيَةَ ۱**

«بگو ای پیغمبر اگر تحقیقاً انس و جن با هم مجتمع گردند و بخواهند مثل این قرآن را بیاورند نخواهند توانست اگر چه بعضی در این کار پشتیبان و کمک کار بعضی دگر باشند.»

شیخ محقق موسی بن جعفر بن أحمد تبریزی در کتاب «أَوْثُقُ الْوَسَائِلِ فِي شَرْحِ الرَّسَائِلِ» در شرح آن فقره از عبارت شیخ أنصاری: **ثُمَّ إِنَّ وَقُوعَ التَّحْرِيفِ فِي الْقُرْآنِ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ - الخ،** تقریباً عین تحقیق و تفصیل محقق آشتیانی را می‌نماید؛ و مختار

۱- «بحر الفوائد فی شرح الفرائد» مبحث حجیت ظن، حجیت ظواهر ألفاظ، حجیت کتاب الله، طبع سنگی ص ۹۸ تا ص ۱۰۱.

او أيضاً عدم تحریف است زیادهً أو نقیصهً أو تغییراً.<sup>۱</sup>  
و اما کتاب «دبستان مذاهب» که در شرح رسائل از آن نام برده شد که سوره‌ای اسقاط شده در کتاب الله را در آن آورده است، نه کتابی است معلوم الهویّه و نه مؤلفش معلوم است و نه در میان علماء نامی از وی برده شده است.  
ما برای روشن شدن هویت این کتاب مجهول الهویّه و بی‌اعتباری مستنداتش از جمله نقل سوره ساقطه ناچاریم اولاً شرح حال و ترجمه او را از عالم بزرگ شیخ آقا بزرگ طهرانی رحمته‌الله ذکر نمائیم سپس مطالبی را که شاهد گفتار ماست از خود کتابش در اینجا بیاوریم:

مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ رحمته‌الله میفرماید: «دبستان مذاهب» یا «دبستان» در ملل و نحل است. فارسی، طبع بمبئی در سنه ۱۲۶۲، و مرتّب است بر دوازده تعلیم. تا آنکه میگوید:

به علت آنکه مؤلف نامش را در آن نبرده است لهذا در مؤلفش اختلاف است چنانکه سید محمد علی داعی الإسلام در اول «فرهنگ نظام» ذکر نموده است. او از سرجان ملکم در «تاریخ ایران» نام مؤلف آن را محسن کشمیری که در شعرش تخلص به فانی دارد حکایت نموده است، و از مؤلف کتاب «مآثر الأمراء» حکایت کرده است که نامش ذوالفقار علی است، و از هاشم نسخه‌ای که کتابش در سنه ۱۲۶۰ می‌باشد نامش را میر ذوالفقار علی حسینی متخلص به هوشیار حکایت کرده است. داعی الإسلام خودش چنین اختیار کرده است که: این کتاب از بعضی سیاحان در اواسط قرن یازدهم است که بسیاری از درویش را در هند ادراک نموده است و از آنها هر مطلب درست و نادرستی را گرفته و در این کتابش جمع نموده است.  
آنگاه مرحوم علامه طهرانی رحمته‌الله میفرماید: أقول: از بعضی مستشرقین نقل شده است که: نسخه «دبستان المذاهب» تألیف محمد فانی در کتابخانه بروکسل موجود است. و در آن مؤلفش ذکر کرده است که: در سنه ۱۰۵۶ وارد خراسان شد، و در آنجا

۱- حاشیه «أوثق» بحث حجیت ظن. کتاب طبع سنگی است و صفحه شمار ندارد.

محمد قلی خان را که معتقد به نبوت مُسَيَّلَمَه کذاب بود، دید. مصنف کتاب «دبستان مذاهب» همان طور که نامش را در کتاب پنهان داشته است همچنین در إخفاء مذهبش تعمّد داشته است؛ برای آنکه کلامش را در این کتاب که برای شناختن عقائد مذاهب و ملل و نحل است بر تعصّب حمل نمایند. او در آخر کتاب می‌گوید: بعضی از اعزّه دوستان به من گفتند: سید مرتضی رازی کتاب «تبصرة العوام» را در بیان عقائد و مذاهب تألیف نمود ولیکن از نوشته او چنین بر می‌آید که: جانبی را گرفته و آن را تأیید کرده است، و بدین جهت گوینده متهم می‌شود و حقایق مختفی می‌گردد؛ و علاوه بر این برخی از عقائد پس از سید مرتضی پدید آمده است که در زمان او نبوده است و ناچار باید بیان شود. روی این گفتار بعضی از اعزّه، من پاسخ وی را با این تألیف اجابت نمودم و در آن ذکر نکردم چیزی را مگر آنچه اهل فرقه‌های مختلف خودشان در کتبشان ضبط نموده‌اند، یا آنکه با اقوال خودشان برای من شفهاً بیان نموده‌اند؛ با مراعات عین تعبیراتی که از هر یک از اشخاص خودشان، در عباراتشان بیان نموده‌اند، و عین آنچه خودشان در کتابهایشان بدان تعبیر ذکر نموده‌اند؛ برای آنکه حقایق پنهان نشود و گفتار من بر تعصّب و جانبداری از یک طرف حمل نگردد.

مرحوم علامه طهرانی رحمته الله می‌فرماید: ولیکن از گوشه و کنار کلماتش و ترتیب مطالب و بیان أدله افاویلش به دست می‌آید که: حق نزد او مذهب امامیه بوده است. وی در اوّل تعلیم ششم که متعلّق به ملل اسلامیّه است گوید: در اینجا از دو نظر بحث داریم؛ چون اهل اسلام بر دو قسم منقسم می‌شوند: سنی و شیعی. و پس از آن شروع می‌کند به ذکر فرقه‌های اهل سنت تا آخرشان؛ و سپس شروع می‌نماید در نظر دوّم که درباره شیعه می‌باشد و ابتدا می‌کند به ذکر اثنا عشریّه و ذکر عقائدشان. می‌گوید: شنیدم از علمای شیعه گفتارشان را و إدراک کردم از ایشان در لاهور در سنه ۱۰۵۳ مولی محمد معصوم، و مولی محمد مؤمن، و مولی ابراهیم را که در تشیع متعصّب بود. و در وجه تعصّب او ذکر نموده است که: وی ائمّه عليهم السلام را در

خواب دیده است! و ایشان او را به اعتناق اسلام و اتباع ائمه اثنا عشر از اهل البيت عليهم السلام امر کرده‌اند.

و ذکر کرده است که مروّج شیعه اخباریه در عصر او مولی محمد امین استرآبادی بوده است. و مقداری از مطالب او را از کتاب «الفوائد المدنیة» و «دانشنامه شاهی» و غیرهما نقل میکند.

در اینجا مرحوم صاحب «الدّریعة» پس از بیان مطالبی از وی در ذکر مذهب اسمعیلیّه و طائفه صوفیه میگوید:

و بالجمله بدون شک مؤلف این کتاب از شعراء اواسط قرن یازدهم می باشد که غالب آنها را نصرآبادی در تذکره اش ذکر کرده است؛ و در آنجا کسی که بر وی منطبق باشد یکی از اسامی محتمله‌ای که اولاً ذکر نمودیم نمی باشد مگر فانی کشمیری که از او شعرش را در ص ۴۴۷ نقل کرده است.

بنابراین شاید این فانی همان مؤلف باشد و اسمش همانطور که سیرجان ملکم ذکر کرده است محسن بوده، و در نسخه بروکسل به محمد تصحیف شده باشد و یا بالعکس. و اما ذوالفقار متخلّص به مؤبد یا هوشیار را من نشانی برای او ندیدم.

و اوّل کتاب «دبستان مذاهب» با این بیت آغاز میگردد:

ای نام تو سر دفتر اطفال دبستان یاد تو به بالغ خردان شمع شبستان  
و اما آنچه در «ذیل کشف الظنون» ص ۴۴۲ ذکر نموده است که: این کتاب تألیف مؤبد شاه مهتدی است که برای اکبر شاه متوفی در سنه ۱۰۱۴ تصنیف کرده است، درست نیست؛ به سبب آنکه در کتاب «دبستان» قصص و حکایاتی را از سنوات ۱۰۴۴ تا ۱۰۶۳ ذکر می کند، از جمله آنکه می گوید: دیدم در سنه ۱۰۵۳ مرتاضی را که ایران را مدح می کرد؛ ولی پادشاهش شاه عباس بن خدا بنده را سب و شتم می نمود و می گفت: وی هر پسر یا دختر زیبایی را از روی غضب و تعدی اخذ می نماید.<sup>۱</sup>  
این راجع به هویت کتاب «دبستان مذاهب» و اختلاف و جهالت در شخص

۱- «الدّریعة إلى تصانیف الشّیعة» ج ۸، ص ۴۸ و ص ۴۹، در باب الدال، د ب س.

مؤلف آن بود. و اما درباره خود کتاب، ما اینک برخی از مطالبی را که در باب تشیع آورده است برای ایفاء منظور خودمان که معرفتی مطالب این باب از جهت مشرب و مذهب و طریقه باشد، از این کتاب انتخاب نموده و در اینجا می‌آوریم:

در ذکر مذهب اثنا عشریّه: از ملاً محمّد معصوم، و محمّد مؤمن تونی، و ملاً ابراهیم که در هزار و پنجاه و سه در لاهور بوده‌اند، و از جمعی دیگر آنچه نامه‌نگار شنیده می‌آورد - تا آنکه گوید:

و بعضی از ایشان گویند که: عثمان مصاحف را سوخته، بعضی از سوره‌ها که در شأن علی و فضل آلش بود برانداخت و یکی از آن سوره‌ها این است (در اینجا عین همان سوره‌ای را که محقق آشتیانی رحمته‌الله در «بحر الفوائد» از این کتاب حکایت نموده بود، با همان الفاظ ذکر کرده است، و پس از آن گوید):

طریق اخباریین: این طریق را مروّج در این هنگام ملاً محمّد امین استرآبادی شد؛ و گویند: بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی به مکه معظمه گرائید و بعد از مقابله حدیث بدین معنی پی برد و کتاب «فوائد مدنی» تصنیف کرد. او در «دانشنامه قطب شاهی» که برای دارای اسکندر دستگاه محمّدقلی قطب شاه نوشته، آورده: بدانکه مطلب اعلی و مقصد اقصی معرفت خصوصیات مبدأ و معاد است - تا اینکه می‌گوید: «افاضل در تحصیل این مقام چند فرقه شده‌اند: یک فرقه تحصیل این مقام به فکر و نظر کرده‌اند. پس طائفه‌ای از این فرقه التزام این کردند که مخالف أصحاب وحی نگویند؛ و ایشان را متکلمین می‌گویند، از این جهت که فنّ کلام را تصنیف کرده‌اند از روی افکار عقلیه، و در فنّ کلام در مسأله کلام ربّ العزّه تطویل کلام کرده‌اند. و طایفه دیگر التزام نکرده‌اند؛ و ایشان را حکماء مشائین می‌گویند، از این جهت که اوائل ایشان در رکاب ارسطو می‌رفتند و وقتی که ارسطو وزیر اسکندر شده بود و تردّد به دولتنخانه اسکندر میکرد، در این اثنا أخذ علوم از ارسطو میکردند.

و یک فرقه دیگر تحصیل این مقام به ریاضات کرده‌اند. پس طائفه‌ای از این فرق التزام کرده‌اند که: مخالف أصحاب وحی نگویند؛ و ایشان را صوفیّه متشرّعین

میگویند. و طائفة دیگر التزام این نکرده‌اند، و ایشان را حکماء اِشْرَاقِیِّین میگویند. و افلاطون که استاد ارسطو است، تعلّم و تعلیم به طریق ریاضات کرده است.

و فرقه دیگر تحصیل این مقام از روی کلام اصحاب عصمت کرده‌اند و التزام این کرده‌اند که در هر مسأله‌ای که ممکن باشد عاده که عقل در آن غلط کند متمسک به احادیث اصحاب عصمت شوند و ایشان را اخباریین میگویند.

و اصحاب ائمه طاهره علیهم الصلوة و السلام همگی این طریق داشتند؛ و ائمه علیهم السلام ایشان را نهی کرده بودند از فنّ کلام و از فنّ اصول فقه که از روی انظار عقلیه تدوین شده؛ و همچنین از فنّ فقه که از روی استنباطات ظنیّه تدوین شده؛ از این جهت که عاصم از خطا منحصر است در تمسک به کلام اهل عصمت.

و لهذا در فنون ثلاثه اختلافات و تناقضات بسیار واقع شد. چنانکه مشاهده و معلوم است که: نقیضین حقّ نیستند؛ البتّه یکی از ایشان باطل است. و ائمه تعلیم فنّ کلام، و فنّ اصول فقه، و فنّ فقه به اصحاب خود کرده‌اند؛ و آن سه فنّ در کثیری از مسائل مخالفت دارد با فنونی که عامّه تدوین آن کرده‌اند. و اهل البیت علیهم السلام فرموده‌اند که: در فنون ثلاثه عامّه آنچه حقّ است از ما به ایشان رسیده، و آنچه باطل است از اذهان ایشان صادر شده.

و طریق اخباریین در آخر زمان غیبت صغری که به بعضی از روایات هفتاد و سه و بعضی از روایات هفتاد و چهار است شایع بود و اصحاب ائمه علیهم السلام بعد از آنکه أخذ فنون ثلاثه از اهل البیت علیهم السلام کرده‌اند تدوین آن در کتب نموده‌اند به امر ایشان تا در زمان غیبت کبری شیعه اهل بیت در عقائد و اعمال به آن رجوع کنند و آن کتب به طریق تواتر منتهی به متأخرین شده.

و کتاب «کافی» که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی رحمته الله تألیف آن کرده‌اند مشتمل بر فنون ثلاثه است.

پس چون محمد بن احمد الجندی العامل بالقیاس، و حسن بن حسین بن علی بن ابی عقیل المعالی المتکلم به ظهور رسیدند و فقیه شدید بودند، در زمان ایشان در



مدارس و مساجد مدار بر تعلیم و تعلّم طریقه عامّه بود. مطالعه کتب کلام و کتب اصول عامّه کردند، چون مهارت تمام در فنّ اصول فقه و فنّ کلام که از ائمّه منقول است نداشتند و در بعضی از مباحث فنّ کلام، و فنّ اصول فقه، موافقت با عامّه کردند و اختیار طریقه مرکّب از طریقه اخباریین و طریقه عامّه کردند و بنای اجتهادات برین نهادند.

و بعد از ایشان شیخ مفید رحمه الله علیه یعنی شیخ أبوجعفر از روی غفلت و حسن ظنّ به این دو فاضل موافقت ایشان کرد و در کلام و اصول فقه سلوک طریقه مرکّب از طریقه عامّه و اخباریین و اصولیین کرد. و از این جهت علمای امامیه منقسم شدند به اخباریین و اصولیین چنانچه علامه حلّی یعنی شیخ جمال‌الدین مظهر در بحث خبر واحد از «نهایه» ذکر کرده است؛ و در آخر «شرح مواقف» و اوایل کتاب «ملل و نحل» نیز تصریح به آن شده است.

چون شیخ مفید استاد علم الهدی یعنی سید مرتضی و استاد رئیس الطائفه بود آن طریقه در میان افاضل امامیه شایع شد تا نوبت علامه المشارق و المغرب علامه حلّی شد. و چون تبخّر علامه حلّی در علوم از ابن جنید و ابن اَبی عقیل و شیخ مفید بیشتر بود، ایشان طریقه مرکّب را در کتب کلامیه و اصولیه بسط و رواج بیشتر دادند و در اجتهادات فقهیه، بنا بر آن طریقه مرکّب نهادند. چون احادیث عامّه از باب خبر واحد خالی از قرائن نبود ایشان تقسیم احادیث کتب خود به اقسام اربعه مشهور کرده بودند؛ و علامه حلّی رحمه الله از روی غفلت احادیث کتب خود و کتب طائفه محقه را به اقسام اربعه تقسیم کرد با آنکه علم الهدی و رئیس الطائفه و ثقة الاسلام و شیخنا الصدوق یعنی محمّد بن بابویه القمّی و غیرهم تصریح کرده‌اند به اینکه اجماع طائفه محقه بر صحّت آن شده.

و بعد از علامه حلّی شیخ شهید اول یعنی شیخ محمّد مکی رعایت طریقه او کرده و بنای تصانیف خود بر آن نهاده، و بعد از ایشان سلطان المدقّقین شیخ علی رحمه الله علیه موافقت ایشان کرد. و العالم الربّانی شهید الثانی یعنی شیخ زین الدین

جبل العاملی رَحِمَهُ اللهُ تعالی نیز رعایت آن طریقه کرد.

تا آنکه نوبت به أعلم علماء المتأخرین فی علم الحدیث و علم الرجال و أروعهم استاد الكلّ فی الكلّ میرزا محمد استرآبادی - نور الله مرقدہ الشریف - رسید. پس ایشان بعد از آنکه جمیع فنون احادیث را به فقیر تعلیم کردند و به فقیر اشاره فرمودند که: إحيای طریقه اخباریین بکن، و شبهاتی که معارضت به آن طریقت دارد دفع آن شبهات بکن، و من را این معنی در خاطر می گذشت لیکن ربّ العزّه تقدیر کرده بود که این معنی بر قلم تو جاری شود.

پس فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را از أعظم علماء فنون اخذ کرده بودم چندین سال در مدینه منوره سر به گریبان فکر فرو می بردم و تضرّع به درگاه ربّ العزّه می کردم و توسّل به ارواح مقدّس أصحاب عصمت می جستم و مجدداً رجوع به احادیث و کتب عامّه یعنی مخالفان امامیه و در کتب خاصّه یعنی امامیه می کردم از روی کمال تعمّق و تأمل، تا آنکه به توفیق ربّ العزّه و برکات سیّد المرسلین و أئمّه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیه و علیهم أجمعین - به اشارت لازم الإطاعة امثال نمودم و به تألیف «فوائد مدنیّه» موفق شدم و به مطالعه شریف ایشان مشرّف شد. پس تحسین آن تألیف کردند و ثنای مؤلفش گفتند رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

صاحب «دبستان مذاهب» در اینجا مقداری از شرح نواب أربعه و وظائف شیعیان را در زمان غیبت بیان میکند و سپس میگوید: «باید دانست که: حدیث نزد شیعه امامیه اصولیه منقسم به چهار قسم می شود: صحیح و حسن و موثّق و ضعیف. (تا اینکه میگوید): در طریق اخباریین نامه نگار آنچه از ائمه این راه که یکی از آنان محمد رضای قزوینی است شنیده می نویسد. ایشان را اخباریین بدان نامند که مدار بر خبر نهند و اجتهاد نکنند. ملاً محمد امین بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی و شرعی به مکه معظمه رفت و آشکارا کرد که: اجتهاد طریقه قدماى شیعه نیست. و آنچه از عارفان و ائمه این راه او، نامه نگار شنیده می نگارد، و آن که طالب زیادتى است به فوائد المدنی که گرد آورده او است بگراید.

در اینجا مطالبی را از ایشان نقل کرده تا می‌رساند به اینجا که می‌گویند: پس طریق سالم آن است که حضرات داشتند؛ و آن طریق اخباریین است؛ و ایشان را اخباریین از آن گویند که مدار این طائفه بر خبر است و عمل به حدیث کنند و اجتهاد نکنند. ملاً محمد امین خطاب به گروه مجتهدین اجتهاد پیشه متأخرین میکند که: شما خود قائلید و مُقرّ که آئین سلف و طریق قدما اجتهاد نبوده و راه سلف و طریق قدیم که در هنگام محمد و ائمه علیهم‌السلام بوده راه اخباریین است، پس ما را همین دلیل بسند است که راه ما طریق مستمر است؛ اما شما دلیل بر جواز اجتهاد بهم رسانید و به ما نمائید که: به فرموده کدام یکی از اصحاب عصمت این طریق پیش گرفته‌اید؟! چه بعد از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیغمبری نیاید، و دینی نیارد؛ همچنین در کتاب پیغمبر و احادیث نبوی و ائمه وارد نشده که: تا فلان هنگام عمل به اخبار کنند و بعد از غیبت امام، اجتهاد پیشه سازند.

پس به یقین معلوم شد که: شما اصول خود را با اصول اهل سنت و جماعت آمیخته‌اید و مذهب شما حکم سکنگبین گرفته که نه شاهد است و نه سرکه؛ و شما نه از سنیانید و نه شیعه! و وجه اجتهاد پیشه کردن متأخرین آن است که: چون هنگام تقیه شدید شد رفتند و از کتب مخالفین تحصیل علوم کردند و آن مطالب در قلوب شما جا گرفت، پس آنچه رسوا بود، از کتب خود افکندند و بعضی از آن به آئین خود آمیختند.

در اینجا نیز ملاً محمد امین مطلب را تفصیل میدهد تا آنکه میگوید:  
و باید دانست که: مجتهد باید به ظنّ خود عمل کند، و ظنّ شبهه است؛ و شبهه را شبهه از آن گویند که باطل است شبیه به حقّ. و طریق اخباریین آن است که: **بِی لَمَّ وَلَا نُسْلَمُ** ابلهانه هر چه از امام شنوند دلیل قطعی دانند. پس عمل به راه اخباریین طریق قطعی است و قطعی را به ظنّی چه نسبت؟ و متأخرین شیعه گفتند: مجتهد را رسد که به ظنّ خود عمل کند، و دیگران را اطاعت گمان او کردن؛ و این طریق قدما

نبوده پس عمل به اجتهاد سهو و خطا باشد.<sup>۱</sup>

باری به طوری که مرحوم صاحب «الذریعة» از او حکایت کرده است او مدعی است که چون کتاب او در عقائد و ملل و نحل است، لهذا از طریقه سید مرتضی رازی صاحب کتاب «تبصرة العوام» - که تأیید مذهبی و جانبداری از آن کرده است و این امر غلط است - عدول نموده و این کتاب را تصنیف نموده است تا از تأیید و جانبداری گروهی و آئینی دور باشد و به حق متحقق باشد و از روی تعصب که حق را پنهان می‌کند نبوده باشد.

لیکن همان طور که گذشت مرحوم علامه طهرانی رحمته الله متذکر شده‌اند که از گوشه و کنار مطالب مندرجه در این کتاب - به طوری که ما اینک بعضی از عبارات و مطالب او را نقل کردیم - می‌توان استنباط تشیع وی را نمود.

باید گفت: به هر حال، او خود، چه شیعه باشد و چه نباشد، و هر مذهب و آئینی که داشته باشد، از آنجا که آشنائی او با مذهب شیعه اثناعشریه، همانطور که خود نیز ذکر کرده است، به توسط بعضی از اخباریین بوده است، مطالبی را که در معرفی شیعه و بیان عقائد و نظریات شیعیان نقل نموده است و منجمله سوره مجعوله‌ای که به عنوان سوره ساقطه آورده است، بر طبق مشرب اخباریون و در جانبداری از مذهب آنان میباشد.

از جمله آنکه در ذکر مذهب اثناعشریه، عمدتاً و به تفصیل به معرفی طریق اخباریین و بیان نظرات آنها پرداخته و مروج این طریقه در عصر خود: ملا محمد امین استرآبادی را نام برده و مفضلاً مطالبی را از او در نقد و طعن اصولیین نقل می‌نماید؛ ولی در معرفی طریقه اصولیون و بیان جوابهای آنها از اشکالات اخباریون هیچ نیاورده و نامی از مروج مذهب آنها در آن عصر نبرده است.

از اساطین شیعه اصولیین در آن عصر همچون میرداماد و شیخ بهائی و مجلسی اول و محقق کرکی: علی بن حسین بن عبدالعالی صاحب کتاب «جامع المقاصد» و امثال این

۱- کتاب «دبستان مذاهب» تعلیم ششم، نظر دوم، و از چاپ بندر معموره بمبئی در سنه ۱۲۶۲: از ص ۲۲۶ تا ص ۲۳۵.

اعلام و اساطین نام نبرده است. آیا نصرت و جانبداری از این بیشتر متصوّر است؟! تمام إشکالاتی که در این سطور مذکوره از قول اخباریون به اصولیون حکایت نموده است آنها جواب متین و رشیق داده‌اند و إثبات صحّت و درستی مذهب خودشان را نموده‌اند که مذهب اهل البیت همان مذهب اصولیون می‌باشد که عقل را دارای ارزش و قیمت میدانند؛ أمّا اخباریون عقل را اسقاط می‌کنند، و به تعبّد به خبری بدون ملاحظه سند و صحّت آن دل می‌دهند. این در حقیقت غیر از نَعْم و نُسَلِّم ابلهانه چیزی می‌تواند بوده باشد؟!

اخباریون نظر به متن خبر نمی‌کنند؛ با علم متناقض باشد، با واقع متضادّ باشد، با حکم عقلی تباین داشته باشد؛ ابدأً به این جهات نظر نمی‌افکنند، فقط نظر به سند حدیث را آنهم اگر فقط در اصول اربعه باشد کافی میدانند. و این طریق را اصولیون باطل کرده‌اند و پنبه آن را زده‌اند و جسدش را سوخته، خاکسترش را به باد داده‌اند. آنها می‌گویند: بسیاری از اوقات، ما صحّت سند را از صحّت متن می‌شناسیم. دین اسلام و قرآن که براساس علم و حقّ و أصالت است حکم به باطل ولو تعبّداً نمی‌کند، و رسول اوّل عقل عالم بود، و ائمّه و پیشوایان تشیع اوّلین و عالی‌ترین عقلای عالم بودند. در این صورت تعبّد کورکورانه و علی العمیاء در شریعت نیست؛ آنچه هست نور است، و حقّ و اصالت و واقع. ما به اخباری که متواتر یا مستفیض یا محفوف به قرائن قطعیه باشد عمل می‌کنیم. اخبار آحادی که حجّیت آنها بالقطع و یقین ثابت باشد عمل می‌نمائیم، نه به هر خبری که مقطوع و یا مرسل در فلان کتاب ثبت شده باشد، با وجود کثرت اخبار مجعوله موضوعه مدسوسه که در همین کتب توزیع شده است.

مجتهد به ظنّ عمل نمی‌کند مگر آنکه در راه وصول به حقّ به یقین منتهی شود. **ظَنِّيَةُ الطَّرِيقِ لَا يُنَافِي قَطْعِيَةَ الْحُكْمِ رَاجِعٌ بِهٖ اِيْنِ مَهْمٌ اَسْتُ.**

بالآخره ما اینک درصدد آن نیستیم که در اینجا یکایک از خطاهای اخباریون را بشماریم. آقا محمّد باقر بهبهانی، و جمله تلامذه‌اش، و تلامذه تلامذه‌اش از جمله

أفضل المحققين شيخ مرتضى أنصاري در کتاب «رسائل» خود در یکایک از مسائل مختلف فیها میان اصولیون و اخباریون وارد شده و بحث عمیق فرموده‌اند؛ و بحمد الله و المنة بازار اخباریگری امروز رونقی ندارد.

اگر این اعلام نبودند اخباریون با همین عبارات دلفریب و عوامگیر: «متابعت از عقل موافقت عامه است. موافقت أهل البيت تسلیم شدن بدون چون و چرا در برابر اوامر آنهاست. آیا به عقل رجوع کردن طریقه عامه نمی‌باشد؟ کُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ» و امثال اینها چنان پیشرفت کرده بودند که عالم اسلام را به جهل و کوری و نابینائی کشانده بودند، و با مخالفت با حکمت و عرفان و به طور کلی جمیع علوم عقلیه شبحی تاریک و مبهم برای آینده ترسیم نموده بودند.

از زمان همین آقا ملاً محمد امین استرآبادی گسترش این رویه شد تا اینکه آثار او را در شیخ أحمد أحسائی و تابعینش دیدیم و علوم و معارف آنها را که در حقیقت باید سد علوم و معارف نام نهاد مشاهده نمودیم؛ تا شیخ مجدّد و محیی مذهب، وحید بهبهانی: آقا محمد باقر قیام فرمود و با مکتب متقن و اصولی و راستین خود اساسشان را بر انداخت و بنیادشان را منهدم نمود، و معلوم شد که: شیخ مفید و شیخ طوسی و علم الهدی سید مرتضی و علامه حلی‌ها از روی غفلت به اصول نگرویده‌اند، بلکه با دیده بصیرت و کنجکاوانه بدان نگریسته‌اند.

باری منظور ما از این گفتار آن بود که بدانیم: مؤلف کتاب «دبستان مذاهب» با آنکه مجهول الهویّه است و هنوز یقیناً نمی‌توان حکم به شخص معینی نمود، معذک کلام او در ذکر مذهب اثنا عشریه، کلام یک اخباری مذهب صرف است و سوره مجعوله و موضوعه «ولایت» را که به عنوان سوره ساقطه از قرآن به عنوان معرفی شیعه در کتابش آورده است، هر کس به آن نظر کند، با اندک تأملی می‌فهمد که مجعول و دروغ است. قرآن حکیم و عزیز و فرقان مجید معجز کجا و این سوره مبتذل که به گفتار آشتیانی: هر کس به لغت عرب آشنا باشد می‌تواند مثل این سوره را بسازد، کجا؟!!

به طور قطع و یقین این سوره ساخته و پرداخته برخی از همین اخباریین است که کاسه از آش داغ تر شده و برای حمایت مولانا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و بیان مثالب خصمانش دلسوزی نموده و این را ساخته و بافته و به کلامِ الهی - عیاذاً بالله - نسبت داده‌اند.

و لهذا در کلام آشتیانی دیدیم که در غیر کتاب «دبستان مذاهب» یافت نشده است و ابن شهر آشوب اشاره‌ای به سوره‌ای ساقطه به نام ولایت فرموده است. و نظیر آراء کتاب «دبستان مذاهب» آراء کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» است.

محدث نوری صاحب کتاب «مستدرک الوسائل» که از جمله کتب نافع می‌باشد بالأخص در خاتمه آن که حقاً مباحث بکر و تازه‌ای ارائه داده است - گرچه در بسیاری از موارد آن جای اشکال باقی است - کتابی در تحریف کتاب الهی نگاشته، و تحریف آن را نه از جهت تغییر و زیاده بلکه فقط از جهت نقیصه خواسته است به اثبات برساند.

حقیر اوقات اقامت و تحصیل در نجف اشرف این کتاب را از حضرت استادمان در بحث حدیث و رجال و درایه: علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ به عنوان امانت گرفتم و از ابتدا تا انتهایش را مطالعه نمودم به ضمیمه جزوه الحاقی ایشان با خط شریف خود در ابتدایش که به نام «ردّ کشف الارتیاب» مرحوم نوری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ نوشته بود، و مرحوم علامه طهرانی فرمودند: استاد ما حاجی نوری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ فرموده است: من راضی نیستم کسی «فصل الخطاب» مرا بدون این نوشته مطالعه کند.

و علی کُلّ تقدیر مرحوم محدث نوری در این کتاب با شش دلیل می‌خواهد اثبات خصوص نقیصه را در کتاب الله المنزل بنماید؛ به خلاف زیادتی و تغییر را که ولو در کلمه واحده باشد از آن دفع می‌کند. کتاب قطوری است از مجموعه روایات عامه و خاصه در این مقام.

در این کتاب آنچه توانسته است از جمع آوری روایات دریغ ننموده است. و

حقیر در وقت مراجعت از نجف اشرف چون شرح خصوصیات کتاب و مطالعه‌ام را برای حضرت استاد آیه‌الله علامه طباطبائی رحمته‌الله شرح دادم و از کثرت روایات وارده در آن سخن به میان آمد، فرمودند: **كُلَّمَا كَثُرَتْ فِيهِ الرَّوَايَاتُ ازْدَادَ بَعْدًا عَنِ الْوَأَقِعِ**. این روایات کثیره را باید تأویل نمود؛ و اگر قابل تأویل نباشد همگی مردودند، بدون هیچ تأمل. در آن وقت فقط جلد اول تا سوم تفسیر «المیزان» طبع شده بود، و وعده فرمودند: در محل مناسب در آینده از بحث عدم تحریف قرآن گرچه نقیصه باشد بحث وافی فرمایند. و اخیراً در همین اوراق ملاحظه شد که با چه منطق قوی أدله قائلین به آن راد کرده‌اند و اثبات نموده‌اند که: این قرآن در دست ما همان کتاب الله المنزل من السماء می‌باشد بدون اندک تغییری.

نظیر این مطلب را روزی به محضر اقدسشان عرض کردم: محدث شوشتری شیخ محمد تقی صاحب دوره کتاب «قاموس الرجال» کتابی نوشته‌اند در اثبات سهو و خطا از امامان علیهم‌السلام.

بدون درنگ فرمودند: این نوع کتب ارزش علمی ندارند، امام خطا نمی‌کند. عرض کردم: در این کتاب اخباری را جمع کرده است که بعضی از آنها دارای سند صحیح می‌باشند.

فرمودند: هر چه می‌خواهد باشد، مردود است. امام خطا نمی‌کند. مرحوم نوری همچون مؤلف کتاب «الأخبار الدخيلة» مذاق اخباری مذهب داشته و از عبارات و مطالبشان در رد کلام معقول و حکمت و عرفان بآئی وجه کان دریغ نمی‌نمایند، و در همان چاهی سقوط می‌کنند که صاحب کتاب «دبستان مذاهب» سقوط نمود، و وارد می‌شوند در بحث و تنقیح و جرح و تعدیل اموری که شأن علمی آنها نیست. فلهمذا ملاحظه می‌شود که این گونه افراد اخباری مسلک که بنای اجتهاد و تحقیقاتشان و آرائشان بر تعبد به ظواهر اخبار است بدون تعمق در معنی، برای اسلام و مطالعه‌کننده آثار آنها، چقدر زیانباراند. مرحوم نوری در کتاب خود که در أحوالات سلمان فارسی نوشته است، اثبات افضلیت وی را بر



حضرت أبا الفضل العباس عليه السلام نموده است.

ما اینک در صدد بیان این مسائل نیستیم، و وقت و مجال نیز اجازه نمی‌دهد در تنقید آراء بعضی بپردازیم؛ ولی همین قدر می‌خواهم عرض کنم: صاحب «فصل الخطاب» کتاب مضرّ و بدون ارزش علمی و مخالف با آراء اساطین مذهب مثل شیخ صدوق و سیّد مرتضی و شیخ الطائفة الحقة المحقّقة و أمثالهم، صاحب همان کتاب احوال سلمان فارسی است که در آنجا به اثبات افضلیتش بر قمر بنی‌هاشم قلم‌فرسائی نموده است.

آخر کسی نبود که بدین مردمان بدون تعمّق بگوید: چه کسی شمارا در موقف إخلاص و خلوص و ولایت و شرف و امامت، و جرح و تعدیل، و بهشت و جهنّم نشانده است تا وظیفه خود بدانید که مقام قمر بنی‌هاشم را که هزاران نفر مثل سلمان باید کفشداری و خاکروبی صحن و درگاه او را بنمایند، از مقام سلمان پائین‌تر بدانید؟! «فصل الخطاب» کتابی است از نقطه نظر علمای شیعه بدون اعتبار؛ و نظریات شخص منحرف از طریق است که پس از وی چه اعتراضاتی از دنیای اسلام و تشیّع به او شد و او در جواب فرومانده بود.

روزی که حقیر این کتاب را در نجف اشرف مطالعه می‌کردم، یکی از محقّقین از علما و آیات<sup>۱</sup> آن زمان که به دیدن من در منزل آمد گفت: این چه کتابی است که مطالعه می‌کنی؟!

عرض کردم: «فصل الخطاب» مرحوم محدّث نوری.

گفت: این را کنار بگذارید؛ وقت خود را به این مطالب تلف نکنید! چون مرحوم نوری این کتاب را نوشت شیخ الإسلام مصر برای مرحوم مجدّد آیه الله بزرگ شیرازی رحمته الله نوشت: دست این مرد را ببرید، انگشتهای وی را قطع کنید!

۱- مرحوم عمادالمحقّقین العظام آیه الله آقا میرزا حسن بجنوردی رحمته الله صاحب کتاب مفید و ممتّع دوره «القواعد الفقهیّة» که در هفت مجلد به طبع رسیده است.

عرض کردم: بالآخره علم و اطلاع بر مضامین این کتب برای شخص محصل که در صدد اجتهاد می باشد لازم است و امروز پنجشنبه است و روز تعطیل است؛ و من ابداً اوقات تحصیلی خود را همانطور که خود می دانید صرف غیر علوم متعارفه در حوزه نمی کنم.

گفت: آری! در این صورت عیب ندارد.

حضرت استاد آقا شیخ آقا بزرگ رحمته الله مردی عظیم التَّقوی، أخلاقی، مُهذَّب و دارای حسن خلق و بشاشت وجه، و کریم النَّفس بود، و ابداً راضی نبود به مقام استادشان مرحوم محدث حاجی میرزا حسین نوری فرزند مرحوم آقا شیخ محمد تقی نوری صاحب «فصل الخطاب» جسارتی شود، و با کمال تواضع و اخلاق از او اینطور دفاع می نمودند که: حملاتی که بر او می شود راجع به همه گونه تحریف است، ولی ساحت او از این تهمت بری است؛ چرا که فقط در «فصل الخطاب» از نقیصه آن سخن به میان آورده است و از تحریفات دگر همچون تغییر و تبدیل و زیادتی، جدّاً دفاع نموده است و قرآن را إجماعاً منزّه از این گونه تغییرات می داند. ایشان درباره این کتاب در «الذریعه» خود فرموده اند:

**الفصل الخطاب فی تحریف الكتاب** لشیخنا الحاج میرزا حسین النوری الطبرستانی ابن المولی محمد تقی بن المیرزا علی محمد النوری که در یالواز قرای نور طبرستان در سنه ۱۲۵۴ متولد شدند، و در سنه ۱۳۲۰ شب چهارشنبه ۲۷ ماه جمادی الأخری فوت می کنند، و همان روز در ایوان سوم از طرف راست کسی که از باب قبله داخل صحن مرتضوی می شود، دفن می گردند.

در این کتاب، إثبات عدم تحریف را به زیادتی و تغییر و تبدیل و غیرها از آنچه تحقیق پیدا نموده و واقع شده است در غیر قرآن، گر چه به کلمه واحده ای بوده باشد که ما جایش را ندانیم نموده است.

و در خصوص غیر آیات احکام اختیار کرده است که: از جمع کنندگان قرآن، تنقیص حاصل شده است به طوری که ما عین آن را نمی دانیم؛ اما نزد أهلش

مشخص و موجود می‌باشد. بلکه از اخباری که آنها را در کتاب مفصلاً ذکر کرده است علم إجمالي به ثبوت نقص فقط، حاصل است.

شیخ محمود طهرانی مشهور به مُعَرَّب ردی بر وی نگاشت و نامش را «کشف‌الارتیاب عن تحریف‌الکتاب» نهاد. چون این مطلب به شیخ نوری رسید، رساله‌ای فارسی جداگانه در جواب از شبهات «کشف‌الارتیاب» همان طور که در ج ۱۰، ص ۲۲۰ گذشت نوشت. و این بعد از طبع «فصل الخطاب» و نشر آن بود. و شیخنا عادتش این بود که می‌گفت: راضی نیستم از کسی که «فصل الخطاب» را مطالعه کند و نظر در این رساله را واگذارد.

شیخنا در اول رساله جوابیه گفته است: اعتراض براساس مغالطه در لفظ تحریف است؛ چرا که مراد من از تحریف، تغییر و تبدیل نیست، بلکه خصوص إسقاط بعض از آن چیزی است که نازل شده است و نزد أهلش محفوظ می‌باشد. و علاوه مراد من هم از کتاب، قرآن موجود میان دَفْتین نیست؛ به علت آنکه آن قرآن بر آن حالتی که بین‌الدفتین در عصر عثمان بود، اینک هنوز باقی است؛ نه زیادی بر آن عارض شده است نه نقصان. بلکه مراد من کتاب الهی نازل شده است. و من خودم از او شفاهاً شنیدم که می‌گفت: من در این کتاب ثابت نموده‌ام که: آنچه فعلاً در میان دَفْتین موجود است، دست نخورده همان است که در عصر عثمان بوده است؛ ابدأً تغییری و تبدیلی همان طور که در سایر کتب سماویّه حاصل شده است در آن رخ نداده است. بنابراین سزاوار است به آنکه نامیده شود: «فصل الخطاب فی عدم تحریف‌الکتاب». و علیهذا نامیدن آن به این نامی که مردم آن را بر خلاف منظور و مراد من حمل می‌کنند، اشتباهی است در نامگذاری. ولیکن من در این کتاب نیآورده‌ام آنچه را که آن را بر او حمل می‌نمایند. بلکه مراد من، إسقاط بعض وحی مُنَزَل الهی است؛ و اگر می‌خواهی تو نام آن را بگذار: «الْقَوْلُ الْفَاصِلُ فِي إِسْقَاطِ بَعْضِ الْوَحْيِ النَّازِلِ...»

و رساله جوابیه آن در حرف‌راء به عنوان «الرَّدُّ عَلَى كَشْفِ الْاِرْتِيَابِ» گذشت.

و حاج مولی باقر واعظ کجوری طهرانی با کتابش به عنوان «هدایة المرتاب فی تحریف الکتاب» آن را تأیید نموده است. و کتاب «کشف الحجاب والنقاب عن وجه تحریف الکتاب» تألیف شیخ محمد بن سلیمان بن زویر سلیمانی خطی بحرانی شاگرد مولی ابی الحسن الشریف العاملی خواهد آمد.

و شیخ هادی طهرانی محصل آنچه را که در «فصل الخطاب» آمده است در کتاب خود به نام «مَحَجَّةُ الْعُلَمَاء» مطبوع در سنه ۱۳۱۸ آورده است؛ و اگر چه اخیراً به جهت دفع آنچه که ظواهر کلمات و عنوانات موهم آن است، از آن برگشته است.<sup>۱</sup> و درباره هویت کتاب ردّ بر «فصل الخطاب» گوید:

«كشْفُ الارتباب فی عدم تحریف الکتاب» تألیف فقیه شیخ محمود بن ابی القاسم شهیر به معرّب طهرانی متوفی در اوائل عشر دوّم بعد از سنه ۱۳۰۰ این کتاب را بر ردّ «فصل الخطاب» شیخنا النوری نوشته است. و چون به دست شیخ نوری رسید رساله‌ای علیحده در جواب شبهات او نوشت و پیوسته توصیه می نمود که: هر کس نسخه‌ای از «فصل الخطاب» نزد اوست باید این رساله را بدان ضمیمه نماید به جهت آنکه این رساله به منزله متمّمات آن است...

این کتاب را بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه‌ای ترتیب داده است. و اوّل اشکال او این است که: چون ثابت بشود تحریف قرآن، یهود می‌گویند: فرق میان کتاب ما و کتاب شما در عدم اعتبار نیست. او در رساله جوابیه جواب می‌دهد که: این مغالطه لفظیه می‌باشد؛ چون مراد از تحریف واقع در کتاب غیر از آن چیزی است که لفظ بر آن حمل می‌شود از تغییر و تنقیص و تبدیلی که جمیع آنها در کتب یهود و غیرهم تحقق یافته است؛ بلکه مراد از تحریف کتاب خصوص تنقیص است فقط، و در غیر احکام فقط. و اما زیادی در آن، اجماع محصل از جمیع فرق مسلمین و اتفاق عام کلمه ایشان بر آن واقع است که: در قرآن گرچه به مقدار کوتاهترین آیه‌ای، و یا کلمه

۱- «الدَّرِيعَةُ إِلَى تَصَانِيفِ الشَّيْعَةِ» ج ۱۶، ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲.

واحد‌ای در جمیع قرآن که ما محلّ آن را ندانیم بوده باشد زیاد نگردیده است.<sup>۱</sup> و درباره هویت رساله ردّ بر کشف الارتیاب گوید: آن را شیخنا النوری تألیف کرد و آن رساله فارسی است که طبع نشده است...

در اینجا مفصلاً جواب نوری را از اینکه ایراد مغالطه لفظیه است به عین آنچه ما از وی در معرفّی «فصل الخطاب» و در معرفّی «کشف الارتیاب» ذکر نمودیم آورده است، و در پایان آن گوید: لآنه یثبت فیه من أوّله إلی آخره عدم وقوع التّحریف بهذا المعنی فیه أبداً.<sup>۲</sup> (یعنی زیادتی و تغییر و تبدیل).

و درباره هویت کتاب «مَحَجَّةَ العلماء» که أخبار «فصل الخطاب» را در آن آورده است، و سپس از آنها برگشته است گوید: در اصول فقه است در دو مجلد... تألیف شیخ هادی بن مولی محمد امین طهرانی نجفی متوفی در ۱۰ شوال سنه ۱۳۲۱... و آن کتاب در طهران در سنه ۱۳۱۸ طبع سنگی شده است.<sup>۳</sup>

معلوم است که: جواب مرحوم محدّث نوری از اینکه: اشکال مبتنی بر مغالطه لفظیه است، تمام نیست. زیرا گرچه از ناحیه تغییر و تبدیل و زیادتی بحث از تحریف، نفی آن را افاده داده است؛ اما از ناحیه نقیصه این کتاب متحمّل آن است، و آن مستلزم اشکال می‌باشد.

و اما اینکه افاده نموده‌اند که: مراد از تحریف کتاب ربّ الأرباب همان کتابی است که جبرائیل بر پیغمبر نازل کرده است نه این قرآن فعلی معمولی که در دست ماست و یقیناً این همان کتاب جمع شده به دست عثمان است؛ ایضاً گفتاری است بدون فایده. کسی اشکال در این قرآن فعلی و تحریف آن از زمان عثمان تا به حال نکرده است. اشکال در تحریف قرآن مُنَزَّل از آسمان به پیامبر است که آیا همان آیات و سوره بدون کم و زیاد و تغییر و تبدیلی گرد آمده است و به صورت قرآن فعلی

۱- «الذریعة» ج ۱۸، ص ۹ و ص ۱۰.

۲- «الذریعة» ج ۱۰، ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱.

۳- «الذریعة» ج ۲۰، ص ۱۴۶ و ص ۱۴۷.

در آمده است؟ یا در زمان خلفای پیشین و در عصر عثمان در جمع آوری در حین جمع اول در زمان ابوبکر، و در حین جمع دوم در زمان عثمان نقیصه و یا زیادتی در آن پدید آمده است؟!

گفتار شیعه آن است که: آن قرآن مُنَزَّل من السَّماء بدون کم و زیاد به صورت همین قرآن است. و ما در این کتاب که درصدد بیان عقاید شیعه می‌باشیم به عنوان عدم تحریف زیاده یا نقیصه و یا تغییراً و تبدیلاً عقیده آنان را طبق همین بحثی که ملاحظه نمودید بیان و اثبات می‌کنیم **والحمد لله وحده**.<sup>۱</sup>

۱- فقیه و مدافع أهل البيت: مرحوم سید محسن امین حسینی عاملی در کتاب «أعیان الشیعة» طبع دوم ج ۱، ص ۱۲۱ تا ص ۱۲۳ در پاسخ ابن حزم که نسبت تغییر در قرآن را به امامیه داده است می‌فرماید:

او می‌گوید: از عقائد امامیه همگی ایشان از زمان قدیم و جدید، آن است که: قرآن تبدیل یافته است: مواردی که از آن نیست در آن اضافه شده و موارد بسیاری از آن کاسته شده و موارد بسیاری تبدیل پیدا نموده است؛ غیر از علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب که از امامیه بود و تظاهر به اعتزال می‌نمود. زیرا که وی این رأی را انکار می‌کرد و کسی را که بدان قائل باشد تکفیر می‌نمود. و همچنین دو مصاحب او: ابویعلی میلاد طوسی و ابوالقاسم رازی.

و ما می‌گوئیم: یک نفر از امامیه از قدیم و جدید قائل نشده است که در قرآن زیادتی می‌باشد نه اندک و نه بسیار تا چه رسد به تمامی امامیه. بلکه جملگی ایشان اتفاق دارند بر عدم زیادتی. و آنهایی که روی گفتارشان حساب می‌شود و اعتنا می‌شود از محققین آنها اتفاق دارند بر آنکه: از قرآن چیزی کاسته نگردیده است. و تفصیل این مطلب هنگام ذکر کلام رافعی خواهد آمد. و کسی که خلاف این را بدانها نسبت دهد، کاذب و افترا زننده و جرأت کننده بر خدا و رسول او می‌باشد. و کسانی که ابن حزم آنان را استثناء نموده (علی بن الحسین و مصاحبانش) و گفته است: ایشان زیادتی و نقیصه را در قرآن انکار دارند و قائلین به آن را تکفیر می‌نمایند، آنها أجله علماء امامیه هستند؛ اگر چه او در ادعای تکفیر دروغ می‌گوید، آن تکفیری که آن را در کتابش با پیمانۀ سرشار پیوسته برای مردم توزین می‌نماید و قلم و زبانش بر آن عادت کرده است. آن علی بن الحسین که در کلام وی آمده است شریف مرتضی علم الهدی ذوالمجدین از أجلاء علماء امامیه و پیشوایان آنها و مشاهیرشان می‌باشد و از أجداد او موسی را میان محمد و ابراهیم ساقط کرده است. و گفتار او که: وی امامی بود ولیکن به اعتزال تظاهر می‌کرد، جداً گفتار طریفی

می‌باشد. امامی چگونه می‌شود معتزلی باشد؟ کتاب «شافی» مرتضی ردّ کتاب «مغنی» قاضی عبدالجبار است که وی از مشهورترین مشایخ علماء معتزله است. ولیکن گروهی عادت کرده‌اند به اینکه جماعتی از محققین علماء امامیه را نسبت به اعتزال دهند به سبب موافقتشان با معتزله در بعضی از مسائل مانند مسأله رؤیت و حُسن و قُبْح و أمثالهما. و این خطا می‌باشد و گوینده‌اش به غلط رفته است. چرا که معتزله به آنان که اهل سنت نامیده می‌شوند نزدیک‌ترند تا به شیعه؛ چون با آنها در امر خلافت و در اخذ فروع دین از ائمهٔ اربعهٔ عامه موافقت دارند.

و اما ابویعلی میلاد طوسی نامی است محرّف، و صحیح آن: ابویعلی سلار است ولیکن وصفش به طوسی خطا می‌باشد؛ بلکه او سلار دیلمی است. و سید مرتضی شاگرد دگری دارد به نام شریف ابویعلی محمدبن الحسن الجعفری؛ و از تلامذهٔ سید مرتضی شیخ ابوجعفر محمد ابن حسن طوسی می‌باشد؛ اما ابن حزم به جهت شدت تفحص و تحقیقش (!) هم اسم و هم صفت را تحریف نموده است. اما ابوالقاسم رازی ظاهراً آن نیز نامی محرّف باشد؛ چون ما در أصحاب سید مرتضی احدی را بدین اسم نمی‌شناسیم. و ما در بحث هشتم ذکر نمودیم که: صدوق از اعتقاد امامیه، عدم نقص و عدم زیاده را در قرآن به شمار آورده است. و از اینجا دانسته می‌گردد که: گفتار ابن حزم افترائی محض می‌باشد. علاوه بر اینها اختلاف در برخی آیات قرآن در عصر صحابه موجود بوده است: ابن مسعود این طور قرائت کرده است: **فَمَا اسْمُتَعْتَمُ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى**. این را طبری در تفسیرش حکایت نموده است. و در آیه هنگام ذکر کلام ابن حزم خواهد آمد گفتار بعضی از آنان که اهل سنت نامیده می‌شوند به وقوع نقیصه در قرآن. و مسلمانان در **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اختلاف نموده‌اند که آیا آن جزئی از سوره‌ها می‌باشد یا نه؟ ابوحنیفه آن را جزء نمی‌داند و شافعی آن را جزء میدانند و ائمهٔ اهل بیت آن را جزء میدانند. و علمای علم اصول گفته‌اند: آنچه با خبر واحد نقل شود از قرآن نمی‌باشد. و این اعترافی است از ایشان به وقوع خلاف. اما جمیع این سخنان گفتاری است شاذ و مسبوق و ملحق به اجتماعی که بر عدم زیاده و نقیصه قائم می‌باشد.

آیه الله امین عاملی در همین کتاب در ص ۱۴۱ تا ص ۱۴۵ می‌فرماید: رافعی در کتاب «اعجاز القرآن» ص ۱۸۵ گوید: اما رافضیان - آخراهم الله - این طور بودند که می‌پنداشتند قرآن تبدیل یافته است و در آن کمی و زیادی روی داده و از مواضع خود تحریف یافته است؛ و اُمَّت این عمل را با سنت نیز به جای آوردند. و تمام این کارها و دستبردها از پندارهای شیخشان و عالیشان هشام بن حکم بوده است برای اسباب و اغراضی که اینجا محلّ شرح آن نمی‌باشد؛ و رافضیان از روی جهالت و حماقت از کلام او پیروی کردند - انتهی.

و ما می‌گوئیم: اما شتاب او در سب و شتم به واسطهٔ آن است که: «هر کوزه از آن همان برون

تراود که در اوست.» و از قدیم‌الایام مردم کافرکیش ربّ العزّة و انبیاء و مرسلین را سبّ می‌نموده‌اند. و نیاکان رافعی: بنی امیه، که وی به إعلاء کلمه و تعظیم و تکریم نامشان و ذکرشان می‌پردازد، نیاکان شیعه و امامشان امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب برادر رسول الله ﷺ و صنوّ و همپایه و هم شاخه او را سبّ می‌کرده‌اند. اما در اثر این سبّ نمودن ابدأ ضرری بدیشان واصل نگشت.

و اما اینکه می‌گوید: رافضه می‌پندارند که قرآن تحریف شده است، این سخنی است افتراء و دروغ که از ابن حزم در گفتارش که در این مبحث گذشت پیروی نموده است. بزرگان علماء شیعه و محدثین آنها بر خلاف آن تصریح دارند. و مادر آنجا مبین ساختیم که جمیع شیعیان عموماً بر عدم زیادتى، و محققین و افرادی از ایشان که به کلامشان اعتنا می‌گردد بر عدم نقیصه در قرآن اتفاق نموده‌اند. و در آنجا اشاره نمودیم که: قول به نقص در قرآن از اقوال شاذّه‌ای است که در اهل سنت و شیعه پیدا شده بود، و اختصاص به شیعه ندارد، و از دو فرقه شیعه و سنی مسبوق و ملحق می‌باشد به إجماع بر عدم نقصان. بنابراین بدان اعتنائی نمی‌گردد. پس موضع عیب و محلّ تُقَد و ایراد بر ما کجاست ای انصاف دهندگان؟! و در اینجا ما برای روشن شدن بیشتر کلاممان گفتارهایی را از أجلاء علماء شیعه که نصّ است در آنچه که گفته‌ایم ذکر می‌کنیم.

در اینجا مرحوم سید محسن امین کلام صدوق رادر «اعتقادات» و کلام شیخ طبرسی رادر «مجمع البیان» و به نقل از او کلام علم الهدی سید مرتضی رادر مسائل «طرابلسیات»، و کلام شیخ طوسی رادر اول کتاب «تبیان» ذکر کرده است؛ تا میرسد به اینجا که می‌گوید: و شیخ جعفر نجفی فقیه عصرش در کتاب «کشف الغطاء» می‌گوید: لا ریب أن القرآن محفوظ من النقصان بحفظ الملک الدیان كما دلّ علیه صریح القرآن و إجماع العلماء فی کلّ زمان، و لاعبرة بالتأدر- انتهى. و شیخ بهائی می‌گوید: و صحیح آن است که قرآن عظیم محفوظ می‌باشد از دستبرد به آن، خواه به زیاده و خواه نقیصه، و بر این امر دلالت دارد قوله تعالی: و إنا له لحافظون. و از سید محسن بغدادی در «شرح وافیه» نقل است إجماع بر عدم زیاده، و اینکه آنچه معروف است میان أصحاب ما حتّی حکایت اجماع بر آن شده است أيضاً عدم نقیصه می‌باشد- انتهى. و شیخ علی بن عبدالعال کرکی رساله‌ای در نفی نقیصه تدوین نموده است. و فاضل معاصر شیخ جواد بلاغی نجفی صاحب کتاب «الهدی إلى دین المصطفى» در مقدمه کتاب خود: «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» می‌گوید: پیوسته قرآن کریم بر حسب حکمت تشریح و حوادث و مقتضیات تازه پدید آنا فناً، در نزولش متدرّجاً و قسمت به قسمت نازل می‌گردیده است. و هر زمان که چیزی از آن نازل می‌گشت دلّه‌ای مسلمین به سوی آن می‌شتافت و برای أخذ و فهم آن، سینه‌هایشان منشرح می‌گردید و با نیکوترین رغبت و اشتیاق، و کامل‌ترین إقبال برای حفظ کردن آن سرعت



در اینجا که می‌خواهد سخن ما در این موضوع خاتمه یابد، سزاوار دیدیم مطالبی را از صدیق ارجمند و شاب برومند، المهتدی بنورالولاية، الرافض مراتب البدع والانحراف دکتر سید محمد تیجانی از کتاب ارزشمندشان «الأكوون مع الصادقین» در اینجا بیاوریم شُکراً لمساعیه الجمیلة و بیاناً لمظلومیة الشیعة در این

می‌نمودند و حافظه قوی آنها، که عرب در آن امتیاز دارند و بدان معروف و شناخته شده‌اند، آنرا به خود می‌گرفت و جذب می‌کرد، و آنرا در دل‌هایشان مانند نقش بر روی سنگ ثابت و برقرار می‌ساختند، و شعار اسلام و علامت شخص مسلمان در آن زمان، آراستگی و پیراستگی به حفظ آیاتی بود که از قرآن نازل گردیده است برای آنکه با حجت‌های آشکار آن، و شرایع و اخلاق فاضله، و تاریخ مجید، و حکمت باهره، و ادبیت عربی فائق و معجز آن، قوت بصیرت گیرد. و این نهج و منهج استمرار یافت تا آنکه در زمان رسول الله ﷺ تعداد هزاران و دهها هزار مسلمان بودند که همگی آنها از حاملین و حفظه قرآن به شمار می‌آمدند، و چون رسول خدا رحلت فرمود و دیگر انتظاری برای نزول تتمه‌ای برای قرآن نبود، در آن هنگام مسلمین بر آن شدند که قرآن را در مصحف جامعی تسجیل کنند. لهذا ماده قرآن را با اشراف هزاران مرد مسلمان از حافظین آن جمع کردند، و قرآن بر این احتفال عظیم و اجتماع کبیر مسلمین نسلاً بعد نسل به طور مستمر باقی ماند به طوری که برای هیچ امر تاریخی تواتر و بدهت بقائی که برای قرآن اتفاق افتاده است پیش نیامده است همان طور که خداوند - جَلَّتْ أَلَاؤُهُ - بقوله تعالی: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** و بقوله تعالی: **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ** وعده حفظ آن را داده است. و علیهذا اگر در روایات شاذه چیزی درباره ضیاع و از میان رفتن برخی از آن شنیدی، برای آن وزنی را اقامه مکن و تا جایی که علم اجازه می‌دهد درباره اضطراب و وهن آن روایات و ضعف روایانش و مخالفتش با مسلمانان و آنچه به کرامت قرآن چسبانده است از آن چیزهایی که از جهت دناوت و پستی شباهتی به قرآن ندارد، سخن بگو! - انتهی.

سپس مرحوم بلاغی مقداری از آن روایات را بیان نموده است، و در حاشیه ذکر کرده است روایاتی را که دلالت دارند بر آنکه قرآن را در زمان پیغمبر ﷺ جمع نموده است: معاذ بن جبل، و عبادة بن صامت، و ابی بن کعب، و ابو ایوب أنصاری، و ابودرداء، و زید بن ثابت، و سعد بن عبید، و ابو زید؛ و اینکه از جمله کسانی که قرآن را در زمان حیات پیغمبر ختم کرده بودند عثمان و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود بوده‌اند؛ و کلام زید بن ثابت را که: **كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (أَوْ حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ) ﷺ نُوِّلَ الْقُرْآنَ مِنَ الرِّقَاعِ** - انتهی. و بواسطه آنچه ذکر شد میدانی که أراجیفی را که این گروه بر شیعه می‌بنند چقدر سست و بی‌اعتبار می‌باشد! و آن روایات شاذه‌ای که بدان اعتنائی نمی‌گردد را عده شاذی از فریقین روایت کرده‌اند و اختصاص به شیعه ندارد.

مقام و سایر مقامات که بعضی از نویسندگان مغرض سنّی مذهب که پیوسته می‌خواهند آتش فتنه و فساد را دامن زنند و از صلح و آشتی و بیان حقایق‌گریزانند، آنان شیعه را متّهم می‌نمایند که: ایشان قائل به تحریف کتاب الله می‌باشند؛ با آنکه دیدیم و می‌دانیم که ساحت ایشان از این تهمت مُبرّی است. ایشان در این کتاب بحثی مفید و جالب نموده‌اند و روشن ساخته‌اند که اُبداً این مسأله مربوط به شیعه نیست. و از جهت روایات و غیرها، عامّه و خاصّه، سنّی و شیعه در این امر یکسان می‌باشند. و ما در اینجا عین ترجمه گفتارشان را ذکر می‌کنیم:

### گفتار راجع به تحریف قرآن

این گفتاری است فی حدّ ذاته شنیع و ناپسند. مسلمانی که ایمان به رسالت محمد ﷺ آورده است خواه شیعی باشد خواه سنّی نمی‌تواند آن را تحمل نماید، به علّت آنکه خود حضرت ربّ العزّة و الجلاله متکفّل حفظ و حراست آن شده است و فرموده است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.<sup>۱</sup>

«تحقیقاً ما ذکر را فرو فرستادیم، و تحقیقاً ما هر آینه پاسداران و نگهبانان آن

می‌باشیم.»

بنابراین هیچ کس را توان آن نمی‌باشد که از قرآن چیزی را کم کند و یا بیفزاید گرچه حرف واحدی بوده باشد، و آن است معجزه جاودانی پیغمبر ما که: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.<sup>۲</sup>

«بطلان بر آن وارد نمی‌گردد، نه از جهت مقابل، و نه از جهت پشت؛ فرستاده‌ای

است تدریجاً از جانب خداوند حکیم حمید.»

۱- آیه ۹، از سوره ۱۵: حجر.

۲- آیه ۴۲، از سوره ۴۱: حم السجدة.

و عمل خارجی و فعل معمولی مسلمین نیز تحریف قرآن را ردّ می‌نماید؛ به سبب آنکه بسیاری از صحابه عادتشان این بود که قرآن را از برّ می‌کردند، و مسلمین در حفظ آن و تحفیظ و یاد دادن آن به فرزندان‌شان در طول روزگار دراز تا امروز حاضر ما از یکدیگر سبقت می‌گرفته‌اند. بنابراین برای هیچ انسانی، و نه جماعتی، و نه دولتی، امکان نداشته و ندارد که آن را تحریف نمایند یا تبدیل کنند.

ما اگر جمیع شهرهای مسلمین را شرقاً و غرباً، شمالاً و جنوباً، و در هر مکانی از دنیا بپیمائیم، همین قرآن را بدون زیاده و بدون نقصان می‌یابیم، گرچه مسلمین دارای مذاهب و فرق مختلفی باشند، و به میل و نحلی منقسم باشند.

بنا بر آنچه گفته شد: قرآن یگانه محرّک و مشوّق وحیدی است که آنان را جمع می‌کند و در آن دو نفر از میان اُمّت اختلاف ندارند مگر از ناحیه تفسیر یا تأویل، فُكُلٌ حَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

و اینکه گفتار به تحریف آن به شیعه نسبت داده شده است، مجرد تشنیع و تهویل است و به هیچ وجه من الوجوه از معتقدات شیعه نیست. و ما چون اعتقاد شیعه را درباره قرآن کریم می‌خوانیم، سریعاً می‌یابیم که: إجماع و اتّفاقیان بر تنزیه کتاب الله از هر گونه تحریف می‌باشد.

صاحب کتاب «عقائد الإمامیّة»<sup>۱</sup> شیخ مظفّر می‌گوید: ما عقیده داریم که قرآن همان وحی الهی مُنَزَّلٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بر لسان پیغمبر اکرم اوست، که تبیان هر چیزی در آن است، و معجزه خالده اوست که بشر از نزدیکی بدان عاجز گردیده است در بلاغت و فصاحت و در آنچه قرآن در بردارد از حقائق و معارف عالیه؛ و قرآن دستخوش تبدیل و تغییر و تحریف نمی‌گردد. و همین کتابی که در دست ماست و آن را تلاوت می‌نمائیم، همان قرآن نازل شده بر پیغمبر است. و هر کس غیر

۱- «عقائد الإمامیّة» شیخ محمد رضا مظفّر، منشورات مکتبه الامین در نجف سنه ۱۳۸۸، ص ۵۹ و ص ۶۰، تحت شماره ۲۱- عقیدتنا فی القرآن الکریم.

از این را ادعا کند یا دشمنی است خرق کننده حقایق، یا مغالطی است در هم بافنده، و یا مشتبهی است در خطا فرو رفته. و تمام این گروهها بر راه غیر هدایت می‌روند، چرا که آن کلام الله است که لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ -انتهی کلامه.

از این گذشته تمام بلاد شیعیان، معروف و احکامشان در فقه نزد جمیع معلوم است. اگر آنان قرآنی غیر قرآنی که نزد ماست داشتند همه مردم می‌دانستند. و من به خاطر دارم وقتی که برای وَهْلَهُ أَوَّلُ وَّارِدِ بِلَادِ شِيعَةٍ شدم در ذهنم بعضی از این إشاعات بود. فلذا کار من آن بود که چون یک مجلد کتاب قطوری را می‌دیدم، دستم به سوی آن می‌رفت به امید آنکه من بر آن قرآن پنداری دست یافته‌ام؛ ولیکن با سرعت این گمان نقش بر آب می‌گشت و سپس فهمیدم: آن یکی از تشنیعاتی دروغین است برای آنکه عامه مردم را از شیعه برانند و متنفر سازند.<sup>۱</sup>

۱- شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «مع الشيعة الإمامية» که به عنوان «الشيعة في الميزان» با دو کتاب دیگر در یک مجموعه طبع شده است در ص ۲۹۹ از استاد خالد محمد خالد در کتاب «الديمقراطية» ص ۱۴۸ نقل کرده است که او گفته است: «شیعه معترف به کتابی غیر از قرآن نیستند بلکه بعضی از طوائف آنها قرآنی غیر از قرآن ما دارند و شیعیان، سنت و احادیثی که از رسول الله بیان شده و امامان اهل سنت آنها را نقل کرده‌اند قبول ندارند.» شیخ در جواب می‌گوید: من نمی‌دانم احدی از شیعه را که بشناسد طائفه‌ای را که قرآنی غیر از قرآن ما داشته باشند. اما من از آن طائفه هیچ چیزی نشناختم و از قبل هم نشنیده‌ام؛ و اگر وجودی داشته باشد من نمی‌خواهم بدانم و بشناسم، زیرا که من معتقدم و هر شیعی که با من است معتقد است که: هر کس بدین قرآنی که در دست ماست اگر ایمان نداشته باشد او کافر است و ابدأ نصیبی از اسلام ندارد؛ او نه مسلمانی است سنتی و نه مسلمانی است شیعی؛ همچنانکه من سراغ ندارم احدی از شیعه را که به قرآن معترف باشد و به سنت و احادیث رسول معترف نباشد. شیعه معتقد است که قرآن و سنت از جهت پیروی و وجوب عمل چیز واحدی می‌باشند، و کسی که سنت رسول را منکر شود خود قرآن را منکر شده است چرا که خداوند تعالی می‌گوید: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. و این است کتابهای ایشان در فقه و اصول و حدیث و رجال که به صدها عدد به شمارش می‌آید و همگی با صراحت اعلام دارند که: ادلة شریعت اسلام و مصادر احکام آن چهار چیز است: کتاب، سنت، اجماع، عقل.

ولیکن دائماً در آنجا کسی بود که بر علیه شیعه با کتابی به اسم «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب» احتجاج و تشنیع می نمود که مؤلفش محمد تقی نوری<sup>۱</sup> طبرسی متوفی در سنه ۱۳۲۰ هجری می باشد. وی شیعه است. و این جماعت ایراد کننده می خواهند مسئولیت این کتاب را بر شیعه بنهند. و این از انصاف به دور است.

پس چه بسیار از کتابهایی است که نوشته می شود، و در حقیقت در آنها تعبیری نیست مگر از رأی خصوص کاتبان و مؤلفانش، و در آنها درست و نادرست، غث و سمین، و حق و باطل وجود دارد، و در طی آن کتاب، خطا و صواب درج می گردد؛ و ما نظیر آن را در میان همه فرقه‌های اسلامی می یابیم و انحصار به شیعه و غیر شیعه ندارد. و در حقیقت آن کتاب «فصل الخطاب» به اهل سنت و جماعت، نزدیکتر و چسبیده تر است تا به جماعت شیعه.<sup>۲</sup>

آیا جایز است برای ما آنکه مسئولیت کتابی را که وزیر فرهنگ مصر و رئیس ادب عربی: دکتور طه حُسین درباره «قرآن و شعر جاهلی» نوشت بر اهل سنت و جماعت تحمیل نمائیم؟! آیا آنچه را که بخاری که کتابی است صحیح نزد عامه درباره نقص و زیادت در قرآن آورده است و همچنین صحیح مسلم و غیره؟! ولیکن ما باید از این تحمیلها إغماض کنیم و سینه را با حسنه پاداش دهیم؛ و چقدر عالی و زیبا در این موضوع استاد محمد مدنی رئیس دانشکده شریعت در دانشگاه الأزهر گفته است آنجا که در نوشتجاتش می گوید:

مَعَاذَ اللَّهِ از آنکه إمامیه، قائل به نقص در قرآن باشند، چرا که فقط روایاتی است که در کتبشان روایت شده است همانطور که مثل آن در کتب ما روایت شده است. و

۱- نام مؤلف آن حاج میرزا حسین، و نام پدرشان محمد تقی است.

۲- به علت آنکه کتاب «فصل الخطاب» چیز مهمی نزد شیعیان به حساب در نمی آید، در حالی که روایات نقیصه و زیادتی در قرآن را صحاح اهل سنت و جماعت أمثال بخاری و مسلم و «مسند» امام احمد تخریج نموده اند.

أهل تحقیق از دو فریق، آنها را تضعیف و تزییف نموده‌اند و بطلان‌شان را روشن و مبرهن نموده‌اند.<sup>۱</sup>

۱- نظیر بحث سید محمد تیجانی در عدم فرق نسبت تحریف و عدم تحریف قرآن به شیعه و سنی بحثی است که شیخ محمدجواد مغنیه در کتاب «الشیعة والتشیع» ص ۵۹ تا ص ۶۱ درباره عدم تحریف قرآن و عدم تفاوت این مرام میان شیعه و سنی نموده است. او می‌گوید: نسبت به امامیه داده شده است قول به آنکه در نزد فاطمه بنت الرسول مصحفی بوده است که در آن زیادتیهائی از این قرآن کریم وجود داشته است. و ما پیش از آنکه حقیقت این نسبت را روشن سازیم اشاره‌ای به عقیده مسلمین در صیانت کتاب الله عزیز می‌نمائیم: جمیع مسلمانان با کلمه واحده اتفاق برآن نموده‌اند که: در قرآن زیادتیی وجود ندارد غیر از گروه کوچکی دور افتاده و غیرقابل اعتنا از فرقه‌های خوارج. ایشان انکار کرده‌اند که سوره یوسف از قرآن باشد چون آن سوره عبارت است از داستان غرام و عشقبازی که از امثال آن کلام خداوند سبحانه منزّه می‌باشد. و به بعضی از معتزله نسبت داده شده است انکار سوره ابی لهب را به جهت آنکه در آن سب و طعن است که با منطق حکمت و تسامح سازش ندارد. و ما توقف و درنگ نداریم در اینکه کسی که یک کلمه واحده را از قرآن انکار کند کافر است، و در اینکه انکار بعضی از قرآن عیناً مانند انکار تمام قرآن است به سبب آنکه طعن صریح است در آن چیزی که از رسول اکرم به اتفاق مسلمین و به ضرورت دین به ثبوت رسیده است. و اما راجع به نقیصه در قرآن به معنی اینکه قرآن مشتمل بر جمیع آیات نازله بر محمد نیست، افرادی از شیعه و سنت در اعصار گذشته و بسیار دور بدان قائل شده‌اند و در همان اعصار محققین و شیوخ اسلام از فریقین آن را انکار کرده‌اند، و با کلمه قاطعه همگی جازم شده‌اند که آنچه اینک در میان دفتین است همان قرآن فرود آمده از نزد خداوند است بدون زیادتیی یا کمی به جهت آیه ۹ از سوره حجر: **أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ**، و آیه ۴۲ از سوره فصلت: **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَمِنْ خَلْفِهِ نَزَّلْنَاهُ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ**.

و امروزه این قول ضرورتی است از ضروریات دین و عقیده‌ای برای جمیع مسلمین، چرا که قائل به نقیصه نداریم نه از شیعه و نه از سنی. فعليهذا بحث از این موضوع و تعرض به آن در این عصر لغو است و بیهوده، یا آنکه دس و طعن است بر اسلام و مسلمین. و اگر ما عذر محب‌الدین خطیب و حفاوی و جبهان و همقطاران آنها را از اجیران و مزدوران بپذیریم ما ابداً عذر شیخ ابوزهره را نخواهیم پذیرفت چرا که او از جهت علم و اخلاق از هزار و یک خطیب از امثال محب‌الدین برتر و راقی‌تر است، و همین نکته است که ما را متحیر نموده و بر سؤال برانگیخته است که منظور و مقصود حضرت او از اشاعه واثاره این موضوع در کتاب «الامام الصادق» چه بوده است، با علم او و یقین او بر آنکه این بحث مانند خبرگان گذشت و امروز قائلانی نه از شیعه و

.....

نه از سنت بدان موجود نیست؟ منظور و مراد شیخ ابوزهره از جمله فراگیر او بر شیخ کلینی صاحب «کافی» که از وفاتش بیش از یک‌هزار سال می‌گذرد چیست؟ آیا شیخ می‌خواهد ما را در جدلی عقیم وارد سازد در حالی که ما با او و با غیر او طالب وفاق و هم عقیدتی هستیم؟ و من هر چه فکر خود را در میدان این موضوع و علت این جمله کوبنده جولان دادم نتوانستم جهتی را بیابم غیر از تأثر او از اثر محیط خود و اثر وراثت که در او باقی مانده است. و آیا بر این گفتار ما شاهدی روشن تر از کلام وی در ص ۳۶ وجود دارد که می‌گوید: «ما نمی‌توانیم روایات کلینی را قبول کنیم زیرا وی مدعی است که امام جعفر صادق گفته است که: در قرآن نقیصه و زیادتی است؛ در حالی که در این کلام علمای بزرگ اثناعشریه مثل مرتضی و طوسی و غیرهما او را تکذیب نموده‌اند و از ابو عبدالله صادق نقیض آنچه را که کلینی آورده است روایت نموده‌اند.»

شیخ ابوزهره این عبارت و مانند آن را در صفحات متعددی از کتاب بارها و بارها تکرار نموده است و تصویری از کلینی ارائه می‌دهد که گویا او در این قول متفرد است و کسی دیگر به این سخن تفوه ننموده است. و این گونه ارائه تصویر به تضلیل و گمراه نمودن اشبه است همچنانکه اینک از گفتار ما روشن می‌گردد. و من نتوانسته‌ام بفهمم چگونه او وجه شباهت را در آنچه که کلینی در «کافی» نقل کرده است با آنچه که هر یک از بخاری و مسلم در «صحیح» خود نقل کرده‌اند به بوته نسیان سپرده و دستخوش فراموشی قرار داده است؟ بخاری در ج ۸، ص ۲۰۹ طبع سنه ۱۳۷۷ هـ می‌گوید: «عمر بر روی منبر نشست و چون مؤذن از اذان ساکت شد برخاست و ثنای خدای را آن طور که می‌سزد بجا آورد و سپس گفت: أما بعد؛ من برای شما مطلبی را می‌گویم که چنین تقدیر شده است برای من که آن را بگویم؛ چرا که من نمی‌دانم و شاید اینک من در برابر اجل و مرگم بوده باشم. پس هر کس آن را خوب بفهمد و ادراک کند و حفظ نماید باید آن را به مردم قبیله و دیار خود که با راحله‌اش بدانجا می‌رود بیان کند. و کسی که می‌ترسد آن را خوب بفهمد و ادراک نماید من جایز نمی‌دانم برای احدی از مردم که بر من دروغ ببندد. خداوند محمد را به حق برانگیخت و کتاب را بر وی نازل کرد و از جمله چیزهایی که نازل نمود آیه رجم بود. ما آن آیه را خواندیم و فهمیدیم و حفظ کردیم، و رسول خدا رجم کرد و ما هم پس از او رجم کردیم، و من نگرانم از آنکه اگر مدت زمانی سپری شود گوینده‌ای بگوید: قسم به خدا ما آیه رجم را در کتاب الله نیافتیم و بدین سبب با ترک فریضه‌ای که خدا نازل نموده است گمراه شونیم. و رجم در کتاب خدا ثابت و حق است بر مردان محسن و زنان محصنه‌ای که زنا کرده‌اند اگر بینه‌ای قائم گردد، یا زن آبستن شود، و یا اقرار و اعتراف متحقق شود. از این گذشته ما این طور بودیم که از جمله آنچه در کتاب خدا می‌خواندیم این آیه بود: **أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كَفْرٌ بَكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ**. این است آنچه بر زبان خلیفه ثانی در «صحیح» بخاری وارد است و این

و کسی که در شیعه امامیه و یا شیعه زیدیه معتقد بدان باشد یافت نمی‌شود همان طور که در میان اهل سنت کسی که معتقد بدان باشد یافت نمی‌شود. و کسی که می‌خواهد از أمثال این روایات که ما از ذکر آنها إعراض نمودیم، اطلاع پیدا کند می‌تواند به کتاب «إتقان» سیوطی مراجعه نماید. در سنه ۱۴۹۸ میلادی یک نفر از مصریین کتابی نوشت و نامش را «فَرْقَان» نهاد؛

حدیث را مسلم نیز در صحیحش ص ۱۰۷ در قسم اول از جزء دوم طبع سنه ۱۳۴۸ هـ ذکر نموده است و عبارت آن لا ترغبوا عن آبائکم را تا آخر نیاورده است؛ با آنکه ما یقیناً می‌دانیم: در قرآن آیه‌ای که مشعر به وجوب رجم باشد و آیه إعراض از پدران وارد نشده است.

سیوطی در «إتقان» (ج ۱، ص ۶۰، مطبوعه حجازی، قاهره) گفته است: «أولین کس که قرآن را جمع کرد ابوبکر بود و آن را زید نوشت و مردم به نزد زید بن ثابت می‌آمدند و زید آیه‌ای را نمی‌نوشت مگر با گواهی دو نفر شاهد عادل. و آخرین آیه از سوره براءت یافت نشد مگر نزد أبوخزیمه بن ثابت و ابوبکر گفت: آن را بنویسید، زیرا که رسول خدا ﷺ شهادت او را به منزله شهادت دو نفر مرد عادل قرار داده است. بنابراین زید این آیه را نوشت. و اما چون عمر آیه رجم را آورد آن را نوشت چون عمر یک شاهد بود.»

و در این صورت که أبوزهره احادیث کلینی را قبول نمی‌کند چون همان طور که او گفته است وی حدیث تحریف را روایت کرده است، بر عهده و ذمه اوست که احادیث بخاری را به طور جمله و دسته جمعی قبول نکند به جهت این حدیث صریح و واضحی که از عمر بن خطاب و شهادت وی بر تحریف آورده است. کلام کلینی در نتیجه با آنچه بخاری و مسلم در این باب ذکر نموده‌اند اختلاف ندارد. و بناءً علیهذا چرا شیخ ابوزهره بر کلینی تاخته و ستم روا داشته است و از بخاری و مسلم سکوت نموده است؟ جواب این نزد خواننده است.

و أيضاً بخاری در جزء چهارم در باب «طَفَّة ابلیس و جنوده» از عایشه روایت نموده است که گفت: «پیامبر را سحر کردند تا به جایی که در پندار او چنین بود که کاری را که نکرده بود کرده می‌پنداشت.» و جصاص که یکی از پیشوایان حنفیه است این کلام را تکذیب کرده است و عین گفتار جصاص این است: «و ایشان از این مطلب، مطلب فطیع‌تر و ناهنجارتری را بر پیامبر جانش شمرند و آن بدین قرار است که گمان کردند که پیغمبر سحر شده است و سحر در آنحضرت عمل کرده است تا به جایی که آنحضرت گفته است: برای من چنین تخیل می‌شود که مطلبی را گفته‌ام در حالتی که نگفته‌ام و مطلبی را انجام داده‌ام در حالتی که انجام نداده‌ام» - تا اینکه جصاص می‌گوید: «و امثال این اخبار از موضوعات ملحدین است.» (جزء اول از «احکام القرآن» جصاص ص ۵۵ طبع سنه ۱۳۴۷ هـ)



و آن را با بسیاری از أمثال این روایات سقیمه مدخوله موضوعه مرفوضه مشحون ساخت؛ و همگی آنها را از مصادر اهل سنت نقل کرده بود. جامعه اُزهر از حکومت خواست تا آن کتاب را مصادره کنند پس از آنکه با دلیل و بحث علمی وجوه بطلان و فسادش را مبین ساخت.

حکومت به این درخواست پاسخ مثبت داد، و کتاب را مصادره کرد. مؤلف کتاب ادعای نامه بر تضرر خود ایقامه نمود و عوض آن را از حکومت مطالبه کرد. حکم قضاء اداری در مجلس دولت، ادعای نامه را رَفُض کرد و به وی ابدأً عوضی از خساراتش پرداخت ننمودند.

با این فرض آیا صحیح است گفته شود: اهل سنت قداست قرآن را منکرند؟! و یا به جهت آنکه فلان، روایتی را نقل کرده است یا کتابی را تألیف نموده است، اعتقاد به نقص قرآن دارند؟!!

همچنانند شیعه امامیه. فقط روایاتی در بعضی از کتب آنها وارد است همان طور که در بعضی از کتب ما وارد است. و در این باره امام علامه سعید ابوالفضل بن الحسن الطبرسی<sup>۱</sup> از بزرگان علماء امامیه در قرن ششم هجری در کتاب «مجمع البیان لعلوم القرآن» می‌گوید:

فَأَمَّا الزِّيَادَةُ فِيهِ فَمُجْمَعٌ عَلَى بُطْلَانِهَا، وَ أَمَّا النُّقْصَانُ مِنْهُ فَتَقَدَّرَ رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا وَ قَوْمٌ مِنْ حَشْوِيَّةِ أَهْلِ السُّنَّةِ أَنَّ فِي الْقُرْآنِ تَغْيِيرًا وَ نَقْصَانًا. وَ الصَّحِيحُ مِنْ مَذْهَبِ أَصْحَابِنَا خِلَافُهُ؛ وَ هُوَ الَّذِي نَصَرَهُ الْمُرْتَضَى قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ اسْتَوْفَى الْكَلَامَ فِيهِ غَايَةَ الْإِسْتِيفَاءِ فِي جَوَابِ «مَسَائِلِ الطَّرَابُلُسِيَّاتِ» وَ ذَكَرَ فِي مَوَاضِعٍ: أَنَّ الْعِلْمَ بِصِحَّةِ نَقْلِ الْقُرْآنِ كَالْعِلْمِ بِالْبُلْدَانِ وَ الْحَوَادِثِ الْكِبَارِ وَ الْوَقَائِعِ الْعِظَامِ وَ الْكُتُبِ الْمَشْهُورَةِ وَ أَشْعَارِ الْعَرَبِ.

فَإِنَّ الْعِنَايَةَ اشْتَدَّتْ وَ الدَّوَاعِي تَوَفَّرَتْ عَلَى نَقْلِهِ وَ حِرَاسَتِهِ، وَ بَلَغَتْ إِلَى حَدٍّ لَمْ تَبْلُغْهُ فِيمَا ذَكَرْنَا؛ لِأَنَّ الْقُرْآنَ مُعْجِزَةَ النُّبُوَّةِ وَ مَا خَذَ الْعُلُومَ الشَّرْعِيَّةَ وَ الْأَحْكَامَ الدِّيْنِيَّةَ.

۱- أبو علي الفضل بن الحسن - صح

وَعُلَمَاءُ الْمُسْلِمِينَ قَدْ بَلَّغُوا فِي حِفْظِهِ وَحِمَايَتِهِ الْغَايَةَ حَتَّى عَرَفُوا كُلَّ شَيْءٍ اخْتُلِفَ فِيهِ مِنْ إِعْرَابِهِ وَقِرَائَتِهِ، وَحُرُوفِهِ، وَآيَاتِهِ. فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُغَيَّرًا أَوْ مَقْصُوصًا مَعَ الْعِنَايَةِ الصَّادِقَةِ وَالضَّبْطِ الشَّدِيدِ؟<sup>۲۰۱</sup>

و تا اینکه برای تو ای خواننده کتاب ما روشن شود که: این تهمت (یعنی نقص قرآن و زیادتى در آن) به اهل سنت آنسب و أقرب است تا به شیعه، و برای اینکه بدانی: اهل سنت رَمَى می‌کنند غیرشان را به آنچه که در خودشان است - و این قضیه از جمله دواعی من شد تا آنکه به جمیع معتقدات خودم مراجعه نمایم؛ زیرا که هر گاه درصدد برآمدم تا از شیعه در چیزی انتقاد نمایم و بر امری استنکار کنم، آنها اثبات نمودند که از آن بری می‌باشند، و آن عیب به من چسبیده است؛ و دانستم به مرور ایام که ایشان گفتارشان صدق می‌باشد و در خلال بحثهایی که به میان آمد قانع گشتم، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ؛ و امید می‌رود که تو هم اشتیاق پیدا کرده باشی برای آنکه دلیل را از کتب اهل سنت بدانی، آن دلیلی که تو را قانع کند به آنکه ایشانند که قائلند به تحریف قرآن، و آنکه در قرآن، هم نقیصه و هم زیادتى وجود دارد -، اینک من برای تو این مطالب آینده را تقدیم میدارم:

طَبْرَانِي وَبَيْهَقِي تَخْرِيجُ كَرْدَه‌اند که: از قرآن می‌باشد دو سوره: یکی از آنها این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا نَسْتَغِيْبُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ، وَنُثْنِي عَلَيْكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَنَخْلَعُ وَنَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكَ.

و سوره دوم این است:

۱- گفتار استاد محمد مدنی رئیس دانشکده شریعت در الجامع الأزهر، مجله «رسالة الإسلام» شماره ۴، سال یازدهم، ص ۳۸۲ و ص ۳۸۳. [تعلیقه]  
 ۲- ما چون ترجمه این عبارات را از تفسیر «مجمع البیان» طبرسی در ص ۱۲۳ تا ص ۱۲۵ از همین مجموعه ذکر نمودیم لهذا از ترجمه مجدد آن صرف نظر شد و به عبارات عربی خود مؤلف اکتفا گردید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اللّٰهُمَّ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّیْ وَ نَسْجُدُ، وَ اِلَیْكَ نَسْعٰی وَ نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَ نَخْشٰی عَذَابَكَ الْبَحِیْمَ، اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِیْنَ مُلْحَقٌ.<sup>۱</sup>

و این دو سوره را راغب در «محاضرات» دو سوره قنوت اسم نهاده است؛ و آن دو سوره از آن چیزهایی می‌باشند که سیدنا عمر بن الخطاب بدانها قنوت می‌گرفت. و بنا بر تخریح جلال الدین سیوطی در کتاب «إتقان» و أيضاً در تفسیر «الدُّرُّ الْمُنْتَوْر» در مصحف ابن عباس و مصحف زید بن ثابت موجود است.

ای خواننده عاقل و متفکر! می‌بینی تو: این دو سوره که در کتاب «إتقان» و «الدُّرُّ الْمُنْتَوْر» سیوطی است، و این دو تا همانها هستند که طبرانی و بیهقی تخریح کرده‌اند، و همان دوتائی می‌باشند که به سوره قنوت نامیده شده‌اند، اصلاً در کتاب الله تعالی وجود خارجی ندارند.

و این دلالت دارد بر آنکه: در قرآنی که دست ماست این دو سوره ناقصند نسبت به مصحف ابن عباس و مصحف زید بن ثابت، همچنانکه دلالت دارد بر آنکه: در آنجا مصاحف دیگری غیر از آنچه نزد ماست، وجود داشته است. و این مرا به یاد تشیعی آورد که سنیها بر شیعه می‌کنند که فاطمه موصف داشته است. فافهم، و دقت کن (که چقدر تهمت بیجاست، زیرا که مصحف فاطمه - همانطور که ائمه علیهم السلام و علمای شیعه تصریح کرده‌اند - مصحف به معنی خاص آن که مراد کتاب الله تعالی باشد نبوده، بلکه کتابی مستقل بوده است<sup>۲</sup>).

و اهل سنت و جماعت در هر صبحگاهی این دو سوره را در دعای قنوت خود می‌خوانند و من شخصاً آن دو را حفظ داشتم و در قنوت فجر می‌خواندم.<sup>۳</sup>

۱- چون این دو سوره را از تفسیر «المیزان» در همین مجموعه ص ۱۰۷ ذکر نمودیم و در آنجا ترجمه‌اش آمد از ترجمه مجدد آنها صرف نظر شد.

۲- تفصیل این کلام در ص ۳۰۴ تا ص ۳۱۶ از همین مجلد «امام شناسی» خواهد آمد.

۳- شیخ محمود ابوریّه در کتاب «أضواء علی السنّة المحمّدیة» طبع سوّم، ص ۲۵۴ در ضمن بیان سه مشکل گوید: «و شبیه آنچه از ابن مسعود در حذف معوذتین از مصحفش نقل شده

امام أحمد بن حنبل در مسندش از ابی بن کعب تخریج نموده است که گفت: شما سوره احزاب را چقدر می خوانید؟! گفت: هفتاد و اندی آیه! گفت: من آن را با رسول الله ﷺ می خواندم به قدر بقره بود یا بیش از آن، و در آن آیه رجم بود.<sup>۱</sup> و این دلالت دارد بر آنکه: سوره احزاب سه ربعش ناقص شده است، چون سوره بقره ۲۸۶ آیه است در حالی که سوره احزاب از ۷۳ آیه تجاوز نمی کند. و اگر قرآن را با حزب بشماریم سوره بقره بیشتر از پنج حزب است در حالی که سوره احزاب بیشتر از یک حزب نمی باشد.

و گفتار ابی بن کعب: كُنْتُ أَقْرَأُهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ مِثْلَ الْبَقْرَةِ أَوْ أَكْثَرَ در حالی که او از مشهورترین قراء است که قرآن را در عهد رسول اکرم ﷺ حفظ می کردند، و همان کسی است که عمر او را برای صلوة تراویح مقرر داشت تا با مردم نمازگزارد<sup>۲</sup>، بنابراین گفتارش شک و حیرت انگیز است کمالاتی. و امام أحمد بن حنبل در مسندش از ابی بن کعب أيضاً تخریج کرده است که گفت: رسول اکرم ﷺ فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من امر نموده است تا بر تو

است، مطلبی است که از ابی بن کعب روایت است که وی در مصحفش دو سوره خلع و حقد را نوشته بود و با آنها قنوت می کرد. (أبو ریه پس از نقل این دو سوره می گوید: قاضی در «انتصار» متعرض ذکر این دو سوره شده است و گفته است: کلام قنوتی که مروی است ابی بن کعب آن را در مصحفش ضبط نموده است دلیل و برهانی قائم نشده است که آنها قرآن منزل می باشند بلکه قسمی از نوع دعا هستند به سبب آنکه اگر قرآن بود مانند نقل قرآنی نقل می شد و علم به صحتش پیدا می شد. و ممکن است کلامی کلام قرآنی منزل باشد سپس نسخ شده باشد و قرائتش به عنوان دعا مباح بوده باشد و به کلامی که قرآن نیست مخلوط گردیده باشد - و این گفتار از او به صحت نپیوسته است - و آنچه از او روایت شده است این است که وی آن را در مصحفش ثبت نموده است و تحقیقاً او در مصحفش ثبت کرده است دعاء و تأویلی را که از قرآن نمی باشند.)  
أقول: در بحث نفیس حضرت استاد علامه رحمته قریباً گذشت که: احتمال نسخ تلاوت قرآن و باقی بودن اصل آن غیر معقول است.

۱- «مسند» امام أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۲. [تعلیقه]

۲- «صحیح» بخاری، ج ۲، ص ۲۵۲. [تعلیقه]

قرآن را بخوانم پس خواند: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ در آن خواند:  
 وَ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ سَأَلَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ فَأَعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَانِيًا، فَلَوْ سَأَلَ ثَانِيًا فَأَعْطِيهِ لَسَأَلَ  
 ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ، وَ إِنَّ ذَلِكَ الَّذِينَ  
 الْفَقِيمَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةَ غَيْرَ الْمُشْرِكَةِ وَ لَا الْيَهُودِيَّةَ وَ لَا النَّصْرَانِيَّةَ، وَ مَنْ يَفْعَلْ خَيْرًا  
 فَلَنْ يُكْفَرَهُ.<sup>۱</sup>

«نبوده‌اند آن کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب... و در این سوره پیغمبر خواند:  
 و اگر پسر آدم یک وادی و بیابان از مال بخواهد و من آن را به او بدهم تحقیقاً برای  
 بار دوم سؤال می‌کند و می‌خواهد. پس اگر بار دوم بخواهد و من به او بدهم تحقیقاً  
 برای بار سوم سؤال می‌کند و می‌خواهد. و شکم پسر آدم را پر نمی‌کند مگر خاک؛ و  
 خداوند رجوع و توبه کسی را که به وی رجوع و توبه کند قبول می‌نماید، و تحقیقاً آن  
 دین قیّم و استوار نزد خداوند دین حَنِيفِيَّةَ (حنیفیه - ص) است، نه مشرکه، و نه  
 یهودیه و نه نصرانیّه؛ و کسی که کار خیری انجام دهد درباره عملش ناسپاسی  
 نمی‌شود (جزایش را می‌گیرد).»

و حافظ ابن عَسَاكِر در ترجمه اَبِيّ بن كَعْبٍ تخریح نموده است که: اَبودرداء با  
 چندین نفر از اهل دمشق به مدینه رهسپار شد و در مدینه بر عمر بن خطاب این آیه  
 را قرائت نمود:

إِنْ (إِذْ - ص) جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ وَ لَوْ حَمِيَّتُمْ كَمَا  
 حَمُوا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ.<sup>۲</sup>

«بدرستی که [ آنگاه که ] قرار دادند آن کسانی که کافر شده‌اند در دل‌هایشان تعصب را  
 تعصب جاهلیت را؛ و اگر شما تعصب به خرج میدادید همانطور که ایشان تعصب

۱- «مسند» امام احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۱، و در آن: «الْحَنِيفِيَّةَ» آمده و همین صحیح است.

۲- آیه ۲۶، از سوره ۴۸: فتح با این عبارت می‌باشد:

اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية الجاهلية فأنزل الله سكينته على رسوله و على

المؤمنين - الآية.

نمودند، تحقیقاً مسجد الحرام فاسد می شد.»

عمر بن خطاب گفت: کدام کس به شما این طور قرائت داده است؟! گفتند: اَبی بن کَعْب. عمر او را فراخواند؛ آنگاه به اَبودرداء و همراهان گفت: بخوانید! ایشان خواندند: **وَلَوْ حَمِيْتُمْ كَمَا حَمُوْا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ.** اَبی بن کعب به عمر بن خطاب گفت: آری؛ من ایشان را بدین گونه قرائت داده‌ام.

عمر به زید بن ثابت گفت: قرائت کن ای زید! زید مانند قرائت عامه خواند. در این حال عمر گفت: **اللَّهُمَّ لَا أَعْرِفُ إِلَّا هَذَا.** «بار خداوند! تو می دانی که من غیر از این را نمی شناسم.»

اَبی بن کَعْب گفت: **وَاللَّهِ يَا عُمَرُ! إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّي كُنْتُ أَحْضَرُ وَيَغِيْبُونَ، وَ أَدْنُو وَ يُحْجَبُونَ، وَ وَاللَّهِ لئنْ أَحْبَبْتَ لَأَلْزَمَنَّ بَيْتِي فَلَا أُحَدِّثُ أَحَدًا وَ لَا أُقْرِئُ أَحَدًا حَتَّى أَمُوتَ. فَقَالَ عُمَرُ: اللَّهُمَّ غَفِّرْ! إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ عِنْدَكَ عِلْمًا، فَعَلَّمَ النَّاسَ مَا عَلِمْتَ!**

«سوگند به خدا! تو می دانی که من در حضور پیغمبر بودم و ایشان غائب، و من نزدیک بودم و ایشان محجوب! و سوگند به خدا اگر دوست داری من در خانه خود خانه نشین باشم و با احدی حدیث و گفتگو نداشته باشم و احدی را تعلیم قرآن نکنم تا بمیرم، همان گونه خواهم بود. عمر گفت: بار خداوند! از تو غفران می طلبم! ای اَبی تو حَقّاً می دانی که خداوند در نزد تو علمی را قرار داده است؛ آنچه را که خودت می دانی به مردم تعلیم کن!»

ابن عساکر گوید: و عمر عبور کرد بر جوانی نوری که از مصحف میخواند:

**النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ هُوَ أَبُو لَهُمْ.<sup>۱</sup>**

«پیغمبر نسبت به مؤمنین ولایتش بیشتر از آنهاست از ولایت خودشان به

۱- آیه ۶ از سوره ۳۳: احزاب می باشد که در آن لفظ **وَهُوَ أَبُو لَهُمْ** نمی باشد.

خودشان، و زنان پیغمبر مادران آنها هستند، و خود او پدر می‌باشد برای آنان.»  
 عمر گفت: ای جوان! این جمله را پاک کن! جوان گفت: این مُصَحَّفُ أَبِي بِنِ كَعْبٍ  
 است. عمر به نزد او رفت و از وی پرسید. أَبِي كَعْبٍ گفت: إِنَّهُ كَانَ يُلْهِمِنِي الْقُرْآنَ، وَ يُلْهِمِكِ  
 الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ.<sup>۱</sup>

«تحقیقاً من سرگرم فراگرفتن قرآن بودم و تو سرگرم معاملات در بازارها!»  
 و مثل این روایت را ابن اثیر در «جامع الأصول» و أبو داود در «سُنَن» خود، و  
 حاکم در «مستدرک» خود آورده‌اند. و ای برادر من! در این بار تو را به حال خود  
 وامی‌گذارم تا امثال این روایاتی را که کتب اهل سنت و جماعت را پر کرده است  
 بر خود بگیری و رها نکنی، آنهایی که آنها از آن غافل هستند آنگاه ایشان تشیع بر  
 شیعه می‌کنند در حالی که یکدهم این مقدار در روایات آنان نمی‌باشد.

ولیکن شاید بعضی معاندین از اهل سنت و جماعت از این گونه روایات تنفر  
 دارند و آنها را طبق عادت خود رَفُض می‌نمایند، و بر امام أحمد که مثل این خرافات  
 را تخریح نموده است انکار دارند و روی همین اساس هم آسانید آنها را تضعیف  
 می‌کنند؛ و در اعتبارشان آن است که «مسند» امام أحمد و «سُنَن» أَبُو دَاوُد در نزد  
 اهل سنت از کتب صحاح نیستند.

چونکه من آنها را خوب می‌شناسم؛ آنها هر وقت حدیثی از این کتب که در  
 آن حجت کوبنده‌ای برای شیعه باشد آورده می‌شود، می‌بینی ایشان را که از آن  
 فرار می‌نمایند و طعن می‌زنند در کتبی که خود، صحاح سته نامیده بودند، و آن:  
 بُخَارِي، مُسْلِم، أَبِي دَاوُد، تَرْمِذِي، نَسَائِي و ابن ماجه می‌باشد و بعضی از ایشان  
 «سُنَن» دَارِمِي و «مَوْطَأً» مَالِك و «مُسْنَد» إِمَام أَحْمَد را هم به این شش کتاب  
 می‌افزایند.

و برای خصوص این معاندین اینک امثال این روایات را از «صحیح» بخاری و

۱- «تاریخ دمشق»، حافظ ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۲۸. [تعلیقه]

«صحیح» مسلم بخصوصهما تقدیم می‌دارم برای آنکه تا آخرین مرحله همگام با آنها بوده باشم، و تا منتهای شوط ایشان را همراهی نمایم؛ امید است هدایت یابند و حقیقت را بدون پیرایه بپذیرند:

إمام بخاری در صحیحش در باب مناقب عمّار و حُدَیْفَه<sup>۱</sup> رضی الله عنهما از علقمه آورده است که گفت: من وارد شهر شام شدم، و دو رکعت نماز بجای آوردم، و پس از نماز دعا نمودم که: بار پروردگارا! برای من همنشین صالحی را میسر گردان! آنگاه نزد جماعتی آمدم و پهلویشان نشستم. در این هنگام پیرمردی آمد و در کنار من نشست. گفتم: این کیست؟! گفتند: أبو درداء.

به وی گفتم: من از خدا طلبیدم تا جلیس صالحی را برای من میسر کند، و تو را برای من میسر گردانید. او به من گفت: از کجا می‌باشی؟! گفتم: از اهل کوفه. گفت: آیا در نزد شما نیست ابن أمّ عبّد صاحب نعلین و وسّاد و مطهّرة (کفش راحتی و متکا و آفتابه وضو)? و در میان شماست آن که خداوند او را بر زبان پیغمبرش ﷺ از شیطان در حفظ خود پناه داده است. و آیا در میان شما نیست صاحب سرّ پیغمبر ﷺ آن سرّی که احدی غیر از او آن را نمیداند. و پس از آن گفت: عبدالله «و اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى» را چگونه قرائت می‌نمایید؟ پس من خواندم:

و اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى، وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى، وَ الذُّكْرُ وَ الْأُنْثَى.

«سوگند به شب زمانی که سیاهیش فضا را فرا می‌گیرد، و سوگند به روز زمانی که خود را نشان می‌دهد، و سوگند به نر و ماده.»

گفت: سوگند به خدا که پیامبر ﷺ مرا به خواندن این آیه خوانا کرد در حالی که دهانش به طرف دهان من بود.

و در روایت دیگر پس از این گفت: پیوسته این جماعت با من طوری برخورد نمودند که نزدیک بود مرا از آنچه خودم از رسول الله ﷺ شنیده بودم تنازل

۱- «صحیح» بخاری، ج ۴، ص ۲۱۵. [تعلیقه]



دهند.<sup>۱</sup>

و در روایتی است که پس از خواندن آیه، ابودرداء گفت: دهان رسول الله به دهان من این طور خواند، أمّا این جماعت پیوسته طوری با من برخورد کردند که نزدیک بود مرا از آن قرائت برگردانند.<sup>۲</sup>

و این روایات همگی دلالت دارند بر آنکه قرآنی که در دست ماست در آن کلمه «وَمَا خَلَقَ» زیاد شده است.

و بخاری در «صحیح» خود با سندش از ابن عباس تخریح کرده است که: عمر بن خطاب گفت: خداوند محمد ﷺ را به حق برانگیخت، و بر او کتاب را نازل نمود؛ و از جمله آنچه نازل شده بود آیه رَجُم بود. ما آن آیه را خواندیم و فهمیدیم و حفظ نمودیم، فلذا رسول خدا ﷺ رَجُم کرد و ما هم بعد از او رَجُم کردیم. بنابراین من نگرانم از اینکه اگر زمانی بگذرد، گوینده‌ای بگوید: وَ اللّٰهُ مَا آيَةُ رَجْمٍ رَا فِي كِتَابِ اللّٰهِ نِيَا فِتْمِمْ؛ پس گمراه شونید به تَرْكِ فَرِيضَةِ أَنْزَلَهَا اللّٰهُ. و رجم در کتاب خدا حقّ است بر کسی که زناى مُحْصِنَه كند خواه مرد باشد و خواه زن در صورتی که بیینه قائم شود، و یا آبستنی و [یا] اعتراف وجود داشته باشد.

از این گذشته ما در زمان رسول خدا این طور بود که در کتاب خدا می‌خواندیم:

أَنْ لَا تَرْعَبُوا عَنْ آبَاءِكُمْ فَإِنَّهُ كُفِّرَ بِكُمْ أَنْ تَرْعَبُوا عَنْ آبَاءِكُمْ - أَوْ - إِنْ كُفِّرَ بِكُمْ أَنْ تَرْعَبُوا عَنْ آبَاءِكُمْ.<sup>۳</sup>

«نباید از پدرانتان إعراض کنید چرا که تحقیقاً کفر است برای شما إعراض کردن از پدرانتان -یا- حقیقهً کفر است برای شما اینکه از پدرانتان إعراض کنید.»

و مسلم در صحیحش در باب لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ لَا يَتَغَيَّ نَالِثًا<sup>۴</sup> تخریح کرده

۱- «صحیح» بخاری، ج ۴، ص ۲۱۶. [تعلیق]

۲- «صحیح» بخاری، ج ۴، ص ۲۱۸، (باب مناقب عبدالله بن مسعود). [تعلیق]

۳- «صحیح» بخاری، ج ۸، ص ۲۶ (رجم الحبلی من الزنا إذا أخصنت). [تعلیق]

۴- «صحیح» مسلم، ج ۳، ص ۱۰۰.

است که: ابوموسی اشعری به دنبال قراء اهل بصره فرستاد و آنها را طلب کرد و سیصد تن مرد که قاری قرآن بودند بر او وارد شدند و گفت: شما برگزیدگان و بهترینان اهل بصره و قاریان آنان می‌باشید، پس قرآن را تلاوت نمائید، و زمانی طولانی بر شما نخواهد گذشت که دلهایتان را قساوت فرا می‌گیرد همان طور که دل‌های کسانی را که پیش از شما بودند قساوت فرا گرفت. و ما چنین بودیم که قرائت می‌نمودیم سوره‌ای را که در درازا و شدتش آن را به سوره برائت تشبیه می‌کردیم. من آن را فراموش کرده‌ام مگر آنکه به همین مقدار از آن را حفظ دارم:

لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَابْتَغَىٰ وَادِيَا ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.

«اگر برای پسر آدم دو وادی از مال می‌بود هر آینه او سوم را جستجو می‌نمود؛ و

شکم پسر آدم را چیزی پر نمی‌کند جز خاک.»

و ما در آن زمان اینطور بودیم که سوره‌ای را قرائت می‌نمودیم که آن را به یکی از مُسَبِّحَات<sup>۱</sup> تشبیه می‌کردیم و من آنرا فراموش کرده‌ام الا اینکه فقط از آن این فقره را حفظ دارم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ فِتْكُتَبُ شَهَادَةٌ فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ

عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ!<sup>۲</sup>

۱- مسَبِّحَات عبارتند از پنج سوره قرآن که ابتدائشان با تسبیح شروع می‌شود: حَدِيد، حَشْر، جمع، صَف، تَغَابِن.

۲- شیخ محمود ابوریّه در کتاب «أضواء على السنة المحمدية» طبع سوم، ص ۲۵۶ و ص ۲۵۷ در ضمن بحث از مفتریات در روایت، بعد از شرح مفصّلی گوید: بلائی که روایات بر سر ما آورده است به اینجا توقّف نمی‌یابد بلکه پیوسته تمادی پیدا نموده است در جاهائی که خطیرتر از اینها می‌باشد تا اینکه گمان کرده است که در قرآن نقصی و لحنی موجود است و غیر اینها از آنچه که در کتب سنّت وارد شده است. و ما اگر بخواهیم جمیع آنها را ذکر کنیم گفتار به درازا انجامد، ولیکن ما به دو مثال از آنچه که در نقص قرآن آورده‌اند اکتفا می‌نمائیم، و آنها را از کتب معمولی و عادی اهل سنّت نمی‌آوریم بلکه از آنجائی که صحیحین آنها را ثبت و ضبط نموده و شیخین بخاری و مسلم آنها را روایت کرده‌اند ذکر می‌کنیم: بخاری و غیره از عمر بن خطّاب روایت کرده‌اند که بر فراز منبر گفت: اِنَّ اللّٰهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (در اینجا ابوریّه تمام آن روایت را بیان

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گوئید چیزی را که به جای نمی‌آورد. به علت آنکه گواهی بر آن بر گردنهایتان نوشته و ضبط می‌شود، و در روز قیامت از آن مورد سؤال و مؤاخذه قرار می‌گیرید؟!»

و این دو سوره پنداری که ابوموسی اشعری آنها را فراموش کرده بود و یکی از آنها شبیه به سوره براءت یعنی ۱۲۹ آیه، و دیگری شبیه به یکی از مسبّحات یعنی بیست آیه است، وجود خارجی ندارد مگر در خیال و خاطر ابوموسی. پس بخوان و بشنو و تعجب نما و بخند یا گریه کن، چرا که اختیار این امور را به تو واگذار می‌کنم ای مرد بحث‌کننده با انصاف!

پس جایی که می‌بینیم: کتب اهل سنت و جماعت و مسانیدشان و صحاحشان مشحون است از امثال این روایات و اخباری که گاه مدعی هستند قرآن ناقص است، و گاه مدعی هستند که در آن زیادت است؛ پس به چه علت این تشنیع را بر شیعه قرار دهیم، آنان که همگی بر بطلان این ادعاء اجماع و اتفاق دارند؟!!

و جایی که شیعی صاحب کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب» - که وفات او در سنه ۱۳۲۰ هجری است - کتابش را تقریباً یکصد سال قبل از این بنویسد، تحقیقاً آن سنی در مصر صاحب کتاب «فرقان» نزدیک چهار قرن زودتر از او - همچنانکه شیخ محمد مدنی، رئیس دانشکده شریعت در الأزهر، بدان

---

می‌کند و پس از آن می‌گوید: مسلم از ابوالأسود از پدرش تخریح کرده است که: ابوموسی اشعری به سوی قرآء بصره فرستاد (در اینجا ابوریه تمام روایت مسلم را تا آخر ذکر می‌نماید و سپس می‌گوید: ما تا همین مقدار از روایاتی که بیان کرده‌ایم بدان اکتفا می‌کنیم و آن مقدار کفایت می‌کند که بدانیم: روایات چه بلائی حتی به کتاب اول مسلمین که قرآن کریم است آورده است. و نمی‌دانیم: چگونه این روایاتی که پرده برمی‌دارد از آنکه در قرآن نقیصه می‌باشد، و مثل این مطاعن را متحمل می‌شود با گفتار خداوند سبحانه انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون، سازگار است؟! اللهم ان هذا امر عجب یجب ان یتدبره اولوالالباب «بار پروردگار من! حقیقه این امر شگفت‌انگیزی است که واجب است دانشمندان خردمند در آن تدبّر کنند.»

اشاره کرده است - کتابش را نوشته است.<sup>۱</sup>

و شاید شیعی کتاب سنّی را که در آن جمع کرده بود هر آنچه را که در صحاح اهل سنّت و جماعت است آن کتابی را که نامش را «فرقان» نهاده است قرائت کرده باشد؛ آن کتابی که طبق تقاضای جامع ازهر همان طور که گذشت حکومت مصر آن را مصادره نموده است - و با وجودی که ما می‌دانیم که: هر چیز ممنوعی مورد رغبت واقع می‌گردد؛ پس چون کتاب در مصر ممنوع بود ولیکن در غیر مصر ممنوع نبود از میان بلاد اسلامیّه - بنابر این احتمال می‌رود: کتاب «فصل الخطاب» شیعی فرزند زائیده شده کتاب «فرقان» سنّی باشد که چهار قرن از آن متأخر بوده است.

و امر مهم و نتیجه محصله از تمام این ابّاحات این است که: علماء سنّت و علماء شیعه از محققین آنها امثال این روایات را ابطال نموده‌اند و آنها را روایات شاذّه شمرده‌اند و با أدلّه قانع کننده اثبات نموده‌اند به اینکه: قرآنی که در دست ماست بعینه همان قرآنی است که بر پیغمبر ما محمد ﷺ نازل شده است؛ و در آن نه زیادتی است، و نه نقصان، و نه تبدیل و نه تغییر.

پس چگونه اهل سنّت و جماعت بر شیعه تشنیع می‌کند از جهت روایات ساقطه نزد شیعه، و خود را تبرئه می‌نمایند، در حالی که صحاحشان صحّت آن روایات را اثبات می‌کند؟!

ای مسلمانان! این نه انصاف است و نه عدالت، و سید ما عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ درست و راست فرمود: **إِنَّهُمْ يَرَوْنَ تَبْنَةَ فِي أَعْيُنِ الشَّيْعَةِ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ خَشْبَةَ فِي أَعْيُنِهِمْ.**  
«ایشان یک پرکاه را در چشم شیعه می‌بینند، ولیکن یک تکه چوب را در چشم خودشان نمی‌نگرند.»

و من چون این روایات را با تلخی جانکاه و تأسّف عمیق متذکّر می‌شوم، خود را

۱- «رسالة الاسلام» شماره ۴، از سال یازدهم، ص ۳۸۲ و ص ۳۸۳. [تعلیق]

بی‌نیاز نمی‌بینم از سکوت از آنها و رها نمودنشان در سبد کاغذهای باطله؛ اگر نبود حمله فرآگیر و همه جانبه برخی از نویسندگان و مؤلفان، از آنان که ادعای تمسک به سنت نبویه را دارند، و پشت سرشان ادارات معروف و دوائر مشهوری است که آنان را تغذیه مالی می‌کنند و به اقدام بر طعن و تکفیر شیعه خصوصاً پس از پیروزی انقلاب و ثوره اسلامی در ایران تشویق نموده و وا می‌دارند.

بنابراین من به این کسان می‌گویم: **اتَّقُوا اللَّهَ فِي إِخْوَانِكُمْ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً**<sup>۱</sup>.

«در عصمت و حراست خدائی در آئید درباره برادرانتان، و همگی به ریسمان خدا متمسک گردید، و جدا جدا نشوید، و به یاد آورید نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشت در زمانی که شما دشمنان هم بودید، پس خداوند در میان دلهای شما الفت افکند و شما در سایه نعمت خداوندی برادران هم شدید.»

فقیه علیم و عالم عیلم علام در عصر اخیر ما، افتخار شیعه و جامعه انسانیّت، آیه الله معظم شیخ جواد بلاغی نجفی، بحثی بسیار نفیس و جامع و گسترده در اطراف و جوانب تحریف قرآن فرموده است و چون فعلاً بحث ما پیرامون این موضوع می‌باشد، دریغ است که صفحات این نوشته را به تحریر و ایراد آن مطالب زرافشان که پس از سالها هنوز چون أشعّه خورشید تابان بر صفحات افق و آسمان نیلگون علم و معرفت می‌تابد، آراسته ننمائیم، و از باب وَ خِتَامُهُ مِسْكَ به مشام جان از رائحه طیبه این شراب بهشتی با این طعم خاص و ذوق مخصوص چیزی واصل و عائد نگردد. او در مقدمه تفسیر ارزشمند و گرانمایه خود به نام «الاء الرَّحْمَنِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآن» در فصل دوّم، پس از بیان امر اوّل تحت عنوان اضطراب روایات در جمع قرآن،

۱- «لَا كُونَ مَعَ الصَّادِقِينَ» تألیف دکتر سیّد محمّد تیجانی سماوی، ص ۱۶۸ تا ص ۱۷۶؛ و این جمله آخره از **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً** - تا آخر، جزئی از آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران می‌باشد.

تحت عنوان «بعضی از چیزهایی که به کرامت و مجد و علو قرآن کریم چسبیده شده است» گوید:

دوم: در جزء پنجم از «مسند» احمد از ابی بن کعب روایت است که او گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ! قَالَ: فَقَرَأَ: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» فَقَرَأَ فِيهَا «لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ سَأَلَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ فَأُعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَانِيًا، فَلَوْ سَأَلَ ثَانِيًا فَأُعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ، وَ إِنَّ ذَلِكَ الدِّينَ الْقِيمَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةَ غَيْرَ الْمُشْرِكَةِ وَ لَا الْيَهُودِيَّةَ وَ لَا النَّصْرَانِيَّةَ، وَ مَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا فَلَنْ يُكْفَرَهُ.»

و در روایت حاکم در «مستدرک» و روایت غیر حاکم ایضاً آمده است: «إِنَّ ذَاتَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةَ لَا الْمُشْرِكَةَ.» و در روایتی است: «غَيْرُ الْمُشْرِكَةِ» تا آخر آن.

و از «جامع الأصول» ابن اثیر جزری روایت است که: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةَ الْمُسْلِمَةَ لَا الْيَهُودِيَّةَ وَ لَا النَّصْرَانِيَّةَ وَ لَا الْمَجُوسِيَّةَ.»

و در «مسند» همچنین ذکر کرده است پس از این روایت از ابی که گفت: رسول خدا ﷺ به من گفت: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ؛ فَقَرَأَ عَلَيَّ: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ، رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ، وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ، إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةَ لَا الْمُشْرِكَةَ وَ لَا الْيَهُودِيَّةَ وَ لَا النَّصْرَانِيَّةَ، وَ مَنْ يَفْعَلْ خَيْرًا فَلَنْ يُكْفَرَهُ.»

شعبه می گوید: پس از این، آیات بعد را قرائت نمود و سپس قرائت کرد: «لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ وَادِيَيْنِ مِنْ مَالٍ لَسَأَلَ وَادِيًا ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.» سپس آن را به آنچه که از آن باقی مانده بود ختم کرد - انتهى.

و این روایات را ابوداود طیالسی و سعید بن منصور در سننشان، و حاکم در مستدرکش به طوری که در «کنز العمال» نقل شده است، نیز روایت نموده اند.

و در «مسند» نیز از ابو واقد لیثی روایت کرده است که گفت: عادت ما این طور بود که هنگامی که بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرآن نازل می‌گردید ما به حضورش می‌آمدیم و برای ما بیان می‌نمود. و روزی به ما فرمود: خداوند عزوجل گفته است: **إِنَّا أَنْزَلْنَا الْمَالَ لِإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَلَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادٍ لَأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَانٍ، وَلَوْ كَانَ لَهُ وَادِيَانِ لَأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُمَا ثَالِثًا (ثالث - ص)، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ - انتهى.**

فرض کن معرفت و راستی و درستی، از محدثین (ونمی‌گوییم قصه پردازان) مطالبه‌ای نمی‌کنند و از ایشان نمی‌پرسند از این اضطراب فاحش در آنچه که گمان دارند از قرآن می‌باشد، و ایضاً از آنها نمی‌پرسند از تمیز میان بلاغت قرآن و علو شأن آن در بلاغت و میان انحطاط این فقرات؛ اما آیا برای معرفت این حق نیست که از ایشان بپرسد از غلطی که واقع گردیده است در گفتارشان «لَا الْمُشْرِكَةُ»: آیا ممکن است وصف دین را به مشرک آورد؟! و در گفتارشان «الْحَنِيفِيَّةَ الْمُسْلِمَةَ»: آیا می‌شود وصف دین و یا حنیفیت را به مسلمانه آورد؟! و در گفتارشان: «إِنَّ ذَاتَ الدِّينِ»؟! و در گفتارشان: «إِنَّا أَنْزَلْنَا الْمَالَ لِإِقَامِ الصَّلَاةِ»: معنی انزال مال چیست؟! و معنی بودن آن برای إقامة صلوة کدام است؟!!

این را داشته باش و گوش فرادار به آنچه در جزء ششم از «مسند» احمد مسنداً از مسروق روایت کرده است که گفت: من به عائشه گفتم: آیا رسول خدا وقتی که داخل اطاق می‌شد چیزی می‌گفت؟

عائشه گفت: چون رسول خدا داخل اطاق می‌شد تمثّل می‌جست: **لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَأَبْتَعِيَ وَادِيًا ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ فَمَّهُ إِلَّا التُّرَابُ، وَ مَا جَعَلْنَا الْمَالَ إِلَّا لِإِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ.**

و در جزء ششم در اسنادش از جابر آورده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: **لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ لَتَمَنَّى وَادِيَيْنِ، وَ لَوْ أَنَّ لَهُ وَادِيَيْنِ لَتَمَنَّى ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.**

و با اسناد خود نیز آورده است که: از جابر سؤال شد: هَلْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادٍ مِنْ نَخْلِ تَمَنَّى مِثْلَهُ حَتَّى يَتَمَنَّيَ أُودِيَّةً، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ؟ انتهى.

آیا تو چنین در می‌یابی که غریب و بعید، یا عادهً ممتنع به نظر می‌رسد که برای ابن آدم یک وادی از مال و یا یک وادی از نخل بوده باشد؟! آیا در بنی آدم افرادی در هر زمان یافت نمی‌شوند که مالک یک وادی یا چند وادی از آن گردند؟! بنابراین چگونه در گفتار راست و مستقیم صحیح است که گفته شود: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ. لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ؟ آیا کلمه لَوْ برای إفاده امتناع نمی‌باشد؟! ای شگفتا از راویان این روایات! گویا اصلاً عرب نبوده‌اند، و یا آنکه قدمی در لغت عربیت نهاده‌اند!

آری این اعتراض برداشته می‌گردد به آنچه از ابن عباس در «مسند» احمد روایت نموده است که: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ و همچنین آنچه از روایت ترمذی از انس خواهد آمد.

و أيضاً تمنای وادی و دو وادی و سه وادی گناه نیست تا نیاز به توبه داشته باشد. در این صورت وجه مناسبت تعقیب آن به جمله «وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» چه ممکن است بوده باشد؟! و اگر می‌خواهی آنچه را که در این روایت از تدافع و اضطراب موجود در متن آن وجود دارد بهتر ادراک کنی، پس گوش فرادار به آنچه حاکم در «مستدرک» روایت نموده است که: ابوموسی اشعری گوید: كُنَّا نَقْرَأُ سُورَةَ نُسَبِّحُهَا بِالطُّولِ وَالشُّدَّةِ بِبَرَاءَةٍ فَأَنْسِيْتُهَا غَيْرَ أَنِّي حَفِظْتُ مِنْهَا: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَابْتَغَى ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.

در تفسیر «الدر المنثور» ذکر کرده است که این روایت را جماعتی از ابوموسی تخریج نموده‌اند. و بدین مطلب بیفزای جهت تدافع و تناقض مضمون، آنچه را که در «إثقان» از ابوموسی اسناد داده است أيضاً که گفت: نَزَلَتْ سُورَةٌ نَحْوُ بَرَاءَةٍ ثُمَّ رُفِعَتْ وَحُفِظَ مِنْهَا أَنَّ اللَّهَ سَيُوَدُّ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ، وَ لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ لَتَمَنَّيَ - تا آخر.



و ترمذی مسنداً روایت کرده است از انس بن مالک که قال: قال رسول الله ﷺ: لَوْ كَانَ لِإِنِّ آدَمَ وَادٍ مِنْ ذَهَبٍ لَأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَانٍ، وَلَا يَمْلَأُ فَاهُ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ. و متوجه باش که اینک می‌نگری روایات عائشه و جابر و انس و ابن عباس را که قرار داده است حدیث وادی، و دو وادی را از قول رسول الله و تمثیل وی. و این روایات با سیاقشان نفی می‌کنند که از قرآن کریم باشند. و معذک کلامی را در آنها به گفتار رسول الله ﷺ داده است که بعضی از اعتراضات متقدمه بر آن وارد است از آن اعتراضاتی که واجب است کلام رسول نیز از آن منزّه باشد. اینها با وجود صرف نظر از اضطراب در متن است که روایت را به صورت عبارت رکیک شوخی آمیز و مسخره انگیز در آورده است.

أمر سوّم: و از جمله آنچه به کرامت و مجد و علوّ شأن قرآن مجید چسبانیده‌اند گفتارشان در روایت از زید بن ثابت می‌باشد که: ما در زمان پیامبر این طور بودیم که آیه رَجُمَ (سنگسار نمودن) را میخواندیم: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ؛ و در روایت از زرّ از ابی، که سوره احزاب به قدر سوره بقره بوده است و یا از آن طویل تر، و در آن و یا در اواخر آن آیه رَجُمَ بوده است بدین عبارت: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛

و در روایت سیّاری از شیعه از ابو عبدالله با زیادتی قوله: بِمَا قَضِيَا مِنَ الشَّهْوَةِ؛ و در روایت «موطّأ» و «مستدرک»، و مُسَدَّد، و ابن سعد، از عمر همچنانکه می‌آید: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ؛

و در روایت ابو امامه بن سهل که خاله او گفته است: رسول خدا ﷺ آیه رَجُمَ را این گونه به ما قرائت میداده است: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ بِمَا قَضِيَا مِنَ اللَّذَّةِ. و مثل آن، روایت سعد بن عبدالله و سلیمان بن خالد از شیعه از ابو عبدالله علیّه السلام می‌باشد.

وَ بِاللَّعَجَبِ چگونه این جماعت محدّثین راضی شدند تا مجد و کرامت قرآن، این حکم شدید را بر پیرمرد و پیرزن بیفکنند؟! بدون آنکه لا اقلّ سبب آن را که زنا

باشد ذکر نماید؛ تا چه رسد از شرط مُحْصِنُ بودن (همسر دار بودن) در زنا؟! چرا که قضاء شهوت اعم است از جماع؛ و جماع اعم است از زنا؛ و بسیاری از اقسام زنا مقرون می‌باشد با عدم إحصان. ما دست از این ایراد برداشتیم و به طور تسامح پنداشتیم که قضای شهوت کنایه می‌باشد از زنا، بلکه تو بر آن بودنش با إحصان را نیز افزوده کن؛ ولیکن می‌گوئیم: وجه دخول فاء در قوله: «فَارْجُمُوهُمَا» چیست؟! زیرا که در آنجا چیزی که مُجَوِّز دخول فاء باشد از شرط و مانند آن وجود ندارد، نه ظاهراً و نه بر وجهی که تقدیر آن صورت صحیحی داشته باشد.

و در قول خدای تعالی در سوره نور: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا» که لفظ فاء بر خبر داخل شده است به علت آنستکه کلمه اجْلِدُوا به منزله جزاء برای صفت زنا در مبتدا می‌باشد، و زنا به منزله شرط است. اما رَجْم جزای شیخوخت نیست، و شیخوخت سبب آن نمی‌باشد. آری وجه دخول فاء، فقط دلالت بر کذب روایت است.

و شاید در روایت سلیمان بن خالد، افتادگی و سِقْطی باشد به اینکه صورت سؤال وی این طور باشد: هَلْ يَقُولُونَ فِي الْقُرْآنِ رَجْمٌ؟!

و چگونه به مَجْد و عِلْو و کرامت قرآن پسندیده می‌آید که این حکم شدید را اختصاص به پیرمرد و پیرزن دهد، با وجود إجماع اُمت بر عموم آن برای هر شخص زناکار مُحْصِن بالغ الرُّشد مرد باشد و یا زن؟! و اینکه حکم به رجم را به صورت مطلق بیان کند با وجود إجماع اُمت بر شرط إحصان در آن؟! و از همه اینها بالاتر اینکه تأکید کند اطلاق را و قرار دهد آن را مانند نص بر عموم، بواسطه تعلیل به قضاء لذت و شهوت که در آن، شخص مُحْصِن و غیر مُحْصِن مشترک می‌باشند؟! فعلیها چشمت را باز کن به آنچه شنیدی از تدافع و تهافت و خلل در روایت این داستان فکاهی! و بدان اضافه کن آنچه را که در «مُوطَأ» و «مستدرک» و مسدّد و ابن سعد روایت نموده‌اند به اینکه عمر پیش از مرگش به فاصله بیست روز در آنچه از آیه رجم می‌پندارند گفت: لَوْلَا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ زَادَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي كِتَابِ اللَّهِ

لَكَتَبْتَهُمَا: «السَّيْحُ وَالشَّيْحَةُ فَازُجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ.»

و حاکم و ابن جریر تخریح نموده، و ابن جریر أيضاً صحیح شمرده است که عمر گفت: چون این آیه فرود آمد من به حضور رسول الله ﷺ رسیدم و گفتم: اکتبها! و در نسخه «کنز العمال» است: اکتبها! و گویا رسول خدا از آن کراهت داشت. و عمر گفت: آیا نمی‌بینی که پیرمرد اگر زنا کند و محصن نباشد تازیانه می‌خورد، و جوان اگر زنا کند و مُحَصِّن باشد سنگسار میگردد؟! پس محدثین چنین روایت می‌کنند که: عمر می‌گوید: رسول خدا کراهت داشت که آیه نازل شده از آسمان نوشته گردد؛ و عُمَرُ وجوه خَلَّلَ آن را می‌شمرد. ای شگفتا از این حدیث سازان!

و در «إتقان» است که: نسائی تخریح نموده است که: مروان به زید بن ثابت گفت: أَلَا تَكْتُبُهَا فِي الْمُصْحَفِ؟!

«آیا این آیه را در مصحف نمی‌نویسی؟!»

قَالَ: أَلَا تَرَى أَنَّ الشَّابِّينَ الثَّيِّبِينَ يُرْجَمَانِ؟ وَقَدْ ذُكِرْنَا ذَلِكَ لِعُمَرَ فَقَالَ: أَنَا أَكْفِيكُمْ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اكْتُبْ لِي آيَةَ الرَّجْمِ! قَالَ: لَا تَسْتَطِيعُ! انتهى.

«گفت: مگر نمی‌بینی دو جوان غیر باکره را که رجم می‌گردند؟ و ما این را به عمر تذکر دادیم. گفت: من از عهده این مشکل برای شما برمی‌آیم! پس گفت: ای رسول خدا! برای من آیه رجم را بنویس! گفت: تو نمی‌توانی!»

بنابراین زید بن ثابت بر این آیه اعتراض دارد. و چون محدثین مشاهده کردند: تدافع میان گفتار عمر: اکتبها لی! «تو آن را برای من بنویس!» و میان گفتار پیغمبر: لَا تَسْتَطِيعُ: «تو نمی‌توانی!» را، گفتند: مراد عمر از این گفتارش که گفت: اکتب لی این بوده است که: اِنَّذَنْ لِي بِكِتَابَتِهَا! «به من اجازه بده تا بنویسم!»

گویا ایشان نمی‌دانند که عمر عرب بوده است و از کلامش: «اجازه به من بده تا آن را بنویسم» به لفظ «بنویس تو برای من» تعبیر نمی‌کند. و با وجود این نتوانستند وجه معقول و مقبولی را برای کلام رسول الله: لَا تَسْتَطِيعُ «تو نمی‌توانی» ذکر نمایند.

و در روایتی در «کنز العُمَال» از ابن ضریس از عمر وارد است که: من به رسول خدا گفتم: اَكْتُبَهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا أُسْتَطِيعُ!

و ابن ضریس از زید بن أسلم تخریج نموده است که: عمر برای مردم خطبه خواند: فَقَالَ: لَا تَشْكُوا فِي الرَّجْمِ! فَإِنَّهُ حَقٌّ وَلَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُكْتُبَهُ فِي الْمُصْحَفِ، فَسَأَلْتُ أَبِي بَنَ كَعْبٍ، فَقَالَ: أَلَيْسَ أُتَيْتَنِي وَ أَنَا أُسْتَفَرُّهَا رَسُولَ اللَّهِ، فَدَفَعْتَ فِي صَدْرِي وَقُلْتَ: كَيْفَ تَسْتَفَرُّهُ آيَةَ الرَّجْمِ وَ هُمْ يَسَافِدُونَ تَسَافِدَ الْحُمْرِ - انتهى.

«و گفت: در رَجْمِ شَكِّ مکنید! زیرا که آن حَقٌّ می باشد، و هر آینه من تحقیقاً قصد کردم که آن را در مصحف بنویسم، چون از اَبِي بَنِ كَعْبٍ پرسیدم در جواب گفت: مگر تو نزد من نیامدی در حالی که من می خواستم اجازه قرائت آن را از رسول الله بگیرم و تو در سینه ام کوفتی و گفتی: چگونه اجازه قرائت و کتابت آیه رجم را از رسول الله می گیری در حالی که ایشان به مانند به روی هم جهیدن خرها به روی هم می جهند؟!»

این روایت می رساند که: عمر راضی به نازل شدن چیزی درباره رَجْمِ نبود. و ای کاش محدثین حاصل جواب اَبِي بَنِ كَعْبٍ را به عمر و حاصل منع عُمَرُ اَبِي بَنِ كَعْبٍ را از استقراء و خواستن اجازه کتابت و قرائت این آیه تفسیر می نمودند!

و ترمذی از سعید بن مُسَيَّبٍ از عمر تخریج کرده است که او گفت: رَجِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ وَرَجِمَ أَبُو بَكْرٍ وَرَجِمْتُ، وَلَوْلَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُزِيدَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَكُتَبْتُ فِي الْمُصْحَفِ!

«رسول خدا ﷺ رَجِمَ کرد، و ابوبکر رَجِمَ کرد، و من رَجِمَ کردم؛ و اگر مرا ناخوشایند نبود که در کتاب الله چیزی را بیفزایم، آن را در مصحف می نوشتم!»  
بنابراین عمر می گوید: نوشتن رَجْمِ در مصحف، زیادتی در کتاب خدا بوده است که وی آن را ناپسند می دانسته است.

میان این چهار روایت یکی را با دیگری مقابله بینداز تا بدانی دست محدثینی که وَلَعٌ و حرص در کثرت روایت دارند چه جنایتی را مرتکب گردیده است؟! و چون

نظرت را بر جزء سوم از «کنز العمال» صفحه ۹۰ و ۹۱ بیندازی بصیرت بیشتری در مشاهده اضطراب و خلل پیدا خواهی کرد!

این را بگیر و بدان: آنچه با مُفَاد و مَضمون این روایات تصادم و برخورد و درگیری شدید دارد آن است که: از علی عَلِيٍّ روایت است که: چون شَرَا حَةَ هَمْدَانِيَّة را در روز پنجشنبه جَلَد کرد (تازیانه زد)، و در روز جمعه رَجَم (سنگسار) نمود گفت: **أَجْلِدُهَا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَرْجُمُهَا بِسُنَّةِ رَسُولِهِ.**

«من او را به کتاب الله تازیانه زدم، و به سنت رسولش سنگسار نمودم.»  
و این روایت را أحمد، و بخاری، و نسائی، و عبدالرزاق در «جامع»، و طحاوی، و حاکم در «مستدرک» و غیر آنها روایت نموده‌اند. و شیعه آنرا از علی عَلِيٍّ مرسلأ روایت کرده است. بنابراین علی عَلِيٍّ گواهی میدهد که: رجم از سنت رسول الله می‌باشد نه از کتاب الله.

امر چهارم: از آنچه به کرامت و مجد و علو قرآن مجید چسبانیده‌اند، روایتی است که در «اتقان» و «الدرر المثور» آمده است که: طبرانی و بیهقی و ابن ضریس تخریج نموده‌اند که: از قرآن دو سوره می‌باشد که راغب در «مُحَاضِرَات» آن دو را دو سوره قنوت نامیده است؛ و آن دورا نسبت به تعلیم علی عَلِيٍّ و قنوت عمر داده‌اند و گفته‌اند: در مُصْحَف ابن عباس و زید بن ثابت و در قرائت اَبی و اَبی موسی بوده است.

اولین از آن دو این است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ، وَ نُثْنِي عَلَيْكَ الْخَيْرَ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكَ - انتهى.

ما بدین راوی نمی‌گوئیم: این کلام، مشابهت با سیاق و با بلاغت قرآن ندارد، و با او در شناخت این امور مسامحه می‌نمائیم، ولیکن به وی می‌گوئیم: چگونه عبارت **يَفْجُرُكَ** صحیح است؟! و چگونه کلمه **يَفْجُرُ** متعدی گردیده است؟!

همچنین **خَلَع**، مناسبت با اوثان و بُت‌ها دارد، در این صورت معنی چگونه می‌شود؟! و غلط با چه چیز مرتفع میگردد؟!

و دومین از آن دو این است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ، وَ لَكَ

تُصَلِّيَ وَ نَسْجُدُ، وَ إِلَيْكَ نَسْعَى وَ نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَ نَخْشَى عَذَابَكَ الْجَدِّ، إِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِينَ مُلْحَقٌ - انتهى.

در این روایت نیز با راوی مسامحه می‌نمائیم در آنچه با او در روایت اول مسامحه نمودیم؛ ولیکن معنی جدّ در اینجا چیست؟! آیا به معنی عظمت و یا غنا و بی‌نیازی (جدّ) است؟! یا ضدّ هزل و شوخی (جدّ) است؟! و یا نیاز به سجّع و وزن کلام آن را آورده است؟! آری در روایت عبید: نَخْشَى نِقْمَتَكَ، و در روایت عبدالله: نَخْشَى عَذَابَكَ آمده است.

و دیگر آنکه نکته در تعبیر به قوله: مُلْحَقٌ کدام است؟! و وجه مناسبت و صحّت تعلیل برای خوف مؤمن از عذاب خدا به آنکه عذاب خدا به کافران مُلْحَقٌ میگردد چه می‌باشد؟! بلکه این عبارت مناسب با تعلیل برای آن میباشد که: مؤمن از عذاب خدا نمی‌ترسد، چرا که عذاب خدا به کافران مُلْحَقٌ می‌شود.

امر پنجم: و از آنچه به کرامت و مجد و عُلوّ شأن قرآن مجید چسبانیده‌اند، چیزی است که در «فصل الخطاب» از کتاب «دبستان المذاهب» نقل نموده است که وی نسبت به شیعه داده است که ایشان می‌گویند: إحراق مصاحف سبب اتلاف سوره‌هایی از قرآن گردید که در فضل علی عليه السلام و اهل بیت او نازل شده بود.

از آنهاست این سوره و در اینجا کلامی را می‌آورد که در فواصل، مشابه بیست و پنج آیه می‌باشد که از فقراتی از قرآن کریم بر أسلوب آیات آن تلفیق شده است. اینک بشنو آنچه را که از غلط در آن آیات میباشد گذشته از رکیک بودن أسلوب تلفیقی آن! از جمله اغلاط آن این است: «وَاصْطَفَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ جَعَلَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْلِيَاءَ فِي خَلْقِهِ.» «و برگزید از فرشتگان، و قرار داد از مؤمنان، ایشان هستند در خلق او.» چه چیز را خداوند از فرشتگان برگزید؟! و چه چیز را از مؤمنان قرار داد؟! و معنی ایشانند در خلق او چه می‌باشد؟! و از جمله اغلاط آن این است: «مَثَلُ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِكَ إِنِّي جَزَيْتُهُمْ جَنَاتِ النَّعِيمِ.» «مثل کسانی که به عهد تو وفا می‌نمایند، حقاً من آنان را جنّات نعیم

«بهشتهای نعیم) پاداش میدهم.» ای کاش من می‌فهمیدم مثل ایشان چیست؟! و از جمله اغلاط آن این است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ بِمَا اسْتُخْلِفَ فَبَغَوْا هَارُونَ فَصَبِرْ جَمِيلٌ».

«و هر آینه تحقیقاً ما فرستادیم موسی و هارون را با آنچه خلیفه و جانشین گردیده بود؛ پس آنان هارون را طلب کردند. پس صبر جمیل پسندیده می‌باشد.» معنی این سخنان غضب آلوده چیست؟! و معنی بِمَا اسْتُخْلِفَ کدام است؟!<sup>۱</sup> و معنی فَبَغَوْا هَارُونَ چه می‌باشد؟!<sup>۲</sup> و ضمیر در بَغَوْا به چه رجوع می‌کند؟! و امر به صبر جمیل برای چه کسی می‌باشد؟! «و هر آینه ما تحقیقاً به تو حکم را دادیم مانند پیامبران مرسلی که پیش از تو بودند؛ و ما قرار دادیم برای تو از ایشان وصی را، به امید آنکه ایشان بازگردند.» معنی آتَيْنَا بِكَ الْحُكْمَ چیست؟!<sup>۳</sup> و ضمیر در کلمه مِنْهُمْ و لَعَلَّهُمْ به چه رجوع

و از جمله اغلاط آن این است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا بِكَ الْحُكْمَ كَالَّذِي مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلْنَاكَ مِنْهُمْ وَصِيًّا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ».

«و هر آینه ما تحقیقاً به تو حکم را دادیم مانند پیامبران مرسلی که پیش از تو بودند؛ و ما قرار دادیم برای تو از ایشان وصی را، به امید آنکه ایشان بازگردند.» معنی آتَيْنَا بِكَ الْحُكْمَ چیست؟!<sup>۳</sup> و ضمیر در کلمه مِنْهُمْ و لَعَلَّهُمْ به چه رجوع

- ۱- حرف «باء» در بِمَا اسْتُخْلِفَ در ترکیب موجود، ظهور در معنای مصاحبت دارد (مثل آیه ۳۳ از سوره ۹: توبه: ... أَرْسَلْ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ ...، و آیه ۳۸ از سوره ۵۱: ذاریات: ... أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ ...) که در اینجا معنای مناسبی ندارد، و همچنین حذف ضمیر عائد مجرور از صله در این عبارت جائز نمی‌باشد و معنی را ناتمام نموده است. و اگر بجای آن گفته بود: لِمَا اسْتُخْلِفَ لَهُ (یا فیه) معنی اینچنین می‌شد: «برای آنچه بدان خلیفه و جانشین گردیده بود.» - (م)
- ۲- بَغَىٰ در صورتیکه بدون واسطه متعدی به مفعول شود به معنای طَلَبَ می‌باشد (مثل آیه ۱۶۴ از سوره ۶: أنعام: قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعَىٰ رَبًّا ...) که در اینجا مناسبتی ندارد، و در صورتی بمعنای ظَلَمَ - که احتمالاً مورد نظر این تلیق کننده بوده است - خواهد بود که با حرف جرّ عَلَى آورده شود (مثل آیه ۷۶ از سوره ۲۸: قصص: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ...)؛ فَبَغَوْا عَلَىٰ هَارُونَ یعنی «پس آنان بر هارون ستم روا داشتند.» - (م)
- ۳- فعل آتَىٰ بدون واسطه متعدی به دو مفعول می‌شود (مثل آیه ۸۷ از سوره ۱۵: حجر: ... آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي ...، و آیه ۱۲ از سوره ۱۹: مریم: ... آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) و آوردن بَاء بر سر مفعول آن صحیح نبوده و معنی ندارد. (م)

می‌کند؟! آیا مرجع ضمیر در قلب شاعر است؟! و وجه مناسبت در **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** چیست؟!<sup>۱</sup>

و از جمله اغلاط آن این است: **وَإِنَّ عَلِيًّا قَانَتْ فِي اللَّيْلِ سَاجِدًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو ثَوَابَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ هُمْ بِعَذَابِي يَعْلَمُونَ.**

«و حَقًّا علی در شب، برپاخیز برای دعا و نماز و استکانت است، سجده‌آور است، از عاقبت و آخرت حذر دارد و ثواب پروردگارش را امیدوار است. بگو: آیا یکسان می‌باشند کسانی که ستم می‌کنند در حالی که آنها به عذاب من علم دارند؟»  
 بگو: محلّ قوله: «آیا کسانی که ستم می‌کنند» چیست؟! و مناسبت آن با قوله: «در حالی که آنها به عذاب من علم دارند» چه می‌باشد؟! و گویا این مرد تلیفیک کننده در ذهنش دو آیه یازدهم و دوازدهم از سوره زمر خلیجان نموده است که در پایان آن اینست: **«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»** «بگو: آیا یکسان می‌باشند کسانی که میدانند و کسانی که نمی‌دانند؟!» آنگاه این مرد تلیفیک‌گر با عدم معرفت خود خواسته است از آن دوتا، چیزی را به هم تلیفیک نماید؛ و در آخر تلیفیکش آورده است: آیا مساوی و یکسان هستند کسانی که ستم روا می‌دارند؟! و نفهمیده است که: در آن دو آیه استفهام انکاری آمده است چون در آن دو آیه دو کس ذکر شده‌اند: **الَّذِي جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ** «آن کس که برای خداوند شرکاء و اضدادی را قرار داده است تا از راه او گمراه کند.» و **الْقَانِتُ آتَاءَ اللَّيْلِ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ** «آن کس که در لحظات شب برپا می‌خیزد و به دعا و تضرع به سر می‌آورد، و امید رحمت پروردگارش را دارد.» بنابراین، این دو کس با هم یکسان نمی‌باشند و **لَا يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.**

این بود بعضی از سخنان پیرامون این داستان مسخره‌آمیز و شوخی برانگیز! و باید دانست که: صاحب «فصل الخطاب» از محدثین زیاد نقل کننده و مُجدِّد در

۱- دو آیه هشتم و نهم - صح .



تتبع شواذ احادیث می‌باشد و مانند همچون سوره منقولی از کتاب «دبستان المذاهب» گم‌شده اوست که پیوسته به دنبالش می‌گردد؛ و با وجود این می‌گوید: من در کتب شیعه اثری از این منقول نیافته‌ام. ای شگفتا از صاحب «دبستان المذاهب» که از کجا نسبت این مدعا را به شیعه آورده است؟! و در کدام یک از کتابهایشان یافته است؟! آیا نقل در کتب، این گونه است؟! ولیکن عجیبی نیست، شَنِشْنَةُ أَعْرَفُهَا مِنْ أُخْرَمٍ<sup>۱</sup> چه بسیار به مثابه و مانند این نقل کاذب و دروغین از شیعه نقل نموده‌اند همچنانکه در کتاب «ملل» شهرستانی، و «مقدمه» ابن خلدون و غیرهما از آنچه در این سالهای اخیر بعضی از مردم علیه شیعه نوشته‌اند موجود است، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

در اینجا آیه الله بلاغی مطلبی را تحت عنوان: «قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ بِعَدَمِ النُّقْصَانِ فِي الْقُرْآنِ» آغاز می‌نماید، و پس از آنکه از یکایک اعلام شیعه، همچون شیخ صدوق در «اعتقادات» و شیخ مفید در «مقالات» و سید مرتضی و شیخ طوسی، و شیخ طبرسی، و کاشف الغطاء مطالبی ذکر میکند می‌فرماید: و از سید قاضی نور الله در کتاب «مَصَائِبُ النَّوَاصِبِ» آمده است که: به شیعه امامیه نسبت وقوع تغییر در قرآن را داده‌اند؛ این از چیزهایی نیست که جمهور امامیه بدان قائل باشند، بلکه قَالَ بِهِ شِرْذِمَةٌ قَلِيلَةٌ مِنْهُمْ لَا اِعْتِدَادَ بِهِمْ فِي مَا بَيْنَهُمْ «گروهی اندک و جدای از صف که در میان شیعه به گفتار آنها اعتنائی نمی‌شود بدان قائل شده‌اند».

و از شیخ بهائی نقل است که گفته است: و أيضاً در زیاده و نقیصه قرآن اختلاف

۱- در «مجمع الأمثال» میدانی طبع سنه ۱۳۷۴ هجریه قمریه، جزء اول، ص ۳۶۱، شماره ۱۹۳۳ گوید: ابن کلبی می‌گوید: این شعر از ابواخزم طائی است و او جد ابوحاتم یا جد جد او می‌باشد. وی پسری داشت به نام اخزم و گفته شده است که عاق بوده است. وی مرد و پسرانی از خود باقی گذارد. یک روز پسران بر جدشان ابواخزم جهیدند و بدنش را خون آلود کردند. او گفت:

إِنَّ بَنِي ضَرَّجُونِي بِالْأَدَمِ  
شَنِشْنَةُ أَعْرَفُهَا مِنْ أُخْرَمِ  
و در روایتی است: زَمَلُونِي. و آن در معنی مثل ضَرَّجُونِي می‌باشد. یعنی لَطَّخُونِي. یعنی: این نوادگان، با پدرشان در عقوق شباهت دارند. شَنِشْنَةُ بمعنی عادت و طبیعت است. شمر گفته است: این مَثَل به مثابه کلامشان: الْعَصَا مِنَ الْعَصِيَّةِ می‌باشد.

نموده‌اند؛ و صحیح آن است که: قرآن عظیم از دستبرد محفوظ می‌باشد، زیاده باشد یا نقیصه. و بر آن دلالت دارد قوله تعالی: «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.»

و آنچه در میان مردم شهرت دارد که اسم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در بعضی مواضع إسقاط کرده‌اند، مانند کلام خدای تعالی: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ» «ای پیغمبر آنچه را که درباره‌ی علی به تو نازل شده است ابلاغ کن!» و غیر آن، نزد علماء اعتباری ندارد. و از مقدّس بغدادی در «شرح وافیه» آمده است که: کلام، فقط در نقیصه می‌باشد؛ و معروف میان أصحاب ما - تا جائیکه حتی بر آن حکایت إجماع گردیده است - عدم نقیصه می‌باشد همچنین.

و ایضاً از وی نقل است که: شیخ علی بن عبدالعالی رساله‌ی مستقله‌ای در نفی نقیصه تصنیف کرده، و کلام صدوق را که گذشت ذکر کرده است و سپس بواسطه‌ی احادیثی که دلالت بر نقیصه دارد، اعتراض نموده است و از آنها جواب داده است به آنکه اگر حدیثی بر خلاف دلیلی از کتاب و سنت متواتره یا إجماع آمد، و تأویلش و حملش بر بعضی از وجوه، امکان نداشت طرح و ردّ آن واجب است.

بدانکه محدث معاصر در کتاب «فَضْلُ الْخِطَابِ» کوشش نموده است در جمع‌آوری جمیع روایاتی که بدانها استدلال بر نقیصه نموده‌اند؛ و تعداد مسانیدشان را با اعدادی از مراسیل از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در کتب، مانند مراسیل عیاشی و فرات و غیرها تکثیر کرده است؛ با اینکه شخص متبّع محقق یقین جازم دارد بدانکه این مراسیل از همان مسانید گرفته شده‌اند.

و در مجموع روایاتی که ذکر نموده است، روایاتی وجود دارد که احتمال صدق در آنها راه ندارد؛ و بعضی از آنها به نحوی اختلاف دارند که آنها را به تنافی و تعارض می‌کشاند. و این کتاب مختصر ما گنجایش بیان این دو نحوه از روایات را ندارد. باوجود این، قسمت مُعْظَمی از این روایات که سهم وافر در کثرت دارند سندهای آنها بازگشت میکند به چند نفری که علماء رجال در وصفشان هر یک را یا به اینکه ضعیف الحدیث فاسد المذهب مَجْفُوءُ الرَّوَايَةِ می‌باشد، و یا به اینکه

مضطرب الحدیث و المذهب است، حدیثش شناخته شده و ردّ شده است، و از ضعیفان روایت میکنند، و یا به اینکه کذاب و متّهم می‌باشد و من جائز نمیدانم از تفسیر وی یک حدیث روایت نمایم، و او معروف است به آنکه از واقفیه است و عداوتش با حضرت رضا علیه السلام از همه مردم شدیدتر است، و یا به اینکه کذاب و اهل غلو است، و یا به اینکه ضعیف است و التفاتی و اعتمادی به وی نمی‌باشد و از کذابین است، و یا به اینکه فاسد الروایة و متّهم به غلو می‌باشد وصف نموده‌اند. و بسیار روشن است که کثرت روایت امثال اینها ابدأً فائده‌ای را در برنخواهد داشت. و اگر در روایاتشان در مثل این مقام گسترده و بزرگ تسامح نموده و آنها را معتبر بدانیم؛ هر آینه بواسطه دلالت روایات متعدده واجب میگردد که آنها را بر این معنی حمل و تنزیل نمایم که مضامینشان تفسیر آیات، یا تأویل یا بیانی است برای موردی که به علم قطعی شمول عمومات آیات نسبت به آن مورد دانسته شده است؛ چراکه آن مورد أظهر افراد و احقّ افراد می‌باشد به حکم عام، و یا آنکه آن مورد بخصوصه و به نصّ بر آن در وقت تنزیل در ضمن عموم مراد بوده است، و یا آنکه آن همان مورد نزول بوده است، و یا آنکه آن همان مراد از عبارت مَبْهَمَه بوده است. و بر یکی از وجوه ثلاثه اخیره حمل می‌شود آنچه در روایت آمده است که: آن تنزیل است و آن را جبرئیل نازل کرده است؛ همچنانکه خود جمع میان این روایات شاهد بر آن می‌باشد؛ همانطوری که تحریف در آنها باید حمل بر تحریف معنی گردد. شاهد گفتار ما مکاتبه حضرت ابوجعفر علیه السلام به سعد الخیر است همانطور که در «روضه کافی» آمده است. در این مکاتبه میفرماید: وَكَانَ مِنْ نَبْذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ.

«و از دور افکنند نشان کتاب الله را این بود که: أَلْفَاظ و عبارات و حروفش را بر پاداشتند و حدود و معانی آن را تحریف کردند.» همچنانکه آنچه راکه در روایات وارد است که آن در مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام یا ابن مسعود بوده است باید حمل و تنزیل نمود بر آنکه در آن مصحف به عنوان تفسیر و تأویل بوده است.

و شاهد بر آن قول امیرالمؤمنین علیه السلام است به زندیق کما فی «نهج البلاغه» و غیره: **وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِالْكِتَابِ كَمَلًا مُّشْتَمِلًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ**.<sup>۱</sup> «و هر آینه من تحقیقاً برای آنها آوردم کتاب الله را به طور کامل شده که مشتمل بود بر تنزیل و بر تأویل.»

و از جمله روایاتی که بدان اشاره کردیم آن است که محدث معاصر در روایات سوره معارج چهار روایت ذکر کرده است که کلمه «بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ» در مصحف فاطمه مضبوط و ثبت شده بوده است، و آنها در مصحف فاطمه علیه السلام بدین گونه بوده است. و مخفی نیست که مصحف فاطمه علیه السلام فقط کتابی بوده است در بیان و حدیث اسرار علم، همچنانکه از بسیاری از روایاتی که در «اصول کافی» در باب صحیفه و مصحف و جامعه وارد شده است معلوم میگردد؛ و در این روایات قول حضرت صادق علیه السلام می باشد - همانطور که در روایت صحیح و روایت حسنه آمده است - که: «مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ» و «مَا أُرْعَمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا».<sup>۲</sup>

و از جمله آن روایات، روایاتی است که در «کافی» در باب اینکه ائمه علیهم السلام شهداء بر مردم می باشند در صحیحه بُرَید از حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام، و روایت او از حضرت ابوعبدالله امام جعفر صادق علیه السلام است که در کلامشان علیهم السلام فرموده اند که: در قوله تعالی: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» [و اینچنین] ما شمارا اُمتی میانه قرار دادیم. «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى».<sup>۳</sup> «ما هستیم که اُمت میانه می باشیم!» و در شرح آن («کافی») از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که: «و نَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ:

۱- این عبارت در «نهج البلاغه» نمی باشد. و در «احتجاج» طبرسی، ص ۱۳۷ (و از طبع بیروت: ج ۱، ص ۲۵۷) و در «بحار الأنوار» ج ۱۹، جزء اول، ص ۱۲۶ از طبع کمپانی، و ج ۹۳، ص ۱۲۵ و ص ۱۲۶ از طبع حروفی اسلامی، به نقل از «احتجاج» اینطور آمده است: «وَلَقَدْ أَحْضَرُوا الْكِتَابَ كَمَلًا مُّشْتَمِلًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ».

۲- «کافی» کتاب الحجّة، باب ۴۰: بَابٌ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالجَفْرِ وَالجَامِعَةِ وَمُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام، حدیث اول و سوم.

۳- «کافی» کتاب الحجّة، باب ۹: فِي أَنْ الْأُمَّةَ شُهَدَاءَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ، حدیث دوم و

چهارم.

«وَكَذَلِكَ [جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا]»<sup>۱</sup> «ومایم کسانیکه خداوند فرموده است: و [اینچنین] ما شما را اُمّتی میانه قرار دادیم.»

و بناءً علیهذا آنچه را که مُرْسَلًا در دو تفسیر نُعْمان (نعمانی - صح) و سَعْد روایت شده است که: آیه «أُمَّةً وَسَطًا» (امامانی میانه) می‌باشد ناچار باید حمل بر معنای تفسیری نمود و گفت: تحریف فقط در ناحیه معنی صورت یافته است.

و از جمله آن روایات، روایتی است که در «کافی» در باب آنکه فقط اُمّه عَلَيْهِ السَّلَامُ راهنمایان و راهبران می‌باشند از فضیل روایت کرده است که گفت: سؤال نمودم از حضرت ابا عبدالله امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از قول خدای تعالی: «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و از برای هر قومی هدایت کننده‌ای می‌باشد» فرمود: «كُلُّ إِمَامٍ هُوَ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ»<sup>۲</sup> «هر امامی هدایت کننده است برای مردم آن عصری که او در آن است.»

و روایت بُرَید از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در قول خدای تعالی: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.» «این است و جز این نیست که تو بیم دهنده و ترساننده می‌باشی؛ و برای هر قومی هدایت کننده‌ای وجود دارد!» حضرت فرمود: «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ الْمُنذِرُ، وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ. وَ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ.»<sup>۳</sup> «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ ترساننده و هشدار دهنده می‌باشد؛ و برای هر زمانی از ما هدایت کننده‌ای وجود دارد که اُمّت را به سوی آنچه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ آورده است هدایت می‌کند. و هدایت کنندگان پس از او علی عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ می‌باشد، سپس اوصیای او یکی پس از دیگری.»

و نظیر آن، روایت ابو بصیر است از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و روایت عبدالرحیم قصیر از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ که: «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ الْمُنذِرُ وَ عَلِيُّ الْهُدَاةِ.»<sup>۴</sup> «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ منذر است و علی است هدایت کننده.»

۱- «مرآة العقول» ج ۲، ص ۳۳۹.

۲ تا ۴- «کافی» کتاب الحجّة» باب ۱۰: «بَابُ أَنَّ الْأُمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ الْهُدَاةُ، أَحَادِيثُ ۱ تا ۴.

و به مضمون آنها روایاتی از جمهور اهل سنت آمده است با اسناد از طریق ابوهیره و ابی بزه و ابن عباس، و از طریق امیرالمؤمنین علیه السلام، و حاکم در «مستدرک» خود آن را صحیح دانسته است.

و هنگامی که احاطه و خبرویت پیدا کردی به این گفتار، پس آیا باز هم برای تو جالب به نظر می‌رسد التجاء «فصل الخطاب» در تلفیق و تکثیرش به نقل از بعضی تفاسیر متأخره، و از داماد در حاشیه «قبسات» از گفتارش به اینکه: احادیث از طرق ما و از طرق عامه به طور تصافر رسیده است که در قرآن تنزیل: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِّعِبَادٍ وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ!** بوده است - انتهی.

«تو (ای پیغمبر) فقط بیم دهنده بندگان هستی، و علی است که برای هر قومی هدایت کننده می‌باشد!»

این شعری است که مداحان آن را می‌سرایند، و اما عارف به لغت عرب رضایت نمیدهد نظمش را به آن نسبت دهند. و من گمان ندارم تو را که بتوانی از طرق ما و طرق اهل سنت غیر از آنچه را که اولاً شنیدی پیدا کنی و آن غیر از آن چیزی است که او نقل نموده است. **فَاعْتَبِر!**

و از جمله آن روایات، روایت «کافی» است از ابوحزمه از حضرت ابوجعفر علیه السلام که در قول خدای عز و جل: **رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ.** «پروردگارا نبوده‌ایم ما از مشرکین!» فرمود: **يَعْتُونُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** «مرادشان از آن شرک به ولایت علی علیه السلام بوده است». و این روایت صریح می‌باشد در آنکه تفسیر است. و بنابراین با این بیانش حاکم است بر دو روایت ضعیفه ابوبصیر در ظهورشان به اینکه لفظ **«بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ** از آیه حذف گردیده است.

و این بیان از روایت ابوحزمه به امثال آن ساری و جاری میگردد (و به نحو حکومت مبین و مفسر می‌شود).

و از جمله آن روایات، روایت عمر بن حنظله است از حضرت صادق علیه السلام در قول خدای تعالی در سوره بقره: **«مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ»** «مُخْرَجَاتٍ». «به آن

زنان تا یک سال نفقه بدهند بدون إخراج. آن زنان از خانه بیرون شدگان نمی‌باشند.»  
و من درباره تو هیچ گمانی ندارم مگر اینکه بگوئی: إلحاق امام علیاً کلمه مُخْرَجَات را فقط برای تفسیر مراد از کلمه إخراج بوده است، نه بیان نقیصه از قرآن کریم؛ و اما «فصل الخطاب» آن را به عنوان بیان نقیصه ذکر کرده است. فاعتبر!

و از جمله آن روایات، صحیحۀ محمد بن مسلم از حضرت صادق علیاً می‌باشد همانطور که در «کافی» در اوّل باب منع زکات وارد است، و در آن است: پس از آن امام علیاً فرمود: این است قول خداوند عزّوجلّ: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ آنچه که از دادن آن بخل ورزیدند در روز قیامت همچون طوق بر گردن، بدان گرفتار و غلّ و زنجیر میگردند. «يَعْنِي مَا بَخِلُوا بِهِ مِنَ الزَّكَاةِ». «یعنی آنچه از مال زکات که به دادن آن بخل کرده‌اند.»

پس این روایت مانند روایت صریحه‌ای می‌باشد بر آنکه لفظ «مِنَ الزَّكَاةِ» تفسیری است از امام، نه آنکه از قرآن باشد. و لهذا این روایت با این بیانش حاکم است بر مرسله ابن‌ابی‌عمیر، از کسی که او را ذکر کرده است، از حضرت صادق علیاً در قول خدای عزّوجلّ: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ مِنَ الزَّكَاةِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛ و صارف آن می‌باشد از آنکه بیان نقیصه بوده باشد.

و از جمله آن روایات، صحیحۀ ابوبصیر است از حضرت صادق علیاً همچنانکه در «کافی» وارد است در باب نصّ خدا و رسول او بر أئمّه یکی بعد از دیگری، و در آن است: من به او گفتم: مردم می‌گویند: چرا اسم علی علیاً و اهل بیت او در کتاب‌الله نیامده است؟! حضرت فرمود: به ایشان بگوئید: بر رسول خدا نماز نازل شد و خداوند اسم آن را در قرآن نبرد که سه رکعت است و یا چهار رکعت، تا اینکه رسول‌الله ﷺ خودش بود که آن را برای مردم تفسیر کرد.<sup>۱</sup> و همچنین حضرت

۱- «کافی» کتاب الحجّة، باب ۶۴: باب ما نصّ الله عزّوجلّ و رسوله علی الأئمّه عليهم السّلام واحداً فواحداً، حدیث اوّل.

درباره زکات و حجّ به همین منوال فرمود. و مقتضای این حدیث، تصدیق امام عَلَيْهِ السَّلَامُ است قول مردم را که: خداوند علی را در قرآن با اسم ذکر نکرده است، و فقط تسمیه از تفسیر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَحَدِيثِ ثَقَلَيْنِ** بوده است. و شاهد بر این مطلب روایتی است در «کافی» أيضاً در این باب پس از آن روایت به فاصله کوتاهی در صحیحۀ فضلاء از حضرت أبوجعفر الباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ، و روایت ابی جارود از آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ أيضاً و روایت أبودئلم از حضرت أبوعبدالله الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ، که آن دو امام هم‌ام در مقام احتجاج و عدم تقیّه، قول خدای تعالی: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** را خوانده‌اند و آن دو امام در تلاوت آیه، کلمه «**فِي عَلِيِّ**» را ذکر ننموده‌اند. و این دلیل است برای آنکه آنچه در مورد ذکر اسم علیّ علیه السلام در این مقام و بلکه در غیر آن، روایت شده است، فقط از باب تفسیر و بیان مراد است در وحی قرآن، به آنکه تفسیر و بیان مراد را جبرائیل از نزد خداوند به عنوان وحی مطلق - نه قرآن - آورده است، **وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**.

و از جمله آن روایات، روایت [محمد بن] فضیل است از حضرت أبوالحسن الماضي عَلَيْهِ السَّلَامُ در باب «**النُّكْتُ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ**» از «کافی»، می‌گوید: گفتیم: **هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذَّبُونَ!** فرمود: **يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا**. گفتیم: تنزیل است؟! فرمود: آری! زیرا در اینجا آنحضرت، حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را با کلامش: «**يَعْنِي**»، به عنوان تفسیر و بیان مراد و مشاراً إلیه در قول خدای تعالی: «**هَذَا**» ذکر نموده است. بنابراین کلام امام در جواب که می‌فرماید: آری (از تنزیل می‌باشد)، دلیل است بر آنکه: آنچه را که عین و وجودش در وحی قرآنی مراد و منظور است **أُمَّهُ عَلِيًّا** آن را تنزیل می‌نامند.

۱- «کافی» کتاب الحجّة، باب ۱۰۸: **بَابٌ فِيهِ نُكْتٌ وَ تُنْفٌ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ**، حدیث ۹۱. روایت مفصل است و عبارت فوق آخرین فقره آن است.



و علیهذا این روایات و أمثالها تشبّهات «فَصَلِّ الْخِطَاب» را به روایاتی که روی هم انباشته است از روایاتی که حال آنها را إجمالاً دانستی، می‌بُرد و قطع می‌کند. و به آنچه ما در اینجا ذکر نمودیم و غیر آن، اشاره دارد آنچه از کلمات علماء اعلام - قُدَسَتْ أَسْرَارُهُمْ - نقل نمودیم.

اگر بگوئی: این روایت ضعیف است، و همچنین جمله‌ای از روایات متقدّمه! می‌گوئیم: جُلُّ روایاتی که «فَصَلِّ الْخِطَاب» انباشته است مثل این روایت می‌باشند، بلکه دارای ضعف شدیدتری می‌باشند همان طور که در وصف راویان آنها بدان اشاره نمودیم. علاوه براین در آن مقدار از روایات صحیح‌های که ذکر کردیم، برای صاحبان خرد و أولوالالباب کفایت است.<sup>۱</sup>

این بود عین گفتار این عالم متتبّع محقّق خبیر، پیرامون مسأله عدم تحریف قرآن کریم. و ملاحظه شد که چقدر به طور جامع و کامل اطراف مسأله را احاطه کرده و با فکری استوار شبهات را ردّ نموده است. و علاوه نه تنها در پاسداری سنگر تشیع به طور اتمّ و اکمل در عقیده صیانت کتاب إلهی، قدم راستین برداشته است؛ بلکه با ذکر روایات وارده در مصادر مهمّ اهل سنّت و عامّه به عنوان آنچه به کرامت کلام الله مجید إصاق کرده‌اند، ابتداءً حمله را بر آن جماعت فرموده و آن احادیث را به طور روشن ابطال نموده است. ای کاش جامعه شیعه در هر عصری لاأقلّ یک نفر مانند این عالم مجتهد فقیه بصیر و حمیم و دلسوز و از هوا برون‌شده را می‌داشت، تا همه مشکلات به نیروی ایمان و علم و درایت وی حلّ می‌شد.

۱- «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» طبع مطبعة عرفان صیدا، سنه ۱۳۵۱ هجریه قمریه، جزء اول، ص ۱۹ تا ص ۲۹.

درس دویت و یکم تا دویت دهم

کتابی که شیعه تألیف کرده است، و تقدم شیعه در جمیع علوم



درس ۲۰۱ تا ۲۱۰

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و به نستعین، و صلیّ الله علی سیدنا محمد  
و آله الطّاهرین، و لعنة الله علی أعدائهم  
أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدّین، و لا  
حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.

قال الله الحَکِیْمُ فِی کِتَابِهِ الْکَرِیْمِ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. نَ وَالْقَلَمِ وَ مَا یَسْطُرُوْنَ. مَا اَنْتَ بِبِنْعَمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُوْنٍ، وَاِنَّ  
لَکَ لِاَجْرًا غَیْرَ مَمْنُوْنٍ. وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلِقْتَ عَظِیْمًا.<sup>۱</sup>

«ن، و سوگند به قلم و آنچه به سبب قلم (و یا با قلم) می نویسند، که تو (ای پیغمبر) به واسطه نعمتی که خدا به تو داده است دیوانه نمی باشی؛ و حقاً و حقیقهً تو دارای پاداش و مزد پیوسته و غیر منقطع هستی؛ و حقاً و حقیقهً تو بر اخلاق عظیمی استوار می باشی!»

حضرت استاد مکرّم آیه الله علامه طباطبائی - رحمته علیه - در تفسیر این آیه چنین آورده اند: معنی قلم معروف است. و سَطْرُ با فتحه و پس از آن سکون و چه بسا با دو فتحه استعمال می شود - همانطور که در «مفردات» ذکر نموده است - عبارت است

---

۱- آیه اول تا چهارم از سوره القلم: شصت و هشتمین سوره از قرآن کریم.

از: یک صَف و ردیفی از کتابت؛ و از درختان، صَفّی است کاشته شده، و از مردمان، گروهی ایستاده. و سَطَرَ فُلَانٌ كَذَا یعنی سَطَرَ به سَطَرَ نوشت.

خداوند سوگند یاد کرد به قلم و به آنچه با قلم می‌نویسند. و ظاهر سیاق آیه مطلق قلم و مطلق نوشته‌ای است که با قلم می‌نویسند که عبارت از مکتوب باشد؛ به علت آنکه هم خود قلم و هم کتابتی که به واسطه قلم متحقق می‌گردد از اعظم نعمتهای الهیه‌ای است که انسان بدان راه یافته است. که در ضبط و ثبت حوادث غائب از انظار و معانی و اسرار پنهان و مُخْتَفی در دلها، تالی تلو کلام است؛ و به واسطه قلم است که انسان استحضار می‌یابد آنچه را که مرور زمان و یا بُعْد مکان بر روی آن پرده کشیده است.

خداوند سبحانه بر انسان به وسیله هدایت او به سوی آن دو چیز، و تعلیم وی را بدان دو چیز، مَنّت نهاد؛ و در گفتار خود فرمود: خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (سوره رحمن آیه ۳ و ۴):

«خداوند انسان را خلق کرد و بدو بیان را آموخت.»

و درباره قلم فرمود: عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (سوره علق آیه ۴ و ۵):

«خداوندی که با قلم آموخت، به انسان تعلیم کرد آنچه را که نمی‌دانست.»

بنابراین قسم خوردن خداوند به قلم و به آنچه به وسیله قلم می‌نویسند، قسم خوردن اوست به نعمت. و حَقّاً خداوند در کلام خود به بسیاری از مخلوقات خود از جهت آنکه رحمت و نعمتند سوگند یاد نموده است، مانند آسمان و زمین، و خورشید و ماه، و شب و روز، الی غیرذلک حتّی به انجیر و زیتون. بعضی گفته‌اند: مراد از لفظ «ما» در گفتارش: وَ مَا يَسْطُرُونَ مصدریّه است و علیهذا مراد از آن کتابت است.

و بعضی گفته‌اند: مراد از قلم، قلم اعلی است که در حدیث وارد است که: آن اوّل مخلوقی است که خداوند آفریده است. و مراد از مَا يَسْطُرُونَ آن نوشته‌ای است که فرشتگان حَفَظَه و کرام کاتبون می‌نویسند.

و أيضاً احتمال داده شده است که: صیغه جمع در **يَسْطُرُونَ** برای تعظیم باشد نه برای تکثیر و معنی زیادی. و این **تَوْهَمٌ**، **تَوْهَمٌ** سست و ضعیفی است. و أيضاً احتمال داده شده است که: مراد از آن چیزی که در آن می نویسند **لَوْحٌ مَّحْفُوظٌ** باشد. و أيضاً احتمال داده شده است که: مراد از قلم و از مسطورات با آن، اصحاب قلم و مسطوراتشان باشد. اینها همه احتمالات واهی و بی بنیادی است.

(این سوگندها را خدا یاد نموده است تا برساند که: **مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ**. و این جمله معنائی است که سوگند بر آن وارد گردیده است، و خطاب هم به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشد: و باء در لفظ **بِنِعْمَةٍ** یا سببیه است یا مصاحبه. یعنی توبه سبب نعمتی - و یا با نعمتی - که خداوند پروردگارت بر تو ارزانی داشته است، مجنون و دیوانه نیستی!

و سیاق آیه مؤید این معنی است که: مراد از نعمت، نعمت نبوت است. چرا که دلیل نبوت از پیغمبر خدا هرگونه اختلال عقلی را برمی دارد تا آنکه هدایت الهیه ای که لازمه نظام حیات انسانیت است، درست آید.

و علیهذا این آیه ردّ می نماید جنونی را که به پیغمبر نسبت دادند به طوری که در آخر سوره از ایشان حکایت شده است: **وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ**. «و مشرکین قریش می گویند: حقّاً و واقعاً او دیوانه است.»

قوله تعالی: **وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ** «از برای تو مزدی لاینقطع می باشد»: کلمه **مَمْنُونٍ** از **مَنَّ** است به معنی قطع؛ و از این قبیل است آنچه گفته اند: **مَنْهُ السَّيْرُ مَنَّا إِذَا قَطَعَهُ وَأَضَعَفَهُ**. «سیر و حرکت او را ضعیف ساخت و از راه بازداشت.» نه از **مَنَّتْ** به معنی: در گفتار و کلام، نعمت را بزرگ شمردن و به حساب آوردن.

و مراد از **أَجْرٌ**، **أَجْرٌ** رسالت است عندالله سبحانه؛ و در این عبارت لطیفه ای است برای به دست آوردن دل پیغمبر و دلخوشی و شادی خاطر وی که در برابر تحمّل رسالت خداوندی **أَجْرٌ** غیرمقطوع و مزد همیشگی که از بین نرود به او داده می شود.

و مراد از خُلُق در وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ همان ملکه نفسانیّه‌ای است که از آن افعال به سهولت صادر می‌گردد و به دو قسمت: فضیلت که ممدوح است همچون عَفَّت و شجاعت، و رذیلت که مذموم است، همچون شَرَه و جُبْن منقسم می‌شود؛ ولیکن وقتی که آن را همین طور بدون قیدی اطلاق نمایند از آن حُسن خُلُق فهمیده می‌گردد...

و در بحث روائی فرموده‌اند: در کتاب «معانی الأخبار» با اسناد خود از سُفیان بن سعید ثوری از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر حروف مقطعه قرآن آورده است که گفت:

و أَمَا «ن» نهی است در بهشت. خدا به او گفت: منجمد شو! منجمد شد و به صورت مدادی درآمد (یعنی به صورت مرکب) و سپس به قلم گفت: بنویس! پس قلم در لوح محفوظ نوشت تمام حوادث گذشته و آینده را تا روز قیامت. و بنابراین، آن مداد و مرکب از نور است؛ و قلم نیز قلمی از نور است؛ و لَوْح نیز لوحی از نور است.

سُفیان گفت: من به حضرت عرض کردم: یابن رسول الله! برای من درباره امر لوح و امر قلم و امر مداد بیان وافی و مشروحی را إفاده فرما! و از آنچه خدا به تو تعلیم نموده است مرا تعلیم کن!

حضرت فرمود: ای پسر سعید! اگر تو اهلّیت جواب را نداشتی پاسخی به تو نمی‌گفتم! نون فرشته‌ای است که به سوی قلم ادا می‌کند و می‌رساند؛ و آن نیز فرشته‌ای است. و قلم به سوی لوح ادا می‌کند؛ و آن نیز فرشته‌ای است. و لَوْح به سوی اِسرافیل ادا می‌نماید، و اِسرافیل به سوی میکائیل، و میکائیل به سوی جبرائیل ادا می‌کند، و جبرائیل به سوی انبیاء و رُسُل الهی ادا می‌نماید.

راوی حدیث که سُفیان است می‌گوید: حضرت در این حال فرمود: برخیز ای سفیان و برو که من (از دستگاه حکومت جائره به واسطه نشستن در اینجا) بر تو

ایمن نمی‌باشم!<sup>۱</sup>

از گفتار حضرت استاد به دست آمد که: مراد از قلم همه انواع قلم است؛ و مراد از مسطورات همه انواع آنهاست و اختصاصی به قلم خاصی و نوشته بخصوصی ندارد.

و چون می‌دانیم: اولاً قلم و نوشته، مورد قَسَم پروردگار قرار گرفته است، و ثانیاً مُقَسَم عَلَیْهِ و چیزی که قسم برای تحکیم و ایفاء استواری و ثبات آن می‌باشد، استقامت عقل و نعمت نبوت پیامبر اکرم، و پاداش لایزالی و ابدی او، و خُلق عظیم و اخلاق بزرگ و سترگ اوست، فلهمذا مورد قَسَم که قلم و نوشته است هر گونه که باشد و به هر صورت و کیفیتی که تحقق پذیرد، دارای اهمیتی عظیم و قدر و قیمتی جلیل و خطیر می‌باشد. چرا که خداوند بدین دو امر مهم می‌خواهد اثبات مقامات و درجات و فیض ازلی و ابدی و سَرمَدی را به پیغمبرش بفرماید. و علیهذا قلم و نوشتار به طور اطلاق در این آیه مورد اهمیّت فراوان و اعتنای ذات اقدس حقّ متعال قرار گرفته است.

به واسطه قلم و کتابت است که اینهمه علوم در دسترس ماست و اگر احیاناً قلمی نبود و نوشته‌ای در عالم وجود صورت تحقّق به خود نمی‌گرفت این عالم فعلی ما در پهنای ظلمت و جهل و کوری باطنی گرفتار، و در امواج دلهره آمیز لُجّه‌های غامره و گردابهای ژرف دریای تاریکی غوطه ور بود.

با دقّت تمام، علوم فعلی ما را که در ذخائر کتابهای جهان و کتابخانه‌های عالم با قلم نوشته شده است اگر حساب کنیم، و وجود و عدّم هر یک را جدا جدا بسنجیم، این موهبت عظیم بر ما مشهود خواهد شد. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ که چنین پروردگاری انسان را بیافرید، و وی را به نیروی علم به وسیله قلم و کتابت بیار است، و علوم معنوی را با کتب آسمانی و قرآن مجید و نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه و کتب فقهی

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۲۰، ص ۲۵ تا ص ۳۵ تفسیر سوره ن و القلم.



و تفسیری و حکمی و عرفانی و با علوم طبیعی که در راه و مقدمه کمال واقعند، و همه اینها به سبب قلم و کتابت صورت گرفته است، در راه مسیر کمال او قرار داد تا وی را از أسفل السافلین آورد و به مقام الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ<sup>۱</sup> ارتقاء بخشید، فَشُكْرًا لَهُ ثُمَّ شُكْرًا.

در بحث سابق دانستیم که: اولین کتابی که در اسلام نوشته شد، عبارت بود از مُصْحَفِ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب - علیه أفضل صلوات الله و ملئکته المقربین و انبیائه المرسلین -. این مُصْحَفِ تامّ و تمامی بود که واجد جهات نزول، و شأن ورود آیات، و ترتیب سور و آیات طبق نزول، و بیان ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید، و بیان محکّمات و متشابهات، و تأویل و تفسیر و غیرذلک از جهات عدیده بود. این مصحف همان قرآنی است که ابن سیرین درباره آن می‌گوید: اگر تو بدان دسترسی یابی در آن علمی را خواهی یافت! و نام آن در تواریخ و احادیث و تفاسیر عبارت است از: مُصْحَفِ عَلِيٍّ، صَحِيفَةُ عَلِيٍّ، الْجَامِعَةُ، كِتَابِ عَلِيٍّ، صَحِيفَةُ عَتِيْقَه. فقیه اهل بیت آیه‌الله حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی رحمته الله علیه در کتاب نفیس و ارزشمند «جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة» در مقدمه بدیع و ذیقیمت آن که به قلم مبارک خود إماء فرموده‌اند، در ضمن بیان احادیثی در علوم اهل بیت و روایاتی در شأن ایشان، از جمله فرموده‌اند: از جمله ادله آنکه ائمه طاهرین -علیهم الصلوة و السلام- عالم به احکام می‌باشند، و از طرق خاصه و عامه بر این مهم روایات و دلائلی است آن است که: حدیث آنان حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و در نزد آنهاست صحیفه جامعه که به إماء رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است.<sup>۲</sup>

۱- سورة تین که نود و پنجمین سوره از قرآن کریم است این سوره می‌باشد: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. وَالتِّیْنِ وَ الزَّیْتُونِ. وَ طُورِ سِیْنِیْنِ. وَ هَذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ. لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنِ. اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحٰتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُوْنٍ. فَمَا یُكْذِبُكَ بَعْدَ الْاَدْدٰیْنِ. اَلِیْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحَاكِمِیْنَ.

۲- «جامع احادیث الشیعة» ط رحلی سنگی گراوری، ج ۱، ص ۴۷، سطر آخر و ما قبل آن.

مرحوم مجلسی رحمته الله علیه (جدّ اعلای امّی ما از طرف مادرِ پدر) در کتاب «بحار الأنوار» به طور تفصیل روایات وارده در این باب را ذکر نموده است و احیاناً بعضی از مواضع را با بیان و شرح خود روشن و مبین فرموده است. وی چنانکه از مطاوی کلماتش ظاهر است در خانه اهل بیت علاوه بر جامعه کتابهای دیگر به عنوان کتاب جَعْفَر و مُصْحَف فاطمه و کتاب مسائل دیات (که به ذوابعه شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام آویزان بود) و لوح فاطمه را ذکر نموده است. و ما در اینجا به حول و قوه خداوند متعال به بیان و شرح هر یک از آنها می‌پردازیم:

### ۱- جامعه

درباره این کتاب و کیفیت نگارش آن و محتویات آن روایات کثیری وارد است. تنها در بیست و دو روایت که در «بحار» ذکر نموده است طول آن را به هفتاد ذراع<sup>۱</sup> معین نموده است؛ غیر از آنهایی که در آنها خصوصیات جامعه مذکور شده است ولی عبارت هفتاد ذراع در آنها نیست. این روایات را از کتب معتبره‌ای همچون «اختصاص» و «ارشاد» و «احتجاج» و «أمالی» و بالأخصّ از کتاب «بصائر الدرّجات» نقل نموده است. از جمله می‌فرماید: در «ارشاد» مفید و «احتجاج» شیخ طبرسی وارد است که: بسیاری از اوقات حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود:

عِلْمُنَا غَابِرٌ، وَ مَرْبُورٌ، وَ نَكْتُ فِي الْقُلُوبِ، وَ نَقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ، وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَعْفَرَ الْأَحْمَرَ وَ الْجَعْفَرَ الْأَبْيَضَ، وَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عليها السلام، وَ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ فِيهَا جَمِيعُ مَا تَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ.

«علم ما چند گونه است: علم به وقایع آتیه، و علم به وقایع گذشته، و إلهام بر دل‌هایمان، و به صدا درآمدن در گوش‌هایمان (پس سخن و گفتگویمان با ملائکه

۱- ذراع عبارت است از فاصله نوک انگشت وسطی تا مرفق دست.

طوری است که کلامشان را می‌شنویم و خودشان را نمی‌بینیم). و نزد ما جَفر قرمز (که در آن أسلحه رسول خدا ﷺ است) و جَفر سپید (که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتابهای آسمانی است که خداوند قبل از اینها به پیامبران نازل نموده است) و مُصْحَف فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام می‌باشد. و نزد ما جامعه است که در آن همه چیزهایی است که مردم بدان احتیاج دارند.»

و چون از آنحضرت از تفسیر این کلام سؤال شد، پاسخ وی به عین همین عباراتی بود که ما در ترجمه آوردیم. سپس فرمود: **وَ أَمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ وَ أَسْمَاءٍ مَنْ يَمْلِكُ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.**

**وَ أَمَّا الْجَامِعَةُ فَهُوَ كِتَابٌ طَوَّلَهُ سَبْعُونَ ذِرَاعًا إِمْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ فَلَاقٍ فِيهِ وَ خَطُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام بِيَدِهِ، فِيهِ وَ اللَّهُ جَمِيعٌ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى أَنْ فِيهِ أَرْشُ الْخَدَشِ وَ الْجِلْدَةِ وَ نِصْفِ الْجِلْدَةِ.<sup>۱</sup>**

« و اما مصحف فاطمه، در آن بیان حوادث و اسامی کسانی است که تا روز قیامت بر مردم سلطنت می‌نمایند. و اما جامعه: کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است به إملاء و انشاء رسول الله که از لبهای مبارک دهانش صادر شده و به خط علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد. و در آن سوگند به خدا که جمیع احتیاجات مردم تا روز رستاخیز بیان شده است حتی در آن دیه خراش وارد بر پوست بدن و دیه یک تازیانه زدن، و یا نصف تازیانه بیان شده است.»

و در «بصائر الدرّجات» از محمد بن عبدالحمید از یونس بن یعقوب از منصور بن حازم از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام وارد است که او گفت: من به حضرت عرض کردم: مردم می‌گویند: در نزد شما صحیفه‌ای است که درازایش هفتاد ذراع است، و در آن جمیع آنچه مردم بدان نیاز دارند موجود است، **وَ إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ.** «و حَقًّا وَ حَقِيقَةً

۱- «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۷، ص ۲۷۹، و از طبع حروفی مطبعة حیدری ج ۲۶، ص ۱۸ کتاب الإمامة، باب «جهات علومهم عَلَيْهِمُ السَّلَام»، و ما عندهم من الكتب، و أنه ينقر في آذانهم و ينكت في قلوبهم» و «ارشاد» مفید، ص ۲۵۷، و در «احتجاج» طبرسی، ص ۲۰۳.

این است علم.»

حضرت فرمود: لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ، إِنَّمَا هُوَ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي يَخْدُثُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ.<sup>۱</sup>

«این علم نیست، این اثری است که از رسول خدا ﷺ رسیده است. علم واقعی و حقیقی آن علمی است که در هر روز و در هر شب برای ما پیدا می‌شود.» و أيضاً در «بصائر الدرجات» از ابراهیم بن هاشم، از برقی، از ابن سنان یا غیر او، از بشر، از حمران بن أعین روایت است که گفت: به حضرت صادق عاشق گفتیم: نزد شما تورات و انجیل و زبور و آنچه در صحیفه‌های پیشین است: صحیفه‌های ابراهیم و موسی، موجود است؟! گفت: آری!

گفتم: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ الْأَكْبَرُ «تحقیقاً این علم، علم اکبر است.» حضرت فرمود: يَا حُمْرَانُ! لَوْ لَمْ يَكُنْ غَيْرُ مَا كَانَ، وَلَكِنْ مَا يَخْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عِلْمُهُ عِنْدَنَا أَعْظَمُ.<sup>۲</sup>

«ای حمران! اگر ما علمی غیر از آن نداشتیم، آن علم اکبر بود، ولیکن علم به آنچه که در شب و روز حادث می‌گردد، برای ما اعظم است.» در اینجا مجلسی برای توضیح و تبیین این روایت، و رفع اشکالی که أحياناً ممکن است وارد شود بیانی دارد. او می‌گوید:

بَيَانٌ: معنی لَوْ لَمْ يَكُنْ این است: اگر نبود برای ما غیر از آن علمی که برای سابقین از پیغمبران بود، آن علم مذکور، علم اکبر بود، ولیکن آن علمی که برای ما حادث می‌گردد آن علم اکبر است.

آنگاه می‌گوید: من می‌گویم که: در اینجا اشکال قویّی موجود است و آن اینکه: از آنجائی که روایات بسیاری دلالت دارند بر آنکه پیغمبر ما ﷺ علم وقایع پیشین

۱ و ۲- «بحار الأنوار» همین باب از طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۷۹، و از طبع حیدری ج ۲۶، ص ۲۰ و «بصائر الدرجات» ص ۳۸.

و علم وقایع پسین و علم جمیع شرایع الهیه و احکام را می‌دانست و تمام این علوم را به علی علیه السلام تعلیم فرمود، و علی آن علم را به حسن علیه السلام آموخت و همینطور؛ بنابراین کدام علمی برای آنان بجای می‌ماند تا برای ایشان در شب و روز پدیدار گردد؟!

و ممکن است از این اشکال به جوهری پاسخ داد:

**اول:** آنچه گفته شده است که: علم با شنیدن و قرائت کُتُب و حفظ آنها پیدا نمی‌شود؛ زیرا که این تقلید است، و حقیقت علم واقعی منحصر است در آنچه از جانب خداوند سبحانه بر قلب مؤمن روز به روز و ساعت به ساعت افاضه می‌گردد، و با انکشاف آن حقایق، نفس به مرحله اطمینان برسد و انشراح صدر حاصل گردد، و قلب بدین وسیله نورانی شود.

و حاصل مطلب آنکه: این علم موجب تقریر و تأکید و تثبیت معلومات سابقه می‌گردد، و موجب مزید ایمان و یقین و کرامت و شرف، به افاضه علم بر آن ذوات مقدسه بدون واسطه پیامبران مرسلین، خواهد شد.

**دوم:** آنکه بر ایشان افاضه می‌شود تفصیل حقایقی که مجملات آنها نزد آنان وجود دارد و اگر چه امکان داشته باشد که خود آنها آن تفصیل را به واسطه آنچه از اصول و موادّ نزدشان موجود است استخراج نمایند.

**سوم:** آنکه بر مسأله بدآ مبتنی باشد. چونکه آنچه را سابقاً دانسته‌اند در آن احتمال بدآ و تغییر است اما چون بدیشان الهام شود آن مواردی که در آن تغییر داده می‌شود پس از آنکه بر انبیا و فرستادگان از حجتهای الهیه که پیش از آنها بوده‌اند کلیات و اصول غیر منطبق بر بدآ افاضه گردیده بود، و یا آن مواردی که تأکید در آن به عمل آورده شود که قابل تغییر نمی‌باشد؛ در این صورت اینگونه علوم، قویترین و شریف‌ترین علوم آنان خواهد بود.

**چهارم:** که در نزد من از همه این وجوه قویتر می‌باشد آن است که بگوئیم: ذوات معصومین علیهم السلام در دو نشأه قبل از حیات بدنی، و بعد از وفات دنیوی، به سوی

مقامات ربّانیّه در معارف الهیّه غیرمتناهیّه، طبق مدارج کمال عروج می‌نمایند؛ چرا که برای عرفان خدای متعال نهایی نیست، و در درجات قرب او انتهائی تصوّر ندارد. و این معنی از روایاتی مشهود است.

و معلوم است که: ایشان در ابتدای امر امامتشان اگر علمی را فراگیرند، در آن درجه و مرتبه از عمل درنگ نمی‌نمایند؛ و به سبب ازدیاد مقام قرب و طاعات، زیادتی هائی از علم و حکم و ترقّیات در معرفت خدا برای ایشان حاصل می‌گردد. و چگونه ممکن است برای آنان ترقّی نباشد در حالی که این ترقّیات راجع به سایر مخلوقات با وجود نقص قابلیت و استعدادشان مشهود است؟ و آن ذوات مقدّسه سزاوارتر و مناسب‌تر می‌باشند که ترقّیات در آنها به وجود آید.

و شاید این وجه یکی از وجوه استغفار و توبه آنان در هر روز هفتاد بار و بیشتر بوده باشد؛ زیرا در وقت عروجشان به هر درجه رفیعه از درجات عرفان، می‌دیده‌اند که: ایشان در مرتبه سابقه از آن در نقصان بوده‌اند؛ بنابراین از آن نقص استغفار می‌نموده‌اند و به سوی خدای تعالی توبه می‌کردند.

این وجوه مجموع آن احتمالاتی بود که در حلّ این مشکل بر دل من وارد شد. و من از خداوند طلب غفران می‌کنم از آن گفتار و کردارم که موجب خشنودی و رضای او نیست.<sup>۱</sup>

أقول: این وجه بسیار متین است، ولیکن مرحوم جدّ، حیات سابقه و لاحقّه بر این عالم را سابق و لاحق زمانی پنداشته است؛ و ائمه علیهم‌السلام را طبق این اخبار در معنای ازل و ابدی که در دو سر طولی دنیا واقعند، دارای مقامات و درجات نامتناهی عرفان قرار داده است؛ با آنکه طبق حرکت جوهریّه النَّفْسِ جِسْمَانِيَّةِ الْحُدُوثِ رُوحَانِيَّةِ الْبَقَاءِ و آیات مبارکات **ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** تمام آن درجات و مقامات در همین نشأه ماده و عالم طبع حاصل است؛ و ابد و ازل دو سر این سلسله

۱- همین مصدر.

در معارج و مدارج عرضی هستند نه طولی. و طی این عروج در این نشأه منافاتی با جسمانیّه الحدوث ندارد. فَشَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُ وَ أَجْزَلَ ثَوَابَهُ.

و نیز از «بصائرالدرجات» از عبدالله بن جعفر از محمد بن عیسی از اسمعیل بن سهل از ابراهیم بن عبدالحمید از سلیمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ فِي صَحِيفَةٍ مِنَ الْحُدُودِ ثَلَاثَ جُلْدَةٍ؛ مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ كَانَ عَلَيْهِ حَدٌّ جُلْدَةٍ.<sup>۱</sup>

«در آن صحیفه و کتاب جامعه بعضی از مقادیر حد، یک سوّم تازیانه ثبت شده است؛ که اگر کسی از این مقدار تجاوز کند باید خودش یک تازیانه به عنوان پاداش بد خود بخورد.»

و نیز از «بصائرالدرجات» از حسن بن علی بن نعمان از پدرش علی بن نعمان از بکر بن کرب روایت است که گفت: ما در محضر حضرت صادق علیه السلام بودیم و شنیدیم که می‌گفت:

أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ، وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا. إِنْ عِنْدَنَا الصَّحِيفَةَ سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِحِطِّ عَلِيِّ علیه السلام وَ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ عَلَيَّ أَوْلَادِهِمَا -، فِيهَا مِنْ كُلِّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ. إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَنَا فَتَدْخُلُونَ عَلَيْنَا فَتَعْرِفُ خِيَارَكُمْ مِنْ شِرَارِكُمْ.<sup>۲</sup>

«قسم به خدا که در نزد ما چیزی است که با وجود آن نیازی به مردم نداریم، و مردم نیاز به ما دارند. در نزد ما صحیفه‌ای است که هفتاد ذراع طول دارد، و به خطّ علی علیه السلام و املاء رسول خدا - صلی الله علیهما و علی - است، در آن از هر حلالی و هر حرامی سخن به میان آمده است. شما به سوی ما می‌آئید و بر ما وارد می‌شوید و ما خوبان را از بدانتان (به واسطه همان صحیفه) می‌شناسیم!»

و در روایت «بصائر» أيضاً وارد است که آن صحیفه به عرض اُدیم مثل

۱ و ۲- همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰، و از طبع حیدری: ص ۱۹ تا ص ۲۲، و نیز در «بصائرالدرجات» ص ۳۸ و ص ۳۹.

فَخِذِ الْفَالِجِ است، و در آن تمام نیازمندیهای مردم وجود دارد و هیچ قضیه‌ای نیست مگر آنکه حکمش در آن بیان شده است حتی ارش خودش.

و مجلسی در بیان آن گفته است: مراد از اَدِيم پوست حیوان است، یا خصوص رنگ قرمز از آن، و یا خصوص دَبَاغی شده از آن. و مراد از فَالِج شتر نر قوی هیکل است که دارای دو کوهان است و از سِنَد برای جفت گیری می‌آورند.<sup>۱</sup>

و أيضاً از «بصائر الدرّجات» از یعقوب بن یزید از ابن اَبی عَمیر از ابراهیم بن عبد الحمید و اَبی المغرا از حمران بن اَعین از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَام روایت می‌کند که أَشَارَ إِلَى بَيْتِ كَبِيرٍ وَقَالَ: يَا حُمْرَانُ! إِنَّ فِي هَذَا الْبَيْتِ صَحِيفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِحِطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام وَإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. لَوْ وَلِينَا النَّاسَ لَحَكَمْنَا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَمْ نَعُدْ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ.<sup>۲</sup>

«حضرت اشاره به اطاق بزرگی کرد و گفت: ای حمران! در این بیت صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است به خطّ علی عَلَيْهِ السَّلَام و املاء رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. اگر ما

۱- همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۰، و از طبع حیدری: ص ۲۲، و «بصائر الدرّجات» ص ۳۹. آیه‌الله سید محسن امین عاملی در «أعيان الشّیعة» طبع دوّم در جزء اوّل از جلد اوّل، ص ۳۳۲ گوید: ... عن اَبی عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْجَامِعَةِ فَقَالَ: تِلْكَ صَحِيفَةٌ سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلَ فِخْذِ الْفَالِجِ، فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةِ الْآ وَ هِيَ فِيهَا حَتَّى أَرَشَ الْخَدَشَ. مؤلّف گوید: اَدِيم به معنی پوست است و فالج شتر تنومند دو کوهان می‌باشد که از سِنَد برای جفت گیری می‌آورند. و معنی عرض اَدِيم آن است که: آنها پوستهائی بوده‌اند که دَبَاغی شده و به اندازه وسعت آنها، آنها را باقی گذارده‌اند و بعضی را به بعض دیگر متصل نموده‌اند تا به حدّی که اگر به روی هم پیچیده شوند به قدر ران شتر بزرگ دو کوهانه ضخیم می‌شوند و در آن می‌نویسند.

تا آنکه در ص ۳۳۸ می‌گوید: از ملاحظه مجموع این اخبار و ضمّ بعضی به بعضی استفاده می‌شود که: جامعه، و کتاب علی به طور اطلاق، و کتابی که طول آن هفتاد ذراع می‌باشد، و کتابی که مثل ران مرد، و مثل ران شتر دو کوهان است، و کتابی که به املاء رسول الله و خطّ علی علیهما الصّلوٰة و السّلام است، و صحیفه‌ای که درازایش هفتاد ذراع است، و پوستی که هفتاد ذراع است، و صحیفه عتیقه، همگی کتاب واحدی می‌باشند.

۲- همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۰، و از طبع حیدری: ص ۲۳، و «بصائر الدرّجات» ص ۳۹.



بر ولایت امر مردم قرار گیریم حتماً به آنچه خدا نازل نموده است حکم می‌نمائیم و از آنچه در این صحیفه می‌باشد تجاوز نمی‌کنیم!»

و همچنین از «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد، از اهوازی از فضاله از قاسم بن برید از محمد بن مسلم روایت نموده است که گفت: حضرت باقر علیه السلام گفتند: **إِنَّ عِنْدَنَا صَحِيفَةً مِنْ كُتُبِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا. فَنَحْنُ نَتَّبِعُ مَا فِيهَا لَا نَعْدُوهَا.**

**وَسَأَلْتُهُ عَنْ مِيرَاثِ الْعِلْمِ مَا بَلَغَ؟! أَجَوَامِعُ هُوَ مِنَ الْعِلْمِ أَمْ فِيهِ تَفْسِيرُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ الَّتِي تَتَكَلَّمُ فِيهِ النَّاسُ مِثْلَ الطَّلَاقِ وَالْفَرَائِضِ؟! فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ الْعِلْمَ كُلَّهُ الْقَضَاءَ وَالْفَرَائِضَ. فَلَوْ ظَهَرَ أَمْرُنَا لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ إِلَّا فِيهِ سُنَّةٌ تُمَضِّيهِهَا.<sup>۱</sup>**

«نزد ما صحیفه‌ای است از کتابهای علی علیه السلام که درازای آن هفتاد ذراع می‌باشد. ما از آنچه در آن ثبت و ضبط است پیروی می‌نمائیم و از آن تجاوز نمی‌نمائیم. و من از آن حضرت از میراث علوم پرسیدم که مقدارش به کجا منتهی است؟! آیا آن علوم به ارث رسیده جوامعی است که در آن علم وجود دارد، یا آنکه در آن تفسیر هر چیز از این اموری است که مردم در آن گفتگو دارند مانند طلاق و مقدار میراث؟»

حضرت فرمود: علی علیه السلام تمام اقسام علم را نوشت؛ علم قضاء و علم میراث را، بنابراین اگر امر ولایت ما ظاهر شود در زمان ظهور چیزی نیست مگر آنکه در آن سُنَّتِی را به اجرا در می‌آوریم.»

و همچنین از «بصائرالدرجات» از احمد بن محمد از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بدین گونه روایت نموده

۱- همین مصدر از طبع کمپانی، ص ۲۸۰، و از طبع حیدری، ص ۲۳. و «بصائرالدرجات» ص ۳۹.

است که:

أَخْرَجَ إِلَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحِيفَةً فِيهَا الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَالْفَرَائِضُ. قُلْتُ: مَا هَذِهِ؟! قَالَ: هَذِهِ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَخَطُّهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ.  
قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَبْدِي؟! قَالَ: فَمَا يُبْلِيهَا؟! قُلْتُ: وَمَا تَدْرُسُ؟! قَالَ: وَمَا يَدْرُسُهَا؟! قَالَ: هِيَ الْجَامِعَةُ أَوْ مِنَ الْجَامِعَةِ.<sup>۱</sup>

«حضرت امام محمد باقر عليه السلام صحیفه‌ای را برای من بیرون آوردند که در آن علم حلال و حرام و میراث بود. گفتم: این چیست؟! فرمود: این است املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی عليه السلام آن را با دست خود نوشته است. ابوبصیر گوید: من گفتم: آیا این کهنه نمی‌شود؟! فرمود: چه چیز می‌تواند آن را کهنه گرداند؟! گفتم: مندرس نمی‌شود و محو و نابود نمی‌گردد؟! فرمود: چه چیز می‌تواند آن را از بین ببرد؟! حضرت فرمود: این است جامعه! یا این است از جامعه!<sup>۲</sup>»

و مجلسی در شرح خود فرموده است: بیان: گفتار آنحضرت: «چه چیز می‌تواند آن را کهنه کند؟» یعنی با وجودی که خدا حافظ آن است چه چیز می‌تواند آن را کهنه گرداند؟ و یا آنکه دستهای بسیار بدان نمی‌رسد تا کهنه شود و مندرس گردد و آثارش محو و نابود شود.

و نیز از «بصائر الدرّجات» است با روایت او از محمد بن الحسین، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمد باقر عليه السلام که گفت: ابو جعفر عليه السلام به من گفت: إِنَّ عِنْدِي لَصَحِيفَةً فِيهَا تِسْعَةٌ عَشَرَ صَحِيفَةً قَدْ حَبَّأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.<sup>۳</sup>

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و از طبع حیدری ص ۲۳ و ص ۲۴ و «بصائر الدرّجات» ص ۳۹.

۲- این تردید از راوی است.

۳- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و از طبع حیدری ص ۲۳ و ص ۲۴ و

«در نزد من صحیفه‌ای است که در آن نوزده صحیفه می‌باشد، و آن را رسول خدا ﷺ عطا نموده است.»

و نیز از «بصائر الدرجات» از محمد بن عبد الحمید، از یعقوب بن یونس، از مُعْتَبِ روایت است که گفت: أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحِيفَةً عَتِيقَةً مِنْ صُحُفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا فِيهَا مَا نَقُولُ إِذَا جَلَسْنَا لِنَتَشَهَّدَ.<sup>۱</sup>

«حضرت امام جعفر صادق علیه السلام صحیفه عتیقه (قدیمی) ای را برای ما بیرون آوردند از صحیفه‌های علی علیه السلام و در آن بود آنچه ما در حال جلوس برای تشهد می‌گوئیم.»

و نیز از «بصائر الدرجات» از محمد بن عیسی، از فضاله، از ابان، از ابو شبیه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شِبْرَمَةَ عِنْدَ الْجَامِعَةِ، إِنَّ الْجَامِعَةَ لَا تَدْعُ لِأَحَدٍ كَلَامًا. فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ. إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يَزِدْهُمْ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا؛ وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ.<sup>۲</sup>

«در برابر کتاب جامعه، علم پسر شبرمه گم شده است. کتاب جامعه برای احدی جای سخن باقی نمی‌گذارد. در آن علم حلال و حرام می‌باشد. طرفداران عمل به قیاس، علم خود را از قیاس طلب می‌کنند، بنابراین جز دوری از واقع و فتوای صحیح چیزی دستگیرشان نمی‌شود. و حَقًّا و حَقِيقَةً دین خدا با قیاس به دست نمی‌آید.»

و نیز از «بصائر الدرجات» از محمد از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از محمد بن حکیم از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالْقِيَاسِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ حَتَّى

«بصائر الدرجات» ص ۳۹.

۱ و ۲- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و ص ۲۸۲ و از طبع حیدری ص ۲۴ و ص ۲۵ و ص ۳۳. و «بصائر الدرجات» ص ۴۰.

أَكْمَلَ لَهُ جَمِيعَ دِينِهِ فِي حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، فَجَاءَكُمْ بِمَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ، وَ تَسْتَعِيثُونَ بِهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَإِنَّهَا مَخْبِيَةٌ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِهِ حَتَّى أَنْ فِيهِ لِأَرْشِ الْخَدَشِ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ مِمَّنْ يَقُولُ: قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ أَنَا.<sup>۱</sup>

«تنها علت هلاک اقوامی که پیش از شما بوده‌اند عمل به قیاس بوده است، و خداوند تبارک و تعالی روح پیغمبرش را به سوی خود قبض نمود تا آنکه تمام دینش را در حلالش و حرامش برای او تکمیل نمود. بنابراین آنچه به آن نیازمند بودید وی در زمان حیات خود برای شما آورد؛ و شما به او و اهل بیت او بعد از مرگش روی می‌آورید؛ و نوشته‌های آن آئین نزد اهل بیت او پنهان گردیده است؛ حتی در آن نوشته و صحیفه مقدار دیه خراش وارد بر پوست بدن مشخص گردیده است. سپس فرمود: ابوحنیفه از کسانی است که میگوید: علی چنان گفت، و من چنین میگویم.»

باری این روایات، نمونه‌ای از روایات کثیره‌ای بود که در جوامع شیعه وارد شده است و دلالت بر وجود جامعه در زمان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد. و به طور کلی در اصل تحقیق کتاب جامعه و تدوین آن در زمان حیات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به املاء و انشاء آن حضرت و به خط و کتابت مولی‌الموالی حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد شیعه و اهل سنت جای تردید نیست. و بدین جهت آنحضرت را می‌توان اولین مدوّن در اسلام در عصر رسول الله و زیر نظر مقام نبوت به شمار آورد.<sup>۲</sup>

۱- همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۳ و از طبع حروفی: ص ۳۴. و «بصائر الدرجات» ص ۴۰.

۲- سید محسن امین عاملی در «أعيان الشيعة» جزء اول از جلد اول از طبع دوم ص ۳۳۰ و ص ۳۳۱ گوید: از جمله مؤلفات امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جامعه می‌باشد و آن کتابی است که طولش هفتاد ذراع و با املاء رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خط علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و بر روی پوستی به نام رَقّ (پوست نازکی که بر روی آن می‌نوشتند) بوده است و اغلب نوشتجات در آن عصر به واسطه کم بودن کاغذ بر روی پوست رَقّ بوده است. این پوستها را به هم متصل نمودند تا طول آن هفتاد ذراع شد به ذراع دست که عبارت است از درازای آرنج تا سرانگشتان. و در بعضی اخبار وارد است که آن مانند ران شتر بزرگ بوده است و در بعضی مانند ران مرد. و آن را از مؤلفات علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به شمار آوردن به

محقق عظیم و فقیه خبیر عالم عصر اخیر سیدحسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» می‌فرماید: شیعه اولین گروهی بودند که به جمع آثار و اخبار نبوی و سنت محمدی در عصر خلفاء نبی مختار علیه و علیهم الصلوة والسلام - پرداختند و در این امر تقدّم داشتند.

ایشان در امر کتابت و تصنیف به امامشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اقتدا کردند چون آن حضرت در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله تصنیف نمود. شیخ ابوالعبّاس نجاشی در ترجمه محمد بن عذافر می‌گوید<sup>۱</sup>: به ما خبر داد محمد ابن جعفر و گفت: به ما خبر داد احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن احمد بن حسن، از عبّاد بن ثابت، از [ابو مریم] عبدالغفار بن قاسم از عذافر صیرفی که گفت: من با حکم بن عیینه [عتیبه] نزد ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام بودیم و او شروع کرد از حضرت سؤال نمودن - و حضرت پیوسته از او ناخوشایند بودند [و

---

اعتبار آن بوده است که او آن را نوشته و از کلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتب گردانیده است. و آن اولین کتابی است که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن علم گرد آمده است. ذکر این کتاب در اخبار ائمه عموماً و اخبار مواریث خصوصاً مکرراً وارد شده است؛ و نزد حضرت امام ابی جعفر محمدالباقر و فرزندش امام ابی عبدالله جعفرالصادق علیهما السلام بوده است؛ و ثقات از اصحاب آن دوبرگوار آن را نزد ایشان دیده‌اند؛ و ائمه هر یک پس از ایشان از هم به ارث برده‌اند؛ و در عبارت حضرت امام رضا علیه السلام در پشت عهدنامه‌ای که مأمون با آن حضرت به ولایت عهدی مسلمین پیمان نهاد آمده است که: «و جامعه و جفر دلالت بر ضدّ این امر می‌نمایند.» و ذکری از آن، وقت ذکر جفر خواهد آمد. و ظاهراً آن همان کتابی است که در جمله‌ای از اخبار آتیه از آن به کتاب علی علیه السلام و به کتابی که به املاء نبی صلی الله علیه و آله و خطّ علی علیه السلام است و به کتاب علی علیه السلام که هفتاد ذراع است و به پوستی که هفتاد ذراع است و به صحیفه‌ای که طول آن هفتاد ذراع است و به صحیفه‌ای که جمیع مایحتاج حتی ارش خدش در آن موجود است و به صحیفه عتیقه از صحف علی علیه السلام و شبه اینها تعبیر شده است. از کسانی که جامعه را نزد امام باقر علیه السلام دیده‌اند سُوید بن ایوب و ابوبصیر می‌باشند ... و از کسانی که آن را نزد امام صادق علیه السلام دیده‌اند ابوبصیر است.

۱- این روایت را در «رجال نجاشی» (طبع انتشارات جامعه مدرّسین قم، ص ۳۶۰) تحت رقم ۹۶۶ آورده است، مگر آنکه در چند مورد با نسخه «تأسیس الشیعة» اختلاف دارد که در هر مورد داخل قلاب تذکر داده می‌شود. (م)

حضرت به او احترام می‌گذارند] - پس در مسأله‌ای با همدگر اختلاف نمودند. در این حال حضرت ابو جعفر گفتند: يَا بَنِي قُمٍ فَأَخْرِجْ كِتَابَ عَلِيٍّ! «ای نور دیده، پسرم برخیز و کتاب علی را بیرون بیاور!»

فَأَخْرِجْ كِتَابًا مُدْرَجًا [مُدْرُوجًا] عَظِيمًا فَفَتَحَهُ وَ جَعَلَ يَنْظُرُ حَتَّى أَخْرَجَ الْمَسْأَلَةَ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: هَذَا خَطُّ عَلِيٍّ [عَلِيٍّ] وَإِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

«پسر حضرت باقر (ظاهراً حضرت صادق) برخاست و کتاب پیچیده شده بزرگی را بیرون آورد. و حضرت آن را گشودند و شروع کردند به نظر کردن در آن تا آنکه آن مسأله را بیرون کشیدند. و سپس حضرت امام باقر فرمودند: این است خطّ علی [عَلِيٍّ] و املاء رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.»

وَ أَقْبَلَ عَلِيَّ الْحَكَمَ وَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! اذْهَبْ أَنْتَ وَ سَلْمَةُ وَ الْمِقْدَادُ [أَبُو الْمِقْدَامِ] حَيْثُ شِئْتُمْ يَمِينًا وَ شِمَالًا، فَوَاللَّهِ لَا تَجِدُونَ الْعِلْمَ أَوْثَقَ مِنْهُ عِنْدَ قَوْمٍ كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ جِبْرَائِيلُ [عَلِيٍّ] - الحديث<sup>۱</sup>.

«و سپس روی به حکم نمودند و گفتند: ای ابو محمد! تو با سلمه و با مقداد [أبوالمقدام] هر کجا که می‌خواهید به راست و به چپ گردش کنید! سوگند به خدا که علم را موثّق‌تر و مطمئن‌تر از این که در خاندان قومی که جبرائیل بر آنها فرود می‌آمده است می‌باشد نخواهید یافت!»

و روایات از اهل بیت درباره این کتاب (جامعه) فوق حدّ احصاء است، بسیاری از آنها را محمد بن حسن صفّار در کتاب «بصائر الدرّجات» تخریج نموده است. کتاب «بصائر الدرّجات» از اصول قدیمه می‌باشد که در زمان بخاری صاحب کتاب «صحیح» موجود بوده است و در کشور ایران به طبع رسیده است.<sup>۲</sup>

۱- این حدیث را مستشار عبدالحلیم جندی در کتاب «امام جعفر صادق» ص ۲۰۱ ذکر نموده است.

۲- «تأسیس الشّیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۷۹، در فصل ۸: علم الحدیث، تقدّم الشّیعة فی تأسیس علوم الحدیث.

و همچنین در علّت تقدّم شیعه در کتابت حدیث، و تأخّر اهل سنّت ذکر می‌کند که: این فقط منوط به تأسی شیعه از امامشان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بود که از بدو اسلام نزد پیامبر دست به کتابت زد، و تأسی عامّه از امامشان عمر بن خطّاب بود که امت را از تدوین سنّت منع نمود. او مطلبی تحت عنوان «تنبيه» آورده است:

تنبيه: در کتاب خودم: «نهاية الدرّاية في علم دراية الحديث» وجه تأخّر برادران اهل سنّت را در تدوین و جمع حدیث ذکر نموده‌ام. و حاصلش همان است که ابن صلاح در مقدمه، و مسلم در اول صحیحش، و ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» ذکر کرده‌اند؛ و آن بدین گونه است که:

پیشینیان و سلف در کتابت حدیث اختلاف کرده‌اند؛ جماعتی آن را روانداشتند؛ و از ایشان است عمر بن خطّاب و عبد الله بن مسعود، و ابو سعید خدری با جمعی دیگر از صحابه و تابعین. و جماعتی دیگر مانند امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فرزندش حسن و انس و عبدالله بن عمرو بن العاص مباح و جائز دانستند؛ و سپس اهل عصر دوم همگی اتفاق و اجماع بر جواز کتابت و تدوین سنّت نمودند - تا آخر کلامشان در این موضوع.

بنابراین گفتار، شیعه تقدّم دارند چون همان طور که دانستی: امامشان آن را مباح می‌دانست، و خود تدوین و جمع حدیث نمود. شیعه هم به پیروی از وی جمع و تدوین حدیث کردند. و اهل سنّت از تدوین حدیث عقب افتادند چون عمر با جمعی دیگر آن را حرام شمردند.

و علیهذا هر یک از تدوین‌کنندگان حدیث و ترک‌کنندگان آن مصیبت به اندازه پیروی از امامشان. و خداوند تقدّم شیعه را در این علم مقدر کرد همچنانکه تقدّمشان را در تدوین سایر علوم اسلامیّه مقدر فرمود. **فَاعْتَبِرُوا**<sup>۱</sup>.

و عالم خبیر و آگاه از برادران اهل سنّت ما در عصر اخیر: شیخ محمود ابوریّه

۱- همان مصدر، ص ۲۱۸.

مصری در کتاب تحقیقی و مبتکرانه خود به نام «شَيْخُ الْمَضِيرَةِ أَبُو هُرَيْرَةَ دَوْسِي» در تحت عنوان مَارَوَاهُ عَلِيُّ چنین آورده است:

علی اولین کسی است که اسلام آورد و در دامان پیغمبر پرورش یافت و قبل از بعثت در تحت کنف او زندگی نمود، و بازوانش در دامن وی استحکام یافت، و پیوسته با او بود در سفر و حضر، و ابدأً از وی مفارقت ننمود تا پیامبر به رفیق اعلی انتقال پیدا کرد.

و اوست پسر عموی او، و شوهر دختر او: فاطمة الزهراء. در تمام غزوات و مشاهد حضور داشت غیر از غزوة تبوک، چرا که رسول خدا او را به جانشینی خود بر شهر مدینه و اهل مدینه نصب فرمود؛

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَتَخْلَفُنِي فِي النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ؟!  
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

«و علی به رسول الله گفت: ای رسول خدا! آیا تو مرا در مدینه با زنان و بچگان باقی می‌گذاری؟!»

رسول خدا فرمود: آیاراضی نیستی که منزله تو نسبت به من مانند منزله هارون با موسی باشد، بجز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟!»  
این روایت را شیخین و ابن سعد<sup>۱</sup> تخریج نموده‌اند.

و اگر علی رضی الله عنه که مردی با فهم و باهوش و با درایت و با حافظه بود و ربیب و دست پرورده پیغمبر بود، هر روز از آنحضرت فقط یک حدیث می‌شنید. در حالی که می‌دانیم با پیامبر بیش از ثلث قرن با موفقیّت و رشد گذرانید.، تحقیقاً مقدار روایاتی که باید روایت کند از دوازده هزار حدیث بیشتر می‌شد.

این در صورتی است که هر روز فقط یک روایت حدیث نماید، پس بر خاطر تو چه

۱- «طبقات» ج ۲، ص ۱۵. [تعلیقه]



خواهد گذشت اگر وی تمام احادیثی را که از پیامبر شنیده است روایت نموده باشد؟!

و از برای علی حق در روایت کردن بود، و احدی را توان آن نیست که در این موضوع مجادله نماید؛ و البته نباید فراموش کنی که معذک کله علی اهل خواندن و نوشتن هم بود و قرآن را نیز حفظ می نمود.

و این امامی که احدی از صحابه را در علم یارای مشابهت با او نبود (ببیند کار به کجا کشیده است که) به روایت سیوطی فقط ۵۸۹ حدیث به او اسناد داده‌اند. و ابن حزم می‌گوید: حدیث صحیح از او روایت نشده است مگر پنجاه حدیث؛ و بخاری و مسلم از او روایت نکرده‌اند مگر بیست حدیث.<sup>۱</sup>

## ۲- جَفْرُ

از جمله کتابهای مسلمه که به خط مبارک حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و به املاء رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بوده است، صحیفه یا کتاب جَفْرُ می‌باشد که از حوادث واقعه بعد از ارتحال رسول الله سخن در آن به میان آمده است.

سَدِّ الْمَحْدَثِينَ در عصر اخیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - در کتاب ارزشمند خود: «سفینه البحار» آورده است که: آن صحیفه‌ای بوده است به خط امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و املاء رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که در آن بیان تمام وقایع پس از رحلت حضرت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده است، و اینکه چگونه حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته می‌گردد، و چه کسی او را می‌کشد، و چه کسی او را نصرت می‌کند، و چه کسی با او به شهادت می‌رسد، و چگونه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و حسن عَلَيْهِمَا السَّلَامُ به شهادت می‌رسند. و در آن، مقتل حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است و آنچه بر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جاری می‌شود، و وقایع ماکان و مایکون تاروز بازپسین.

۱- «شیخ المضیره» طبع دوم ص ۱۱۳. و در تعلیقه گوید: این است آنچه در بخاری و مسلم آمده است و اما مقدار احادیثی که شیعه از او روایت می‌کنند نمی‌دانیم «و لکل قوم سنّة و إمامها».

این صحیفه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و ابن عباس آن را در ذی قار نزد وی دیده است و به آن حضرت گفته است: بخوان برای من این صحیفه را! پس امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برای او قرائت نمود، و چون به داستان مقتل حسین علیه السلام رسید و کسی که وی را به قتل می‌رساند، حضرت به شدت گریست و سپس صحیفه را درهم پیچید. (این مطلب در مجلد هشتم از «بحار الأنوار» کمپانی، ب ۲ ص ۱۶ وارد است.) محدث قمی می‌فرماید: **أَقُولُ: ظاهراً اشاره به این صحیفه نموده است ابن عباس در هنگامی که به واسطه عدم یاری و نصرت امام حسین علیه السلام مورد مؤاخذه واقع شد، آنجا که گفت: إِنَّ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ لَمْ يَنْقُصُوا رَجُلًا وَ لَمْ يَزِيدُوا؛ نَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ شُهُودِهِمْ!**

«اصحاب امام حسین یک نفر در میانشان کم و زیاد نمی‌شود. ما آنها را به اسامی شان پیش از شهادتشان می‌شناسیم.»

و محمد بن حنفیه گفت: **وَإِنَّ أَسْمَاءَ أَصْحَابِهِ عِنْدَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.** «اسامی اصحاب امام حسین علیه السلام نزد ما نوشته شده‌اند به اسمهای خودشان و اسمهای پدرانشان.»

و ظاهراً این صحیفه همان دیوانی است که بارشتری بود که با امام حسن علیه السلام بود و هر جامی رفت با خود می‌برد و از آن جدا نمیشد. و بیان این صحیفه در ماده حذف گذشت.<sup>۱</sup> مجلسی - رحمته الله - در «بحار الأنوار» جمیع احادیثی را که در باب علم جعفر وارد شده است گرد آورده است. بعضی از آنها ظهور دارند در اینکه: مراد از این علم، علم به احکام و شرایع است؛ و آن را جعفر گویند به سبب آنکه روی پوست گوسفند نوشته شده است. و بعضی از آنها ظهور دارند در اینکه: مراد از این علم اطلاع بر حوادث ایام و مغیبات است که از روی حساب مشخص می‌گردد. و ما در اینجا به طور انتخاب شش روایت از دسته اول، و شش روایت از دسته دوم را ذکر می‌نمائیم و پس از آن در محصل و مفاد آنها به بحث می‌پردازیم. **أَمَّا دَسْتَةُ أَوَّلِ:**

۱- «سفینه البحار» ج ۲، ص ۱۵ ماده ص ح ف.

اول از «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء روایت می‌کند که گفت: شنیدم از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که می‌گفت:

إِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ . قَالَ: قُلْنَا: وَ أَى شَيْءٍ فِيهِ؟!

قَالَ: فَقَالَ لِي: زُبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ مُوسَى وَ أَنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ؛ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، مَا أَرَعُمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا، وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى أَنْ فِيهِ الْجِلْدَةَ وَ نِصْفَ الْجِلْدَةِ وَ ثُلُثَ الْجِلْدَةِ وَ رُبْعَ الْجِلْدَةِ وَ أَرْشَ الْخَدَشِ؛ وَ عِنْدِي الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ.

«در نزد من جفر آبیض (سپید) موجود است. می‌گوید: گفتیم: در آن چه چیز است؟! راوی که ابن ابی العلاءست می‌گوید: سپس حضرت به من گفت: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام؛ و مصحف فاطمه، و من چنان نمی‌دانم که در مصحف فاطمه قرآنی باشد؛ و در آن است جمیع آنچه مردم به ما احتیاج دارند، و ما احتیاج به احدی نداریم، تا به جائی که در آن پاداش عمل زشتی که به قدر یک تازیانه است و نیم تازیانه و یک سوّم تازیانه و یک چهارم تازیانه، و غرامت خراش پوست بدن موجود است. و در نزد من جفر احمر (سرخ) موجود است.»

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَى شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ؟!

قَالَ: السَّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّهَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ، يُفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ.

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ: أَضْلَحَكَ اللَّهُ فَيَعْرِفُ هَذَا بَنُو الْحَسَنِ؟!

قَالَ: إِي وَاللَّهِ كَمَا يَعْرِفُ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ؛ وَ لَكِنْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ

الدُّنْيَا؛ وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.<sup>۱</sup>

گفت: گفتیم: فدایت شوم در جفر احمر چه چیز است؟!

فرمود: سلاح، و آن برای خونریزی و جنگ باز می‌شود، و صاحب شمشیر

۱- «بحار الأنوار» کتاب الإمامة، أبواب علومهم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، باب جهات علومهم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و ما عندهم من الكتب و أنه ينقر في أذانهم و ينكت في قلوبهم، از طبع کمپانی: ج ۷، ص ۲۸۳، و از طبع حیدری: ج ۲۶، ص ۳۷، روایت ۶۸؛ و «بصائر الدرجات» ص ۴۱.

(صاحب‌الأمر) برای کشتن آن را می‌گشاید.

در این حال عبدالله بن ابی‌یعفور گفت: خدا امور تو را به صلاح برساند، آیا این مطالب را بنی‌حسن می‌دانند؟!

گفت: آری به خدا قسم می‌دانند همان طور که می‌دانند: شب شب است و روز روز است، ولیکن حسد و دنیاطلبی بر ایشان غالب شده است؛ و اگر حق را می‌طلبیدند هر آینه برای آنان بهتر بود.»

دوم از «بصائر الدرّجات» از ابن‌یزید، و محمد بن حسین، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابن‌أذینة، از علی بن سعید که گفت: من در نزد حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نشسته بودم، و جمعی دیگر از اصحاب ما نزد او بودند که معلی بن خنیس گفت: فدایت شوم! چقدر به تراز حسن بن حسن آزار رسیده است!

و پس از آن طیار گفت: فدایت شوم وقتی که من در میان کوجه‌ها راه می‌رفتم دیدم که: محمد بن عبدالله بن حسن بر روی الاغی سوار است و جماعتی از زیدیّه اطراف او هستند، در این حال به من گفت:

أَيُّهَا الرَّجُلُ إِلَيَّ إِلَيَّ! فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا وَ أَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَاكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ رَسُولِهِ. مَنْ شَاءَ أَقَامَ، وَ مَنْ شَاءَ ظَعَنَ! فُقُلْتُ لَهُ: اتَّقِ اللَّهَ، وَ لَا تَعْرُزَنَّكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ حَوْلَكَ!

«ای مرد بیا به سوی من! بیا به سوی من! چرا که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته است: کسی که نماز ما را بجا بیاورد، و به سوی قبله ما رو بنماید، و ذبیحه ما را بخورد، او مسلمان است که برای اوست ذمه خدا و ذمه رسول او. هر کس می‌خواهد درنگ نماید، و هر کس می‌خواهد حرکت کند و برود!

من به او گفتم: تقوای خدا را پیشه گیر، و این کسانی که اطراف تو را گرفته‌اند تو را فریب ندهند!»

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به طیار گفتند: تو به او چیز دیگری نگفتی؟! گفت: نه! قَالَ: فَهَلَّا قُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ذَلِكَ وَالْمُسْلِمُونَ مُقْرُونَ لَهُ بِالطَّاعَةِ، فَلَمَّا قُبِضَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ وَقَعَ الْاِخْتِلَافُ اَنْتَقَطَعَ ذَلِكَ.

«حضرت گفتند: چرا به او نگفتی: این سخن را رسول خدا ﷺ گفت در هنگامی که مسلمانان همگی سر تسلیم در برابر اطاعت وی فرود آورده بودند، اما چون آنحضرت وفات یافت و در میان امت اختلاف پدیدار گشت آن پیمان و ذمه و عهد بریده شد.»

در این حال محمد بن عبدالله بن علی<sup>۱</sup> گفت: الْعَجَبُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِنَّهُ يَهْزَأُ وَيَقُولُ: هَذَا فِي جَفْرِكُمْ الَّذِي تَدْعُونَ؟! «از عبدالله بن حسن شگفت است که استهزاء می‌کند و می‌گوید: آیا این مطلب در جعفر شماست که مدعی هستید؟!»

فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: الْعَجَبُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ يَقُولُ: لَيْسَ فِينَا إِمَامٌ صِدْقٍ. مَا هُوَ بِإِمَامٍ وَلَا كَانَ أَبُوهُ إِمَامًا. يَزْعُمُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ إِمَامًا؟ وَ يُرَدُّ ذَلِكَ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ فِي الْجَفْرِ فَإِنَّمَا هُوَ جِلْدٌ ثَوْرٍ مَذْبُوحٍ كَالْجِرَابِ، فِيهِ كُتُبٌ وَ عِلْمٌ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ، إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَطُّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ. وَ فِيهِ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا فِيهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ. وَإِنَّ عِنْدِي خَاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ دِرْعَهُ وَ سَيْفَهُ وَ لَوَاءَهُ، وَ عِنْدِي الْجَفْرُ عَلَى رِغْمِ أَنْفٍ مَنْ زَعَمَ.<sup>۲</sup>

«در این حال حضرت صادق علیه السلام به غضب درآمدند و گفتند: عجب است از عبدالله حسن که می‌گوید: در میان ما امام صدق وجود ندارد. نه او امام است و نه پدرش امام بود. آیا او می‌پندارد که علی بن ابی‌طالب امام نبود؟ و این مطلب را

۱- محمد بن عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس از بنی عباس و سرسلسله خلفای عباسیین می‌باشد؛ و این کلام را در وقتی گفت که هنوز ابومسلم خراسانی با او به خلافت بیعت ننموده بود.

۲- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۲ حدیث ۷۴. و «بصائر الدرجات» ص ۴۲ و ص ۴۳.

تکرار می‌نماید؟

و اما گفتار وی درباره جَفر، جَفر پوست گاوی است ذبح شده مانند ظرف پوستی، که در آن کتابهایی است و علم مایحتاج مردم تا روز قیامت از حلال و حرام که به املاء رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خطّ علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌باشد. و در آن مُصحف فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ است که آیه‌ای از قرآن در آن نمی‌باشد. و نزد من انگشتی رسول الله و زره و شمشیر و لوای اوست. و در نزد من جَفر است علی‌رغم کسی که می‌پندارد: ما امام صدق نیستیم.»

سوم از «بصائر الدرجات» از ابن هاشم، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از مردی، از سلیمان بن خالد روایت است که گفت: حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَا يَسُوُّهُمْ، لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ وَالْحَقُّ فِيهِ. فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ. وَ سَلُّوهُمْ عَنِ الْخَالَاتِ وَ الْعَمَّاتِ وَ لِيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَوْ سِلَاحَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: أَيُّتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.<sup>۱</sup>  
«حقاً در جفری که نامش را می‌برند مطالبی است که ایشان را ناراحت می‌کند و آزار می‌رساند، زیرا که آنان حق را نمی‌گویند در حالی که حق در آن است. اگر آنها راست می‌گویند قضایا و مواریث علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بیرون آورند. از ایشان راجع به ارث خاله‌ها و عمه‌ها سؤال نمائید، ایشان مصحف فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را بیرون آورند، چرا که در آن وصیت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ موجود است، یا اسلحه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. خداوند می‌فرماید: شما برای اثبات مدّعی خود یا کتابی قبل از این بیاورید و یا اثری از علم که نشان‌دهنده و گواه شما باشد، اگر این‌طور هستی‌دکه از راستگویان

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۳. و «بصائر الدرجات» ص ۴۳. و آیه اخیر آیه چهارم از سوره احقاف می‌باشد.

می‌باشید!»

چهارم از «بصائر الدرجات» از محمد بن احمد، از ابن معروف، از ابوالقاسم کوفی، از بعض اصحابش روایت است که گفت: ذَكَرَ وُلْدَ الْحَسَنِ الْجَعْفَرِ فَقَالُوا: مَا هَذَا بِشَيْءٍ. فَذَكَرَ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: نَعَمْ هُمَا إِهَابَانِ: إِهَابٌ مَاعِزٍ وَإِهَابٌ ضَمَانٍ مَمْلُؤَانِ كُتُبًا، فِيهِمَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى أُرْشُ الْخَدَشَ.<sup>۱</sup>

«اولاد حسن از جعفر سخن به میان آوردند و گفتند: چیزی نیست و اصلی ندارد. چون این خبر را به حضرت صادق علیه السلام گزارش دادند، فرمود: دو تا پوست هستند: پوست بز و پوست میش که سرشارند از نوشتجاتی که در آندو همه چیز موجود است حتی ارش خدش.»

پنجم: از «بصائر الدرجات» از احمد بن موسی، از علی بن اسمعیل، از صفوان از ابن مغیره، از عبدالله بن سنان، از حضرت صادق علیه السلام روایت است که راوی گفت: شنیدم که می‌فرمود:

وَيَحْكُمُ أَتَدْرُونَ مَا الْجَعْفَرُ؟! إِنَّمَا هُوَ جِلْدُ شَاةٍ لَيْسَتْ بِالصَّغِيرَةِ وَلَا بِالْكَبِيرَةِ، فِيهَا خَطٌّ عَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ فُلْقٍ فِيهِ. مَا مِنْ شَيْءٍ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ إِلَّا وَهُوَ فِيهِ حَتَّى أُرْشُ الْخَدَشَ.<sup>۲</sup>

«وای بر شما! آیا می‌دانید: جعفر چیست؟! جعفر پوست گوسپندی است نه کوچک و نه بزرگ که در آن است خط علی علیه السلام و املاء رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از دو لب مبارکش تراوش کرده است. هیچ چیزی نیست که مورد نیاز باشد مگر آنکه در آن موجود است حتی ارش خدش.»

ششم: از «بصائر الدرجات» از محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۵ و ص ۴۶. و «بصائر الدرجات» ص ۴۲.

۲- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۶ حدیث ۸۳. و «بصائر الدرجات» ص ۴۲.

علی بن سعید روایت است که گفت: شنیدم حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود:  
**أَمَّا قَوْلُهُ فِي الْجَفْرِ، إِنَّمَا هُوَ جِلْدٌ ثَوْرٍ مَدْبُوعٌ كَالْجِرَابِ، فِيهِ كُتِبَ وَعِلْمٌ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ  
 النَّاسُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ، إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَطُّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.**<sup>۱</sup>  
 «اما گفتار او درباره جفر، جفر پوست گاوی است دبّاعی شده مانند ظرف  
 پوستی، که در آن کتابهایی نوشته شده است و علم آن چیزهایی است که مردم بدانها  
 تا روز رستاخیز از حلال و حرام نیاز دارند. آن نوشته املاء رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خط  
 علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشد.»

و اما شش حدیث برگزیده که دلالت دارند بر آنکه علم جفر علمی است به  
 حوادث و وقایع و امور مغیبه:

أول از «بصائر الدرّجات» از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از احمد بن  
 عمّار، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: من بر حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد  
 شدم و گفتم: فدایت گردم من از مسأله ای سؤال می کنم که می خواهم کسی نباشد تا  
 کلام مرا بشنود!

ابو بصیر گفت: حضرت پرده ای را که میان من و میان اطاق دیگری حائل بود  
 کنار زدند و نظری بدان اطاق نمودند و پس از آن فرمودند: ای ابا محمد از هر چه  
 می خواهی بپرس!

گفتم: فدایت شوم! شیعیان با همدگر در مقام گفتگو می گویند: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باب علمی را تعلیم فرموده که از آن هزار باب مفتوح می گردد.  
 حضرت فرمود: ای ابا محمد! قسم به خدا که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هزار باب از علم  
 را به علی تعلیم نموده که از هر باب آن هزار باب گشوده می گردد.  
 ابو بصیر می گوید: من گفتم: هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ. «سوگند به خدا که فقط علم این

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۷، و از طبع حیدری ص ۴۹ حدیث ۹۳. و «بصائر  
 الدرّجات» ص ۴۴.



است.» حضرت ساعتی با انگشت خود بر روی زمین خطوطی در حال تأمل و تفکر کشیده و سپس گفتند: **إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ.** «آن تحقیقاً علم است ولیکن آن علم واقعی و حقیقی نیست.»

و پس از آن فرمودند: ای ابا محمد! نزد ما جامعه است؛ و ایشان چه می‌دانند که جامعه چیست؟!

گفتم: فدایت شوم! جامعه کدام است؟! فرمود: صحیفه‌ای که طولش هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا ﷺ و با املاء او از لبان مبارکش و خطّ علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ با دست راستش می‌باشد، و در آن هر حلالی و هر حرامی و تمام چیزهایی که مردم بدان محتاجند حتی ارش خدش وجود دارد.

در این حال با دست خود به من زدند و گفتند: ای ابا محمد آیا به من اجازه می‌دهی؟!

گفتم: فدایت شوم! وجود من برای شماست، هر کار می‌خواهید بکنید! حضرت با دست خود مرا فشار دادند و گفتند: حتّی دیه و غرامت این فشار - گویی حضرت به حال خشم درآمده بودند.

گفتم: فدایت کردم! قسم به خدا که علم حقیقی فقط این است! فرمود: **إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ.** «این علم است ولی آن علم حقیقی و اصلی نیست.»

سپس ساعتی ساکت شدند، و پس از آن گفتند: **إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ؟! مَسْكُ شَاةٍ أَوْ جِلْدُ بَعِيرٍ؟!**

«حقاً در نزد ما علم جفر است، و آنان چه می‌دانند که جفر کدام است؟! پوست گوسپندی است یا پوست شتر؟!»

ابو بصیر می‌گوید: من گفتم: فدایت شوم جفر چیست؟! فرمود: **وَعَاءٌ أَحْمَرٌ وَ أَدِيمٌ أَحْمَرٌ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ.** «ظرفی است سرخ رنگ و پوست دَبّاغی شده‌ای سرخ رنگ که در آن علم

پیغمبران و اوصیای پیغمبران است.»

گفتم: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ! «این است قسم به خدا آن علم حقیقی.»  
فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ. «آن علم است ولیکن آن علم حقیقی و واقعی نیست.»

و پس از آن حضرت ساعتی سکوت نمود و سپس فرمود: وَإِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفًا  
فَاطِمَةَ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. وَ اللَّهُ مَا  
فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ. إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ أَمَلَاهُ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ أَوْحَى إِلَيْهَا.

«و حَقًّا در نزد ما مصحف فاطمه می باشد، و چه می دانند: مصحف فاطمه  
چیست؟! حضرت فرمود: در آن به قدر سه برابر بزرگی و مقدار قرآن شما حجم و  
مطلب است، و قسم به خدا از این قرآن حرف واحدی هم در آن نیست، بلکه آن  
چیزی است که خداوند بر فاطمه املاء نموده و الهام فرستاده است.»

گفتم: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ! «قسم به خدا علم این است.»

فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ. «آن علم است ولیکن آن علم حقیقی نیست.»  
ابو بصیر می گوید: پس از این حضرت ساعتی ساکت شد، و پس از آن فرمود: إِنَّ  
عِنْدَنَا لَعِلْمٌ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.  
«حَقًّا در نزد ما علم کائنات گذشته، و علم کائنات حال و آینده تا روز قیام  
ساعت است.»

گفتم: فدایت گردم قسم به خدا علم این است!

فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ. «این علم است ولی آن علم اصیل و حقیقی  
نیست.»

گفتم: فدایت شوم! پس آن علم حقیقی کدام است؟!

قال: مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، الْأَمْرُ بَعْدَ الْأَمْرِ، وَ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمٍ

الْقِيَمَةُ<sup>۱</sup>

«فرمود: علم به آنچه در شب و روز حادث می‌شود، امری پس از امر دیگری، و چیزی پس از چیز دیگری تا روز قیامت.»

در اینجا مجلسی با بیان خود بدین گونه بعضی از مواضع مُبْهَم در این حدیث را مبین می‌دارد:

**بیان:** شاید بر کنار زدن پرده برای مصلحت بوده است، یا برای آنکه آن حالت از احوالی بوده است که در آن برای آنها علم به بعضی از اشیاء حاضر نبوده است.<sup>۲</sup> و نَکْتُ به معنی به زمین زدن چوبی است که در آن اثر کند. و کلام حضرت در استیذان از او دلالت دارد بر آنکه: **إِبْرَاءِ مَا لَمْ يَجِبْ فَايِدَهُ دَارِدُ. وَ كَأَنَّهُ مُغْضِبٌ** یعنی حضرت فشار شدیدی به وی دادند گویا فشار کسی که در حال غضب است. و چه می‌دانند جعفر چیست؟! یعنی نمی‌دانند: جعفر کوچک است به قدر پوست گوسپند یا بزرگ است بر خلاف عادت به قدر پوست شتر؟ و گویا اشاره باشد به آنکه بزرگ

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۴، و از طبع حیدری ص ۳۸ و ص ۳۹، حدیث ۷۰؛ و «بصائر الدرجات» ص ۴۱ و ص ۴۲. و سید علیخان مدنی شیرازی در «ریاض السالکین» از طبع سنگی رحلی سنه ۱۳۳۴ (که تاریخ کتابت آن سنه ۱۳۱۷ هجری قمری است) در ص ۱۴، و از طبع جامعه المدرّسین ج ۱، ص ۱۱۰ و ص ۱۱۱، پس از تحقیق جالبی درباره کیفیت تعلّم علوم ائمه علیهم‌السلام که عبارت بوده است از متابعت دستورات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مجاهدات و ریاضات با وجود صفای باطن و غریزه طاهره آنها که در نتیجه مستقیماً از جانب خدا بدون مدخلیت رسول الله افاضه میگردد، این روایت مرویه از ابوبصیر را که مادر اینجا مفصلاً از «بحار الأنوار» از «بصائر الدرجات» نقل کردیم او أيضاً از ثقة الإسلام کلینی (کافی، ج ۱ ص ۲۳۸، حدیث ۱) حکایت میکند در ذیل عنوان تنبیه که آن تحقیق ما درباره علوم لدنی اهل بیت منافات ندارد با آنچه از آنها علیهم‌السلام روایت شده است که: نزد آنان علم جعفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها‌السلام بوده است و در آنها علمی منظوی بوده است که غیر از ایشان کسی نمی‌دانسته است و در آنها علم جمیع مایحتاج و علم ماکان و مایکون موجود بوده است؛ زیرا که علومشان علیهم‌السلام منحصر به آنها نبوده است، بلکه علومشان از لدنیّه و کشفیه چیزهایی بوده است که غیر از محتویات علوم وارده در این کتب بوده است.

۲- بدون شک برای آن بوده است که به ابوبصیر نشان دهند کسی در این اطاق نیست که کلام تو را بشنود؛ بنابراین با خیال راحت هر چه را خواهی پرس!

می‌باشد. و گفتار ابوبصیر: **إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ** یعنی علم کامل و تمام علم. و کلام حضرت که در مصحف فاطمه از قرآن شما حرف واحدی وجود ندارد، یعنی در مصحف فاطمه علم به وقایع گذشته و آینده است. و اگر تو ایراد نمائی که در قرآن نیز بعضی از اخبار موجود است جواب آن است که: شاید در مصحف فاطمه از آنچه در قرآن ذکر شده است موجود نبوده است.

و اگر أيضاً ایراد کنی و بگوئی: از برخی از روایات ظاهر است که: مصحف فاطمه **عَلَيْهَا** نیز مشتمل بر احکام بوده است! پاسخ آن است که: شاید در آن احکامی غیر از قرآن بوده است.

و اگر همچنین ایراد نمائی و بگوئی: در بسیاری از روایات وارد است که: قرآن مشتمل است بر جمیع احکام و بر جمیع اخبار گذشته و آینده! پاسخ آن است که: شاید مراد حضرت چیزهایی باشد که ما از قرآن می‌فهمیم نه آنچه ایشان می‌فهمند. و لذا حضرت فرمود: **قُرْآنُكُمْ** یعنی قرآن شما! علاوه بر این محتمل است: مراد حضرت لفظ و عبارت قرآن بوده باشد.

از اینها گذشته ظاهر از اکثر روایات آن است که: مصحف فاطمه **عَلَيْهَا** فقط مشتمل بر اخبار بوده است. پس احتمال دارد که مراد حضرت عدم اشتمال آن بر احکام قرآن باشد.

و أيضاً کلام حضرت: علم گذشته و آینده؛ یعنی غیر از آن جهتی که در مصحف فاطمه **عَلَيْهَا** أيضاً موجود است.<sup>۱</sup>

شاهد ما در این روایت آن است که: حضرت جامعه را در مقابل **جَفْرٍ** قرار داده‌اند؛ و جامعه را مشتمل بر هر حلال و حرامی تا روز بازپسین حتی آرش خدش قرار داده‌اند؛ و جفر را در علم وصیین و نبیین مشخص نموده‌اند؛ و علم آنها در برابر احکام همان علوم غیبیه و الهامات قلبیه می‌باشد.

---

۱- همین مصدر.

دوم: از «بصائر الدرجات» از ابن یزید، از حسن بن علی، از عبدالله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که: ذُكِرَ لَهُ وَوَقِيعَةُ وُلْدِ الْحَسَنِ وَ ذَكَرْنَا الْجَفْرَ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا لَجِلْدِي مَاعِزٍ وَضَائِنٍ: إِمْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ خَطَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَ أَنَّ عِنْدَنَا لَصَحِيفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً أَمْلَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ خَطَّهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، وَ إِنَّ فِيهَا لَجَمِيعَ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى أُرْشَ الْخَدَشِ.

«و چون به آن حضرت مذمت و غیبتی را که پسران حسن از او کرده بودند، تذکر داده شد و ما از جعفر یاد کردیم؛ فرمود: در نزد ما دو پوست بز و میش است که املاء رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خطّ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشد. و در نزد ما صحیفه ای است که درازایش هفتاد ذراع است، آن را رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ املاء نمود و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را با دست خود نوشت. و در آن جمیع مایحتاج مردم وجود دارد حتی ارش خدش.» سپس مجلسی گفته است: بیان وقیعه به معنی مذمت و غیبت کردن می باشد. یعنی اولاد حسن، ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را مذمت می نموده اند در اینکه ایشان مدعی علم جعفر هستند، و تکذیبشان می نمودند. و محتمل است مراد از وقیعه، صدمه در جنگ بوده باشد.<sup>۱</sup>

سوم: از «بصائر الدرجات» از سندی بن محمد، از أبان بن عثمان، از علی بن الحسین، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که راوی گفت: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ يَزْعَمُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا مَا عِنْدَ النَّاسِ. فَقَالَ: صَدَقَ وَاللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا مَا عِنْدَ النَّاسِ؛ وَ لَكِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهِ الْجَامِعَةَ فِيهَا الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ. وَ عِنْدَنَا الْجَفْرُ؛ أَيَدْرِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ مَا الْجَفْرُ؟ مَسْكٌ بَعِيرٍ أَمْ مَسْكٌ شَاةٍ؟

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۵، حدیث ۸۱. و «بصائر الدرجات» ص ۴۲.

وَعِنْدَنَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، أَمَا وَاللَّهِ مَا فِيهِ حَرْفٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَلَكِنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ وَ  
خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. كَيْفَ يَصْنَعُ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا جَاءَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ أَفْقٍ يَسْأَلُونَهُ؟<sup>۱</sup>

«عبدالله بن حسن چنین می داند که: علمی ندارد مگر همان علمی را که مردم دارند.

پس حضرت فرمود: عبدالله بن حسن - سوگند به خدا که - راست می گوید، علمی را ندارد مگر علمی را که مردم دارند. ولیکن در نزد ما - سوگند به خدا که - جامعه می باشد؛ در آن حلال و حرام است. و در نزد ما جعفر است. آیا عبدالله بن حسن می داند جعفر چیست؟! پوست شتر است یا پوست گوسفند؟!<sup>۱</sup>

و در نزد ما مُصْحَفُ فَاطِمَةَ می باشد. آگاه باشید! قسم به خدا در آن یک حرف از قرآن نیست، ولیکن آن عبارت است از املاء رسول خدا و خطّ علیّ علیه السلام. عبدالله بن حسن پاسخ مردم را چه می گوید وقتی مردم از هر ناحیه ای بیایند و از او درباره مسائل خود سؤال کنند؟!<sup>۱</sup>

چهارم: از «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از عبدالله بن سنان، از حضرت صادق علیه السلام که: ذَكَرُوا وُلْدَ الْحَسَنِ فَذَكَرُوا الْجَعْفَرَ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لَجِلْدَيْ مَاعِزٍ وَضَانَ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَطَّهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ. وَإِنَّ عِنْدِي لَجِلْدًا سَبْعِينَ ذِرَاعًا إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَطَّهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، وَإِنَّ فِيهِ لَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ حَتَّى أُرْشَ الْخَدَشِ.<sup>۲</sup>

«عبدالله بن سنان می گوید: چون نامی از پسران حسن بردند و نامی از جعفر به میان آوردند، حضرت فرمود: قسم به خدا در نزد من دو پوست بز و میش می باشد که املاء رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشد که آن را علی علیه السلام با دست خود نوشته است. و حقاً در نزد من پوستی است که هفتاد ذراع طول دارد، املاء رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱ و ۲- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۶ و ۴۷، حدیث ۸۴ و ۸۸ و «بصائر الدرجات» ص ۴۳.

می‌باشد که آن را علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با دست خود نوشته است. و در آن جمیع آن چیزهائی است که مردم بدان نیازمندند حتی آرش خدش.»

پنجم: از «بصائر الدرجات» از علی بن حسن، از حسن بن حسین سحالی، از مخول بن ابراهیم، از ابومریم روایت می‌کند که گفت: حضرت ابو جعفر امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ به من گفتند: **عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ وَ هِيَ سَبْعُونَ ذِرَاعاً، فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى أُرْشُ الْخَدَشَ، إِمْلَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ خَطُّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ عِنْدَنَا الْجَفْرُ وَ هُوَ أَدِيمٌ عَكَظِي قَدْ كُتِبَ فِيهِ حَتَّى مُلِئَتْ أَكَارِعُهُ، فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.**

«نزد ما جامعه می‌باشد که هفتاد ذراع است، در آن همه چیز هست حتی آرش خدش (دیه و غرامت خراش وارد بر پوست بدن)، آن به املاء رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خط علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. و در نزد ما جفر می‌باشد، و آن عبارت است از پوست عکاظی که در آن به طوری نوشته شده است که حتی بر ساقهای آنها نوشته شده و پر گردیده است. در آن وقایع ما کائن و وقایع ماهو کائن تا روز قیامت ثبت گردیده است.»

در اینجا مجلسی فرموده است: بیان: در قاموس آورده است که: عكاظ بر وزن غراب: سوق و بازاری است در صحرا میان نخله و طائف؛ و اديم عكاظی بدانجا منسوب است. و نیز آورده است که کراع بر وزن غراب گاوها و گوسپندانی را گویند که ساقهای پایشان باریک می‌باشد. و جمع آن اکراع و اکراع آید.<sup>۱</sup>

ششم: از «بصائر الدرجات» از محمد بن الحسین، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان از علی بن ابی حمزه، از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که: چون به آن حضرت گفته شد که: عبدالله بن حسن چنین می‌داند که: علمی را که دارد همان علمی است که مردم دارند، حضرت فرمود:

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۸، حدیث ۹۰. و «بصائر الدرجات» ص ۴۴.

راست می‌گوید عبدالله بن حسن، سوگند به خدا علمی ندارد مگر علمی را که مردم دارند، ولیکن در نزد ما - سوگند به خداوند - جامعه می‌باشد که در آن حلال و حرام است، و در نزد ما جَفْر می‌باشد. آیا عبدالله می‌داند که جفر چیست؟! آیا پوست شتر است یا پوست گوسفند؟!

و نزد ما مصحف فاطمه می‌باشد؛ سوگند به خدا آگاه باشید که: در آن مصحف یک حرف از قرآن وجود ندارد ولیکن آن املائی رسول الله ﷺ و خطّ علی علیه السلام است.

كَيْفَ يَصْنَعُ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا جَاءَهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ فَنٍّ يَسْأَلُونَهُ؟! أَمَا تَرَضُّونَ أَنْ تَكُونُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ آخِذِينَ بِحُجْرَتِنَا، وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا، وَ نَبِيِّنَا آخِذٌ بِحُجْرَةِ رَبِّهِ؟!<sup>۱</sup>

«چگونه عبدالله بن حسن پاسخ مردم را می‌دهد در وقتی که به سوی او بیایند از هر فَنّی و پرسشهایی بنمایند؟! آیا راضی نیستید که در روز قیامت به دامان ما چنگ زنید در حالی که ما چنگ زده‌ایم به دامان پیغمبرمان، و پیغمبر ما چنگ زده است به دامان پروردگارش؟!»

باری در این روایات می‌بینیم: علم جَفْر را در مقابل جامعه قرار داده‌اند، و از قرینهٔ تقابل میان جامعه و جفر - در صورتی که جامعه به طور حتم مشحون از احکام و حلال و حرام حتی ارش خودش می‌باشد - به دست می‌آید که علم جفر همان بیان حوادث کاینات از ماکان و ماهو کائن الی یوم القیمة، و وقایع و امارت جابران و جائران، و قضایای غصب خلافت به دست خلفای سه گانه و بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و هکذا از نظایر این امور بوده است.

و چون این علم را به طور کلی یعنی اصول و اساس آن را بر روی پوستی نوشته‌اند، و جفر به معنی پوست گوسفند است، فلهدا علم مکتوب درون آن به نام

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۸ و ص ۴۹، حدیث ۹۲. و «بصائر الدرّجات» ص ۴۴.



جَفر نامگذاری شده است.

اصول و قواعد جَفر، اصول و قواعد صحیح و متقنی بوده است که از آن می‌توانستند استکشاف امور غیبیه و حل مسائل مشکله را بنمایند و از اوضاع و حوادث خیر دهند، ولی چون اطلاع بر اسرار و مغیبات نیاز به نفوس طاهره دارد لهذا اختصاص به ائمه علیهم‌السلام داشته است؛ و آنان به بعضی از خواص خود که دارای مقام طهارت باطنی شده بودند و فقط آن را در اطلاع بر امور حسنه و خیریه استعمال می‌کردند تعلیم می‌نمودند، و از تعلیم به نااهل یعنی آنان که دارای طهارت نفس نشده بودند اجتناب می‌نمودند، و به شدت از استعمال آن منع و تحذیر می‌فرمودند. علم جفر واقعی نزد مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، و پس از آنحضرت نزد امامان شیعه علیهم‌السلام. و امروزه نیز علم جَفر یافت می‌شود، ولی چون ناقص است استکشاف حتمی از آن به دست نمی‌آید. و شاید صحیح آن نزد بعضی از نفوس مطهره باشد که از اطلاع عموم دور می‌باشند. حقیر قبل از تشریف به نجف اشرف نزد یکی از دانشمندان ورزیده و متبحر در علوم غریبه از احضار ارواح و علم رَمَل و جفر در طهران<sup>۱</sup> مدت قریب یک ماه به تعلم علم رَمَل پرداختم. او به من بسیار علاقمند بود و می‌خواست پس از پایان رَمَل علم جَفر را نیز بیاموزد و اصراری هم بر این داشت. می‌گفت: من اولاد ذکور ندارم و می‌ترسم بمیرم و همه این علوم من ضایع گردد.

حقیر دیدم فراگرفتن علم رَمَل به طور کامل دو سال وقت لازم دارد، تا چه برسد به جَفر که مهمتر و مشکلتر است. و قصد من این علوم نیست. این علوم مرا از مقصد اصلی که عرفان الهی است باز می‌دارد. ما اگر صد سال هم عمر کنیم و همه را در راه عرفان و شناخت معبود مصرف کنیم، تازه کم آورده‌ایم، چگونه که عمر خود را در راه تحصیل به مغیبات به هدر بدهیم. فلهمذا آن درس را ترک گفتم، و علت دیگر آنکه

۱- مرحوم مغفور خلد آشیان آقا میرزا ابوتراب عرفان رحمته‌الله.

در وقت فراگرفتن این علم، دیدم در خود احساس تاریکی می‌کنم و سنگینی قلب آزار می‌دهد.

این جانب دنبال کیمیا هم نرفتم و یکی از اعظم روزی خواست به حقیر کیمیا بدهد قبول نمودم؛ چرا که دیدم برای حقیر جز اتلاف عمر و سرگرمی به امور مادیّه و دنیویّه ماحصلی در بر ندارد.

سید ابن طاووس در «کشف المحجّه» از جمله وصایای او نسبت به دو فرزندش علی و محمّد این است که: «من شمارا وصیت می‌نمایم که دنبال تحصیل علم کیمیا نروید! دنبال تحصیل علم معرفت و خداشناسی بروید که آن کیمیای حقیقی می‌باشد. جدّ شما امیرالمؤمنین علیه السلام دارای علم کیمیا بود، ولی ابداً دیده نشد که بدان عمل نماید. او دنبال کیمیای واقعی رفت و به عرفان خدا رسید. شما هم فرزندان او هستید، باید از او پیروی نمائید!»

باری در بسیاری از احادیث وارد است که: ائمه علیهم السلام از جفر استکشاف مغیبات می‌نموده‌اند. مثلاً حضرت رضا علیه السلام در ظهر ورقه عهدنامه مأمون نوشتند: جامعه و جفر دلالت دارند بر ضدّ این امر.

و حضرت صادق علیه السلام کراراً می‌فرمودند: قیام بنی الحسن در برابر دولت بنی عباس بجائی نمی‌رسد. خونهای بیجار ریخته می‌شود و نتیجه‌ای عائد نمی‌گردد. عبدالله مخض، فرزند حسن مثنّی، فرزند حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام مدّعی بود که: محمّد فرزندش مهدی قائم آل محمّد است. و او را که صاحب نفس زکیّه گویند، با برادرش ابراهیم عمّر به مردم معرفی می‌کرد، و از مردم برای قیام آنها بیعت می‌گرفت. و حتی حضرت صادق علیه السلام را هم دعوت به بیعت با محمّد نمودند. جریان مسأله بسیار مفصّل و در کتب تواریخ مسطور می‌باشد.

محمد و ابراهیم دو جوان رشید و با شجاعت و با سخاوت و باتقوی بودند؛ پدرشان عبدالله نیز از اعظم ورؤسای بنی هاشم و علویین به شمار می‌رفت. ولی علمشان به قدر علم امام نبود ولیاقت مقام امامت را نداشتند، وزیر بار ولایت و

تسلیم در برابر حضرت صادق علیه‌السلام نرفتند، و آن حضرت را به علوم غریبه و مغیبات می‌شناختند؛ ولی اعتراف بدان چون موجب کساد بازار و ادّعیای مهدویّشان بود از ابراز آن خودداری می‌نمودند. چون رسول خدا فرموده بود: نام مهدی آل محمّد، محمّد است، و در زمان طغیان سلاطین جائز قیام می‌کند؛ عبدالله می‌گفت: از این زمان که بنی‌عبّاس روی کار آمده‌اند و منصور دوانیقی فتّاک متهور جائز، حقّ آل محمّد را غضب نموده است، زمانی بدتر نیست و فرزند من هم نامش محمّد است و مردی رشید و شجاع و قابلیت قیام و لیاقت امارت و حکومت بر مسلمین را دارد، فلهدا او مهدی است و باید مردم تسلیم امر او بشوند.

آنچه حضرت صادق علیه‌السلام از روی علوم خود، از جمله علم جفر خود، بدانها خواستند بفهمانند که: قائم آل محمّد، این مرد نیست؛ قیام او بدون نتیجه است، بلکه چون قیام بدون موقع و سر رسید است، دچار هزاران خطا و اشتباه می‌شود، قبول نمی‌کردند. حتی حضرت صادق وقت کشته شدن محمّد را به دست پسر عمّ منصور که بالشکری جرّار از شام آمده بود، در کنار مدینه نشان دادند، و کیفیت قتل او را و برادرش ابراهیم را که پس از وی گرفتار آمد نشان دادند، و آنان را از قیام بیجا تحذیر فرمودند، ولی سودی نداشت؛ تازه از اینکه حضرت هم به جمعیت ایشان نمی‌پیوندند متأثر بودند و کلمات ناهنجار و ناروا سر می‌دادند. آنان می‌گفتند: شرائط امامت در ما هست، و باید قیام نمود و تأخیر جائز نیست.

حضرت می‌دانستند که: قیام در آن موقع چون چیدن میوه نارس از درخت می‌باشد. آنها به روی آوردن مردم، و کمک و بیعت ظاهری دلخوش بودند؛ ولی حضرت از باطن امر همچون مرد اندیشمند و عالم به غیب و در مصدر امر و ملکوت واقع، بدین امور می‌نگریستند؛ و نصیحت حضرت به جایی نرسید و مصائب بنی حسن در زندان منصور و کشته شدن آنان در زندان بغداد، و به قتل رسیدن محمّد و ابراهیم صدها برابر بر مصائب حضرت صادق علیه‌السلام بیفزود، و اشکهای پی‌درپی از روی رحمت بر این قوم بدون امام و بدون ولی و خودسر

می‌ریخت، و فایده‌ای هم نداشت.

ایشان حضرت را دارای علوم برتری از خود می‌دیدند؛ ولی زیر بار این علم نمی‌رفتند، و جاهلانه دست به کار می‌زدند. در این روایات اخیر دیدیم که سخن از اولاد حسن یعنی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام زیاد به میان آمد و حضرت می‌فرمودند: ما دارای علم جعفر می‌باشیم و نیز علوم بالاتر از آن که ابداً اولاد حسن مثنی از آن خبر ندارند.

از استشهاد حضرت به داشتن جامعه که علم احکام است تا روز قیامت، و از داشتن جعفر که علم به وقایع و حوادث و مغیبات است خوب ظاهر می‌شود که: جعفر مخصوص علم به حوادث آینده و استکشاف امور غیبیه می‌باشد که بنی حسن از آن عاری بودند. و لهذا می‌بینیم که: راویان بالأخص در مقام بیان جعفر از حضرت می‌پرسند: آیا اولاد حسن از این جعفر شما مطلعند یا نه؟!

بنابراین از مجموع مطالب وارده به دست آمد که: جعفر علمی است جداگانه، مربوط به علوم مسائل حلال و حرام نیست، و در برابر و مقابل جامعه قرار دارد، و نمی‌توان آن دور در هم ادغام نمود؛ و به واسطه آنکه امروزه اصول صحیح آن در دسترس عامه نیست نمی‌توان اصل صحیح آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام هم انکار کرد، و برای او کتابی را که از پوست بوده، و دارای خصوصیت استکشاف مغیبات بوده منکر گردید، و بر این مطلب که شیعه و عامه بدان معترفند که اهل بیت دارای علوم غیبیه بوده‌اند که از نفوس مطهره آنها تراوش می‌نمود، خطّ بطلان کشید.

عالم جلیل آیه الله سید محسن امین حسینی عاملی در کتاب «أعیان الشیعة»

فصل مشبعی درباره جعفر امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد نموده است. او می‌گوید:

از مؤلفات امیرالمؤمنین علیه السلام جعفر است. و در «مجمع البحرین» گوید: در حدیث آمده است: **أُمْلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ الْجَعْفَرُ وَالْجَامِعَةُ.** «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امیرالمؤمنین علیه السلام جعفر و جامعه را املاء نمودند.»

و در حدیث، آن دو تفسیر شده‌اند به **إِهَابٍ مَاعِزٍ وَإِهَابٍ كَبِشٍ** (پوست و یا

پوست دَبَاغی نشده بز و میش)، در آن دو جمیع علوم موجود بود حتّی اُرش یک خَدّشه و یک تازیانه و نصف تازیانه.

و از محقّق شریف در «شرح مواقف» نقل شده است که: جفر و جامعه دو کتاب علی علیه السلام هستند که در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث تا انقراض عالم ذکر گردیده است. و امامان معروف از اولاد علی آن دورا می‌دانستند و بدانها حکم می‌نمودند - تمام شد کلام مجمع.

و در «قاموس» گوید: جفر به بچه گوسپندی گویند که بزرگ شود و شروع به علف خوردن کند و چهار ماهه گردد - تمام شد کلام قاموس.

و در «صحاح اللّغة» گوید: جفر از اولاد بز وقتی است که چهار ماهه شود، و دو پهلویش برآید، و از شیر مادرش بازگرفته شود، و مؤنث آن جَفْرَة می‌باشد - تمام شد کلام صحاح.

بنابراین جَفْر در حدیث، بنابر حذف مضاف است یعنی جِلْد الجَفْرِ (پوست جفر). و شاید آن بر اثر کثرت استعمال مانند عَلَم شده باشد برای پوست مخصوصی که از گاوی یا گوسفندی بوده است.

و در اخبار وارده در جفر مقداری اختلاف است و مادر اینجا اشاره به آن و جمع میان آنها می‌نمائیم.

در اینجا مرحوم امین تمام اخبار وارده در باب را از «بصائر الدّرجات» نقل می‌کند و در پایان آن می‌گوید: مستفاد از مجموع آن است که: بعضی از جفر پوستی بوده است که در آن عَلَم نوشته شده بود، و بعضی ظرف برای سلاح یا برای کتب و سلاح بوده است. و سپس می‌گوید:

در «کَشْفُ الظُّنُون» آمده است که: طائفه‌ای مدّعی هستند که: امام علی بن ابی طالب حروف تهجّی بیست و هشتگانه را بر طریق بسط اعظم بر روی پوست جفّری قرار داد تا از آن به طرق مخصوصه و شرائط معیّنه و الفاظ مخصوصه‌ای، آنچه را که در لوح قضاء و قدر ثبت است استخراج نماید. و این علمی است که

اهل البیت آن را از همدیگر به ارث برده‌اند، و کسانی که به اهل بیت انتساب دارند نیز به ارث برده‌اند، و نیز از ایشان أخذ کرده‌اند بعضی از مشایخ کاملین. و روش و دأب آنان چنان بوده است که: آن را به تمام معنی الکلمه از غیر کتمان می‌کرده‌اند و گفته شده است: بر حقیقت آن کتاب تفهّم و تفقه نمی‌تواند بکند مگر مهدی عجلایه که خروج او در آخر الزّمان مورد انتظار است.

و این معنی در کتب انبیاء سالفه علیهم‌السلام وارد است همچنانکه از عیسی بن مریم - علیه الصلوة والسلام - نقل شده است که فرمود: **نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نَأْتِيكُمْ بِالتَّنْزِيلِ، وَ أَمَّا التَّأْوِيلُ فَسَيَأْتِيكُمْ بِهِ الْبَارِئُ الَّذِي سَيَأْتِيكُمْ بَعْدِي!**  
«ما جماعت پیامبران برای شما تنزیل را می‌آوریم، و اما تأویل را بعداً بارقلیط (محمّد) خواهد آورد که پس از من به سوی شما خواهد آمد!»

و نقل شده است که: خلیفه مأمون چون عهد خلافت را پس از خود به علی بن موسی الرضا عجلایه تفویض کرد و نامه پیمان و عهدنامه را نوشت، امام علی بن موسی الرضا در پایان آن نامه نوشتند: **نَعَمْ، إِلَّا أَنْ الْجَفْرَ وَالْجَامِعَةَ يُدْلَانِ عَلَيَّ أَنْ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ.**

«آری، ولیکن جفر و جامعه دلالت دارند بر آنکه: این امر به آخر نمی‌رسد.»  
و همان طور شد که حضرت گفت. برای آنکه مأمون چون فتنه و انقلاب بنی‌هاشم را دریافت، او را مسموم کرد. این طور در «مفتاح السعادة» آمده است.  
ابن طلحه میگوید: جفر و جامعه دو کتاب جلیل هستند که یکی از آنها را علی بن ابی طالب در حالی که بر فراز منبر در کوفه مشغول خطبه خواندن بود ذکر نمود، و دیگری را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طور سری به وی تعلیم نمود و امر کرد او را تا آن را تدوین کند. علی هم آن را به طور حروف متفرقه بر طریق سفر آدم در جفری و پوستی نوشت. یعنی در رقی که از پوست شتر می‌ساختند؛ و روی این زمینه در میان مردم به آن شهرت یافت، چون جریان و حوادث اولین و آخرین در آن یافت شد - تا آخر آنچه در «کشف الظنون» ذکر کرده است، و ما به همین مقداری که می‌خواستیم در اینجا آوردیم. و سپس در «کشف الظنون» گفته است: و از جمله کتب مصنّفه در آن (یعنی در علم

جفر) کتاب «الْجَفْرُ الْجَامِعُ وَ التُّورُ اللَّامِعُ» تألیف شیخ کمال‌الدین أبو سالم محمد بن طلحه نصیبی شافعی متوفی در سنه ۶۵۲ می‌باشد که مجلد کوچکی است؛ و در آن ذکر نموده است که پیشوایان و امامان از اولاد جعفر جفر را میدانستند، پس من در اینجا از اسرارشان در علم جفر اختیار و انتخاب می‌کنم - تمام شد کلام «کشف الظنون».

و ابن‌خلدون در مقدمه‌اش در فصل ابتدای دُول و اُمَم گوید: و گاهی در حدثان دُول<sup>۱</sup> به خصوص به کتاب جفر استناد می‌دهند و چنین میدانند که: از طریق آثار و نجوم علم تمامی اینها در جفر موجود است. بیش از این تعریفی از جفر ندارند؛ و اصل آن و مستند آن را نیز نمی‌دانند.

ابن‌خلدون می‌گوید: بدان: اصل این علم از آنجاست که: هَرَوُ بَنُ سَعِيدِ عَجَلِي که رئیس و مؤسس زیدیّه است دارای کتابی بوده است که آن را از جعفر الصادق روایت می‌نموده است؛ و در آن، علم حوادث و وقایع آتیه بر اهل بیت عموماً و بر بعضی اشخاص از ایشان خصوصاً موجود بوده است؛ آن علم برای جعفر و نظائر او از رجالات اهل بیت بر طریق کرامت و کشفی که برای امثال آنان از اولیاء واقع می‌شود، واقع شده است.

و آن علم در نزد جعفر در پوست گوساله‌ای نوشته شده بود که از روی آن هَرَوُ عَجَلِي آن را نوشته و روایت نموده است و نامش را جفر گذارده است به اسم پوستی که از روی آن نوشته است؛ چون جفر در لغت به معنی صغیر است؛ و لهذا این اسم نزد ایشان عِلْم برای آن کتاب شد.

و در این کتاب جفر تفسیر قرآن و معانی باطنیه آن از معانی غریبه بود که از جعفر الصادق روایت شده بود. و این کتاب نه سلسله سند روایتش متصل است، و نه خودش شناخته گردیده است؛ بلکه فقط از آن امور نادره و شاذّه‌ای به ظهور رسیده

۱- مراد از حدثان دُول اموریست از قبیل ابتدای به قدرت رسیدن دولتها، و حوادث و جنگهایی که برایشان اتفاق می‌افتد، و مدت بقاء آنها، و تعداد و آسامی ملوک آنها («تاریخ ابن‌خلدون»، مقدمه، باب ۳، فصل ۵۳ فی حدثان الدُول و الامَم، و از طبع دار الکتب العلمیه بیروت، سنه ۱۴۱۳ هـ. ق: ج ۱، ص ۳۵۱) - (م).

است که دلیل متقنی بر صحّتش نیست. و اگر سند آن به جعفر الصادق صحیحاً می‌رسید، بسیار مستند خوبی بود، چه خود او و چه رجال قوم او، چرا که ایشان اهل کرامات می‌باشند. و به طور قطع و یقین خبر صحیح از وی رسیده است که: او بعضی از اُقرَبای خویشان را از ورود در وقایع و حوادثی که برای آنان واقع می‌گشت بر حذر می‌داشت؛ و عیناً آنچه را که تحذیر نموده بود برای آنان واقع شد؛ همچنانکه یحیی بن زید: پسر عمویش را از مصرع و مقتلش خبر داد، و او مخالفت کرد و خروج کرد و در جورجان (گرگان) کشته شد به طوری که این قضیه مشهور و معروف است.

و در زمانی که کرامت برای غیر ایشان واقع شود، در این صورت گمان تو دربارهٔ آنان چه خواهد بود از جهت استواری علم و دین و آثارشان از نبوت، و عنایتی از طرف خداوند به اصل کریم و گرامی آنها که آن عنایت برای فروع طیّبه و شاخه‌های پاک آن بهترین گواه است؟!

و در میان اهل بیت بسیاری از این گونه کلام نقل شده است که به احدی بخصوص نسبت داده نشده است و در اخبار دولت عبّیدیین بسیاری از نظایر این شواهد موجود است.

اینک بنگر به آنچه ابن رقیق حکایت میکند از ملاقات أبو عبدالله شیعی با عبیدالله مهدی و دختر محمد حبیب<sup>۱</sup> و آنچه آن دو نفر با او گفتگو نمودند، و چگونه او را به سوی ابن حوشب که از ناحیهٔ ایشان در یمن دعوت می‌نمود فرستادند تا

---

۱- ابن خلدون در مقدمهٔ تاریخش ص ۲۰۱ گوید: در سلسلهٔ اسمعیلیّه امامت از اسمعیل به پسرش محمد مکتوم، و پس از او به پسرش جعفر الصادق، و پس از او به پسرش محمد حبیب، و پس از او به پسرش عبّیدالله مهدی انتقال یافت. و در خود تاریخش ج ۴ از طبع بولاق ص ۳۴ گوید: چون محمد حبیب بن جعفر بن محمد بن اسماعیل وفات کرد امامت را به پسرش عبّیدالله سپرد و به او گفت: أنت المهدی!



اورا امر کرد تا از یمن خارج گردد و به سوی مغرب رهسپار شود، و در آنجا دعوت را انتشار دهد با علمی که به وی تلقین نمود که دعوت او حتماً در آنجا به نتیجه خواهد رسید، و تمام خواهد شد.

و بنگر به آنکه: عبیدالله چون مهدیه را بعد از قدرت و عظمت دولتشان در آفریقا بنا کرد، گفت: *بَنَيْتُهَا لِيَعْتَصِمَ بِهَا الْفَوَاطِمُ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ*. «من این شهر مهدیه را بنا نمودم تا فواطم<sup>۱</sup> ساعتی از روز را در آنجا پناه برند.» و محل و موقف صاحب

۱- مراد از فواطم سه فاطمه نام می‌باشند که بعد از هجرت رسول اکرم ﷺ از مکه به مدینه، پس از چند روز که امیرالمؤمنین عليه السلام در مکه به دستور پیامبر توقف نمود و مواعید آنحضرت را ادا فرمود آنها را با خود به مدینه هجرت داد و پس از مزاحمت و درگیری که در اوان طریق، قریش فراهم نمودند و نمی‌خواستند بگذارند فواطم را از مکه بیرون ببرند و قیام و شدت امیرالمؤمنین و تنها حضرت اقدسش با جماعت آنها که چندین نفر مرد مسلح بودند و فراری دادن آنها به واسطه بستن مهار شتران بر روی زمین و آماده حمله و سرانجام با خوف و خشیتی که بر آنان مستولی شده بود و تا مدینه نیز از تعقیب کفار ایمن نبودند ایشان را به مدینه رسانید؛ در روزها و شبهای میانه راه که تقریباً نزدیک به نود فرسنگ می‌باشد پیوسته مشغول ذکر و تسبیح خدا بوده بالأخص در شبهای تاریک آسمان روشن و پر ستاره و اختر درخشان آن نواحی مخصوصاً وضعی جالب و چشمگیر دارد، با بیتوته و نماز شب و قیام و سجود و ذکر خدا و خواندن آیات قرآن چنان مست و مدهوش جمال حضرت لایزالی گشتند که در همان زمان قبل از وصول به مدینه، پروردگار متعال توسط جبرائیل احوالاتشان را به پیغمبر خبر داد و با آیات اواخر سوره آل عمران، ثواب و پاداش بارزی را برای آنان مقدر کرد: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لَأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقَعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ. رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ. فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ.* (آیه ۱۹۰ تا ۱۹۵، از سوره آل عمران).

حضرت استاذنا اکرم آیه‌الله معظم علامه طباطبائی -قدس الله تربته المبارکه- در بحث روائی از این آیات ص ۹۵ و ص ۹۶ از ج ۴ تفسیر «المیزان» فرموده‌اند: از طریق شیعه روایت

الحمار أبویزید (مخلد بن کیراد) را که به آستانه شهر مهدیه می آید، به آنان نشان داد؛ [و این خبر به نوه او اِسمعیل بن منصور رسید. ولذا هنگامیکه صاحب الحمار او را در مهدیه محاصره کرده بود]<sup>۱</sup> پیوسته از آخرین موقف و نقطه پیشروی او سؤال می کرد تا اینکه برای وی خبر آمد که: به مکانی که جدّش عبیدالله خبر داده است رسیده است. در این حال یقین به ظفر و پیروزی پیدا کرد و از شهر خارج شد و صاحب الحمار راهزیمت داد و او را دنبال کرد تا در ناحیه زاب به او دست یافت و پیروزمندانه او را کشت.

و امثال این اخبار در میان ایشان بسیار است - تا آخر آنچه ابن خلدون ذکر نموده است.

گردیده است که: آیه **فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُوخِرُوا** تا آخر آیه «آن کسانی که هجرت کردند و از خانه هایشان اخراج گردیدند و در راه و سبیل من مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و مقاتله کردند و کشته شدند، من هر آینه تحقیقاً از زشتیها و بدیهای ایشان درمیگذرم و هر آینه داخل میکنم آنان را در بهشت هائی که در زیر درختان انبوه و سر بهم کشیده آن نهرهائی روان میباشد؛ پاداش است از نزد خداوند، و خداوند است فقط که پاداش نیکو نزد اوست.» این آیات نازل شده است درباره علی ع چون هجرت کرد به سوی مدینه و با او فواطم بودند: فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت محمد ص و فاطمه بنت زبیر و پس از آن در ضحجان ملحق شد بدیشان امّ ایمن با چند نفر از ضعفاء المؤمنین. ایشان در راه سیر میکردند و ذکر خدا را در جمیع احوالشان بجای می آوردند تا اینکه به پیغمبر ملحق گشتند و این آیات نازل شده بود.

باید دانست که: چون عبیدالله مهدیه را بنا کرد گفت: آن را بنا کردم تا فواطم بتوانند در آن یک ساعت از روز پناه آورند و این ملجأ و پناه و آرامشگاهی برای آنان باشد در مقابل آن شبهای هجرت و خوف و دهشت که با عبادت به سر آوردند. و در این عبارت او نکات بدیع فراوان است. و فواطم جمع مؤنث است و مفردش فاطمه میباشد مثل طوالب و طالبة؛ و إطلاق فواطم در تواریخ و سیر بر این سه نفر فاطمه نام مهاجر از مکه به مدینه به طوری است که می توان گفت: **عَلِمَ بِالْغَلْبَةِ** برای ایشان گردیده است لهذا عبیدالله که مهدیه را از بنیان و اساس برپا نموده و بنا کرد با این عبارت میخواهد برساند که قیام ما در برابر دشمنانمان نتیجه هجرت رسول الله و فواطم وی در ابتدای زمان هجرت با آن مشکلات و مصائب، الآن است که صورت تحقّق بخود بگیرد. و با اسکان دادن دراری رسول الله در این مدینه نوبنیاد در حقیقت فواطم رنج دیده هجرت کرده به مدینه طیّبه که پایهایشان آبله زده و ورم کرده بود سکنی می گیرند و روح و روانشان شاد می شود و تسکین می یابد. و این تعبیر یک گونه استعاره ای است و گرنه تعبیر به فاطمّیون می نمود که جمع فاطمی میباشد.

۱- «تاریخ ابن خلدون» ج ۱ (مقدمه)، ص ۳۵۵، طبع دارالکتب العلمیه - (م).

ابن خلدون کمی قبل از این بحث در اوائل این فصل بعد از آنچه از امر حوادث آتیه ذکر کرده است، چنین گفته است و عین عبارت او این است:

وَوَقَعَ لَجَعْفَرٍ وَ أَمْثَالِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ كَثِيرٌ مِنْ ذَلِكَ، مُسْتَنْدُهُمْ فِيهِ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ -  
 الْكَشْفُ بِمَا كَانُوا عَلَيْهِ مِنَ الْوَلَايَةِ. وَإِذَا كَانَ مِثْلُهُ لَا يُنْكَرُ مِنْ غَيْرِهِمْ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ فِي  
 ذَوِيهِمْ وَ أَعْقَابِهِمْ - وَقَدْ قَالَ ﷺ: إِنَّ فِيكُمْ مُحَدِّثِينَ -، فَهَمَّ أَوْلَى النَّاسِ بِهَذِهِ الرَّتَبِ  
 الشَّرِيفَةِ وَ الْكَرَامَاتِ الْمَوْهُوبَةِ.

«و از برای جعفر صادق و امثال او از اهل بیت بسیاری از این اخبارات اتفاق افتاده است؛ و مستندشان - و الله أعلم - فقط مکاشفه‌ای است که بر اساس ولایتی که بر آن استوار می‌باشند بوده است. و در هنگامی که امثال این مکاشفات صحیحه از غیر ایشان از اولیاء خدا، چه از ارحام و اقربای آنان، و چه از اولاد و ذراری و اعقابشان به وقوع پیوندد - و در حالی که تحقیقاً رسول خدا ﷺ فرموده است: در میان شما کسانی می‌باشند که سخن فرشتگان را می‌شنوند - بنابراین ایشان (که جعفر و امامان باشند) سزاوارترند به این رتبه‌های شریفه و کرامات موهوبه» - تمام شد کلام ابن خلدون.

مصطفی صادق رافعی مصری در کتاب خود به نام «بلاغَةُ الْقُرْآن»<sup>۱</sup> می‌گوید: تاریخ جهان به یاد ندارد کتابی را مانند قرآن کریم که بر آن شروح و تفاسیری نوشته شده باشد به اندازه و مقداری که برای قرآن نوشته شده است تا به جائی که روافض قرآن را با جعفر تفسیر نموده‌اند، با فساد پندارشان و سخافت گفتارشان و زشتی دعوایشان در آنچه مدعی می‌باشند که: به علم باطن قرآن از راه علم جعفر رسیده‌اند. و غیر ایشان، از جعفر اشاراتی را از غیب به اعمال راهبانی از حساب استنباط نموده‌اند؛ مثل این چیزی که به حسن بن علی نسبت میدهند که رسول خدا ﷺ در رؤیائی ملوک بنی امیه را دیده بودند، و این موجب رنجش و آزار خاطر پیامبر شد. پس خداوند فرو فرستاد آیه‌ای را که غصه و هم و غمّش را زدود؛ و آن این آیه

۱- «إعجاز القرآن و البلاغة النبوية»

بود:

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. «شب قدر بهتر از هزار ماه است.»

و مراد از هزار ماه مدّت دولت بنی امیه می باشد؛ به علّت آنکه روزهای خالص حکومتشان هشتاد و سه سال و چهار ماه شد که تحقیقاً مساوی با هزار ماه می باشد.<sup>۱</sup>

و رافعی در حاشیۀ کتاب بر لفظ جفر گوید: ابن قتیبه گوید: جفر عبارت است از پوست جفری (بزی یا میشی یا گوساله ای) که ادّعا نموده اند که: امام در آن هر چه را که نیازمند به علم آن بوده اند و وقایع و حوادث آینده را تا روز قیامت در آن نوشته است.

پس از آن از ابن قتیبه مثالهایی را از تفسیر ایشان نقل کرده است که فقط عبارت

۱- در «ریاض السالکین» از طبع سنه ۱۳۳۴ ص ۲۴ و ص ۲۵ و از طبع جامعه المدرسین ج ۱، ص ۱۷۱ و ص ۱۷۲ آورده است که: و مضمون این روایت از طریق عامّه أيضاً وارد است: فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود گوید: روایت کرده است قاسم بن فضل از عیسی بن ماذرة که گفت: من به حسن گفتم: يَا مُسَوِّدٌ وَجْهَ الْمُؤْمِنِينَ عَمَدَتٌ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَبَايَعْتَهُ! «ای سیاه کننده صورتهای مؤمنین، توجه کردی به این مرد و با او بیعت نمودی!» یعنی: معاویه. حسن گفت: رسول خدا ﷺ در رؤیا دید که بنی امیه یکی پس از دیگری بر منبر وی گام می نهند (و در روایتی است که: بر منبر او مانند بوزینگان می جهند) این مشاهده برای وی گران آمد و خداوند این آیه فرستاد: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ تا قوله: خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، یعنی پادشاهی بنی امیه. قاسم راوی روایت گوید: ما چون سلطنت بنی امیه را حساب کردیم هزار ماه بود، نه کم و نه زیاد - انتهى. تا آنکه گوید:

فخر رازی گوید: قاضی در این وجه، طعن زده و می گوید: آنچه از هزار ماه ذکر شده است مراد ایام بنی امیه نمی تواند بوده باشد چون خداوند ذکر نمی کند فضیلت شب قدر را بر هزار ماه مذمت شده؛ و ایام بنی امیه مذموم بوده است. فخر گوید: این طعن و اشکال، غیر وارد است چون ایام بنی امیه ایام بر حسب سعادت‌های دنیویّه، ایام عظیمی بوده است. بنابراین اشکالی ندارد که خدای تعالی بگوید: ما به تو شبی را عطا کردیم که آن از جهت سعادت‌های دینیّه افضل از آن ایام مشحون از سعادات دنیویّه می باشد. (تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۳۱ با اختلاف کمی در عبارت.)

است از دروغهای ساخته و پرداخته و اکاذیب مختلقه که ما به ذکر آنها در اینجا تطویل سخن نمی‌دهیم.

سپس اشاره نموده است به آنچه در «کشف الظنون» و «مقدمه» ابن خلدون آمده است، و به دنبال آن گفته است: تمام این مطالب نزد ما ساختگی و باطل و موضوع می‌باشد. و گفتار درباره جعفر اسلوبی است از أسالیب قصص و مبالغه و داستانسرایی، و ما گمان نداریم که: **عِلْمَ ماکَانَ و ما یكون** چیزی باشد که گنجایش آن را یا گنجایش رمز آن را پوست گاوی داشته باشد - تا آخر کلامش.

مرحوم امین فرموده است: **أقول**: ظاهر اخبار آن است که: جعفر کتابی است که در آن علوم نبویّه از حلال و حرام و احکام و اصول احتیاجات مردم در احکام دینشان و آنچه ایشان را به صلاح در آورد در امر دنیایشان، و اخبار از بعضی حوادث، موجود است و ممکن است در آن تفسیر بعضی از متشابهات قرآن مجید آورده شده باشد.

و اما به شمار آوردن جعفر را به عنوان علمی از علوم که استنباط بشود از آن حوادث غیبیه همان طور که از «کشف الظنون» و غیر آن از آنچه گذشت به دست آمد و همان طور که در اذهان بعضی از مردم ارتکاز دارد، پس ما بر چیزی که آن را تأیید کند دست نیافتیم.

و **عَلَى أیّ تقدیر وجود کتابی مُسمّی به جعفر منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام** در میان شیعه و سنی جای گفتار نمی‌باشد و طرفین در برابر آن سر تسلیم فرود آورده‌اند همچنانکه از آنچه ذکر کردیم معلوم شد.

بنابراین، گفتار رافعی که می‌گوید: تا جائی که قرآن را روافض با جعفر تفسیر نموده‌اند، تا آخر آنچه را که از کوزه‌اش تراوش کرده است - آن کوزه‌ای که ممکن نیست از آن بترآود مگر همان چیزی که در آن است -، این نسبت رافعی به شیعه از سخافت رأی و زشتی ادّعائی است که در مدّعی خود نموده است. زیرا:

**أولاً** شیعه قرآن را با جعفر تفسیر ننموده است بلکه همان طور که علماء مسلمین

تفسیر کرده‌اند به همان گونه تفسیر کرده است. و ادّعی علم باطن قرآن را بواسطه آنچه به ایشان از علم جفر رسیده است ننموده‌اند بلکه احدی از آنان ادّعا نکرده است که: آن جفر به وی رسیده است و یا آنکه کتاب جفر را دیده است.

آری ایشان روایت کرده‌اند که: جفر نزد ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وجود داشته است. رافعی یک نفر شیعه را بیاورد و معرفی نماید که او می‌گوید: جفر نزد اوست، و یا یک نفر از آنان را بیاورد که قرآن را با جفر تفسیر کرده باشد، اگر از راستگویان است؟!

و این تفاسیر شیعه است که بر قرآن کریم نوشته‌اند معروف و مشهور و اکثر آنها مطبوع می‌باشد مانند «تفسیر قمی» و «مجمع البیان» و «جوامع الجامع» و «تفسیر ابوالفتوح رازی» و «برهان» سید هاشم بحرانی و «تبیان» شیخ طوسی، و «تفسیر عیاشی» و غیرها.

آیا در قدرت و توان رافعی هست که در یکی از آنها بیابد که: شیعه قرآن را با جفر تفسیر نموده است؟!

و اما گفتارش که: غیر ایشان از جفر استنباط اشاراتی از غیب نموده‌اند - تا آخر کلامش، این هم مانند گفتار پیشینش حقیقت ندارد.

و حدیثی که با عبارت توهین آمیزش اشاره بدان نموده است که «مثل این چیزی را که به حسن بن علی نسبت میدهند - تا آخرش» حدیثی است که موثّقین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کنند که آیه شریفه نازل شده است درباره مدّت ملک بنی امیه، و استنباط از جفر نمی‌باشد و اصلاً راه و طریق محاسبه جفری در آن به عمل نیامده است.<sup>۱</sup>

۱- سید علیخان کبیر در شرح صحیفه خود ص ۲۵ طبع رحلی سنگی از ابن اثیر در «جامع الاصول» نقل کرده است که: در متن حدیث آمده است که مدّت سلطنت بنی امیه هزار ماه می‌باشد. و مراد خداوند که شب قدر بهتر از هزار ماه است همان است. و هزار ماه عبارت می‌شود از هشتاد و سه سال و چهار ماه. ابتدای حکومت بنی امیه و استقلال به پادشاهی از زمان صلح حضرت امام حسن بن علی علیه‌السلام است با معاویه بن ابی سفیان در انتهای سال چهارم از

آری این است که رافعی را آزار داده است و بر او گران آمده است که: آیه در مُلک و سلطنت رؤسا و پیشوایان او: بنی‌امیه ابرار و اتقیا (!) که اهل اعمال مشهوره در اسلام هستند، نازل شده باشد؛ فلماذا شروع کرده است با تعبیر به عبارات استخفاف آمیز و توهین‌انگیز به این کلامش که: كَهَذَا الَّذِي يَنْسِبُونَهُ ...<sup>۱</sup>

هجرت، و انقراض سلطنتشان به دست ابومسلم خراسانی در سال یک صد و سی و دو می‌شود که نود و دو سال می‌گردد، و چون خلافت عبدالله زبیر را که هشت سال و هشت ماه می‌باشد از آن کسر کنیم، الباقی هشتاد و سه سال و چهار ماه می‌باشد و آن عبارت است از هزار ماه.

۱- محمد بن یعقوب کلینی (ره) در «روضه کافی» ص ۳۴۵ با سند خود از جمیل بن دراج از زراره از یکی از صادقین عليه السلام روایت کرده است که: قال: أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا كَثِيبًا حَزِينًا فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام: مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَثِيبًا حَزِينًا؟ فَقَالَ: وَكَيْفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ أَنَّ بَنِي تَيْمٍ وَ بَنِي عَدِيٍّ وَ بَنِي أُمَيَّةٍ يَصْعَدُونَ مِنْبِرِي هَذَا، يَرُدُّونَ النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ الْقَهْقَرَى؟ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي؟! فَقَالَ: بَعْدَ مَوْتِكَ! «گفت: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله صبحگاهان محزون و غصه‌دار بود. علی عليه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! علت اندوه و غمی که در شما مشاهده می‌شود چیست؟! فرمود: چگونه این طور نباشم با وجود آنکه دیشب در رؤیا دیده‌ام که پسران تیم و پسران عدی و پسران امیه بر این منبر من بالا می‌روند و مردم را از اسلام به عقب برمی‌گردانند. در آن حال من گفتم: ای پروردگار من آیا در زمان حیات من است یا پس از مرگ من؟! خداوند فرمود: بعد از مرگ تو!»

حکیم محقق سید محمد باقر معروف به میرداماد در شرح «صحیفه سجادیه» خود، از طبع نشر مهدیه میرداماد اصفهان ص ۶۶ پس از نقل این روایت می‌گوید: روایت به اندازه تواتر از طرق عامه و خاصه تظافر دارد در اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله به طور سرّ و راز گوئی امر بنی‌امیه را به ابوبکر و عمر بیان نمود و فرمود: واجب است آن را کتمان دارید! عُمَرُ سرّ رسول خدا را فاش کرد و آن را برای حَکَم بن ابی العاص حکایت کرد. و امر ابوبکر و عمر را رسول خدا برای حفصه به طور سرّ و رازگوئی بیان کرد و فرمود: پدرت با ابوبکر امر ولایت امت مرا تملک می‌کنند، و تواز من نشنیده بگیر و کتمان کن! حفصه آن را فاش کرد و به عایشه خبر داد. در این حال وحی خداوندی آمد و بر رسول خدا سوره تحریم نازل شد. و این مطلب نیاز به شرح مبسوطی دارد که لباس مقام و موقعیت فعلی شرح صحیفه از بیان آن ضیق می‌باشد. هر کس بخواهد آنچه را که ما در اینجا تخریج نمودیم از مظانّ و مصادرش طلب نماید - انتهی کلام میرداماد.

در «ریاض السالکین» از طبع سنه ۱۳۳۴، ص ۲۳ و ص ۲۴ و از طبع جامعه‌المدرسین ج ۱، ص ۱۶۳ تا ص ۱۶۶ آورده است: قوله: «یعنی بنی‌امیه» تفسیر شجره ملعونه است. و علیهذا

.....

مخفی نمی‌باشد که: در قول خدای تعالی: **فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا** (آیه ۶۰، از سوره‌ی اسراء) چه لطف مخصوصی اعمال‌گردیده است. و بدان که این حدیث، صحّتش ثابت و نقلش متواتر می‌باشد در میان دو گروه شیعه و عامّه. اما از طریق شیعه به طرق کثیری از اهل بیت عليهم السلام وارد است. («کافی» ج ۴ ص ۱۵۹ حدیث ۱۰) و اما از طریق عامّه، فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود آورده است که: سعید بن مسیب گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدند که بنی‌امیه بر منبر او مانند بوزینگان می‌جهند؛ و این موجب آزار رسول خدا شد. («تفسیر کبیر» فخر رازی، ج ۲۰ ص ۲۳۶) و بیضاوی در تفسیر رؤیا گوید: گفته شده است که: رسول خدا دید قومی از بنی‌امیه بر منبر او بالا می‌روند و مانند بوزینگان می‌جهند. فرمود: این است حظّ آنان از دنیا که در ایزای اسلامشان بدانها داده می‌شود. و علیهذا مراد از قوله تعالی: **إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ** حوادثی می‌باشد که در دوران ایشان رخ داده است. («أنوار التنزیل»، بیضاوی ج ۱ ص ۵۹۰) و حاکم در «مستدرک» از مسلم ربیعی از علاء از پدرش از ابوهریره روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **أُرِيتَ فِي مَنَامِي كَأَنَّ بَنِي الْحَكَمِ ابْنَ أَبِي الْعَاصِ يَنْزُونَ عَلَيَّ مَثْبُورِي كَمَا تَنْزُو الْقِرْدَةُ فَمَا رَأَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله مُسْتَجْمَعًا ضَاحِكًا حَتَّى مَاتَ.** («مستدرک» حاکم نیشابوری ج ۴ ص ۴۸۰ با اختلاف کمی در بعضی الفاظ) «در عالم خواب به من نشان داده شد که: گویا پسران حکم بن ابی العاص مانند بوزینگان بر منبر من می‌جهند. از آن به بعد هیچگاه آنحضرت را سر حال و خندان نیافتند تا از دنیا رحلت نمود.» سپس گفته است: این خبر اسنادش صحیح است بر شرط مسلم. این را دمیری در «حیة الحیوان» ذکر نموده است. («حیة الحیوان» دمیری ج ۲ ص ۲۴۵) و رازی در تفسیر شجره ملعونه گوید: ابن‌عبّاس گفته است: مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی‌امیه می‌باشند: حکم بن ابی العاص و فرزندانش. و گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در رؤیا دید که فرزندان مروان یکی پس از دیگری از منبر او بالا می‌روند. این رؤیای خود را برای ابوبکر و عمر حکایت نمود در هنگامی که آن دو تن فقط با او در بیت او خلوت کرده بودند. چون آن دو نفر از نزد رسول الله متفرّق شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که: حکم از رؤیای رسول الله خبر میدهد. این امر بر رسول خدا گران آمد؛ و عمر در افشای این سرّ متّهم گشت و سپس ظاهر شد که: حکم برای شنیدن سخنان آنان به گوش نشسته و استراق سمع نموده است و بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله، حکم را از مدینه تبعید نمود. رازی گوید: و از چیزهایی که این تأویل را تأکید می‌نماید گفتار عایشه می‌باشد به مروان: **لَعْنُ اللَّهِ أَبَاكَ وَأَنْتَ فِي صَلْبِهِ؛ فَأَنْتَ بَعْضُ مَنْ لَعْنُ اللَّهِ.** («تفسیر کبیر» فخر رازی ج ۲ ص ۲۳۷) «خداوند پدرت را در حالی که تو نطفه در صلب او بودی لعنت کرده است. بنابراین تو بعضی از آن کسی می‌باشی که خدا او را لعنت کرده است!» و نیشابوری (در تفسیر خود) از ابن‌عبّاس آورده است که: شجره ملعونه بنی‌امیه هستند. («غرائب القرآن» نیشابوری ج ۲ ص ۴۵۹) و در نامه‌ای که معتضد بالله عبّاسی هنگام



و اما آنچه را که از ابن قتیبه نقل نموده است و از او در آن تقلید کرده است - همچنانکه دأب و رویه و شأن ایشان است در اکثر این دروغ بافی‌ها و پرداخت‌های پنداری که از جانب خود اختلاق می‌کنند و در کتبشان به امانت می‌نهند، و لاحقین آنان از سابقینشان تقلید کرده بدون تحقیق و تمحیص از یکدیگر أخذ می‌کنند -، نادرست است. او می‌گوید: شیعیان ادّعا می‌کنند که: امام برای آنها کتابی نوشته است که تمام نیازمندیهای ایشان در آن موجود است - تا آخر کلامش. این کلام، صحیح نیست، زیرا احدی از آنان چنین ادّعائی نکرده است، بلکه روایاتی مستند - که بعضی از آنها گذشت - از امامانشان روایت شده است که متضمّن وجود این کتاب نزد امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از اولادشان - علیه و علیهم السّلام - است، و آنها را روایت می‌نمایند و نقل می‌کنند همان طور که برای آنها روایت شده است. و آن روایات را علمای اهل سنّت نقل کرده‌اند و تأیید نموده‌اند همچنانکه از «کشف الظنون» و ابن خلدون شنیدی!

اما شنشینه اُحزَمیه در هر جا که چیزی از کرامت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وارد شود ابا می‌کند که آن را بپذیرد، یا در برابر آن سکوت اختیار نماید، یا بدون تکذیب یا استبعاد یا قَدَح یا مانند اینها، آن را بگیرد. فلذا این شنشینه، رافعی را وادار نموده است که بگوید: در نزد ما تمام این مطالب ساختگی و باطل و موضوع میباشد - تا آخر کلامش؛ در حالیکه اعراض کرده است از تمام آنچه علماء نقل کرده‌اند و ابن خلدون آن را تأیید کرده است که همانطور که دانستی قابل دفع و اشکال نیست. آری رافعی گمان نمی‌کند که: علم ماکان و مایکون بتواند خودش یا رمزش در

---

اراده بر فرمان لعن معاویه بن اُبی سفیان بر فراز منابر در سنه ۲۸۴ نوشت و در آن بنی امیه را ذکر کرده است سپس گفته است: و خداوند آیه‌ای را در کتاب خود در آنچه بر پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کرده است فرو فرستاده است که در آن شأن و موقعیت ایشان را مکشوف داشته است، و آن آیه این است: وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ. و ابدأً خلافتی نیست در میان احدی که خداوند تبارک و تعالی از این آیه بنی امیه را اراده کرده است. («تاریخ طبری» ج ۸، ص ۱۸۵) انتهی.

پوست گاوی جا بگیرد. گویا وی جمیع حوادث را در عالم کون و جهان ایجاد حتّی مثل دمیدن در خاکستر را خواسته است از آن اراده نماید، و به مهمّات امور اکتفا نورد. رافعی چنین گمانی ندارد به علت آنکه از اهل بیت که مفاتیح باب مدینه علم هستند نقل شده است!

(اما بنگرید:) بدون فاصله پس از این کلامی که از وی نقل شد، در حاشیه همان کتاب مذکور مطلبی را دارد که محصلش این است:

ملک نورالدین محمود بن زُنْگی قبل از فتح بیت المقدّس به فاصله بیست و چند سال منبری برای آنجا ساخت. و صاحب «روضتین» ذکر کرده است که: این شاید کرامتی از او باشد؛ و یا اینکه از آنچه ابوالحکم بن برجان اُنْدُلُسی در تفسیرش ذکر نموده است مطلع شده است که: او از فتح قدس در سنّه فلان خبر داده است؛ و عمّر نورالدین در آن هنگام یازده سال بوده است؛ و مطلب همین طور واقع گشت که او خبر داده بود؛ و این از عجائبی است که برای این اَمّت مرحومه اتّفاق افتاده است. تمام این قضایا و حوادث رافعی معتقد است و بدان جزم و یقین دارد اما گمان ندارد که: پیغمبر ﷺ ممکن است بر پسر عمّش و باب مدینه علمش علم ماکان و مایکون را در جلد ثوری املاء نموده باشد. وَه چه نیکو ابوالعلاء مَعْرّی سروده است:

لَقَدْ عَجِبُوا لِأَهْلِ الْبَيْتِ لَمَّا أَرَوْهُمْ عِلْمَهُمْ فِي مَسْكِ جَفْرِ  
و مِرَاةِ الْمُنْجَمِ وَهِيَ صُغْرَى أَرْتَهُ كُلَّ عَامِرَةٍ وَقَفْرِ

۱- «تحقیقاً هر آینه به شگفت آمده‌اند درباره اهل بیت در وقتی که اهل بیت به ایشان علمشان را در پوست جفری نشان دادند.

۲- در حالی که آئینه منجم (أصطربلاب او) با آنکه کوچک‌تر است به وی نشان می‌دهد هر ناحیه از جهان را که معمور و آباد است، و یا قفر و خشک و بی‌آب و علف است.»

تمام مطالبی را که ما از اوّل صفحه ۲۳۹ تا اینجا ذکر کردیم، مطالب مرحوم

آیه الله سید محسن امین عاملی بود که در «أعیان الشیعة» ج اول از ص ۳۳۸ تا ص ۳۵۰ از طبع دوم سنه ۱۳۶۳ هجری قمری مطبعه دمشق ابن زیدون، ذکر فرموده است. و این طبع در زمان حیات ایشان و اشراف و مباشرت خود آن عالم جلیل بوده است.

ولی در طبع چهارم که در سنه ۱۳۸۰ و مطبعه انصاف بیروت و به تصدی فرزند ایشان: سید حسن امین پس از رحلت ایشان صورت گرفت، فقط در یک صفحه و اندی یعنی از آخر ص ۲۴۴ تا اوائل ص ۲۴۶ را از جلد اول ذکر کرده است؛ و به قدری دست تحریف در آن قوی بوده است که در بدو امر تصور نمی‌شود آن مطلب باشد.

اولاً آقای سید حسن در بدو مطلب در ص ۳۳۸ عبارت محقق شریف را در «شرح مواقف» که می‌گوید: «إِنَّ الْجُمْرَ وَالْجَامِعَةَ كِتَابَانِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذُكِرَ فِيهِمَا عَلَى طَرِيقَةِ عِلْمِ الْحُرُوفِ الْحَوَادِثُ إِلَى انْقِضَاءِ الْعَالَمِ وَكَانَ الْأَثَمَةُ الْمَعْرُوفُونَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَعْرِفُونَهُمَا وَيَحْكُمُونَ بِهِمَا - اه» که ما ترجمه‌اش را در ص ۲۵۹ ذکر کردیم به کلی ساقط کرده است؛ با آنکه کلام محقق شریف در اینجا بسیار مهم و از جهت استناد دارای ارزشی کامل است.

ثانیاً تمام روایات وارده را که از «بصائر الدرجات» استشهاد بر مطلب نموده‌اند و از ابتدای ص ۳۳۹ تا ص ۳۴۳ را استیعاب می‌کند بجز ص ۳۴۰ را که می‌فرماید: «و منها ما يدل على انه جلد ثور - تا آخر» اسقاط و حذف نموده است.

ثالثاً عبارت او را در اواخر ص ۳۴۳ که «بعضها على انه لا يدري أجلد شاة أو جلد بعير» را تا قریب نیم صفحه حذف نموده است.

رابعاً عبارت «كشف الظنون» و عبارت «مقدمه» ابن خلدون را که سه صفحه تمام از کتاب را استیعاب کرده است و همه‌اش تصدیق به علوم غیبیه و مکاشفات الهیه برای ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - است و برای استناد شیعه ورد کلام عامه و اهل سنت، دلیل قوی و استوار بشمار می‌رود، همه را به طور کلی اسقاط

کرده است.

خامساً عبارت مصطفی صادق رافعی مصری را که در کتاب «إعجاز القرآن» به شیعه جسارت‌ها نموده و تفاسیر آنان را از روی جفر قلمداد، و از حضرت سبط نبی اکرم امام حسن مجتبی علیه السلام با عبارت استخفاف و توهین آمیز یاد نموده است، و مرحوم پدر آیه الله سید محسن امین پس از ذکر آن به دفع پرداخته‌اند و در قریب به سه صفحه، وی را مفتضح و رسوا کرده‌اند و مختلقات و بافته‌ها و ساخته‌های او را همان طور که اخیراً دیدیم، بر ملا ساخته‌اند و حقّاً دفاع از ساحت ولایت و حریم تشیع نموده‌اند، همگی را حذف کرده است.

و به طور خلاصه مطالب مرحوم پدر را که دوازده صفحه تمام را شامل شده است، فقط در یک صفحه و چند سطر مثله نموده است.

و برای این عمل جز خیانت به حق و حقیقت، و دستبرد و تحریف در عبارت پدر، و تنقیص تشیع و جانبداری از فرقه مخالف، چه محملی می‌توان تصوّر نمود؟! ایشان نه تنها در این مورد، بلکه در تمام مباحث مرحوم سید محسن در تمام مجلدات «اعیان الشیعة» این تزویر را به کار برده‌اند، و مطالب نفیس را که سنگر تشیع را حفظ می‌کند، و دفاع از حملات مخالفین است حذف نموده‌اند؛ و حتی در بعضی از عبارات تبدیل و تغییر به عمل آورده‌اند که جز تحریف و تصحیف صریح محملی ندارد.

از همه اینها عجیب‌تر، و فجیع‌تر، و فظیح‌تر، تجزی بر اسقاط امام زمان علیه السلام است، که به طور صریح و واضح بحث امام زمان را از «اعیان الشیعة» مرحوم سید محسن به کلی حذف کرده‌اند و امامان شیعه را یازده تن شمرده‌اند و باب امامت را در کلام پدر، به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ختم کرده‌اند.

مرحوم مؤلف «اعیان الشیعة»: سید محسن امین جلد چهارم از آن را به دو قسمت نموده‌اند:

قسمت اول در سیره حضرت امام حسن، و امام حسین، و حضرت امام زین

العابدین و حضرت باقر العلوم و حضرت صادق علیهما السلام. قسمت دوم در سیره حضرت امام موسی کاظم و باقی ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین تا حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌باشد.

قسمت دوم از صفحه اول تا صفحه ۳۲۵ در سیره حضرت موسی بن جعفر تا حضرت عسکری علیه السلام می‌باشد و از صفحه ۳۲۶ را تا آخر کتاب که صفحه ۵۴۰ از طبع اول سنه ۱۳۵۶ مطبوعه ابن زیدون دمشق می‌باشد استیعاب نموده است. و این کتاب با این خصوصیات در زمان حیات مرحوم مؤلف امین طبع و منتشر گردیده است.

اما پس از فوت ایشان پسر ایشان: سید حسن امین که به طبع مجدد کتب پرداخته است، بحث از امام زمان را به کلی اسقاط نموده و به سیره امام حسن عسکری علیه السلام کتاب را خاتمه داده است.

و چون در قسمت دوم از جلد چهارم می‌باید دوپست و پانزده (۲۱۵) صفحه ساقط شود، و کتاب کم حجم و نازک به نظر می‌رسید، ایشان مقداری از قسمت اول جلد چهارم را در قسمت دوم آورده‌اند تا مقدار اسقاط شده چشمگیر نباشد. و بنابراین در طبع سوم که بعد از رحلت مصنف کتاب انجام داده‌اند، قسمت اول از جلد چهارم را اختصاص به سیره امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین داده‌اند و قسمت دوم را از حضرت باقر تا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده‌اند.

و لهذا می‌بینیم: در طبع سوم که در سنه ۱۳۸۰ در مطبوعه انصاف بیروت گرفته است در الجزء الرابع - القسم الثانی در ص ۱۹۴ کتاب در احوالات حضرت عسکری خاتمه یافته است و در ص ۱۹۴ داستان سرقت مشهد عسکرین علیهما السلام که پایان کتاب است آورده شده است.

این خیانتی بزرگ و گناهی نابخشودنی است که کسی دست در کتاب عالم جلیلی ببرد، و به نام او و به املاء او کتاب او را طبع کند، آنگاه چون خودش امام

زمان را قبول ندارد آن را نسبت به پدر عالم شیعه زحمت کشیده رنج برده از دنیا رفته غیر قادر بر تکلم بدهد، و از لسان او و قلم او امامت را به حضرت عسکری ختم کند و آن عالم را در دنیا به یازده امامی معرفی کند.  
می‌دانید: مسأله چقدر ذی اهمّیت است؟! به عقیده حقیر جرم و جنایتی از آن بالاتر نیست.

آخر ای عزیز من! تو امام زمان را قبول نداری، نداشته باش! مبارکت باشد! چشمت کور است، کور باشد. کسی به تو و امثال تو از فرنگی مآبها اصرار ندارد که بفهمند و بدانند؛ ولیکن چرا این را به عالمی جلیل و مرجعی بزرگوار، و مؤلفی به نام مؤلف شیعه، و رنج‌دیده‌ای در عمر متجاوز از هشتاد سال در کتابخانه‌ها و با تألیفات و عبادتها و زیارتها و... نسبت می‌دهی؟!!

چرا از لسان وی و قلم وی امام زمان را حذف می‌کنی؟! و خط بطلان بر آن می‌کشی؟! شما خودت در کنفرانسها و برخوردهای با فکلی مآبان همقطار بیروتی و دانشگاهی خود هر چه می‌خواهی انکار کن! و به نام خودت کتاب و دائرةالمعارف بنویس و در آنجا نامی از آن حضرت نیاور! کسی به تو کار ندارد، ایراد نمی‌گیرد؛ چرا که آنقدر نظایر این بی‌حرمتی‌ها دیده شده است که از جواب و پاسخ و محاجّه، انسان به واسطه عزّت وجود، و شرافت عمر و وقت خود شرم می‌کند آن را دنبال نماید.

اما به سیّد محسن امین صاحب «أعیان الشّیعة» آن مجتهد بیدار و والا، انسان چنین نسبتی بدهد و دست تحریف و سرقت در کلام او ببرد و یک قسمت ۲۱۵ صفحه‌ای از کتاب را که راجع به آن قائم آل محمد است حذف کند و این دائرةالمعارف اصیل را از زبان چنین عالمی از اعتبار بیندازد و او را یازده امامی به دنیا و جهان معرفی کند، گناهی است نابخشودنی. والله خیانتی است عظیم.

طبعاً اطلاع بر این امور منحصر به حقیر و آنهم پس از سالیان دراز و فحص و تتبع و مقابله میان طبعهای خود صاحب «أعیان» و طبعهای فرزندشان نبوده است. کتاب

«أعيان الشيعة» کتابی است جهانی و جزو اصول مدارک شیعه به شمار می‌آید، لابد افراد بسیاری از این جرم و جنایت مطلع شده‌اند و به مجدد طبع کتاب فشارهایی آورده‌اند، تا او خود را مجبور می‌بیند تا به طبع بحث و سیره امام زمان علیه السلام مجدداً اقدام کند؛ اما اولاً چون جزء دوم از جلد چهارم را به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ختم نموده بود اینجا اضطراراً و اجباراً این بحث را جزء سوم از جلد چهارم قرار می‌دهد و به نام القسم الثالث من الجزء الرابع بدون تاریخ در مطبعة دارالتعارف للمطبوعات بیروت به طبع می‌رساند؛ و معذک باز در این کتاب نیز در مطالب، حذف و تغییر و تبدیلی به عمل آمده است و با تطبیق با کتاب اصل این حقیقت مشهود می‌گردد. این کتاب در ۱۵۵ صفحه طبع شده و به امضای المؤلف در تعلیقه آخر خاتمه می‌یابد.

### جنایت بدیع و نوین

گویا سید حسن امین عقده دلش از انکار امام زمان با طبع اضطراری سیره آنحضرت خالی نمی‌شود؛ لهذا دست به تدوین دائرة المعارفی مستقل به نام خود -نه به نام پدر- می‌زند. طبع اول این دائرة المعارف که هشت مجلد آن نزد حقیر موجود است به نام «دائرة المعارف الإسلامية الشيعية» می‌باشد. طبع دوم مجلد اول آن در بیروت سنه ۱۳۹۳ و مجلد هشتم آن أيضاً در بیروت در سنه ۱۳۹۴ به طبع رسیده و انتشار یافته است.

ایشان تمام جلد دوم<sup>۱</sup> را اختصاص به سیره ائمه علیهم السلام داده و در ابتدای آن چنین می‌نویسند: هذا هو الجزء الثاني من دائرة المعارف الإسلامية الشيعية يتضمن بقية سير الأئمة ثم تبدئ البحوث مرتبة على حروف المعجم.

۱- طبع این مجلد نیز در بیروت و در سنه ۱۳۹۳ می‌باشد، و در هیچ یک از مجلدات اسم مطبوعه برده نشده است.

آنگاه شروع می‌کنند به سیره حضرت فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَامُ، و سپس حضرت امام حسن مجتبی و همچنین یکایک از امامان تا حضرت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ، و در صفحات آن که هر یک دارای سه ستون می‌باشد در صفحه ۹۴ ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به حضرت عسکری ختم می‌کنند و یک کلمه نامی از امام زمان نمی‌آورند. و پس از بحثی از سید محمد باقر صدر در تحت عنوان *دَوْرُ الْأَئِمَّةِ فِي الْحَيَاةِ الْإِسْلَامِيَّةِ* که به صفحه ۹۷ خاتمه پیدا می‌کند، از صفحه ۹۸ شروع به بحث مطالب طبق حروف معجم کرده و اوّلین حرف معجم کتاب را «آب حیات» قرار می‌دهند، و سپس به بحث در مطالب به ترتیب حروف معجم می‌پردازند.

باری ایشان در اینجا که به نام دائرةالمعارف شیعه می‌باشد، و این کتاب معرفتی مذهب شیعه است و منظور از شیعه شیعه اثناعشری است نه آحد عشری، نامی از حضرت بقیّةالله نمی‌برند، و کتاب را درباره بحث و معرفتی امامان تشیع به حضرت عسکری ختم می‌نمایند.

آیا این صحیح است که: انسان دائرةالمعارفی به نام عقیده طائفه‌ای بنویسد، و در معتقدات آنها از نزد خود تصرّفی کند؛ آنگاه آن را به آن طائفه نسبت دهد؟! روی سخن ما بلکه سخن هر مرد عادی و عامی با ایشان بر این است که: عقیده شما امام زمان نیست نباشد؛ چرا آن را به شیعه نسبت می‌دهی؟! و به عنوان معرفتی ائمه شیعه به حضرت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ پایان می‌دهی؟! ما نمی‌گوئیم: شما شیعه دوازده امامی باش! ما نمی‌گوئیم شما حتّی مسلمان باش! فرض می‌کنیم: شما یک نفر مرد یهودی یا نصرانی که ابداً عقیده به رسالت ندارند، تا چه رسد به ولایت و خاتمیّت حضرت بقیّةالله - عجل الله تعالی فرجه المبارک -. وقتی یک نفر یهودی و یا نصرانی از عقیده‌ای در باره قومی می‌نویسد، نمی‌تواند عقائد خود را در آن داخل کند و عقیده آن گروه را ممزوجی از عقیده خود و عقیده آنان به شمار آورد و تحویل دهد. ملل مختلفه جهان در آداب تفتیش عقائد و رسوم هر قوم، این قاعده صحیح را باید مراعات کنند.



مستشرقین و خاورشناسانی که در بحث و تحریر و تقریر و تدوین عقائد شرقی‌ها از نزد خود چیزی اضافه و یا کم نموده‌اند و یا تغییری در بیان آن داده‌اند، از درجه اعتبار ساقط و مردم آنان را بدون هویت و شخصیت در جهان علم می‌شناسند. و تازه مستشرق دیگر بعداً می‌آید و گفتار او را ابطال می‌کند و مواضع تحریف را نشان می‌دهد. اما افراد خاورشناس اصیل - که بسیار کم‌اند - هیچگاه از تفحص خود دست برنمی‌دارند و تا در استقراء و فحوص خود به یقین نرسند چیزی را به قومی نسبت نمی‌دهند، و خود را کاملاً بی‌طرف نموده، از آراء و افکار و أهواء خود در آن نمی‌افزایند، و معتقدات خویشان را با آن نمی‌آمیزند؛ تا چه رسد به شخصی که اگر شخصیت و آبرویی پیدا کرده باشد، در اثر شخصیت و آبروی پدر بزرگوار اوست که اگر بندبندش را جدا کنند نمی‌تواند منکر حضرت صاحب الزمان بشود. آنگاه این فرزند در این دائرةالمعارف شیعه، اصل و عمده و ستون آن را بشکند، و آنان را اُبترو و دُم بریده و بدون ولی و سرپرست و صاحب اختیار برخلاف نصوص صریحه رسول خدا و امامان یکی پس از دیگری، و مشاهده و دیدار ارباب صاحب یقین، بداند و این عقیده را بدین گروه منتسب سازد. این منطق در منطق صاحب بصیرتان، منطق متعفن و گندیده به بوی تجدد و غریزدگی و فراموش کردن اصالت خانوادگی و دستخوش آراء فرومایه و پست کوتاه‌نظران گردیدن است.

سید حسن امین همچنین گویا درباره حذف بقیه الله الاعظم از دائرةالمعارف خود نیز خود را مواجه حملاتی دیده است که در طبع مجدد آن که در سه جلد قطور است که مجموعاً دوازده جلد است و جلد اول آن شامل بر چهار مجلد از طبع نخستین می‌گردد، در طبع سوم سنه ۱۴۰۱ هجری قمری دارالتعارف بیروت، در مجلد اول در جزء دوم که عین آن مطالب طبع پیشین را تا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده است و در ص ۶۲ خاتمه داده است؛ به دنبال آن در صفحه بعد فقط ۷ سطر کوتاه بدین الفاظ امام زمان را معرفی کرده و می‌خواهد خود را از تهاجم افکار برهاند.

عین عبارت وی در صفحه ۶۳ این است:

### مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«ولد سنة ۲۵۵ بسامراء في أيام المعتمد، ولم يخلف أبوه ولداً غيره وكانت سنّه عند وفاة أبيه خمس سنين، وكان سفراؤه في الغيبة الصغرى عثمان بن سعيد، ثمّ ابنه محمد بن عثمان، ثمّ الحسين بن روح، ثمّ عليّ بن محمد السمرى، وكان بين مولده وانقطاع السفارة أربع و سبعون سنة.»

ملاحظه می شود که: در این عبارت هم لقب صاحب الامر یا صاحب الزمان یا بقیة الله و امثالها را ذکر نکرده است، و اشاره ای به حیات و طول عمر و قضایای واقعه و غیرها ننموده است؛ با آنکه در سه مجلد ضخیم و قطور این دائرة المعارف که دوازده جلد از طبع پیشین را شامل است هزاران مطلب گوناگون صفحات را پر کرده است.

باری مقصود ما در اینجا از ذکر این مطلب آن بود که: دوستان و أحبه و أعزّه از طلاب بدانند که: طبعهای «اعیان الشیعة» که به دست ایشان صورت گرفته است، همگی محرّف و از درجه اعتبار ساقط است. و در مطالعات و مراجعات به طبعهای نخستین آن که در زمان حیات خود مرحوم آیه الله بوده، مراجعه نمایند و آن را مصدر برای أبحاث علمیّه خود قرار دهند.

از سیّد حسن امین که تصویر خود را در صدر کتاب با زُلف فرنگی و ریش تراشیده، و زُنّار و کراوات نصاری زینت بخش کتاب نموده است، بیش از این نباید توقّع داشت، و در مطالب منقولّه ایشان باید فحص و جستجو کرد و با مطالب صاحب اعیان تطبیق کرد، و گرنه همگی از درجه اعتبار ساقط می باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا

عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ<sup>۱</sup>.

شیخ محمد جواد مغنیّه در کتاب «الشّیعة و التّشیع» آورده است:  
الجفّر:

در بعضی از مؤلّفات أهل سنّت و شیعه وارد است: که در نزد اهل بیت علم جفر است، و ایشان آن را از هم، امامی از امام دیگر، تا برسد به جدّشان رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ارث می‌برند. و از کتب أهل سنّت که در آن علم جفر ذکر گردیده است «مواقف» ایجی، و شرح آن از جرجانی حنّفی، و دیگر «فصول المهمّة» ابن صباغ مالکی است. و أبو العلاء معری در اینجا گوید...

(در اینجا مرحوم مغنیّه دو بیت اورا که ما از «اعیان الشّیعة» در صفحه ۲۵۳ نقل کردیم آورده است و پس از آن گوید:) و افرادی از أهل سنّت و شیعه این را نفی نموده‌اند و معتقد نشده‌اند که: چیزی به اسم جفر در نزد اهل بیت و در نزد غیر ایشان وجود داشته است. علم جفر کدام است؟

کسانی که قائل به وجود جفر شده‌اند در تفسیر معنی آن با هم اختلاف کرده‌اند: بعضی گفته‌اند: جفر عبارت است از: نوعی علم حروف که از آن شناسائی و علم وقایع و حوادث در زمان مستقبل را استخراج می‌کنند.

و بعضی گفته‌اند: جفر کتابی است از پوست<sup>۲</sup> که در آن بیان حلال و حرام و اصول احتیاجات مردم از احکامی که در آن صلاح دینشان و دنیایشان می‌باشد<sup>۳</sup> وجود دارد.

۱- آیه ۶، از سوره ۴۹: حجرات: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری را بیاورد، درباره آن تحقیق به عمل آورید مبدا آنکه از روی کلام وی به گروهی گزندی رسانید آنگاه در برابر کار واقع شده خود دچار ندامت گردید!»

۲- در تعلیقه آورده است: جفر در اصل لغت بجه گوسفند است چون بزرگ گردد و علفخوار شود. سپس آن را برای پوست گوسفند استعمال کرده‌اند.

۳- عبارت مرحوم سید محسن امین در «اعیان الشّیعة» طبع دوم سنه ۱۳۶۳ هجری قمری (۱۹۴۴ میلادی) در جلد اول ص ۳۴۷ «و خبر دادن بعضی از حوادث» را بر آن اضافه دارد. عبارت وی این است: أقول: الظاهر من الأخبار أنّ الجفّر کتاب فی العلوم النبویّة من حلال و حرام و

و بنابراین اصولاً جفر ربطی و اتّصالی با علم به غیب ندارد.  
و طرفه آن است که: عالم کبیری از علماء حنفی که شریف جرجانی باشد قائل به اوّل است و میگوید: جفّری که نزد أهل البیت می باشد از آن استخراج حوادث غیبیه میگردد.

و عالمی کبیر از علماء امامیه که سید محسن امین باشد با او در این جهت مخالفت نموده و قائل به دوّم است و میگوید: جفر علم حلال و حرام است فقط. جرجانی در کتاب «مواقف و شرح آن» ج ۶، ص ۲۲ عین این عبارت را ذکر کرده است:

«جفر و جامعه دو کتاب می باشند برای علیّ رضی الله عنه؛ و در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث تا انقراض عالم ذکر گردیده است، و ائمه معروف و مشهور از اولاد وی آنها را میدانستند و بدانها حکم میکردند.»

و سید محسن امین در کتاب «نقض الوشیعة» ص ۲۹۵ گوید: جفر علمی از علوم نیست اگر چه بسیاری توهم نموده اند، و مبنی بر جداول حروف نمی باشد. در این مورد نه خبری وارد گردیده است و نه روایتی (تا آنکه میگوید) ولیکن مردم در تفسیر آن گشادبازی نموده اند و راجع به آن مطالبی را گفته اند که به مستندی استناد ندارد، همانطور که شأن و حال مردم در این گونه امور این گونه می باشد.

و در «أعیان الشیعة» قسم اوّل از ج ۱، ص ۲۴۶ طبع ۱۹۶۰ گوید: ظاهر از اخبار آن است که: جفر کتابی است که در آن علوم نبویّه از حلال و حرام و آنچه مردم در احکام دینشان و صلاح دنیاشان بدان نیازمندند می باشد.<sup>۱</sup>

---

أحكام و أصول ما يحتاج الناس إليه في أحكام دينهم و ما يصلحهم في دنياهم و الإخبار عن بعض الحوادث. ولیکن این جمله اخیر در طبع ۱۹۶۰ حذف شده است، و همانطور که در ص ۲۶۱ گذشت: این طبع محرّف و از درجه اعتبار ساقط است و نباید مصدر برای ابّحاث علمیّه قرار گیرد. بنابراین، إسناد مغنیّه عبارات آن را به مؤلف «أعیان الشیعة» تمام نیست.  
۱- در تعلیقۀ اخیر دانستیم که: در طبع دوّم «أعیان الشیعة» جمله: و الإخبار عن بعض الحوادث را اضافه دارد و در طبعی که مغنیّه از آن نقل کرده ساقط شده است.

سید امین که امامیه جمعاً به علمش و دینش وثوق دارند جفر را به معنی علم غیب از اهل بیت نفی می‌کند، و عالمی عظیم از حنفیها اثبات می‌نماید و می‌گوید:

«عِنْدَهُمْ عِلْمٌ مَا يَحْدُثُ إِلَى أَنْقِرَاضِ الْعَالَمِ.»

و از اینجا روشن شد که: گفتار شیخ ابو زهره و غیر او از کسانی که قول به جفر را از اختصاصات امامیه دانسته‌اند و بدانها نسبت داده‌اند که: ایشان چنین می‌دانند که: اهل بیت از علم جفر استخراج علم غیب می‌کنند، و امثال این مطالب را که غیر امامیه از فرق اسلامیه ادعا می‌کنند و به امامیه نسبت می‌دهند، منظوری ندارند مگر آنکه تشنیع و تعیب کنند و باد فتنه و فساد برانگیخته، هوارا غبار آلود، و آب را گل آلود نمایند. همین طور است گفتارشان در دعوی تحریف قرآن، و نقص از آن، و دعوی وحی و إلهام به امامان.

و به همه این سخنان اضافه کن که مسأله جفر از اصول دین و از اصول مذهب نزد امامیه نیست، بلکه تنها یک امر نقلی می‌باشد به تمام معنی الکلیمه مانند مسأله رجعت، هر کس برایش ثابت شود ایمان می‌آورد و هر کس برایش ثابت نشود آن را ردّ می‌نماید. و وی در هر دو حال مسلمان سنی است اگر سنی باشد و مسلمان شیعی است اگر شیعه باشد.<sup>۱</sup>

در آنچه آیه الله سید محسن امین و شیخ محمد جواد مغنیه، علم جفر را به معنی خصوص علم غیب به طریق استکشاف نسبت به مواقع و وقایع آتیه نفی نموده‌اند - البته دانستیم که: در «اعیان الشیعة» علم به اخبار از بعض حوادث آینده را ضمیمه می‌کند، ولی در «نقض الوشیعة» بنابر نقل مغنیه آن را یکسره انکار می‌نماید - مواضعی از محلّ تأمل و اشکال وجود دارد، و ما قبل از آنکه آن مواضع را مشخص سازیم لازم است به کلام مغنیه درباره علوم امام گوش فرا دهیم، و سپس

۱- کتاب «الشیعة فی المیزان» قسمت الشیعة و التشیع، ص ۵۶ و ص ۵۷ طبع دارالتعارف بیروت. و در طبع جداگانه «الشیعة و التشیع» مکتبة المدرسة و دارالکتاب اللبنانی بیروت ص ۵۶ تا ص ۵۸.

اشکالات آن را بیان کنیم و پس از آن به اشکال در مورد بحث که مسأله جفر است بپردازیم:

مغنیّه در کتاب «الشّیعه و التّشیع» در بحث از علوم امام پس از مختصری گفتار می‌فرماید:

شریف مرتضی در «شافی» ص ۱۸۸ با عبارتی بدین نصّ می‌گوید: «مَعَاذَ اللَّهِ که ما برای امام علمی را از علوم ایجاب کنیم مگر آنچه را که ولایتش اقتضا کند و احکام شرعیّه بدان مستند گردد. و علم غیب از این امور خارج می‌باشد.»

و در ص ۱۸۹ می‌گوید: «بر امام واجب نیست که علم صنایع و حرفه‌ها و فنون را بداند و آنچه را که نظیر این امور می‌باشد از آنچه تعلّقی به شریعت ندارد. این اموری است که مربوط به صاحبانش می‌باشد. آنچه بر امام واجب است آن است که: احکام را بداند و در دانستن آن مستقل باشد و در معرفت آنها نیازی به غیر نداشته باشد؛ به علّت آنکه وی پاسدار و برپادارنده و صاحب‌اختیار اقامه احکام و تنفیذ احکام است.»

و طوسی در «تَلْخِیصُ الشّافِی» مطبوع با أصل «شافی» در ص ۳۲۱ گوید:

«واجب است امام عالم باشد به آنچه که حکم در آن لازم است، و واجب نیست که عالم باشد به آنچه که به نظر وی تعلّق نمی‌گیرد.» مثل شؤونی که اختصاص به او ندارد و در آن شؤون به او مراجعه نمی‌شود.

و اینها تماماً باگفتار شیعه امامیه تطبیق دارد که: امام بنده‌ای از بندگان خداست و بشری است در طبیعت خود و صفات خود، و فرشته نیست و پیامبر نیست. و اما ریاست عامّه دینی و دنیایی او بیشتر از علم به احکام شریعت و سیاست شؤون عامّه را اقتضا ندارد.

و چگونه به شیعه امامیه گفتار به آنکه ائمّه ایشان علم غیب می‌دانند را می‌توان نسبت داد در حالی که ایشان به کتاب الله ایمان دارند و قول خدا را که از پیامبرش



امام رضا علیه السلام می فرماید: «لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ؛ فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ. إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ، وَ لَا نَقُولُ: قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ.»

فَإِذَا أَتَاكُمْ مَنْ يُحَدِّثُكُمْ بِخِلَافِ ذَلِكَ فَرُدُّوهُ! إِنَّ لِكَلَامِنَا حَقِيقَةً، وَإِنَّ عَلَيْهِ لِنُورًا؛ فَمَا لَا حَقِيقَةَ لَهُ وَ لَا نُورَ عَلَيْهِ فَذَاكَ قَوْلُ الشَّيْطَانِ.»

«پذیرید مطلبی را که بر عهده ما باشد خلاف قرآن! به سبب آنکه ما اگر حدیثی بیان نمائیم حدیث موافق قرآن و موافق سنت بیان می نمائیم. ما از خدا و از رسول او حدیث می کنیم و نمی گوئیم: فلان و فلان گفت.»

بنابراین زمانی که کسی به حضور شما بیاید و به خلاف این منهاج، حدیثی بیان کند آن را رد کنید! البته برای کلام ما حقیقتی است، و بر کلام ما نوری احاطه دارد، پس اگر چیزی دارای حقیقت نبود و بر آن نوری گسترده نبود آن کلام، گفتار شیطان است.»

و با کلامی که بدان سخن تمام گردد، در عقیده شیعه، علوم ائمه و تعالیشان محدود است به کتاب الله و سنت پیامبرشان، و از امام اول تا امام دوازدهمینشان هر یک احاطه شامله کامله به یکایک از آنچه در این دو اصل وارد شده است دارند از اَلْف تا یاء به طوری که از علم ایشان معنی آیه ای از آیات قرآن حکیم تنزیلاً و تأویلاً بیرون نمی باشد، و چیزی از سنت رسول الله قولاً و فعلاً و تقریراً فروگذار نمی باشد. و چقدر از جهت فضل و علم کفایت می کند کسی که احاطه به علوم کتاب و سنت داشته باشد!

این منزله و مرتبه ای است که بدان بالا نمی رود و بالا نخواهد رفت و در آن مقام و منزلت متمکن نمی گردد احدی غیر از ایشان. و از این جهت است که آنها پیشوای همه مردم اند پس از جدشان حضرت رسول اکرم.

البته اهل البیت علوم کتاب و سنت را فهمیده اند و حفظ نموده اند تماماً از رسول خدا همچنانکه رسول خدا گرفت و حفظ کرد از جبرائیل، و همچنانکه حفظ کرد



جبرائیل از خدا، و فرقی اُبدأ در میان نیست مگر به واسطه فقط لاغیر. و شاعر امامی مذهب این را به نظم آورده و گفته است:

إِذَا شِئْتَ أَنْ تَبْعِيَ لِنَفْسِكَ مَذْهَبًا يُنَجِّيكَ يَوْمَ الْبَعْثِ مِنْ لَهَبِ النَّارِ  
فَدَعْ عَنْكَ قَوْلَ الشَّافِعِيِّ وَمَالِكٍ وَ أَحْمَدَ وَالْمَرْوِيِّ عَنْ كَعْبِ أَحْبَارِ  
وَ وَالِ أُنَاسًا نَقَلُوهُمْ وَ حَدِيثُهُمْ رَوَى جَدُّنَا عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ الْبَارِي

۱- «اگر می‌خواهی که برای خودت مذهب را بجوئی که تو را در روز رستاخیز از فوران آتش دوزخ نجات بخشد.

۲- از خودت گفتار شافعی و مالک و احمد و آنچه را که از کعب الأحبار روایت شده است دور کن.

۳- و ولایت مردمی را بگزین که نقلشان و حدیثشان: روایت کرد جد ما از جبرائیل از حضرت باری، است.»

علی علمش را از پیغمبر گرفت و حَسَنَیْنِ از پدرشان گرفتند، و علی بن الحسین از پدرش گرفت و هكذا هر امامی علم خود را از امامی گرفت. و اصحاب سیره و تاریخ نویسان روایتی ننموده‌اند که احدی از ائمه دوازده گانه علمشان را از یکی از اصحاب و یا از یکی از تابعین و یا غیر او اخذ کرده باشند. بنابراین تحقیقاً مردم علمشان را از ائمه گرفته‌اند و ائمه از احدی نگرفته‌اند.

حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: عَجَبًا لِلنَّاسِ يَقُولُونَ: أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ، فَعَمِلُوا بِهِ وَاهْتَدَوْا، وَ يَرَوْنَ أَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمْ نَأْخُذْ عِلْمَهُ وَ لَمْ نَهْتَدِ بِهِ، وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذُرِّيَّتُهُ؛ فِي مَنَازِلِنَا أَنْزَلَ الْوَحْيُ، وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَى النَّاسِ. أَفَتَرَاهُمْ عَمِلُوا وَ اهْتَدَوْا، وَ جَهِلْنَا وَ ضَلَلْنَا؟!

«ای شگفتا از مردم! می‌گویند: ایشان تمامی علمشان را از رسول الله اخذ نموده‌اند! پس بدان عمل کردند و راه یافتند؛ و چنین می‌بینند که: ما اهل بیت علم او را اخذ نموده‌ایم و به واسطه او راه نیافته‌ایم، با وجود آنکه ما اهل او و ذریه او هستیم، و در منزلهای ما وحی نازل شده است، و از نزد ما علم به سوی مردم

روان گردیده است. آیا تو چنین می بینی که: ایشان دانستند و هدایت شدند، اما ما جاهل ماندیم و گمراه شدیم؟!»

و حضرت امام باقر علیه السلام می گوید: لَوْ كُنَّا نَحَدِّثُ النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَهَلَكْنَا؛ وَلَكِنَّا نَحَدِّثُهُمْ بِأَحَادِيثَ نَكْتُمُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، كَمَا يَكْتُمُ هَؤُلَاءِ ذَهَبَهُمْ وَفَضَّتَهُمْ.

«اگر ما به رأی خود و هوای خود برای مردم سخن می گفتیم تحقیقاً هلاک گردیده بودیم؛ ولیکن ما با آنها گفتگو می نمایم با احادیثی که از رسول خدا جمع کرده و نگهداری نموده ایم همان طوری که این مردم طلایشان را و نقره شان را حفظ نموده و اندوخته می کنند.»

و از اینجا روشن می شود جهل یا دَسّ موجود در کلام آن که گفته است: شیعه چنان می دانند که: علم ائمه الهامی است و کسبی نیست؛ و برخی پارا از این فراتر نهاده و به شیعه نسبت داده اند گفتار به این را که بر امامان وحی نازل می شود؛ و این گفتار را علاوه بر آنچه از احادیث بیان نمودیم، باطل می کند آنچه شیخ مفید در کتاب «أوائل المقالات» فرموده است:

قَامَ الاتِّفَاقُ عَلَى أَنَّ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّ أَحَدًا بَعْدَ نَبِيِّنَا يُوحَى إِلَيْهِ فَقَدْ أَخْطَأَ وَكَفَرَ.<sup>۱</sup>

«اجماع و اتفاق بر آن استوار است که: هر کس گمان کند که بر احدی پس از پیامبر ما وحی نازل می شود، تحقیقاً خطا کرده و کافر شده است.»

این بود کلام مَعْنِيَه که از روی محبت و دفاع از حریم تشیع درباره علم امام نگاشته است. ولیکن نباید این محبت و دلسوزی بجائی بکشد که بعضی از سرمایه های اصیل امامان را به خاطر دفع کلام سُنِّيَّان و إخماد نائرة غوغا و صحنه سازی و آشوبگری آنان به خاک نسیان سپرد.

کلامی را که مَعْنِيَه از اعلام نقل کرده است و خودش نیز بیانی در پیرامون آن

۱- کتاب «الشيعة في الميزان» قسمت الشيعة و التشيع ص ۴۲ تا ص ۴۵ طبع دارالتعارف بيروت؛ و در طبع جداگانه ص ۴۲ تا ص ۴۵.

دارد بعضی از آنها صحیح و بعضی نادرست است.

زیرا اولاً گرچه علم امامان از پدرانشان اخذ شده است تا برسد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ایشان دارای علم اکتسابی بوده‌اند، ولی بدون شک این علم با علم وجدانی و درونی و لدنی و ذاتی ایشان توأم بوده است، و تا آن علم نوری باطنی در دل ندرخشد علم کسبی تنها به جایی نمی‌رساند.

آنان بشرند، و در غرائز و طبایع بشرند، ولی بشریت جلوگیری نمی‌شود از بروز استعدادهای ذاتی و علم واقعی که از درون بجوشد؛ و ایشان را از روی اختیار - نه اضطرار و اجبار - دارای ملکاتی و علومی بنماید که از دسترس عامه بشر خارج است و آن عبارت است از اطلاع بر مغیبات و کشف اسرار و علم بر ضمائر و نیات و وقوع حوادث و امثال ذلک.

وقتی ما بالوجدان این گونه علوم را در میان علمای بالله و بأمرالله که در میان ما هستند، مشاهده کرده‌ایم و می‌کنیم، آیا سزاوار است که درباره ایشان انکار کنیم، فقط به جرم آنکه از اهل بیت می‌باشند و علوم خود را از یکدیگر اخذ نموده‌اند؟! اخذ هر امامی علوم خود را از امام پیشین امری است مسلم؛ ولی معنایش آن نیست که: یکایک از فروع جزئیّه را از اوّل کتاب طهارت تا آخر کتاب دیات، امام قبل برای بعدی بیان نماید، و جزئیات علوم عقلیه و معارف الهیه را به شمار آورد. معنی آن این است که: امام پیشین به امام بعد از خود کلیات و اصول را می‌دهد. تفرّع فروع، و شرح و بسط و گسترش آن طبق حالات مختلفه خودشان و طبق استعداد و لیاقت محیط و اُمّتشان و طبق مقتضیات زمان و مکان راجع به انشاء خود آنهاست.

بنابراین وصول به جزئیات از کلیات کتاب و سنت برای آنان مستلزم اعمال قوه عقلیه و ادراک قلبیه است که از آن تعبیر به مشاهدات غیبیه می‌گردد، و اختصاص به

۱- چقدر خوب سید علیخان مدنی شیرازی رحمته الله علیه در شرح صحیفه خود از طبع رحلی ص ۱۴ و از طبع جامعة المدرّسین ج ۱، ص ۱۰۸ تا ص ۱۱۰ این حقیقت را روشن ساخته است. وی گوید: بعضی از محققین گویند: مراد از قول یحیی بن زید به متوکل بن هارون که: **ولکنی أعلم أنّ قوله حقّ، أخذه عن أبائه وإنه سیّصیح!** که حضرت صادق علیه السلام علمش را از پدرانش یکی پس از دیگری اخذ کرده باشد تا منتهی گردد به رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نیست که اهل ظاهر از مردم می فهمند که شأن آنان حفظ اقوال می باشد **خَلْفًا عن سَلَفٍ** تا آنکه افضلیت ایشان بر سایر مردم به قوّت حفظ مسموعات و یا به کثرت محفوظات بوده باشد. بلکه مراد آن است که نفوس قدسیّه آنها با نور علم و قوّت عرفان به سبب متابعت از رسول الله صلی الله علیه و آله با مجاهده و ریاضت با وجود زیادی استعداد اصلی و صفاء و طهارت غریزی استکمال حاصل نموده است. و بناء علیها مانند آئینه‌ای گردیده است که در برابر حق به واسطه آئینه دگری و یا بدون واسطه آن متجلی شده است. آیا نمی بینی آئینه‌های متحاذیه یا محاذیه آئینه دگری که آن در محاذات نور خورشید قرار گرفته است در جمیع آنها تابش شمس منعکس می گردد. بنابراین حال کسی که از رسول خدا آن طور که باید و شاید متابعت کند این طور خواهد بود که وی محبوب حق می گردد همچنانکه خداوند فرموده است: **«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»** (آیه ۳۱ از سوره ۳: آل عمران) «بگو: اگر شما خدا را دوست می دارید از من پیروی نمایید تا خدا هم شما را دوست بدارد!» و کسی را که خداوند دوست بدارد بر وی افزای می کند همان طور که بر حبیبش صلوات الله علیه افزای فرمود. ولیکن البتّه میان تابع و متبوع فرقی در میان ثابت است.

و بالجمله واجب است دانسته شود: علوم ائمّه علیهم السلام اجتهادی نیست و علوم سمعیّه از طریق حواسّ نمی باشد بلکه علومشان کشفی و لدنی است، بر دل‌هایشان انوار علم و عرفان از جانب خدای سبحان افزای می گردد نه به واسطه امر مباین از قبیل سماع یا کتابت محسوس و یا روایت و یا چیز دگری از این قبیل. و از آنچه که بر قول و بیان و توضیح ما دلالت دارد گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که فرمود: **«عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَانْفَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ»** («تاریخ دمشق» ابن عساکر تصحیح محمدباقر محمودی ج ۲ ص ۴۸۳ و منتخب «کنز العمال» در حاشیه «مسند» احمد حنبل ج ۵ ص ۴۳) «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من هزار دراز علم را گشود که از هر دری هزار در گشوده گشت.» و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله **«أُعْطِيَ جَوَامِعَ الْكَلِمِ»** («مسند» احمد حنبل ج ۲ ص ۴۱۲ و «سنن» ترمذی ج ۴ ص ۱۲۳ حدیث شماره ۱۵۵۳) «جوامع کلمات به من داده شده است.» **«وَأُعْطِيَ عَلِيٌّ جَوَامِعَ الْعِلْمِ»** («انوار نعمانیّه» ج ۱ ص ۳۲) «و به علی جوامع علوم داده شده است.» و معنی تعلیم رسول به علی علیه السلام آن است که: رسول خدا نفس شریف علی را که قابل انوار هدایت بود در دراز مدت همنشینی و مصاحبت و دوام

ما نمی‌گوئیم: این برای سایر افراد بشر محال است، ولیکن می‌گوئیم: غالب بلکه اکثریت افراد این راه را نمی‌پیمایند و استعدادات قلبیه ایشان برای کشف غیب مختفی می‌ماند، ولیکن ایشان این راه را پیموده‌اند و در رأس قرار گرفته‌اند و دارای مقام صدارت و پیشوائی و امامت گشته‌اند. افراد دیگر هم اگر بخواهند راه را طی کنند راه خدا بسته نیست، و به همان محلّ و منزلی می‌رسند که آنان رسیده‌اند، گرچه مقام امامت و جلوداری مختصّ به ایشان است و قابل زوال نیست و قابل تغییر و تبدیل نمی‌باشد.

ثانیاً شما درباره‌ی امامانی که در سنّ کودکی به امامت رسیده‌اند و روزها و شبهای درازی را در طول عمر خود با پدر امجدشان صرف ننموده‌اند چه می‌گوئید؟! درباره‌ی امام زمان طفل چهار ساله که پدر خود را از دست داد چه می‌گوئید؟! آیا می‌گوئید: در هر لحظه از بدو تولّد او تا زمان رحلت خویشتن دائماً در گوش او می‌گفت: قال ابي عن جدّي ... عن رسول الله كذا؟! اگر امام دویست سال هم عمر کند و فرزندش حیات داشته باشد این مسائل جزئیّه که پایان ندارد و خاتمه پیدا نمی‌کند.

شما درباره‌ی حضرت امام محمد تقی علیه السلام چه می‌گوئید؟! آن امام در وقت

---

ملازمت اعداد فرموده و مهیا ساخت تا با تعلیم و ارشاد وی به سلوک الی الله تعالی، نفس حیوانی و قوای آن را در طوع و فرمان آنچه خداوند آنها را بدان امر نموده است درآورد، و آنها را در استخدام و پیروی روح عقلی الهی بکشد؛ و عبارت است از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره فرماید به اسباب اطاعت و فرمانبری و ریاضت تا اینکه نفس علی علیه السلام استعداد انتقالش امور غیبیه و اخبار از مغیبات را پیدا نماید و تعلیم این علم، تعلیم بشری نیست چه اینکه معلم، رسول خدا باشد و یا غیر رسول. و ایجاد علم نمی‌باشد و اگرچه علم امری است ملازم با ایجاد و افاضه از خدای تعالی. و در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **أُعْطِيَ عَلِيُّ جِوَامِعَ الْعِلْمِ** به صیغه مبنی برای مفعول، دلیلی است ظاهر بر اینکه دهنده‌ی جوامع علم به علی علیه السلام خود رسول خدا نیست، بلکه آن کس که به علی جوامع علم را عنایت کرده است همان کس است که به پیغمبر جوامع کلم را داده است و اوست حق سبحانه و تعالی. این را خوب بفهم چون این مرحله از جاهائی است که قدمها می‌لرزد - انتهی کلام بعض المحققین.

ارتحال پدر اُمّجدش هفت ساله یانه ساله بود، و اضافه کنید که: حدود دو سال هم که حضرت امام رضا علیه السلام در سفر بودند و رابطه ظاهری در میان نبود؛ بنابراین حضرت جواد علیه السلام فقط پنج سال یا هفت سال پدر را ادراک کرده است. شما در جواب این مهم می‌گوئید: علوم آنان علوم لدنیّه می‌باشد. امام حضور و غیبت ندارد، همان کودک چهار ساله و یا کودک پنج یا هفت ساله به واسطه انکشاف حقایق توحید و معرفت در دل او می‌تواند امام امت گردد، و پیشوا و مقتدای پیرمردان هشتاد و نود ساله‌ای شود که مسلماً فاقد این درجه از توحید و معرفت وسعه و احاطه کلیّه می‌باشند، و الا تقدّم مفضول بر افضل صورت می‌گیرد و اشکال شما به ابن ابی الحدید که: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْأَفْضَلِ** بی‌رنگ خواهد شد.

این جواب اختصاص به امام‌زمان و حضرت جواد - علیهما افضل الصلوة والسلام - ندارد، درباره جمیع امامان از این قرار است. پس امامان دارای علم کسبی و دارای علم لدنی و غیر اکتسابی می‌باشند.

ثالثاً آیات قرآن که علم غیب را منحصر در خدا می‌داند بجای خود محفوظ است، ولیکن مقصود استقلال است، ولی اگر خدا به غیر خود از جهت ظهور و مظهریت عطا کند و استقلالی در میان نباشد چه اشکالی را در برخواهد داشت؟! رابعاً دأب شیعه و امامان شیعه این بوده است که: آیات قرآن همه را با هم می‌نگریستند و عامّ و خاصّ آنها را ملاحظه می‌نمودند. آیات حصر علم غیب در خدا عمومیت دارد، ولی آیه:

**عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا. لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا<sup>۱</sup>** خاصّ است و عموم آنها را تخصیص می‌زند، و مفاد و نتیجه‌اش این

۱- آیه ۲۶ تا آیه ۲۸ از سوره ۷۲: جنّ «خداوند عالم به تمام غیب است و بس. پس بر

می‌شود که: خداوند عالم غیب است و بر غیب خود کسی را مطلع نمی‌گرداند مگر آن رسول مورد پسند خود را که از غیب خود به وی خبر می‌دهد.

و چون این آیه در مورد هر رسولی و هر نبیّی تخصیص خورد و شما هم می‌گویید: تمام صفات انبیاء و علوم مرسلین برای ائمه دوازده‌گانه شیعه ثابت است و فقط عنوان نبوت در میان نیست، در حدیث مُجْمَع عَلَیْهِ بَیْنَ فَرِیقَیْنِ: أَنْتَ مِئْتِی بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی «ای علی نسبت تو با من مانند منزله هارون است با موسی مگر درجه نبوت که پس از من پیغمبری نمی‌باشد» در این صورت تمام مقامات و درجات پیامبران بجز خصوص عنوان مَنْصَبِ نُبُوتِ برای امیرالمؤمنین عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ ثابت است، و به اتفاق و اجماع علمای شیعه جمیع مزایا و علوم و درجات و منزله‌های امیرالمؤمنین عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ برای جمیع ائمه طاهریں عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ ثابت است، و از مهمترین منازل و درجات، علم به غیب و کشف اسرار الهیه و اطلاع بر مخفیّات و علوم ربوبی توحیدی است که سایر مکاشفات مثالیّه رازیر نگین دارد. ما در جلد یازدهم و دوازدهم «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، فقط در علم امیرالمؤمنین عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ بحث نموده‌ایم و علوم غیبیه آن حضرت بیشتر مجلد دوازدهم را استیعاب کرده است؛ و از اول کتاب تا صفحه ۱۴۷ که درس ۱۶۶ تا ۱۷۰ را شامل می‌گردد، فقط در پیرامون تفسیر همین آیه مبارکه:

عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ مُطَالِبٍ غَيْرِ قَابِلٍ  
انکاری را درباره علوم غیبیه مولانا امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین -

غیب خود هیچ کس را واقف نمی‌گرداند مگر آن رسولی را که بپسندد و انتخاب و اختیار نماید که در این صورت در پیش رو و در پشت سر آن رسول (از فرشتگان خود) محافظ و پاسدار می‌گمارد تا بداند که: آن رسولان پیغامها و مأموریت‌های پروردگار خود را به طور تحقیق و کامل ابلاغ کرده‌اند و خداوند به آنچه در نزد رسولان است احاطه و هیمنه دارد و تعداد و شمارش هر چیزی را می‌داند.

ذکر نموده‌ایم.

این راجع به علوم امام و علم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به طور کلی. و اما راجع به خصوص علم جفر که ایشان به پیروی صاحب «اعیان الشیعة» آن را در علم حلال و حرام و مصالح دنیوی و امور اخروی منحصر کرده‌اند، و اکتشافات غیبیه را از آن زدوده‌اند، این هم بدون وجه است. و در پاسخ از مطالب صاحب «اعیان الشیعة» و ایشان که عباراتشان مفصلاً ذکر شد باید گفت:

چرا ما علم جفر را به معنی اکتشاف از حوادث و وقایع آینده و اطلاع از مغیبات از راه بسط حروف به طریقی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آموخته باشند انکار کنیم؟! و آن را علمی مستقل و کامل - نه مانند جفری که امروزه مشهور است - ندانیم؟! اما در مقام ثبوت، قاعده امکان عقلی آن، به قانون **كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَذَرَّهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَذُكَ عَنْهُ قَائِمُ الْبُرْهَانِ**<sup>۱</sup>.

«هر چه از غرائب به گوش تو خورد تا وقتی که برهان قاطع، تو را از امکان آن منع ننماید، آن را (در بوته امتناع قرار مده بلکه) در محل امکان باقی گذار.»

و اما در مقام اثبات، آیا این همه دلیل نقلی کافی نیست؟!

کلام ایجی که از محققین متکلمین عامّه است در کتاب «مواقف» و کلام محقق

۱- درباره این قانون در جلد اول از «معادشناسی» از دوره علوم و معارف اسلام که بخش سوم آن را تشکیل می‌دهد، از مطبوع آن در ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵ در مجلس ۴ بحث شده است و در تعلیقه آمده است که: این عبارت معروف شیخ رئیس ابوعلی ابن سینا است که در بسیاری از کتب از وی نقل شده است و مراد از امکان در اینجا احتمال عقلی است نه امکان ذاتی. شیخ رئیس در صفحه آخر کتاب «اشارات» طبع سنگی و در ص ۱۵۹ و ص ۱۶۰ از جلد چهارم طبع جدید حروفی عبارتی را بدین لفظ در تحت عنوان نصیحت آورده است و آن این است: **إِيَّاكَ أَنْ يَكُونَ تَكْيُوسُكَ وَ تَبْرُؤُكَ عَنِ الْعَامَةِ هُوَ أَنْ تَنْبِرِيَ مَنْكَراً لِكُلِّ شَيْءٍ. فَذَلِكَ طَيْشٌ وَ عَجْزٌ. وَ لَيْسَ الْخَرْقُ فِي تَكْذِيبِكَ مَالِمْ يَسْتَبِينَ لَكَ بَعْدَ جَلْبِئَتِهِ دُونَ الْخَرْقِ فِي تَصَدِيقِكَ مَالِمْ يَقْمُ بَيْنَ يَدَيْكَ بَيِّنَةٌ. بَلْ عَلَيْكَ الْاِعْتِصَامُ بِحَبْلِ التَّوَقُّفِ. وَ إِنْ أَعْجَبَكَ اسْتِنْكَارُ مَا يَوْعَاهُ سَمْعَكَ مَالِمْ تَبْرَهُنَّ اسْتِحَالَتَهُ لَكَ، فَالْصَّوَابُ أَنْ تَسْرَحَ أَمْثَالَ ذَلِكَ إِلَى بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَالِمْ يَذُكَ عَنْهُ الْقَائِمُ الْبُرْهَانُ.**



عالیقدر میرسیدشریف جرجانی در «شرح مواقف» که صریحاً اذعان می‌دارد که: جفر و جامعه دو کتاب علی‌الیه بوده‌اند و در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث جهان تا انقراض عالم ذکر شده بود، و امامان معروف و مشهور از اولاد علی آن دورا می‌شناخته‌اند و بدان حکم می‌نمودند - و این مرد بزرگ از متکلمین عامه بوده و در تتبع و اطلاعات و ادبیات عرب دارای بهترین حاشیه بر کتاب «مطول» تفتازانی است - آیا شهادت چنین مردی کافی نیست؟! شهادت کسی که خواجه حافظ شیرازی شیعه ما که افتخار جهان اسلام و تشیع است شاگرد او بوده، و مرتباً به درس وی حضور می‌یافته است.<sup>۱</sup>

۱- محقق جرجانی مذکور که در بسیاری از کتب از او یاد می‌شود همان عالم بلند پایه: میر سید علی بن محمد بن علی حسینی استرآبادی می‌باشد. وی متکلمی بود چیره دست، و حکیمی ماهر و در عریبیت سرآمد دوران، صاحب مصنفات و حواشی و شروح معروفه، مانند حواشی و شروح وی بر «کشاف» و «کافیه» و «شرح کافیه» و «شرح شمسیه» و «شرح مطالع» و «مواقف» قاضی عضد ایجی در علم اصول کلام، و «مفتاح العلوم» سکاکای و شرح مطول تفتازانی بر «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی و غیر ذلک. وفات او در شیراز سنه ۸۱۶ هجریه بوده است. عالم ارجمند و گرامی ما میرسیدعلیخان مدنی شیرازی در «ریاض السالکین» از طبع رحلی سنه ۱۳۳۴، ص ۱۴ و ص ۱۵ و از طبع جامعه‌المدرسین ج ۱، ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳ درباره علم جفر و جامعه امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - مطلبی را نقل می‌کند که ما با وجود آنکه ترجمه برخی از فقرات آن را در این کتاب آورده‌ایم اینک مناسب است تمام فقرات آن را بدون ترجمه برای ارشاد اهل نظر و فکر در اینجا ذکر نمائیم: وی می‌گوید:

تَمَمَّةٌ: قَالَ الْمُحَقِّقُ الشَّرِيفُ فِي «شرح المواقف» فِي مَبْحَثٍ تَعَلَّقَ الْعِلْمَ الْوَاحِدَ بِمَعْلُومِينَ: إِنَّ الْجَفْرَ وَ الْجَامِعَةَ كِتَابَانِ لِعَلِيِّ كَرَمِ اللَّهِ وَجْهَهُ قَدْ ذَكَرَ فِيهِمَا عَلِيُّ طَرِيقَةَ عِلْمِ الْحُرُوفِ الْحَوَادِثِ الَّتِي تَحْدُثُ إِلَى انْقِرَاضِ الْعَالَمِ، وَكَانَ الْأَنْمَةُ الْمَعْرُوفُونَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَعْرِفُونَهُمَا وَ يَحْكُمُونَ بِهِمَا. وَ فِي كِتَابِ قَبُولِ الْعَهْدِ الَّذِي كَتَبَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) إِلَى الْمَأْمُونِ: إِنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ مِنْ حَقِّقَاتِنَا مَا لَمْ يَعْرِفْهُ أَبَاؤُكَ فَقَبِلْتَ مِنْكَ عَهْدَكَ إِلَّا أَنَّ الْجَفْرَ وَ الْجَامِعَةَ يَدُلُّانِ عَلَيَّ أَنَّهُ لَا يَتَمُّ. وَ لِمَشَايِخِ الْمَغَارِبَةِ نَصِيبٌ مِنْ عِلْمِ الْحُرُوفِ يَنْتَسِبُونَ فِيهِ إِلَى أَهْلِ الْبَيْتِ. وَ رَأَيْتُ بِالشَّامِ نِظْمًا شَرِيفِيَهُ بِالرَّمُوزِ إِلَى أَحْوَالِ مَلُوكِ مِصْرٍ. وَ سَمِعْتُ أَنَّهُ مَسْتَخْرَجٌ مِنْ ذِينَ الْكُتَابِينَ (إِلَى هُنَا كَلَامُ الشَّرِيفِ) وَ بَعْضُ الْعَامَّةِ يَنْسِبُ الْجَفْرَ إِلَى الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ ابْنُ قَتَيْبَةَ فِي كِتَابِ أَدَبِ الْكَاتِبِ: وَ كِتَابُ الْجَفْرِ جُلْدٌ جَفْرٌ كَتَبَ فِيهِ الْإِمَامُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) لِأَهْلِ الْبَيْتِ كُلِّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى عِلْمِهِ وَ كُلِّ

آیا شهادت ابن صَبَّاح مالکی در کتاب نفیس و ارزشمند «الْفُصُولُ الْمُهْمَّة» که تا به حال یکی از مصادر مهمّه منقولات علمای بزرگ شیعه می‌باشد کافی نیست؟! آیا دلالت نیمی از اخبار کثیره که در این باره وارد شده است، و ما از «بصائر الدرّجات» صفّار به نقل مجلسی ذکر نمودیم، و در آنجا حضرت امام رضا علیه السلام صریحاً می‌نویسند که: «جَفْرُ و جامعہ دلالت دارند بر عدم تمامیت و به سرنگرفتن ولایت عهد» کافی نیست؟!!

آیا کلام مفصّل «کشف الظنون» از یک مرد سنّی مذهب که آن را بتمامه نقل نمودیم کافی نیست؟!!

آیا کلام محمد بن طلحه شافعی در کتاب «مَطَالِبُ السُّؤُول» که از اعظام علمای اهل سنّت است و کلام وی را حتّی علمای شیعه مورد استدلال و شاهد قرار می‌دهند؛ و از این کتاب ارزشمند در مصنّفات شیعه مطالبی عالی و گرانقدر به چشم می‌خورد، کافی نیست؟!!

آیا کلام ابن خلدون در مقدمه خود که آن را به طور تفصیل بیان کردیم و در آن می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام بعضی از اقربای خود را مانند یحیی بن زید از خروج منع نمودند و مصرع و مقتلش را به وی معرفی کردند و او نشنید و عصیان نمود و خروج کرد و در جوزجان به قتل رسید؛ و گفتار مفصّلی که در شرح وقایع نظیر این ذکر می‌کند و می‌گوید: این مطالب از اهل بیت جای شکّ و تردید نیست، کافی نیست؟!!

اینها همه از مصادر مهم و متّقن و معروف و مشهور اهل سنّت است که کلامشان برای مورّخین و اهل سیر و متکلمین حجّت است، تا چه رسد به صدها کتابی که از شیعیان به دست علمای ایشان تصنیف شده و در آن نام جفر را برده و در انتسابش به امیرالمؤمنین علیه السلام تردید نکرده‌اند.

---

ما یکون إلى يوم القيمة. (انتهی)

کلام اَبُو الْعَلَاءِ مَعْرِي را ضمن دویتنی‌اش دیدیم که: به عنوان دفاع از اهل بیت و رفع تعجب مُشکِّکین چگونه مطلب را مبین و مدلل می‌سازد؛ با آنکه همه می‌دانیم: اَبُو الْعَلَاءِ مردی است در بحث سرسخت، و به زودی زیر بار گفتار بدون برهان و دلیل نمی‌رود.

و چقدر ابن خلدون خوب مسأله را بدین چند کلمه مدلل ساخته بود که: وقتی ما می‌بینیم نظیر این اخبار از اقارب و ذراری و مُنتسبین به امامان شیعه و حضرت صادق واقع شده و تحقّق آن مشهود گردیده است؛ چرا درباره خود آنها که عین خاندان رسالت و حقیقت اهل بیت می‌باشند تردید نمائیم؟!

در این صورت به صاحب «اعیان الشیعه» و مَنْ يَحْدُو حَذْوَهُ باید گفت: استبعاد شما بی‌مورد است و اگر شما هم مانند بعضی از تلامذه مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی آن عارف بزرگ در نجف به درس او می‌رفتید، باور کردن این امور و نظیر آن برای شما سهل می‌گشت. اما نه تنها شما بلکه هر یک از علمائی که از آن مشرب اِشْراب نشده‌اند، و به فقه و اصول و حدیث و تفسیر تنها قناعت ورزیده‌اند، و دلشان از انوار ملکوتی اِشْراب نگردیده، و عوالم غیب را خود شهوداً لَمَس و مَس نکرده‌اند بدین درد مبتلا می‌باشند.

مگر آنکه گرفتار بحث و نوشتار بعضی از علمای سنی مذهب بشوید، و آنها طبق این گفتارتان از باب جدل بگویند: دلیل بر حَقانیت ما این است که: در میان ما عرفای بزرگ که دارای شهود وجدانی و علوم غیبیه بوده‌اند بسیار دیده شده و نامشان و سیرشان و منهاجشان در کتب مسطور، و مکتبشان نیز امروز موجود است. و اما شما درباره امامان معصوم و پیشوایانی که آنها را خَلِيفَةُ الْهَيْئَةِ رسول اکرم می‌دانید، قائل به انکشافات باطنی و علوم شهودی نمی‌باشید، بنابراین علمای ما که راه عرفان را سیر نموده‌اند از امامان شما برتر و راقی‌تر می‌باشند. در اینجا است که دست پاچه شده و با هزار و یک دلیل اثبات علوم غیبیه حتی علم جفر را برای آنان می‌نمائید تا از قافله عقب نمانید! باری این گونه استدلالها مشام جان را معطر

نمی‌سازد و تا برای شناخت امام عَلَيْهِ السَّلَام خود مؤمن شیعه دست به سلوک عملی نزنند و در راه سیر ایشان وارد نگردد مطلب برای او مبهم می‌ماند.

مرحوم سیّد محسن امین به درس آخوند حاضر نشده است، و خود از این محرومیّت اظهار تأسّف می‌کند. او در کتاب «مَعَادِنُ الْجَوَاهِر» جلد چهارم ص ۷۷ می‌گوید: «سپس خانه‌ای در محلّه حُوَيْشِ نَجَفِ اجاره کردیم و بدان انتقال یافتیم و شروع به درس و تدریس نمودیم، و همسایه ما شیخ ملاّ حسینقلی همدانی فقیه و عارف و اخلاقی مشهور بود.

من دو روز به درس اخلاق او رفتم، و پس از آن ترک گفتم و بر دروس فقه و اصول یکسره روی آوردم و سپس پیشیمان شدم از آنکه تا آخر زمان حیات وی در درس اخلاقی او حاضر نگشتم.

اورحلت کرد و مادر نجف اشرف بودیم، و جُلّ تلامیذ او عرفاء صالحین بودند و در میانشان به عکس آنان در اخلاق نیز یافت می‌شدند؛ چون حکمت مانند آب باران است چون ببارد بر درختی که میوه‌اش تلخ است میوه تلختر می‌گردد؛ و چون ببارد بر درختی که میوه‌اش شیرین است شیرین‌تر می‌شود.»

منظور آن نیست که شاگردان آخوند، دارای جفر بوده‌اند و مغیبات را با آن کشف می‌نمودند؛ نه! بلکه شاگردان ممتاز او که بر عالم مثال و عقل احاطه پیدا کرده بودند همه امور در هر لحظه در دلشان حاضر بود و در برابر دیدگان بصیرتشان مشهود. این مقامی است که جفر و رَمَل به گرد آن نمی‌رسد.

منظور آن است که: با وجود احاطه مثالیّه و احاطه عقلیه برای سالک راه خدا، دیگر برای او باور کردن امثال جفر کاری است آسان و او ابدأً دنبال دلیل متقن و دندان شکن نمی‌رود. در مراحل اولیّه ثبوتش برای وی حلّ گردیده است و برای اثباتش همین قدر دلائل نقلی کافی است.

طرفه آنکه در همین ایام یکی از اعظام علماء<sup>۱</sup> به دیدن حقیر در شهر مقدّس مشهد آمدند، و در ضمن سخن مطلبی ابراز نمودند که جز اطلاع بر سرائر و امور غیبیّه مثالیّه برای آن محملی وجود نداشت.

توضیح آنکه: حقیر در شهر شوال ۱۴۱۳ هجریّه قمریّه مبتلا به سکنه قلبی شدم و چهار شب در بخش سی سی و نه شب در بخش عمومی بیمارستان قائم مشهد بستری بودم تا بحمدالله مرخص کردند و به منزل آمدم و فعلاً کم و بیش به کارهای علمی دست به کار گردیده‌ام.

روزی یکی از علماء بزرگ به دیدن حقیر آمدند فقط با یک نفر از طلاب که همراهشان بود، و در بنده منزل هم غیر از خود حقیر و بنده زاده بزرگ: حاج سید محمّد صادق کسی نبود.

قبل از ابتلای به بیماری خداوند توفیق داده بود که: شبها به تهجد و قیام لیل اشتغال داشتم؛ در بیماری این توفیق نبود؛ و پس از رجعت به منزل، با وجود بیداری قهری ساعات متوالی در شبها، گویا به واسطه عدم همّت و نقصان اهتمام، این امر مهمّ مدّتی طبعاً ترک شده بود.

جناب معظمّله که به دیدن حقیر آمدند پس از مدّتی احوال‌پرسی و تعارفات معموله بدون مقدمه فرمودند:

---

۱- ایشان حضرت آیه الله حاج شیخ محمدتقی بهجت فومنی رشتی دام ظلّه العالی می‌باشند که از شاگردان عرفانی و اخلاقی حضرت آیه الحَقّ و سند التحقیق و عماد العرفان در عصر اخیر در نجف اشرف مرحوم آیه الله حاج میرزا سیدعلی آقا قاضی طباطبائی قدّس الله تربته الزکیه بوده‌اند. و از شاگردان آن فقید فعلاً غیر از ایشان و جناب آیه الله حاج شیخ علی اکبر مرندی در مرند، و جناب حجّة الاسلام حاج شیخ علامه انصاری لاهیجی مقیم فعلی مشهد کسی دیگر باقی نمانده است. أبقاهم الله ذخراً للإسلام و سنداً للمسلمین و متّعنا و جمیع المؤمنین بدوام ظلّهم الممدود إلى يوم الورد. حقیر در کتاب «نور ملکوت قرآن» مطبوع جلد اول از ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹ از دوره انوار الملکوت قسمت ششم از دوره علوم و معارف اسلام شرح مختصری از حضرت آیه الله بهجت فومنی آورده‌ام.

در «بحار الأنوار» دیده‌ام که: از امام روایت است که: قِيَامُ اللَّيْلِ يَا صَلَوَةَ اللَّيْلِ (فرمودند: من تردید دارم و اینک درست به خاطر ندارم) مَطِيئَةُ اللَّيْلِ. «قیام در شبها - یا نماز در شبها - مرکب راهوار شب برای حرکت و وصول به مقصود است.<sup>۱</sup>»  
بنده سکوت کردم و فقط گوش می‌دادم، و گویا این را ارشاد برای خود نگرفتم و تصمیمی برای ادامه نماز شب برای من پیدا نشد.

و چون باز از این طرف و آن طرف سخن به میان آمد فرمودند: در «بحار الأنوار» دیده‌ام که: قِيَامُ اللَّيْلِ يَا صَلَوَةَ اللَّيْلِ مَطِيئَةُ اللَّيْلِ.  
و خداوند هم در قرآن می‌فرماید: إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً.<sup>۲</sup>  
«تحقیقاً شب زنده‌داری، گامی استوارتر و گفتاری محکمتر را برای تو ای پیغمبر به وجود می‌آورد!»

و چون حقیر می‌دانستم که: بنده زاده اهل تهجد است، این مطالب ایشان بدون مقدمه و سخن قبلی که ابتداءً انشاء کردند برای تنبّه و بیداری حقیر است که حتّی در حال مرض و کسالت هم نباید از این امر مهمّ دست برداشت و آن را با دیده سُسْت و کم اهمّیتی نظر نمود.

آیا در صورتی که ما بالوجدان با چشم خود این امر و نظیر این امور را می‌نگریم، از غیب و اطلاع بر سرائر و مخفیّات نسبت به پیشوایان دین و ائمّه طاهرین آنهم مانند جعفر که امری است معلوم، دچار شک می‌گردیم؟!

باری در اینجا که می‌خواهیم بحث خود را پیرامون کتاب جعفر امیرالمؤمنین - علیه أفضل صلوات المصلین - خاتمه دهیم سزاوار است گفتار مُسْتَشَار

۱- اصل حدیث چنین است: قال الإمام أبو محمد الحسن العسكري عليه السلام: إن الوصول إلى الله عز وجل سفر لا يدرك إلا بإمطاء الليل، من لم يحسن أن يمنع لم يحسن أن يعطى. «وصول به خداوند عزّوجلّ مسافرتی است که به دست نمی‌آید مگر آنکه انسان شب را همچون مرکب راهواری اتخاذ نماید. کسی که نمی‌تواند از خود بزدايد (خورد و خوراک و خواب را) نمی‌تواند از خود برون بدهد (ثمرات شب زنده‌داری را)!» («بحار الأنوار» طبع حروفی اسلامیّه، ج ۷۸، ص ۳۸۰)  
۲- آیه ۶، از سوره ۷۳: المزمّل.

عبدالحلیم جُندی را در این باره ذکر نمائیم:

وی می‌گوید: «اما کتاب جعفر منسوب به امام صادق - درباره آن ابن‌خلدون (متولد در سنه ۷۳۲ هجری و ۱۳۳۲ میلادی و متوفی در سنه ۸۰۶ هجری و ۱۴۰۶ میلادی) می‌گوید:

و بدانکه: کتاب جعفر، اصل آن بدین طریق بوده است که پیشوای زیدیه: هارون ابن سعید بَجَلی، دارای کتابی بوده است که آن را از جعفر الصادق روایت می‌کرده است، و در آن علم وقایع مستقبل برای اهل البیت به طور عموم، و برای بعضی از ایشان به طور خصوص ذکر شده است.

آن اخبارها برای جعفر و نظایر وی از رجالات ایشان بر نهج کرامت و کشفی بوده است که برای امثال آنان واقع می‌گردد.

آن کتاب به صورت مکتوبی نزد جعفر در پوست گوساله‌ای بوده است که هارون بَجَلی آنرا از او روایت کرده و نوشته، و نام آن را جَفْر گذارده است به اسم پوستی که بر آن نوشته شده بوده است. زیرا که جعفر در لغت به معنی صغیر است (و چون روی پوست گاو کوچک نوشته شده بود به آن جعفر گفتند). و این نام نزد ایشان عَلم برای آن کتاب شد.

و در آن کتاب تفسیر قرآن است، و معانی باطن قرآن از غرائب معانی که مروی از جعفر صادق می‌باشد. و این کتاب فعلاً روایتش متصل نیست، و خودش مشاهده نشده است. فقط بعضی از مطالب نادره و شاذه‌ای از آن به ظهور رسیده است که دلیل آن را تأیید نمی‌کند.

و اگر هر آینه سندش به جعفر الصادق منتهی می‌شد و به صحّت می‌پیوست، مستند خوبی بود. چه خود جعفر، و چه رجال از قوم جعفر، چرا که ایشان اهل کرامات می‌باشند.

و به روایت صحیحی به ما رسیده است که: وی بعضی از اقرباء خود را از ورود در وقایعی بر حذر می‌داشت که در آنها اقدام ننمایند. و امر چنان شد که گفته بود. و

روایات بسیار است که جفر غیر از جامعه می‌باشد؛ و بعضی گفته‌اند: جفر از مؤلفات علی است که نبی بر او إملاء نموده است.

و جفر بر دو نوع بوده است: جفر اَبیض و آن عبارت بوده است از ظرفی از پوست که در آن علم انبیاء و وصیّین بوده است؛ و نیز کسانی از علماء بنی اسرائیل که گذشته‌اند. و جفر أَحْمَر و آن عبارت بوده است از علم حوادث و جنگها.<sup>۱</sup> البته این مؤلف محترم، کتاب جفر را از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌داند و نسبت آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام به قول خاصی داده است. ولی همان طور که دیدیم: از امیرالمؤمنین به آن حضرت به ارث رسیده است مانند بقیة مواریث.

باید دانست که: صحیفه جفر غیر از صحیفه‌ای است که نزد حضرت امام صادق علیه السلام بوده و در آن اسامی شیعیان همگی موجود بوده است همان طور که در «سفینه البحار» به آن اشاره نموده.<sup>۲</sup> و در «بحار الأنوار» از کتاب «اختصاص» مفید از محمّد بن علی، از ابن متوکل، از علی بن ابراهیم، از یقطنی، از ابواحمد اُزْدی، از عبدالله بن فضل هاشمی روایت کرده است که گفت: من حضور امام صادق جعفر بن محمّد علیه السلام بودم که مُفَضَّل بن عُمَر داخل شد. چون چشم حضرت بدو افتاد خندید و گفت: بیا به نزد من ای مُفَضَّل! فَوَرَبِّي إِنِّي لِأُحِبُّكَ وَ أَحِبُّ مَنْ يُحِبُّكَ! يَا مُفَضَّلُ، لَوْ عَرَفَ جَمِيعُ أَصْحَابِي مَا تَعَرَّفَ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ!

«سوگند به پروردگارم که تحقیقاً من تو را دوست دارم، و دوست دارم کسی را که تو را دوست دارد! ای مفضل! اگر تمامی اصحاب من می‌دانستند آنچه را که تو می‌دانی، دو نفر با یکدیگر اختلاف نمی‌کردند.»

مفضل به آنحضرت گفت: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ حَسِبْتُ أَنْ أَكُونَ قَدْ أَنْزَلْتُ فَوْقَ مَنْزِلَتِي. «هر آینه واقعاً من پنداشتم که: من در درجه‌ای برتر از درجه خودم قرار

۱- کتاب «الإمام جعفر الصادق» طبع جمهوریة مصر العربیة، المجلس الأعلى للشئون الاسلامیة، قاهره ۱۳۹۷ هجری قمری ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.  
 ۲- «سفینه البحار» ج ۲، ص ۱۵، مادة ص ح ف.



گرفته‌ام!»

حضرت فرمود: بَلْ أَنْزَلْتَ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي أَنْزَلَكَ اللَّهُ بِهَا. «بلکه تو در منزله‌ای قرار داری که خداوند تو را در آن منزله قرار داده است!»

مفضل گفت: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا مَنْزِلَةُ جَابِرِ بْنِ يَزِيدٍ مِنْكُمْ؟!

«ای پسر رسول خدا! منزله جابر بن یزید نسبت به شما کدام منزله می‌باشد؟!»  
حضرت فرمود: مَنْزِلَةُ سَلْمَانَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «منزله سلمان نسبت به حضرت رسول الله.»

مفضل گفت: فَمَا مَنْزِلَةُ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِيِّ مِنْكُمْ؟! «منزله داود بن کثیر رقی نسبت به شما چیست؟!»

حضرت فرمود: مَنْزِلَةُ الْمِقْدَادِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. «منزله مقداد به رسول خدا!»  
قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ! فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْفَضْلِ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، وَصَنَعَنَا بِرَحْمَتِهِ، وَخَلَقَ أَرْوَاحَكُمْ مِنَّا. فَنَحْنُ نَحْنُ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ تَحْنُونَ إِلَيْنَا!  
«عبدالله بن فضل گفت: سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: ای عبدالله بن فضل! حَقًّا خداوند تبارک و تعالی ما را از نور عظمت خود خلق کرده، و به رحمت خود ما را ساخته است، و ارواح شما را از ما خلق نموده است. پس ما با لطف و رحمت به سوی شما می‌گراییم، و شما با لطف و رحمت به سوی ما گرایش دارید!»  
وَاللَّهِ لَوْ جَهَدَ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ أَنْ يَزِيدُوا فِي شَيْعَتِنَا رَجُلًا وَ يَنْقُصُوا مِنْهُمْ رَجُلًا مَا قَدَرُوا عَلَيَّ ذَلِكَ، وَإِنَّهُمْ لَمَكْتُوبُونَ عِنْدَنَا بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ وَ أَنْسَابِهِمْ. يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْفَضْلِ! لَوْ شِئْتَ لَأَرَيْتُكَ اسْمَكَ فِي صَحِيفَتِنَا؟!

«قسم به خدا اگر اهل شرق و غرب عالم کوشش و جهد نمایند تا در میان شیعیان ما یک مرد را بیفزایند، و از ایشان یک مرد را کم کنند، قدرت بر چنان عملی ندارند. شیعیان ما با خصوصیت اسمائشان، و اسماء پدرانشان، و عشایرشان، و نسب‌هایشان حَقًّا در نزد ما نوشته شده و مضبوط هستند. ای عبدالله بن فضل! اگر میل داری من نام تو را در صحیفه خودمان به تو نشان بدهم؟!»

قَالَ: ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَنَشَرَهَا فَوَجَدْتُهَا بَيْضَاءَ لَيْسَ فِيهَا أَثَرُ الْكِتَابَةِ! فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا أَرَى فِيهَا أَثَرَ الْكِتَابَةِ!

«گفت: سپس حضرت صحیفه‌ای را طلبیدند و آن را گسترده‌اند، و من چون بدان نگریستم آن را سفید یافتم و اثری از نوشته در آن نبود. در این حال گفتم: ای پسر رسول خدا! من در آن اثری از کتابت نمی‌بینم!»

قَالَ: فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهَا فَوَجَدْتُهَا مَكْتُوبَةً وَ وَجَدْتُ فِي أَسْفَلِهَا اسْمِي؛ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا.<sup>۱</sup>

«گفت: حضرت در این حال دست خود را بر آن مالید، و من آن را نوشته یافتم، و نام خودم را در ذیل آن یافتم. پس سجده شکر خدا بجای آوردم.»

### ۳- کتاب دیات یا صحیفه دیات

یکی از کتب مؤلفه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کتابی بوده است که پیوسته به شمشیر آن حضرت آویزان بوده است و در آن راجع به مقدار دیه‌های مختلف برای جرائم متفاوت تذکر داده شده بوده است.

این کتاب طبق گفتار آنحضرت در موارد عدیده، به املاء رسول الله و خط وی -علیهما الصلوة والسلام- تهیه گردیده بوده است؛ و از حضرت در موارد گوناگون که می‌پرسند: بر شما آیا وحی نازل شده است؟! در پاسخ می‌فرماید: نه! ما غیر از مُصْحَفُ الهی و این صحیفه‌ای که به ذُؤَابَةُ سیف (تعلیق بر دسته شمشیر) آویزان است چیزی نداریم، مگر اینکه خداوند به بنده‌اش فهم کتابش را عنایت بفرماید. سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» می‌گوید: و برای آن حضرت کتابی بوده است که خودش آن را «صحیفه» نامید، و در باب دیات بود، و

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۱۱، احوالات حضرت امام صادق علیه السلام، ص ۲۲۴، و نیز در ج ۷، احوالات ائمه علیهم السلام، ص ۳۰۷ از کتاب «اختصاص» شیخ مفید.

پیوسته عادتش این بود که: آن را به شمشیرش آویزان می نمود. و نزد من نسخه‌ای از آن وجود دارد. و بخاری در صحیحش در باب «کتابت علم» و در باب «إِثْمُ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ مَوَالِيهِ» (گناه کسی که از موالی خود تبرّی جوید) از آن روایت کرده است.<sup>۱</sup>

خطیب بغدادی گوید: ذِكْرُ الرَّوَايَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي ذَلِكَ (یعنی در لزوم کتابت و تقیید علم). آنگاه با سند خود روایت می کند از ابراهیم از پدرش که گفت:

خَطَبْنَا عَلِيًّا فَقَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنْ عِنْدَنَا شَيْئًا نَفَرُوهُ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ - قَالَ: صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِي سَيْفِهِ فِيهَا أَسْنَانُ الْإِبِلِ وَ شَيْءٌ مِنَ الْجِرَاحَاتِ -<sup>۲</sup> فَقَدْ كَذَبَ.

و فیها: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ]: الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى ثَوْرٍ، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا، أَوْ آوَى مُحَدِّثًا<sup>۳</sup> فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.<sup>۴</sup>

وَ مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ<sup>۵</sup> فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.

وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ. فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.<sup>۶</sup>

۱- پایان ص ۲۷۹.

۲- و به موافق این حدیث در: بخاری ج ۱، ص ۴۰ و «جامع بیان العلم» ج ۱، ص ۷۱ و شرح حدیث در «ارشاد الساری» ج ۱، ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۶۱ و ص ۵۶۲ و «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۸۲ و شرح کرمانی للبخاری مکتبه ظاهریه حدیث ۵۲ آخر نصف اول مراجعه کن. [تعلیقه]

۳- در «طبقات کبیر» ج ۶، ص ۷۷ روایتی مشابه بعضی از فقرات این حدیث و مخالف بعضی از فقرات دیگرش وارد است. [تعلیقه]

۴- مثل این روایت با لفظی قریب به آن از اعمش در «ذمّ الکلام» هروی، ص ۱۶۳ وارد است. [تعلیقه]

۵- در «تذکره الحفظ» ج ۴، ص ۶۳ روایتی مشابه بعضی و مخالف بعضی از فقرات این حدیث وارد است. [تعلیقه]

۶- مثل این خبر با اختصار از اعمش در «تذکره الحفظ» ج ۱، ص ۳ آمده و در «جامع

«علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای ما خطبه خواند و در آن گفت: کسی که گمان کند در نزد ما چیزی است که آن را می‌خوانیم غیر از کتاب الله تعالی و این صحیفه - راوی گفت: صحیفه‌ای بود که به شمشیرش آویزان بود، و در آن سن‌های مختلف شتر برای مقدار دیه‌های مختلف و کفّارات معین شده بود، و دیگر مقداری از دیه جراحات و زخمها - پس چنین گمان برنده‌ای حقاً دروغ گفته است.

و در این خطبه نیز فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: شهر مدینه از دو جانب آن که مابین عَیْر (زمین مسطح و برآمده) تا ثَوْر (زمین سنگلاخ) باشد حرم است. هر کس در این زمین حَدَثی و بدعتی ایجاد نماید، و یا بر پادارنده حَدَثی و بدعتی را مأوی دهد، بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیة و بازخریدی را!

و کسی که در نسب، خود را به غیر پدرش منتسب سازد، یا به غیر موالیانش ببندد، بر او باد لعنت خداوند و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیة و بازخریدی را!

ذمه و عهده‌داری جمیع مسلمانان، حائز درجه واحدی از اهمّیت است؛ برای برآوردن آن پست‌ترین آنان سعی و دنبال می‌کند. پس کسی که نقض عهد با مسلمانی کند و به وی غدر ورزد، بر او باد لعنت خداوند و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیة و بازخریدی را!

و همچنین خطیب با سند خود از طارق روایت می‌نماید که گفت: دیدم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر فراز منبر که می‌گفت: «مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقَرَاهُ عَلَيْكُمْ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ» وَ صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِي سِنْفٍ، عَلَيْهِ حَلْقَةٌ حَدِيدٍ، وَ بَكَرَاتُهُ حَدِيدٌ، فِيهَا فَرَائِضُ الصَّدَقَةِ<sup>۱</sup> قَدْ أَخَذَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.<sup>۲</sup> «نزد ما کتابی نمی‌باشد که آن را

البیان» ج ۱، ص ۷۱ بدان تصریح دارد.

۱- مثل این خبر با لفظی متقارب از شریک در «ذمّ الکلام» هروی، ص ۲۶۳ وارد است و در آن است: «و علیه سیف حلیته من حدید»؛ و نیز خبر صحیفه دیگری که نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده

برای شما بخوانیم مگر کتاب الله عزوجل و این صحیفه. - و صحیفه‌ای معلق بر شمشیری بود که بر آن حلقه‌ای بود از آهن، و قرقره‌هایش از آهن بود. در آن واجبات مقدار پرداخت صدقات بود، که آن را حضرت از رسول خدا ﷺ اخذ نموده بود. شیخ محمود اُبُورِیَّه از این کتاب بحث مفصّلی تحت عنوان: «حَدِيثُ صَحِيفَةِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ» نموده است. وی می‌گوید: این حدیث را جماعت: احمد و شیخین و اصحاب سُنَن به الفاظ مختلفه نقل نموده‌اند.

اما بخاری آن را از اَبُو جَحَيْفَةَ در کتاب علم بدین لفظ روایت نموده است که:  
**قُلْتُ لِعَلِيِّ: هَلْ عِنْدَكُمْ كِتَابٌ؟! قَالَ: لَا إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ، أَوْ فَهَمَا أَعْطَاهُ رَجُلًا مُسْلِمًا، أَوْ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ!**

**قُلْتُ: وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟! قَالَ: الْعَقْلُ، وَفِكَاكَ الْأَسِيرِ، وَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ!**  
 «من به علی رضی الله عنه گفتم: آیا نزد شما کتابی وجود دارد؟! گفت: نه! مگر کتاب خدا یا فهمی که خداوند بر مرد مسلمانی عطا فرماید، یا آنچه در این صحیفه می‌باشد! گفتم: در این صحیفه چیست؟! گفت: عقل (شتری که صاحبان خون در کنار خانه می‌بندند به عنوان دیه تا آن را از اقوام پدری قاتل به عنوان دیه خون خطائی از

است در «ردّ الدارمی علی بشر المریسی» ص ۱۳۰ و «توجیه النّظر» ص ۱۶ و ص ۱۷، و خبر کتاب قضاء علی رضی الله عنه [در «توجیه النّظر» ص ۸ موجود است. ] تعلیقه

۲- «تقیید العلم» طبع ثانی، نشر دار إحياء السّنة النبویة، ص ۸۸ و ص ۸۹.

۱- مع العجب محمّد عجّاج خطیب در کتاب «السّنة قبل التّدوین» ص ۳۴۵ به این حقیقت اعتراف نموده و گفته است: و قد اشتهرت صحیفه امیر المؤمنین: علی بن ابی طالب التي كان يعلّقها في سيفه، فيها أسنان الإبل، و أشياء من الجراحات، و حرم المدينة، و لا يقتل مسلمٌ بكافر. و در تعلیقه آن گوید: انظر «مسند» الإمام احمد ص ۴۴ و ۳۵ و ۱۲۱ و ۱۳۱، ج ۲، و «فتح الباری» ص ۸۳، ج ۷، و «ردّ الدارمی علی بشر» ص ۱۳۰.

و در تفسیر «المنار» ج ۶، ص ۴۷۰ در ضمن تفسیر آیه: يا أَيُّهَا الرّسول بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آورده است که: و از این باب می‌باشد آنچه در صحیحین وارد است از سؤال بعضی از مردم از علی مرتضی: هَلْ خَصَّهْمُ الرّسول بشيءٍ من الوحي أو علم الدين؟! یعنی اهل البیت. در اینجا سؤال اَبُو جَحَيْفَةَ را از حضرت و پاسخ وی را به همین منوال بیان می‌نماید.

ایشان أخذ نمایند) و آزاد ساختن اسیر، و اینکه مسلمان را در برابر کافر نمی توان کشت (خون مسلمان هم ارزش با خون کافر نیست)».

و در روایت کَشْمِيَهَنِي «وَأَنْ لَا يُقْتَلَ» آمده است تا آخر روایت. و در کتاب جهاد بدین لفظ آمده است که:

قُلْتُ لِعَلِيٍّ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلَّا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟!  
 قَالَ: لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي  
 الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟!  
 قُلْتُ: وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟!  
 قَالَ: الْعَقْلُ، وَفِكَاكَ الْأَسِيرِ، وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ!

«به علیؑ گفتم: غیر از آنچه در کتاب الله می باشد، آیا در نزد شما از وحی آسمانی چیزی هست؟! فرمود: نه! قسم به آن که دانه را شکافت، و روح را دمید، من چیزی را که نزد ما است از وحی نمی دانم، مگر آن فهم و درایتی که خداوند به مردی عطا کند درباره قرآن نازل شده، و آنچه در این صحیفه موجود است!

گفتم: در این صحیفه چه می باشد؟!

فرمود: عقل، و آزاد شدن اسیر، و اینکه مُسْلِمِي نباید در مقابل کافری به قتل برسد!»

و در باب دیات بدین عبارت است: سَأَلْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِمَّا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ؟!  
 فَقَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا عِنْدَنَا إِلَّا مَا فِي الْقُرْآنِ، إِلَّا فَهْمًا يُعْطَى

رَجُلًا فِي كِتَابِهِ، وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ!  
 قُلْتُ: وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟! قَالَ: الْعَقْلُ، وَفِكَاكَ الْأَسِيرِ. الخ.

و در باب حرم مدینه از کتاب حجّ از ابراهیم تیمی از پدرش بدین عبارت است:  
 مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ:

«الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا. مَنْ أَحَدَثَ فِيهَا حَدَثًا، أَوْ آوَى مُحَدِّثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ.»  
 وَقَالَ: «ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ؛ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَمَنْ تَوَلَّى بِغَيْرِ إِذْنٍ مَوْلِيَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ.»

و در باب ذمّه المسلمین از کتاب جزیه بدین عبارت است:

خَطَبْنَا عَلِيًّا فَقَالَ: مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرَأُهُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ. قَالُوا: وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟

فَقَالَ: فِيهَا الْجِرَاحَاتُ، وَ أَسْنَانُ الْإِبِلِ، وَ الْمَدِينَةُ حَرَامٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى كَذَا. فَمَنْ أَحَدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى فِيهَا مُحَدِّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَمَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوْلِيهِ فَعَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ. وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ؛ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ.

و در باب «إِثْمٌ مَنْ عَاهَدْتُمْ غَدْرًا» (گناه کسی که معاهده ببندد و پس از آن غدر کند) بدین عبارت است: عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: مَا كَتَبْنَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا الْقُرْآنَ وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْمَدِينَةُ حَرَامٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحَدَثَ حَدَثًا أَوْ آوَى مُحَدِّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ. فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَمَنْ وَالَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنٍ مَوْلِيهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ.»

و در باب «إِثْمٌ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ مَوْلِيهِ» (گناه کسی که از موالیان خود تبری جوید) بدین عبارت است: مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرَأُهُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَ غَيْرُ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؛ وَ أَخْرَجَهَا فَإِذَا فِيهَا أَشْيَاءٌ مِنَ الْجِرَاحَاتِ وَ أَسْنَانِ الْإِبِلِ وَ فِيهَا: الْمَدِينَةُ حَرَامٌ - إلخ، و مسأله و لاء و به دنبالش مسأله ذمه را مانند آنچه گذشت ذکر کرده است.

و در باب کراهت تعمق و تنازع و غلو در دین از کتاب اعتصام بدین عبارت

است:

خَطَبْنَا عَلِيًّا عَلَى مَنبَرٍ مِنْ آجُرٍ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كِتَابٍ يُقْرَأُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَنَشَرَهَا فَإِذَا فِيهَا: أَسْنَانُ الْإِبِلِ؛ وَإِذَا فِيهَا الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ عَيْرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحَدَثَ فِيهَا حَدَّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ ... وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ فَمَنْ أَخْفَرَ فَعَلَيْهِ ...

وَ إِذَا فِيهَا: مَنْ وَالَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلِيهِ فَعَلَيْهِ ...  
(إِلَّا أَنَّهُ قَالَ): لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.

اینها مجموعه احادیثی بود که بخاری صاحب «صحیح» در این مورد روایت نموده است؛ و چون مضامین آنها با همدیگر متشابه و مُفادشان قریب است لهذا ما از ذکر ترجمه بسیاری از آنها خودداری نمودیم؛ زیرا معانی آنها از همان روایات اولین که نظایر و اشباه اینها بودند معلوم می‌گردد.

سپس شیخ محمود ابُورَیِّه می‌گوید: و روایات مسلم و صاحبان سُنَنِ به معنی روایات بخاری است. و مسلم تصریح کرده است به آنکه: دو حدّ مدینه عَیْر و تَوْر (نام دو کوه) می‌باشند.

و حافظ ابن حَجَر در ضمن گفتاری بر حدیث عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ از طریق ابراهیم تیمی از پدرش گفته است: آن صحیفه تحقیقاً مشتمل بوده است بر جمیع آنچه وارد شده است. به معنی آنکه هر شخص راوی از آن چیزی را روایت کرده است؛ یا به جهت آنکه حال او اقتضای ذکر آن را داشته است نه غیر آن را، و یا به جهت آنکه بعضی از راویان تمام آنچه را که در آن بوده است به خاطر نسپرد و حفظ ننموده‌اند، و یا به جهت آنکه نشنیده‌اند؛ و بدون شک منقولات ایشان در این مورد نقل به معنی است بدون التزام به لفظ، و بدین سبب است که در ألفاظشان اختلاف است؛ و راویان نگفته‌اند که: حضرت این صحیفه را به تمامی برایشان قرائت نموده، یا از روی آن نوشته‌اند؛ بلکه (عباراتشان دلالت دارد) بر آنکه راوی آنچه را که در آن بوده است، یا بعضی از آن را از حفظ ذکر نموده است. و کسی که همه آن را یا بعضی از آن را



برایشان قرائت نموده است، آنان آن را ننوشته‌اند؛ بلکه از حفظ آن را روایت نموده‌اند.

و بعضی از آن عبارت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، و بعضی اجمال معنی است مثل قوله: «الْعَقْلُ، وَفِكَائُ الْأَسِيرِ» زیرا که مراد از عقل، دیه قتل است و آن را به عقل اسم‌گذاری کرده‌اند به جهت آنکه اصل در آن شتری بوده است که آن را عَقْل می‌نموده‌اند یعنی با عِقَال و پایند، آن را در فضای سرباز خانه مقتول یا عصبه او که مستحق دیه بوده‌اند می‌بسته‌اند.

و أَسْنَانُ الْإِبِلِ که در بعضی از روایات وارد شده است، معنی آن چیزی است که برای سن‌های مختلف شتر دیه یا صدقه شرط می‌گردد - الخ. و محصل کلام آن است که: ما احدی را سراغ نداریم که آنچه را در نص آن صحیفه آمده است بتمامه نوشته باشد و آن را از امیرالمؤمنین أخذ نموده باشد؛ و نه آنکه حضرت آن را به امر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نوشته باشد؛ به علت آنکه در روایت قتاده از اَبی حَسَّان وارد است که: حضرت چیزی شنیدند و نوشتند.

وَ إِذَا كَانَ لَنَا مِنْ كَلِمَةٍ نَعَلَّقُ بِهَا عَلِيٌّ أَمْرٌ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ الْمُنْسُوبَةُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِمَلَا حِظَّةٍ أَنْجَبَ بِيْرَامُونَ أَنْ رَوَايَاتٍ مُخْتَلَفِي فِي كِتَابِ حَدِيثِ وَارِدِ اسْتِ أَنْ اسْتِ كِه بَكُوئِيْم: مَا اَطْمِيْنَان بِه رَوَايَاتِي كِه دَر اِيْن بَارِه وَارِد اسْتِ نَدَارِيْم كِرْجِه رَوَاتَشَان صَحِيْح بَاشَنْد. وَ بَرَاي تُو هَمِيْن بَس اَنْجَبِه رَا كِه يَافْتِي اِبْن حَجْر دَر بَارِه اِيْن رَوَايَاتِ كَفْت.

و بازگشت شک و تردید ما به آن است که: اگر علی بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ اراده می‌فرمود تا از رسول خدا چیزی را که برای دین و مسلمین نافع بود بنویسد، برای وی این کافی نبود که مثل این صحیفه را که بنابر گفتارشان در غلاف شمشیرش جای می‌داد بنویسد؛ بلکه او هزاران حدیث را که برای امور مهمه مسلمین به کار می‌آمد می‌نوشت و او صادق بود در تمام چیزهایی که می‌نوشت اگر اراده نوشتن می‌نمود. علاوه بر اینها، ما از روایات وارده در پیرامون این صحیفه فائده بزرگی بردیم؛

چرا که برای ما به ثبوت رسانید که: چگونه جواز نقل به معنی در روایت کار خود را کرد، و آن تحقیقاً ضرری عظیم بر دین و بر لغت و آدب بود همان طور که انشاء الله قریباً این مطلب را روشن خواهیم نمود.<sup>۱</sup>

منظور ما از آوردن این روایات کثیره از «صحیح» بخاری به نقل این مرد بیدار سنی مذهب آن بود که: اصل تحقیق این صحیفه بنا بر روایت کثیره مخالفین، سندی است برای شیعه در کتابت و تدوین امیرالمؤمنین ع. و اما اشکال او به این نحو که ملاحظه شد وارد نیست؛ به علت آنکه هر راوی گوشه‌ای از آن را روایت و ذکر نموده است و این فقط درباره مسائل حدود دیات و جراحات و نظائرها بوده است؛ و اما جمیع مسائل در امور مهمّه و مختلفه در کتاب «جامعه» بوده است که شرح و تفصیل آن گذشت همان طور که اُبوریه خود بدان تصریح دارد، در آنجا که می‌گوید: شیعه می‌گوید: اوّلین کسی که حدیث را گردآوری کرد و در ابواب مختلف مرتّب ساخت اُبورافع مولای رسول الله بود<sup>۲</sup>؛ و وی دارای کتابی است در سنن و احکام و قضایا. شیعه می‌گوید: از اُبورافع مُقدّم‌تر در ترتیب ابواب الحدیث و جمع آن در ابواب کسی نیست.<sup>۳</sup>

و عالم کبیر محمّد حسین آل کاشف الغطاء نجفی در کتاب خود به نام

۱- «أضواء علی السّنة المحمّدية، أو دفاع عن الحدیث» طبع سوّم دارالمعارف مصر، ص ۹۴ تا ص ۹۶.

۲- یعنی اُبورافع غلام رسول خدا بود، و اسم او اُسلم بود در ابتدا بنده عبّاس بن عبدالمطلب بود و او را به رسول اکرم بخشید و او برای رسول الله منبری ساخت از اثل الغابه. و کنیز رسول خدا: سلمی در نکاح اُبورافع بود و برای وی عبیدالله بن اُبی رافع را زانید که او کاتب امیرالمؤمنین ع شد. [تعلیق] (اثل درختی است شبیه طرفه که دارای چوبی محکم است و از آن کاسه و بشقاب می‌سازند. و غابه به معنی نیزار است یعنی از نوع درختی که نامش اثل بود و در نیزار روئیده بود.)

۳- ص ۲۷ و ص ۲۸ از کتاب «الشّیعة و فنون الإسلام» لمؤلفه سید حسن صدر از علمای عراق، مطبعة عرفان، صیدا سنه ۱۳۳۱. [تعلیق]

«المطالعات و المراجعات و الرُّدود»<sup>۱</sup> می‌گوید: اوّل کسی که حدیث را در اسلام تدوین کرد پسر ابورافع کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام و خازن او بر بیت المال بوده است. ولیکن حقّ آن است که: اوّل کسی که تدوین حدیث نمود، خود امیرالمؤمنین علیه السلام بن ابیطالب علیه السلام بود همچنانکه خبر صحیفه در صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) بر آن دلالت دارد.<sup>۲</sup>

از جمله کلام ابوریّه بر صحیفه امیرالمؤمنین مطلبی است که آن را از سید رشید رضا نقل می‌کند. او می‌گوید: نَخْتِمُ هَذَا الْمَوْضُوعَ بِكَلِمَةٍ قِيَمَةٍ لِلْعَلَامَةِ السَّيِّدِ رَشِيدِ رَضًا رَحِمَهُ اللَّهُ:

بعضی از خبرهای واحد حجّت می‌باشند بر کسی که ثابت شود نزد او و دلش بدان مطمئن گردد؛ اما بر غیر او حجّت نیست به طوری که برای وی واجب العمل باشد. و به همین علّت صحابه جمیع احادیثی را که می‌شنیدند و بدان دعوت می‌شدند نمی‌نوشتند؛ با آنکه ایشان دعوت می‌کردند به متابعت قرآن و عمل به آن و به سنت عملیّه متبّعّه مبینّه که قرآن را تفسیر می‌نمود؛ مگر مقدار قلیلی از بیان سنت مانند صحیفه علی رضی الله عنه که مشتمل بود بر بعضی احکام مانند دیه، و آزاد کردن اسیر، و حرم قرار دادن برای مدینه مثل مکه - تا آخر.<sup>۳</sup>

آری ابوریّه حقّ دارد، چرا که این روایات را از مصادر عامّه همچون بخاری و مسلم تخریج کرده است؛ و عناد ایشان در حذف، و تقطیع، و تحریف، و إسقاط حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام به پایه‌ای است که امروزه بر احدی حتّی بر بسیاری از علماء با انصاف اهل سنت پوشیده نیست.

اگر ابوریّه در این مطالب به کتب شیعه مراجعه می‌کرد، به قدری برای وی روشن بود که كَالشَّمْسِ فِي السَّمَاءِ الضَّاحِيَةِ خودش بدین حقیقت اعتراف می‌نمود.

۱- ص ۵۶. [تعلیقه]

۲ و ۳- «أضواء على السنّة المحمديّة» ص ۲۷۲ و ص ۳۷۹.

همچنانکه رئیس المحدثین صاحب دائرةالمعارف کبیر شیعه جَدُّنا الأعلی من جانب أمّ الوالد: محمد باقر مجلسی رحمته در کتاب «بحار الأنوار» از کتاب «بصائر الدرجات» روایت کرده است از محمد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از محمد بن الفضیل، از بکر بن کرب صیرفی که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام میفرمود:

مَا لَهُمْ وَلَكُمْ؟ وَمَا يُرِيدُونَ مِنْكُمْ وَمَا يَعْبُونَكُمْ؟! يَقُولُونَ: الرَّافِضَةُ! نَعَمْ وَاللَّهِ رَفَضْتُمْ الْكِذْبَ وَاتَّبَعْتُمْ الْحَقَّ. أَمَا وَاللَّهِ إِنْ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ، وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا. إِنْ عِنْدَنَا الْكِتَابُ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَخَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام بِيَدِهِ، صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا، فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ.<sup>۱</sup>

«درگیری شما و آنان در چیست؟! و چه از شما میخواهند؟ و چه عیبی از شما می‌گیرند؟! می‌گویند: شما رافضی هستید! آری سوگند بخدا شما دروغ را رافض کردید! و از حق متابعت نمودید! سوگند بخدا تحقیقاً نزد ما چیزی است که با آن نیازی به احدی نداریم و مردم به ما نیاز دارند!

تحقیقاً نزد ما کتابی است به املاء رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خطّ علی عَلَيْهِ السَّلَام بآدمت خودش. صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است، و در آن هر حلالی و هر حرامی موجود میباشد.» و ایضاً در «بصائر الدرجات» با سند متصل خود از ابوراکه روایت میکند که گفت: ما با علی عَلَيْهِ السَّلَام در مسکن بودیم و بارفقای خود گفتگو داشتیم که: علی عَلَيْهِ السَّلَام از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شمشیر را به ارث برده است؛ و بعضی گفتند: بَعْلَةُ رَسُولِ اللَّهِ را (استر او را) و بعضی گفتند: صحیفه‌ای را که در حمایل شمشیر اوست؛ که ناگهان در این حال که ما گرم سخن درباره او بودیم، او وارد شد و گفت:

وَأَيْمُ اللَّهِ لَوْ أَنشَطُ وَيُؤْذَنُ لِحَدِّثْتُمْ حَتَّى يَحُولَ الْحَوْلُ لَا أَعِيدُ حَرْفًا.  
وَأَيْمُ اللَّهِ إِنْ عِنْدِي لَصُحُفًا كَثِيرَةٌ قَطَائِعُ<sup>۲</sup> رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ إِنْ فِيهَا

۱- «بحار الأنوار» از طبع کمپانی: ج ۷، ص ۲۸۳، و از طبع حیدری: ج ۲۶، ص ۳۶، حدیث ۶۶، از «بصائر الدرجات» ص ۴۱.  
۲- قطیعه به معنی زمین خراج است و جمع آن قطائع.

لَصَحِيفَةً يُقَالُ لَهَا: الْعَيْطَةُ؛<sup>۱</sup> وَ مَا وَرَدَ عَلَى الْعَرَبِ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْهَا، وَإِنَّ فِيهَا لَسِتِّينَ قَبِيلَةً مِنَ الْعَرَبِ بَهْرَجَةَ (مُبَهْرَجَةً - ظ، كما في «البصائر») مَا لَهَا فِي دِينِ اللَّهِ مِنْ نَصِيبٍ.

«و قسم به خدا اگر با نشاط گردم و به من اجازه داده شود، برای شما در مدت سال به قدری حدیث بیان کنم تا سال سپری شود و سال دیگر درآید و من در این احادیث یک حرف را تکرار ننموده باشم!

و قسم به خدا نزد من صحیفه‌های بسیاری است که آنها قطائع رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او میباشد، و در میان آن صحائف، صحیفه‌ای است که آن را عَيْطَةُ (عَبَيْطَةُ) نامند؛ و بر عرب وارد نشده است حادثه‌ای شدیدتر از آن صحیفه! و در آن صحیفه است شصت قبیله از عرب که مردم بدون ارزش و فرومایه هستند و بهره و نصیبی از دین خدا ندارند.»

مجلسی در بیان خود از «قاموس» نقل نموده است که: بَهْرَجَ به معنی باطل و پست و بدون مقدار و مباح است. و بَهْرَجَةَ عبارت است از خارج کردن چیزی از جادۀ معتدل به غیر آن. و مُبَهْرَجَ از آبها به آبی گویند که: مُهْمَل و رها است و کسی را از آن منع نمی‌کنند. و مُبَهْرَجَ از خونها به خون هَدْر گویند.<sup>۲</sup>

#### ۴- صَحِيفَةُ الْفَرَائِضِ يَا صَحِيفَةُ كِتَابِ الْفَرَائِضِ يَا فَرَائِضِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مجلسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در «بحار الأنوار» از «بصائر الدرجات» از محمد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از حسین، از ابو مخلد، از عبدالملک روایت کرده است که او گفت:

دَعَا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَ بِهِ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ فَخِذِ الرَّجُلِ مَطْوًى، فَإِذَا فِيهِ: إِنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ لهنَّ مِنْ عِقَارِ الرَّجُلِ إِذَا هُوَ تُوفِيَ عَنْهَا شَيْءٌ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا وَاللَّهِ خَطُّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ وَإِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!

۱- در نسخه «بحار» کمپانی عیطة، و در طبع حیدری عیطة مضبوط است.

۲- همین مصدر، از طبع کمپانی: ص ۲۸۳، و از طبع حیدری: ص ۳۷، حدیث ۶۷، از «بصائر الدرجات» ص ۴۱.

۳- همین مصدر، از طبع کمپانی: ص ۲۸۷، و از طبع حیدری: ص ۵۱، حدیث ۱۰۱؛ و «بصائر الدرجات» ص ۴۵. و نیز در «وسائل» (ج ۱۷، ص ۵۲۲) این روایت را آورده و در آن

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام کتاب علی علیه السلام را طلبیدند، پس حضرت صادق علیه السلام آن را که مانند رانِ مرد بود آوردند، و در آن بود: زنهایی که شوهرانشان بمیرند از آراضی آنان ارث نمی‌برند. حضرت باقر علیه السلام فرمودند: قسم به خدا این خطّ علی علیه السلام با دست خود و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد!»

آیه الله سید محسن امین عاملی گوید این کتاب به همین عناوینی که آوردیم وارد شده است؛ همان طور که در روایات با همین تعابیر آمده است؛ و محتمل است آنکه مراد از کتاب علی که در برخی اخبار وارد شده است همان باشد؛ و محتمل است که غیر آن باشد.

این کتاب أيضاً نزد ائمه علیهم السلام بوده، و ثقات از اصحاب آن را مشاهده نموده‌اند و بسیاری از روایات و محتویات آن در کتب شیعه به روایت ثقات از ثقات تا امروز نقل گردیده است.

این کتاب نزد حضرت باقر علیه السلام بوده است. شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در «کافی» از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن ذرّاج، از زراره روایت میکند که گفت: حضرت ابو جعفر امر کردند حضرت ابو عبدالله را، پس مرا به قرائت صحیفه فرائض واداشتند. من دیدم: جُلّ آنچه در آن است بر چهار سهم است. و کلینی أيضاً روایت می‌نماید از ابوعلی اشعری از عمر بن اذینه<sup>۱</sup> از محمد بن مسلم که گفت: أَقْرَأَنِي أَبُو جَعْفَرٍ صَحِيفَةَ كِتَابِ الْفَرَائِضِ الَّتِي هِيَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ حَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ فَإِذَا فِيهَا: إِنَّ السَّهْمَ لَا تَعُولُ.

«حضرت ابو جعفر مرا به قرائت صحیفه کتاب فرائض که املاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خطّ علی علیه السلام بادستش بود واداشت؛ پس در آن بود که: در سهام میراث، عَوَل پیدا نمی‌شود.»

بجای مطوی، مَطْوِيًّا و بجای إذا هو توفّي عنها، إِذَا تُوفِّيَ عَنْهَا آمده است.

۱- در مصدر اینطور آمده است؛ ولیکن صحیح آن اینست: و شیخ طوسی روایت می‌نماید از یونس بن عبد الرحمن از عمر بن اذینه - تا آخر. («وسائل الشیعه» کتاب الفرائض و المواریث، باب ۱۶ از أبواب موجبات الارث، حدیث ۱۱، و از طبع ۲۰ جلدی: ج ۱۷، ص ۴۲۳، از «تهذیب الأحکام» ج ۹، ص ۲۴۷، ح ۱) - (م).

در اینجا مرحوم امین روایت دیگری را از محمد بن علی بن بابویه<sup>۱</sup>، و دو روایت دیگر از کلینی<sup>۲</sup>، و یک روایت دیگر از شیخ ابوجعفر طوسی<sup>۳</sup> از ابواب مختلف کتاب ارث آورده است که دلالت دارد بر اینکه ثقاتی از اصحاب این کتاب را نزد ائمه علیهم السلام مشاهده نموده و حدیثی را در آن خوانده و نقل نموده‌اند و یا اینکه امام علیه السلام حدیثی را از روی آن برای راوی خوانده‌اند.

سپس گوید: پس از حضرت باقر این کتاب نزد حضرت صادق علیه السلام بوده است. شیخ ابوجعفر طوسی با اسناد خود از علی بن حسن بن فضال، از علی بن اسباط، از محمد بن عمران [حمران - صح]، از زراره روایت میکند که گفت: **أُرَانِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام صَحِيفَةَ الْفَرَائِضِ فَإِذَا فِيهَا - الْحَدِيثُ.**<sup>۴</sup>

«حضرت صادق علیه السلام صحیفه فرائض را به من نشان دادند، پس در آن بود که: تا آخر حدیث.»

و ظاهراً این صحیفه همان صحیفه‌ای است که نزد حضرت باقر علیه السلام بوده است. کلینی روایت می‌نماید از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر از ابویوب، از محمد بن مسلم که گفت: **نَشَرَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام صَحِيفَةَ فَأَوَّلُ مَا تَلَقَّانِي فِيهَا: ابْنُ أَخٍ وَ جَدُّ الْمَالِ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ (إِلَى أَنْ قَالَ) فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ بِحَطِّ عَلِيٍّ علیه السلام وَ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم.**

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام برای من صحیفه‌ای را گسترده‌اند، و اولین چیزی

- ۱- «وسائل الشیعه» کتاب الفرائض و الموارث، باب ۱۶ از ابواب میراث الأبویین و الأولاد، حدیث ۱، و از طبع ۲۰ جلدی: ج ۱۷، ص ۴۶۰ و ص ۴۶۱، از «من لایحضره الفقیه» ج ۴، ص ۱۹۲.
- ۲- همان مصدر، باب ۱۷ از ابواب میراث الأبویین و الأولاد، حدیث ۱ و ۲، ص ۴۶۳ و ص ۴۶۴، از «کافی» ج ۷، ص ۹۳ و ص ۹۴، ح ۲۰۱.
- ۳- همان مصدر، باب ۳ از ابواب میراث الأزواج، حدیث ۲، ص ۵۱۲، از «تهذیب الأحکام» ج ۹، ص ۲۹۴، ح ۱۲.
- ۴- همان مصدر، باب ۱۷ از ابواب میراث الأبویین و الأولاد، حدیث ۵، ص ۴۶۴، از «تهذیب» ج ۹، ص ۲۷۳، ح ۹؛ و نیز باب ۶ از ابواب میراث الإخوة و الأجداد، حدیث ۲۱، ص ۴۹۳، از «تهذیب» ج ۹، ص ۳۰۶، ح ۱۶، و «الاستبصار» ج ۴، ص ۱۵۸.

که در آن به چشم من خورد این بود که: پسر برادر و جدّ چنانچه وارث باشند، مال متوفّی میان آن دو به طور نصف قسمت می شود ...»

و کلینی ایضاً با سند دیگر از محمد بن مسلم آورده است که قال: نَظَرْتُ إِلَى صَاحِبَةِ يَنْظُرُ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ فَقَرَأَتْ فِيهَا مَكْتُوبًا: ابْنُ أَخٍ وَ جَدُّ الْمَالِ بَيْنَهُمَا سَوَاءٌ (إِلَى أَنْ قَالَ): فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: أَمَا إِنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ فِيهِ وَ خَطُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيِّنَةٌ! وَ صَفَّارٌ فِي «بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ» بِأَسْنَدٍ خَوْصًا، مِنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ، مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ مِثْلَهُ (تا آنکه می گوید): فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ - الحديث.

«بنابراین اگر آنان راست میگویند: باید قضا یا و فرائض علی را بیآورند و ارائه بدهند» - تا آخر حدیث.

و ظاهراً مراد حضرت، بنی الحسن می باشند؛ و مراد از قضا یا (قضاوتها)، یا قضاوتهای آنحضرت در فرائض و مواریث است، یا مطلق قضاوتهای وی. بنابراین در آن زمان تدوین شده بوده و نزد آل علی علیه السلام بوده است.<sup>۱</sup>

## ۵- کتاب السّین

آیه الله سید محسن امین عاملی رحمته الله علیه کتابی را برای امیرالمؤمنین عليه السلام شمرده است که در آن شصت نوع از انواع علوم قرآن را آنحضرت املاء فرموده است؛ و از برای هر یک از آنها مثالی به خصوص ذکر نموده است. و این کتاب حکم اصل را دارد برای هر کس که در انواع علوم قرآن چیزی نوشته است.

مجلسی در «بحار الأنوار» این کتاب را از ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی در تفسیرش بر قرآن نقل نموده است، و نعمانی آن را از حافظ ابن عقیده با سند متصل خود از حضرت صادق جعفر بن محمد عليه السلام روایت کرده است که آنحضرت آن

۱- «أعيان الشّيعية» جلد اول، قسمت اول، ص ۳۵۰ تا ص ۳۵۲ از طبع ثانی، سنه ۱۳۶۳ قمری، مطبعة ابن زيدون دمشق.



را به حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده‌اند. این کتاب به قطع کامل بالغ بر سیزده ورقه مگر ربع ورقه می‌باشد، و هر صفحه از آن ۲۷ سطر است که هر سطر ۲۳ کلمه دارد. رافعی در کتاب خود: «إِعْجَازُ الْقُرْآنِ» اشاره بدین کتاب میکند و می‌گوید: شیعه گمان دارد که: علی شصت نوع از انواع علوم قرآن را املاء کرده است، و برای هر یک از آنها مثالی بخصوصه ذکر نموده است؛ و این در کتابی است که از امیرالمؤمنین با طرق عدیده‌ای روایت می‌کنند و تا امروز در دست شیعه می‌باشد.

آنگاه می‌گوید: و این گفتار گرچه بر حسب ظاهر، قریب به نظر می‌رسد غَيْرَ أَنَّهُ بِالْحَيْلَةِ عَلَى تَقْرِيْبِهِ مِنَ الْحَقِيْقَةِ صَارَ أْبْعَدَ مِنْهَا وَ أَمْحَضَ فِي الزَّعْمِ - اه.

«مگر آنکه این کلام بواسطه حيله‌ای که در قریب نشان دادن آن به حقیقت بکار رفته است، از حقیقت دورتر گشته و در پندار و خیال بهتر جا گرفته است.»

و ما گمان می‌کنیم با این عبارتش اشاره به کتاب «الشَّيْعَةُ وَ فَنُونُ الْإِسْلَامِ» کرده است که در دو جای آن، این عبارت ذکر گردیده است، ولیکن نفس رافعی به او اجازه نمیدهد که بدین کتاب اعتراف نماید و اذعان نماید که: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که باب مدینه علم مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است شصت نوع از انواع علوم قرآن را در کتابی که شیعه آن را با اسانید خود روایت می‌نمایند و در دستشان تا امروز می‌باشد، املاء کرده باشد، و این گفتار را حيله‌ای برای نزدیک ساختن آن به حقیقت قرار داده است.

يَا سُبْحَانَ اللَّهِ! چگونه ممکن نیست مثل این کتاب از امیرالمؤمنین و سید العلماء و الموحدین و وارث علوم خیر النَّبِيِّينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و کسی که رسول خدا در حق او فرمود: أَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، صادر گردد؟!!

و چگونه امکان دارد رافعی آن را تصدیق کند در جایی که راویان آن شیعه هستند و آن کتاب تا امروز در دستشان موجود باشد؟! بلکه خود رافعی به واسطه حيله کردن برای قریب ساختن کلام خود به حقیقت، از حقیقت دورتر شده است. آیا رافعی این را تصدیق نمی‌کند در حالی که در حاشیه همین کتاب «اعجاز القرآن» می‌گوید: بعضی از محققین مشایخ صوفیه دقائقی در تفسیر دارند به جهت

روح بلندشان و نور باطنشان که برای غیرشان اتّفاق نمی‌افتد. از ایشان است امام سلطان حنفی صاحب مقام مشهور در قاهره.

روزی شیخ الإسلام بلقینی شنید که: وی تفسیر آیه‌ای را می‌نماید، و سپس گفت: من چهل تفسیر را مطالعه کرده‌ام و هیچ یک از این دقائق را در آن ندیده‌ام - اه. رافعی در حاشیه همین کتابش از بعضی از علماء نقل کرده که او از قرآن کریم استخراج نموده است که: کلام خداوند تعالی:

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا<sup>۱</sup> اشاره است به تصویر شمسی.

و کلام خداوند تعالی: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ<sup>۲</sup> اشاره است به آنکه: مادّه این عالم کون، اّثیر می‌باشد.

و کلام خداوند تعالی درباره آسمانها و زمین: كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا<sup>۳</sup> اشاره است به آنکه: زمین از منظومه شمسی جدا گردیده است.

و کلام خداوند تعالی: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ<sup>۴</sup> اشاره است به آنکه: حیات جمادات به آب متبلور است.<sup>۵</sup>

و کلام خداوند تعالی: فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ<sup>۶</sup> دلیل است: بر تلقیح در میان نباتات - اّلی غیر ذلک.

آری این مطالب از علومی که قرآن محتوی آن است بعید نمی‌باشد، در صورتی که میدانیم که: إِنَّ فِيهِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ<sup>۷</sup>؛ ولیکن سخن ما در این است که کسی که این

۱- آیه ۴۵، از سوره ۲۵: فرقان.

۲- آیه ۱۱، از سوره ۴۱: فصلت.

۳ و ۴- آیه ۳۰، از سوره ۲۱: انبیاء.

۵- این بنا بر آن است که کلّ شیء حیاً خوانده شود؛ ولی آیه کلّ شیء حیّ است، یعنی هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم (آفریدیم)، نه آنکه هر چیز را از آب زنده کردیم.

۶- آیه ۵۳، از سوره ۲۰: طه.

۷- اقتباس از آیه ۸۹، از سوره ۱۶: نحل.

مطالب را تصدیق می‌کند چگونه برای وی گران است که تصدیق نماید که علیّ امیرالمؤمنین علیه السلام شصت نوع از علوم قرآن را املاء نموده است؟

در اینجا آیه الله امین عاملی میفرماید: ما مناسب دیدیم که سند خود به این کتاب را که با آن سند این کتاب را به طور اجازه از مشایخ خودمان تا متصل گردد به اهل بیت نبوت علیهم السلام روایت می‌کنیم، ذکر کنیم و مقداری از کتاب را بیاوریم.

سپس میگوید: ما تا ابن عقده که راوی این کتاب با سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است، و آنحضرت آن را اسناد به امیرالمؤمنین علیه السلام میدهند، چند طریق داریم که از همه آنها در اینجا فقط یک طریق را برای اتصال سند به او ذکر می‌نمائیم.

در اینجا مرحوم امین با بیان سلسله سند متصل خود تا ابن عقده، و از وی تا اسمعیل ابن جابر که از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌نماید، مفصلاً و مشروحاً اسامی علماء واقع در سلسله روایت را یکایک موعناً ذکر می‌کنند، تا آنکه حضرت صادق ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام میفرماید: **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ. أَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَامًا. فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.**

در اینجا مرحوم امین تمام ستّین مورد یعنی شصت مورد را با اختصار بعضی از آنها طبق الفاظ روایت ذکر می‌کند؛ پس از آن آیاتی را راجع به ناسخ و منسوخ که در این روایت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده است ذکر می‌کند، مانند حکم زناى زن در جاهلیت که در خانه حبس می‌شد تا بمیرد و زناى مرد که مورد شتم و آزار و نفی از مجالس بود، و نسخ آن به آیه: **اجراء حدّ زنا بر زن و مرد در قرآن کریم؛ و مانند مقدار عدّه زنان که در جاهلیت یک سال تمام بود، و فسخ شد به آیه‌ای**

که آن را برای آنان چهار ماه و ده روز معین کرد؛

و مانند حکم مدارا و تحمّل اذیت‌های مشرکین که به آیات جهاد نسخ شد؛

و مانند وجوب قتال بر مسلمین در وقتیکه در برابر یک تن از آنها ده تن از کافرین بودند،

و نسخ آن به آیه وجوب قتال فقط در وقتیکه در برابر یک تن از آنها دو نفر از کافرین باشند؛

و مانند حکم به ارث بردن مسلمین از هم بنا بر اساس اُخُوّت دینی؛ و نسخ آن به حکم ارث بنا بر اساس خویشاوندی و قرابت رحمیت؛  
و مانند آیات وجوب نماز به سمت قبله و مسجد الحرام که نسخ وجوب صلوة را به سوی بیت المقدس نمود؛  
و مانند آیات قصاص که نسخ حکم تورات را کرد؛  
و مانند نسخ احکام شاقّه‌ای که بر بنی اسرائیل واجب بوده است؛  
و مانند نسخ حکم به وجوب خودداری از مباشرت با زنان و اکل و شرب در شبهای ماه مبارک رمضان، به آیه جواز اکل و شرب و آمیزش با زنان در شبها تا طلوع فجر صادق؛

و بسیاری دیگر از آیات منسوخه به احکام قرآنیّه جدیده؛  
و بیان مثالهایی از مُحکّم و متشابه و مثالهایی از آیاتی که ظاهرش عموم، و مراد از آنها خصوص می‌باشد؛ و آیاتی که ظاهرش خصوص و مراد از آنها عموم هستند؛  
و آیاتی که لفظش ماضی و معنی آنها مستقبل است؛ و آیات عزائم و آیات ترخیص، و احتجاج بر مُلحدین و ردّ بر عبادت کنندگان اصنام و ثنویّه، و زنادقه و دهریّه و نصاری و غیر ذلک از آنچه صاحب کتاب «أعیان الشّیعه» به تفصیل ذکر نموده است و حاوی مطالب رشیق و انیق می‌باشد ولی ما در اینجا به جهت رعایت اختصار به اصول آنها اکتفا نمودیم.<sup>۱</sup>

## ۶- کتاب حضرت به مالک اشتر و محمد بن الحنفیّه

این دو کتاب که صدورش از حضرت قطعی است، و اوّلی را در «نهج البلاغه» ذکر کرده است؛ و دوّمی را صاحب «أعیان» در ترجمه احوال اَصْبَغ بن نُباتّه نقل نموده است، و سائر کتب حضرت را که در «نهج البلاغه» و غیر آن وارد است

۱- «أعیان الشّیعه» طبع ثانی، مطبعه ابن زیدون دمشق، سنه ۱۳۶۳، قسمت اوّل از جلد اوّل، ص ۳۱۸ تا ص ۳۳۰.

می‌توان مجموعاً از مدوّنات و مُصنّفات حضرت به شمار آورد؛ چرا که نامه‌هایی است که با دست مبارک خود به خطّ خود نوشته‌اند.

مرحوم امین همه اینها و بعضی از کتب حضرت را که در احکام فقه نوشته‌اند جدا جدا محاسبه کرده و با مصحف فاطمه مجموع مؤلفاتش را به دوازده عدد بالغ گردانیده است؛ ولی مادر اینجا به واسطه ادغام بعضی در بعضی، و عدم ذکر بعضی به جهت اختصار به همین مقدار اکتفا نمودیم. و

### ۷- مُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیها السلام یا کتاب فاطمه

را که از کتب معتبره و مسلمّه به خطّ خود آنحضرت بوده است، پایان کتب مدوّنه و مُصنّفه او در ردیف إحصاء و شمارش قرار دادیم، بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

مجلسی در «بحار الأنوار» از «بصائر الدرّجات» روایات بسیاری را بیان می‌کند که آنحضرت کتابی داشتند به نام مصحف فاطمه و به خطّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؛ و در کثیری از این اخبار وارد است که: در آن مصحف چیزی از قرآن موجود نبوده است.

مثل آنچه از «بصائر الدرّجات» از عبّاد بن سلیمان، از سعد، از علی بن ابی حمزه از عبد صالح علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: عِنْدِي مُصْحَفُ فَاطِمَةَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ.<sup>۱</sup>

«حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: در نزد من مصحف فاطمه می‌باشد که در آن چیزی از قرآن یافت نمی‌گردد.»

و در بعضی وارد است که: آن‌گفتار جبرائیل بوده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به خطّ خود می‌نوشتند؛ مثل روایت «بصائر الدرّجات» از حضرت صادق علیه السلام تا

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲۶، ص ۴۵، حدیث ۷۹ و «بصائر الدرّجات» ص ۴۲.

می‌رسد بدینجا که می‌گوید:

قَالَ لَهُ: فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟! فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتَبَحْثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِيدُونَ! إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا، وَقَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا، وَكَانَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَيَطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ يَكْتُبُ ذَلِكَ. فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

«راوی به آنحضرت گفت: پس مُصْحَفُ فاطمه کدام است؟!»

حضرت پس از سکوت طولی گفتند: شما بحث می‌کنید از چیزهایی که برای شما فایده دارد و خواستش لازم است، و از چیزهایی که برای شما فایده ندارد و سؤال آن برای شما ضرورتی ندارد! فاطمه علیها السلام پس از پدرش هفتاد و پنج روز در دنیا مکث نمود، و بر فراق پدر غصه و حُزن شدیدی بر او عارض می‌گشت، و جبرائیل علیها السلام به نزد او می‌آمد و تسلیت و دلداری و تعزیت خوبی بر فراق پدرش برای او می‌گفت، و جان فاطمه را خوشحال و بشاش می‌کرد، و از پدرش و محلّ پدرش به او خبر می‌داد و او را از آنچه پس از این بر ذُرّیه‌اش وارد می‌شود با خبر می‌ساخت، و علی علیها السلام آن را می‌نوشت. و این است مصحف فاطمه!

و در بعضی وارد است که: خداوند فرشته‌ای را می‌فرستاد و امیرالمؤمنین علیها السلام می‌نوشتند. مثل آنچه مجلسی از «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از حمّاد بن عثمان روایت می‌نماید که گفت: از حضرت صادق علیها السلام شنیدم که می‌فرمود:

تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ سَنَةَ ثَمَانِيَةٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ. وَذَلِكَ لِأَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَقُلْتُ: وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟!<sup>۱</sup>

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲۶، ص ۴۱، حدیث ۷۲. و «بصائر الدرجات» ص ۴۲.

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي عَنْهَا غَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا. فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ. فَقَالَ لَهَا: إِذَا أَحْسَتِ بِذَلِكَ وَ سَمِعَتِ الصَّوْتِ قَوْلِي لِي. فَأَعْلَمْتَهُ؛ فَجَعَلَ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ.

«زناده در سنه صد و بیست و هشتم ظهور می‌کنند، به علت آنکه من در مُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیها السلام نظر کردم. راوی می‌گوید: من گفتم: مُصْحَفِ فَاطِمَةَ کدام است؟!»

فرمود: خداوند تبارک و تعالی چون روح پیغمبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به سوی خود قبض نمود، بر فاطمه به قدری اندوه و غم وارد شد که غیر از خداوند عز و جل کس نداند. در این حال خداوند ملکی را فرستاد تا غم و غصه وی را تسلیت و آرامش بخشد و با او به گفتگو پردازد. فاطمه علیها السلام جریان حال خود را به علی علیه السلام عرضه داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام بدو گفت: چون احساس این امر را نمودی و صدای فرشته را شنیدی، مرا آگاه کن. فلذا فاطمه او را آگاه می‌کرد، و علی علیه السلام شروع کرد به نوشتن و هر چه را که می‌شنید، می‌نوشت تا به حدی که از آن مُصْحَفِی به وجود آمد.

راوی می‌گوید: سپس حضرت گفت: آگاه باشید که: در آن از علم حلال و حرام چیزی نمی‌باشد ولیکن در آن علم حوادث و وقایع آینده است.»

مجلسی در بیان خود آورده است: در «قاموس» گوید: أَحَسَّتْ و أَحْسَيْتُ و أَحَسْتُ باسین بدون تکرار که از شواذ تخفیف به شمار می‌آید، به معنی ظَنَنْتُ و وَجَدْتُ و أَبْصَرْتُ و عَلِمْتُ می‌باشد. وَالشَّيْءُ: وَجَدْتُ حِسَّهُ.<sup>۱</sup>

و در بعضی وارد است که: آن مصحف کلام خداست که آن را بر فاطمه

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۴، حدیث ۷۷. و «بصائر الدرجات» ص ۴۳.

فرومی فرستاد، و حضرت رسول املاء می نمود و حضرت امیرالمؤمنین -علیهم الصلوة والسلام أجمعین- با خطّ خود می نوشتند؛ مثل آنچه که مجلسی از «بصائر الدرجات» با سند متصل خود از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به اقوامی که نزد وی می آمدند و از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود باقی گذاشتند و به علی علیه السلام ردّ کردند، و از آنچه علی علیه السلام از خود باقی گذاشت و به حسن ردّ کرد، می پرسیدند، گفتند: **وَلَقَدْ خَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَنَا جِلْدًا مَا هُوَ جِلْدٌ جَمَالٍ وَلَا جِلْدٌ ثَوْرٍ وَلَا جِلْدٌ بَقَرَةٍ إِلَّا إِهَابٌ شَاةٍ، فِيهَا كُلُّ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى أُرْشُ الْخَدِشَ وَالظُّفْرَ.** و **خَلَفْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مُصْحَفًا مَا هُوَ قُرْآنٌ، وَلَكِنَّهُ كَلَامٌ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ أَنْزَلَهُ عَلَيْهَا، إِمْلَاءً رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.**

«و هر آینه تحقیقاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نزد ما پوستی را به یادگار گذاشت که آن پوست شتران نبود، و پوست گاو نر نبود، و پوست گاو ماده نبود مگر پوست دَبّاغی نشده گوسپندی بود که در آن تمام چیزهائی که بدان نیاز است حتّی غرامت و دیه خراش پوست و ناخن وجود دارد.

و فاطمه علیها السلام از خود به یادگار گذاشت مصحفی را که قرآن نبود، ولیکن از کلام خداوند بود که آن را بر فاطمه فرورفستاده بود. آن املاء رسول الله و خطّ علی علیه السلام بود.» مجلسی در بیان خود دارد: فیروزآبادی گفته است: **إِهَابٌ** بر وزن **كِتَابٌ** عبارت است از پوست یا پوست دَبّاغی نشده. و مراد از رسول الله در اینجا جبرئیل علیه السلام می باشد.<sup>۱</sup> این از جهت املاء کننده مصحف فاطمه؛ و اما از جهت متن و مُفاد، در روایات وارده دیدیم که: قرآن نیست و از حلال و حرام نیست، فقط راجع به حوادث و وقایعی است که در آینده تحقّق می پذیرد، و موجب تسلیت و آرامش خاطر آن

۱- همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵، و از طبع حیدری ص ۴۱ و ص ۴۲ حدیث ۷۳. و «بصائر الدرجات» ص ۴۲ و ۴۴.



مُخَدَّرَةٌ سدره نشین ، بی‌بی دو عالم می‌گردد.

چنانکه مجلسی از «بصائرالدرجات» با سند خود روایت می‌کند از ولید بن صبیح که گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام گفتند: يَا وَلِيدُ! اِنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیها السلام قُبَيْلَ فَلَمْ اَجِدْ لِبَنِي فُلَانٍ فِيهَا اِلَّا كُفْبَارِ النَّعْلِ.<sup>۱</sup>

«ای ولید، من نظر کردم در مصحف فاطمه علیها السلام قدری جلوتر از این وقت، و نیافتم در آن برای بنی فلان اثری را مگر مانند گرد روی کفش!»

آیه الله سید محسن امین عاملی درباره مصحف فاطمه علیها السلام چنین انشاء نموده‌اند: ذکر مُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیها السلام در اخبار اهل البیت علیهم السلام مکرراً آمده است. از «ارشاد» مفید، و «احتجاج» طبرسی در حدیثی وارد است که:

كَانَ الصَّادِقُ علیه السلام يَقُولُ: وَ اِنَّ عِنْدَنَا الْجَعْفَرَ الْاَحْمَرَ وَ الْجَعْفَرَ الْاَبْيَضَ وَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ (إلى ان قال:): وَ اَمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیها السلام فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ وَ اَسْمَاءٍ مَنْ يَمْلِكُ اِلَى اَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ - الحدیث.

«حضرت صادق علیه السلام این طور می‌گفتند: و حَقّاً در نزد ما جعفر أحمر و جعفر أبيض و مُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیها السلام می‌باشد (تا آنکه می‌گوید:): و اما مصحف فاطمه علیها السلام پس در آن است حوادث و وقایعی که بعداً پیشامد می‌کند، و اسامی کسانی که سلطنت می‌نمایند تا زمانی که قیامت بر پا گردد» - تا آخر حدیث.

در اینجا مرحوم امین اخبار وارده درباره این مصحف را به طور تفصیل از «بصائر الدرجات» و غیره نقل می‌کند که در پایانش این روایات را می‌آورد که:

از «بصائر» با سند خود از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می‌گفت: مَا مَاتَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام حَتَّى قَبِضَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ. «حضرت باقر علیه السلام نمرندند مگر آنکه مصحف فاطمه را اخذ نمودند.»

و از «بصائر» از عبدالله بن جعفر، از موسی بن جعفر، از وشاء، از ابو حمزه، از

۱- همین مصدر، ص ۲۸۶، واز طبع حیدری ص ۴۸، حدیث ۹۱. و «بصائرالدرجات» ص ۴۴.

حضرت ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که فرمود: **مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا فِيهِ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، وَإِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ أَلْقَى عَلَيْهَا بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا.**

«از کتاب الله در مصحف فاطمه چیزی نیست؛ و آن عبارت است از چیزی که بعد از رحلت پدرش - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا - بر وی إلقا شده است.»

و پوشیده نماند که: در این احادیث با قسم و سوگند مؤکد نفی کرده‌اند که چیزی از قرآن در مصحف فاطمه باشد. و ظاهراً علتش آن است که: به سبب آنکه نام آن «مصحف فاطمه» بوده است، این تسمیه موهم آن است که: آن یکی از نسخ مصاحف شریفه باشد. و با عبارت: چیزی از قرآن در آن نمی‌باشد، این توهّم و پندار را ردّ کرده‌اند.

و جُلّ این احادیث از اینکه این مصحف چه چیز را در برداشته است ساکت می‌باشند؛ و در بعضی از آنها وارد است که: **لَيْسَ فِيهِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ.** بنابراین، این حدیث تفسیر آن را نموده است؛ و در بعضی وارد است که: **إِنَّ فِيهِ وَصِيَّتَهَا.** «وصیّت حضرت فاطمه در آن بوده است.» و شاید وصیّتنامه یکی از محتویاتش بوده است.

از این گذشته، بعضی از آنها دلالت دارد بر آنکه: آن املاء رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خطّ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده است.

و بعضی دلالت دارد بر آنکه: آن عبارت است از آنچه جبرائیل پس از موت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کرده است.

و در «بحار الأنوار» گوید: مراد از رسول الله جبرائیل می‌باشد.

اینجا مرحوم امین می‌گوید: بنابراین تنافی میان روایات از بین می‌رود، ولیکن این تعبیر بعید است، چرا که در عادت نمی‌بینیم از جبرائیل تعبیر به رسول الله شده باشد اگر چه جبرائیل از جمله رسولان الهی می‌باشد. و بنابراین بهتر است آنکه بگوئیم: مصحفهای فاطمه دو عدد بوده‌اند: یکی به املاء رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خطّ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، و دیگری از حدیث جبرائیل عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و أنا أقول: چه اشکال دارد که مصحف واحدی بوده باشد به خط علی علیه السلام؛ غایة الأمر مقداری از آن به املاء رسول اکرم در زمان حیاتش، و مقداری از آن از حدیث جبرئیل پس از مماتش؟! و این تقریب از جهاتی مناسبتر به نظر می‌رسد. سپس مرحوم امین فرموده است: هیچ استبعاد و استنکاری نیست در آنکه: جبرئیل با حضرت زهراء - سلام الله علیها - حدیث کند و آن را علی علیه السلام بشنود و بنویسد در کتابی که بر آن مصحف فاطمه اطلاق شده باشد، پس از آنکه مؤثقیین از اصحاب ائمه علیهم السلام این معنی را روایت نموده باشند. و گویا من کسی را که این را استنکار کند و یا استبعاد نماید، یا آن را غلو بشمارد، از انصاف خارج می‌بینم. چگونه در قدرت خداوند تعالی شک دارد؟ و یا در اینکه مانند بضعه مصطفی: زهرائی اهلیت برای مثل این گونه کرامت را داشته باشد؟ یا در صحت تحقق آن بعد از آنکه مؤثقیین از راویان آن را از ائمه هدی از ذریه زهرا روایت کرده باشند؟!

و تحقیقاً از این نوع کرامت عظیمه برای آصف بن برخیا و زبیر سلیمان علیه السلام همان طور که قرآن کریم خبر داده است، واقع گردیده است. و او نزد خداگرامی‌تر از آل محمد نبود، و نه سلیمان گرامی‌تر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم. و کتاب عزیز خبر داده است از مادر موسی به قول خدا: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ - الآية<sup>۱</sup> «و ما به سوی مادر موسی وحی فرستادیم که: موسی را شیر بده» - تا آخر آیه.

و ابن خلدون می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که گفت: إِنَّ فِيكُمْ مُحَدَّثِينَ! «در میان شما کسانی می‌باشند که ملائکه با آنها سخن می‌گویند!» و صاحب «ارشاد الساری» از بعضی صحابه روایت کرده است که: كُنْتُ أُحَدِّثُ

۱- آیه ۷ از سوره ۲۸: قَصَص.

حَتَّىٰ اَكْتَوَيْتُ.<sup>۱</sup> «حال من چنین بود که فرشتگان را بدون آنکه ببینم با من سخن می‌گفتند، تا به جائی که افتخار می‌کردم به آنچه در من وجود نداشت!»  
و اینکه بعضی از صالحین خضر را دیده بودند که عمر بن عبدالعزیز را تسدید می‌کرد بدون آنکه سایر مردم او را ببینند؛ همچنانکه به تمام این مسائل از غیر طریق شیعه اشاره شد.

و صاحب «سیره حَلَبِيَّة» و غیر او روایتی نموده‌اند که حاصلش آن است که: بعد از رحلت پیغمبر ﷺ جبرائیل برای تعزیت و تسلیت به سوی اهل بیت علیهم السلام می‌آمد. آنان صدای او را می‌شنیدند ولی شخص او را نمی‌دیدند.

آیا این حقایق رفع استبعاد صدور کرامات از بَضْعَةُ النَّبِيِّ ﷺ وَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْ سَائِرِ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ نمی‌نماید؟!<sup>۲</sup>

شیخ الإسلام ابراهیم بن محمد بن مؤید حَمُوئی در کتاب نفیس و گرانقیمت خود: «فرائد السَّمَطِينَ» روایتی را نقل می‌کند که منطبق با محتوی و مضمون مندرجات مصحف فاطمه سلام الله علیها می‌باشد؛ فلماذا ما آن را در اینجا که بحث از آن مصحف شریف می‌باشد ذکر می‌نمائیم.

وی در عنوانی بدین عبارت: [أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا بِكِتَابَةِ مَا يُمْلِيهِ عَلَيْهِ ثُمَّ بَيَانُ بَرَكَاتِ الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ أَنَّ أَوْلَهُمْ هُوَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ وَ أَنَّ الْأُمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وُلْدِهِ] می‌گوید:

۵۲۷ - خبر داد به من سید نسابه جلال‌الدین عبدالحمید، از پدرش امام شمس‌الدین شیخ الشرف فخار بن معد موسوی، از شاذان بن جبرئیل قمی، از جعفر ابن محمد دوریستی، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه<sup>۳</sup> که او گفت:

۱- اَكْتَوَيْتُ: تَمَدَّحَ نَفْسَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ. تَمَدَّحَ: افْتَخَرَ بِمَا لَيْسَ عِنْدَهُ.

۲- «أعيان الشيعة» طبع ثانی، مطبعة ابن زیدون دمشق سنة ۱۳۶۳، قسمت أول از جلد اول، ص ۳۵۳ تا ص ۳۵۸.

۳- در تعلیقه گوید: این حدیث را صدوق در «أمالی» خود ص ۳۵۹ از طبع نجف در حدیث

خبر داد به ما پدرم، گفت: حدیث کرد برای ما سعد بن عبدالله، گفت: حدیث کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابوطیفیل:

عن أبي جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَكْتُبْ مَا أَمَلِي عَلَيْكَ!

قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ؟!

فَقَالَ: لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ وَ قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَكَ أَنْ يُحَفِّظَكَ وَ

لَا يُنْسِيكَ ۱ وَ لَكِنْ اكْتُبْ لِشُرَكَائِكَ!

قَالَ: قُلْتُ: وَ مَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟!

قَالَ: الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِكَ، بِهِمْ يُسْقَى أُمَّتِي الْغَيْثَ، وَ بِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَ بِهِمْ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ، وَ بِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ.

وَ هَذَا أَوْلَهُمْ - وَ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ، ثُمَّ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ

عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهِ. ۲

«از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: بنویس آنچه را که من بر تو املاء می‌کنم. عرض کرد: ای پیغمبر خدا! می‌ترسی از من که نسیان کنم؟! فرمود: من از نسیان تو نگران نمی‌باشم؛ چرا که از خدای عزوجل خواسته‌ام که حافظه‌ات را نگه دارد و نگذارد چیزی در تو دستخوش فراموشی گردد! ولیکن برای

اول از مجلس ۶۳ روایت کرده است و در آن لفظ: «أُنْبَأْنَا أَبِي» نیست.

۱- در تعلیقه گوید: برای صدر این حدیث شواهد بسیاری است در تفسیر قوله تعالی: «وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» آیه ۱۲ از سوره الحاقه از کتاب «شواهد التنزیل» ج ۲، ص ۲۷۲، و در باب ۶۹ از کتاب «غایة المرام» ص ۳۶۶.

۲- «فرائد السمطين» للحمّوئی که از اعلام قرن هفتم و هشتم و متولد در سنه ۶۴۴ و متوفی در سنه ۷۳۰ هجریه بوده است، جلد دوم، باب پنجاهم، ص ۲۵۹.

شرکایت بنویس!

می‌گوید: عرض کردم: ای پیغمبر خدا! شرکای من کیانند؟!

فرمود: امامان پس از تو! به واسطه ایشان است که امّت به باران سیراب می‌شوند، و به واسطه ایشان است که دعایشان مستجاب می‌گردد، و به واسطه ایشان است که خداوند بلا را از آنها برمی‌گرداند، و به واسطه ایشان است که رحمت خدا از آسمان فرود می‌آید.

و این است اوّل آنها - و اشاره کرد با دستش به حسن، و پس از آن اشاره کرد با دستش به حسین علیه السلام، و سپس رسول خدا - علیه و آله السلام - فرمود: امامان از اولاد او.»

از آنجائی که کتاب «جامعه» غالباً در احکام حلال و حرام بوده است، و کتاب جفر در استخراج وقایع با کلیّات رموز، و مصحف فاطمه برای ذکر وقایع و حوادث آینده به خاطر تسلی حضرت زهراء - سلام الله علیها - می‌توان حدس زد که: این مطالب را حضرت امیر به دستور پیامبر در مصحف فاطمه - سلام الله علیهم اجمعین - کتابت نموده‌اند.

شیخ محمد جواد مغنّیه درباره مصحف فاطمه بحثی مفصّل می‌کند و از اشتباه عمدی و نسبت‌های ناروائی که علمای عامّه غالباً به شیعه می‌دهند، و در اینجا از تشابه اسمی مصحف سوء استفاده نموده، به شیعه نسبت داده‌اند که: مراد از مصحف فاطمه، قرآنی است که او داشته است غیر از قرآن متعارف، بسیار رنج برده است و اثبات کرده است که تحریف قرآن گرچه به کلمه یا حرف واحدی باشد، چه از ناحیه زیادتی، و یا نقصان، و یا تغییر در نزد شیعه و علمای شیعه محکوم است؛ و بالأخص مطالب شیخ أبوزهره عالم سنّی مذهب مصری معاصرش را مورد خطاب قرار داده و مستدلاً اتهامات وی را دفع می‌نماید، در خاتمه آن می‌گوید: أبوزهره در کتاب «المذاهب الإسلامیّة» ص ۲۱ تصریح کرده است که: آن خلافی که نتیجه استنباط باشد محمود العاقبة و حسن النّتیجه می‌باشد. بنابراین آیا این حُسن

اختصاص به علمای طائفه‌ای غیر از طائفه دیگر دارد؟! و پس از آن می‌گوید: و بعد از این درنگ کوتاه با شیخ ابو زهره برمی‌گردیم به سوی بحث از مصحف فاطمه، زیرا که در اخبار اهل بیت ذکر آن و تفسیر آن وارد شده است، که آن از املاء رسول خدا بر علی بوده است. امام صادق علیه السلام گوید: **عِنْدَنَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، أَمَا وَاللَّهِ مَا فِيهِ حَرْفٌ مِنَ الْقُرْآنِ، وَلَكِنَّهُ مِنْ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطِّ عَلِيٍّ.**

سید امین در «اعیان» قسم اول از ج ۱، ص ۲۴۸ می‌گوید: نفی امام صادق از اینکه در آن چیزی از قرآن نبوده است به جهت آن است که: نام آن «مصحف فاطمه» می‌باشد. این نام چون **مُوهِم** آن است که: این مصحف یکی از مصاحف شریفه بوده باشد لهذا امام نفی این ایهام را کرده است.

و در کتاب «کافی» آمده است که: منصور نامه‌ای نوشت و از فقهای مدینه در مسأله‌ای از زکاة سؤال کرد؛ هیچ یک از آنها نتوانست پاسخ آن را بدهد مگر امام صادق. و چون از وی سؤال شد: از کجا این مسأله را به دست آوردی؟! گفت: از کتاب فاطمه.<sup>۱</sup>

بنابراین مصحف فاطمه کتابی مستقل بوده است، و قرآن نبوده است. علیهذا نسبت تحریف به امامیه بر اساس قولشان به مصحف فاطمه، جهل و افتراء می‌باشد.

و سزاوار آن است که نسبت این قول را به کسانی داد که گمان دارند: عائشه دارای قرآنی بوده است که در آن زیادهایی از این قرآن بوده است.

جلال الدین سیوطی در کتاب «اثنان» ج ۲، ص ۲۵، طبع حجازی قاهره بدین

۱- کیفیت محاسبه حضرت صادق علیه السلام را با خصوصیات آن مرحوم سید محسن امین در «اعیان الشیعة» قسمت اول از ج ۱، ص ۳۵۸ و ص ۳۵۹ از کلینی در «کافی» ذکر نموده است، و ما به جهت رعایت اختصار از آن محاسبه دقیق و منطقی، ضمن بیان او در طی مصحف فاطمه خودداری نمودیم.

حرف تنصیص دارد: **قَالَتْ حَمِيدَةُ بِنْتُ أَبِي يُونُسَ: قَرَأَ أَبِي وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً فِي مُصْحَفِ عَائِشَةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَعَلَى الَّذِينَ يُصَلُّونَ الصُّفُوفَ الْأُولَى.»**

«حقاً خداوند و فرشتگان او درود می‌فرستند بر پیغمبر؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید درود بفرستید بر او و تسلیم صرف او باشید، و درود بفرستید بر کسانی که در صفهای اول نماز می‌خوانند.»<sup>۱</sup>

آیا نمی‌بینی چگونه سنیها غیر خودشان را متهم می‌کنند به اتهامی که خودشان بدان سزاوارترند به تمام معنی الکلمه؛ همان طور که در مسأله جفر و مسأله ایحاء و إلهام و غیر آنها همین کار را نموده و اتهاماتی زده‌اند که خودشان بدان اولی و آنسب می‌باشند؟!

و در پایان، غرض من در این فصل، و در فصول سابقه این بود که: به صورت مستند و بر اساس مدارک مکتوب ثابت نمایم که: چیزی نزد شیعه امامیه نیست مگر آنکه اصل و ریشه‌ای برای آن به طور تفصیل یا اجمال در نزد اهل سنت وجود دارد، یا منطوقاً و یا مفهوماً، و بنابراین وجهی برای طعن أبوزهره و متقدمین بر او و متأخرین از او به نظر نمی‌رسد مگر تعصب و تأکید بر انقسام و افتراق.

مرحوم مغنیه اینجا در تعلیقه می‌گوید: من چون در هنگام تحریر این کتاب برای تعیین مصادر، در کتابخانه‌های تجارته و غیر آنها بحث و تفتیش به عمل می‌آوردم، به دست من کتابی رسید که اسمش «حَرَكَاتُ الشَّيْعَةِ الْمُتَطَرِّفِينَ وَ أَثْرُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ وَ الْأَدَبِيَّةِ لِمُدْنِ الْعِرَاقِ إِبَانَ الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ الْأَوَّلِ» بود، و مؤلفش محمد جابر عبدالعال مدیر الشؤون الاجتماعية بجامعة القاهرة بود. او در این کتاب عیناً

۱- حقیر گوید: این آیه مسلماً از مجعولات عائشه می‌باشد چون دید که در قرآن صلوات بر پیامبر نازل شد و کیفیت آن را که تعلیم فرمود، صلوات بر آل محمد را ضمیمه نمود و ابوبکر سرش بی کلاه ماند. چون نمی‌توانست اضافه کند: «وَعَلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ» لهذا چون ابوبکر پیوسته در صف اول نماز می‌خواند، او این صلوات را به جمیع نمازگزاران صف اول تعمیم داد تا کلاهی هم از این نمد برای پدرش ابوبکر نصیب گردد.



مانند شتر شب‌کور که به راه افتد و پیوسته زمین خورد و برخیزد در این کتاب شب‌کور و هرزه‌رو گردیده بود. تمام این کتاب را مشحون به کذب و افتراء نموده بود که البته این مقام و شأن دروغ و اتهام از بسیاری از اسلاف و نیاکان وی به او رسیده است.

ولیکن گفتاری را که در مقدمه آورده بود، و از فَلَائِتِ قَلَمِش تراوش کرده و بخواهی و نخواهی ذکر کرده بود این بود که: «إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ بَيْنَ أَهْلِ السُّنَّةِ مَنْ تَعَصَّبَ عَلَى الشَّيْعَةِ وَ أَمْعَنَ فِي ذَلِكَ إِمْعَانًا جَعَلَهُ يَرْمِيهِمْ دُونَ تَثْبُتٍ بِاتِّهَامَاتٍ يَتَبَيَّنُ لِدَى الْعَيْنِ الْبَصِيرَةِ أَنَّهَا بَاطِلَةٌ أَمْلَاهَا التَّعَصُّبُ وَ التَّشَاخُضُ الْمَذْهَبِيُّ»<sup>۱</sup>.

«ما حقاً و تحقیقاً می‌دانیم که در میان اهل سنت کسانی هستند که بر علیه شیعه تعصب ورزیده‌اند و به قدری در این امر مبالغه کرده و به نهایت رسیده و راه دور و درازی را پیموده‌اند که بدون تحقیق و تفحص و تثبیت، آنان را به اتهاماتی متهم ساخته‌اند که برای هر صاحب چشم بینائی روشن است که آنها اتهامات باطلی می‌باشد که از روی تعصب و کینه مذهبی املا گردیده است.»

مستشار عبدالحلیم جندی نیز گوید: و از میراث علمی نزد شیعه کتابی است که مصحف فاطمه نامیده می‌شود. از حضرت صادق حدیث کرده‌اند چون از مصحف فاطمه از او سؤال شد، گفت: إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ قَدْ دَخَلَهَا حُزْنٌ عَلَى أَبِيهَا. وَ كَانَ جَبْرِيلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ ذَلِكَ. فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ!

بنابراین، این مصحف، مصحفی به معنی خاص آن نمی‌باشد که مراد کتاب الله

تعالی باشد، بلکه آن عبارت است از یکی از مُدَوَّنَات<sup>۲</sup>.

۱- «الشَّيْعَةُ فِي الْمِيزَانِ» قسمت اول: «الشَّيْعَةُ وَ التَّشْيِيعُ» ص ۵۷ تا ص ۶۲، و طبع مستقل «الشَّيْعَةُ وَ التَّشْيِيعُ» ص ۵۹ تا ص ۶۳.

۲- «الإمام جعفر الصادق» جمهورية مصر العربية، المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، طبع قاهره سنة ۱۳۹۷، ص ۲۰۰.

باید دانست که: مصحف فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ غیر از لوح فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ می باشد. لوح فاطمه به املاء رسول الله و خطّ امیرالمؤمنین - علیهما الصلوة والسلام - نبود بلکه لوحی بود زمردین که از آسمان فرود آمده بود و در آن اسامی و مشخصات ائمه طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مکتوب بوده است.

شرح و تفصیل آن را در «فرائد السمّطین» بدین گونه ذکر کرده است:

[در حدیث لوحی که خداوند در آن نوشت - یا بعضی از کرام کاتبین خود را امر نمود تا در آن بنویسند - اَسْمَاءُ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ خُدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را سپس آن را به پیغمبر هدیه نمود، و پیغمبر آن را به اُمِّ الْأَوْصِيَاءِ - صلوات الله علیها - هدیه کرد.]

۴۳۲- خبر دادند به من مشایخ گرامی: سیّد امام جمال الدّین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ الإِسْلَامِ احمد بن طاووس حسنی، و سیّد امام نَسَابَه جلال الدّین عبدالحمید بن فَخَّار بن مَعْد بن فَخَّار موسوی؛ و علامه زمان نجم الدّین ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید که همه از اهل حِلّه می باشند رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ به واسطه کتابت، از سیّد امام شمس الدّین شیخ الشَّرَف فَخَّار بن مَعْد بن فَخَّار موسوی، از شاذان بن جبرئیل قمی، از جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش، از ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی<sup>۱</sup> رضی الله عنهم که گفت: حدیث کرد پدرم و محمّد بن الحسن رضی الله عنهما که گفتند: حدیث کرد برای ما سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر حَمِیری جمیعاً از ابو الخیر<sup>۲</sup> صالح بن ابی حَمَاد، و حسن بن طریف جمیعاً از بَکَر بن صَالِح؛

و حدیث کرد برای ما پدرم و محمّد بن موسی بن متوکل، و محمد بن علی

۱- معلق کتاب در تعلیقه گوید: این روایت را در باب ۲۸ از کتاب «إكمال الدّین» ص ۱۷۹ ط ۱ و ص ۳۰۱ ط ۳، و أيضاً در حدیث دوّم از باب ششم از کتاب «عیون اخبار الرّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ» ص ۳۴، و أيضاً شیخ طوسی با سند دیگر در جزء ۱۱ از «أمالی» خود، ج ۱، ص ۲۹۷ روایت کرده اند.  
۲- حاشیه طبع اوّل از کتاب «إكمال الدّین» نیز همین طور است، ولیکن به دنبال آن به «خ ل» آورده است و در متن آن: «از ابوالحسن صالح بن ابی حماد...» ذکر کرده است. [تعلیقه]

ماجیلویه، و احمد بن علی [ابن ماجیلویه و احمد بن علی] بن ابراهیم، و حسن بن ابراهیم بن ناتانه<sup>۱</sup>، و احمد بن زیاد همدانی رضی الله عنهم؛ گفتند: حدیث کرد برای ما علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از بکرین صالح از عبدالرحمن بن سالم، از ابوبصیر از حضرت ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ که گفت: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: من به تو حاجتی دارم، هر وقت برایت سهل و آسان است من تنها با تو باشم و از آن حاجت بپرسم؟!

جابر گفت: هر وقت شما میل دارید! پدرم با وی خلوت نمود و به او گفت: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِي أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أَنْ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبًا!

«ای جابر خبر بده به من از لوحی که آن را در دستهای مادرم فاطمه بنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دیدی، و از آنچه وی به تو خبر داده است که در آن لوح مکتوب بوده است!»

جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من وارد شدم بر مادرت فاطمه در حیات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تا او را بر ولادت حسین تهنیت گویم؛ دیدم در دستش لوحی سبزفام بود و پنداشتم که زمرد می‌باشد، و دیدم در آن نوشته‌ای بود سپید شبیه نور خورشید. عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد ای دختر رسول الله! این لوح چیست؟! فرمود: این لوحی است که خداوند - جَلَّ جلاله - آن را به رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هدیه کرده است؛ در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرانم و اسامی اوصیاء از پسرانم می‌باشد. آن را پدرم به من عطا نموده است تا مرا بدان بشارت دهد.<sup>۲</sup>

جابر عرض کرد: مادرت فاطمه آن را به من داد، من آن را خواندم، و از روی آن

۱- در نسخه سید علی نقی و متن «إكمال الدین» این طور آمده است. اما در حاشیه آن از «خ ل» و مانند آن در نسخه طهران از «فرائد السمطين»: «والحسين بن ابراهيم ناتانه» وارد شده است. [تعلیقه]

۲- عبارت متن «لبیشرنی بذلك» است که بدین عبارت ترجمه شد، و اما در نسخه «إكمال الدین» «لبیشرنی بذلك» آمده است. یعنی مرا بدان مسرور سازد. [تعلیقه]

برای خودم نسخه برداشتم.

پدرم فرمود: **فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟!**

«آیا برای تو مقدور است ای جابر که آن را به من عرضه بداری؟!»

جابر عرض کرد: آری. پس پدرم با جابر رفتند تا به منزل جابر رسیدند، و جابر برای پدرم بیرون آورد صحیفه‌ای را از رَقِّ (پوست نازکی که برای نوشتن آماده می‌ساختند).

پس [پدرم به جابر] فرمود: **يَا جَابِرُ! انْظُرْ إِلَى كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ عَلَيْكَ! فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا. ۱ فَقَالَ: قَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي رَأَيْتُهُ هَكَذَا فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:**

«ای جابر! به نوشته‌ات نگاه کن تا من برای تو بخوانم! جابر در نسخه‌اش نگاه کرد و پدرم از نزد خود می‌خواند؛ یک حرف پدرم با یک حرف لوح مخالف نبود. حضرت صادق فرمود: جابر گفت: من به خدا سوگند یاد می‌کنم که این طور دیدم که در لوح نوشته شده بود:»

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ [الْحَكِيمِ] لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. عَظُمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي، وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي، وَ لَا تَحْجِدْ الْآئِي، فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَ مُذِلُّ الظَّالِمِينَ [و مَبِيرُ الْمُتَكَبِّرِينَ] وَ دِيَانُ الدِّينِ. إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي [أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لِأَعْدَابِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.**

**فَيَأَيُّ فَاعْبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا**

۱- غیر از آنچه مابین معقوفات آمده است، عبارت اصل می‌باشد و در «اکمال الدین» بدین عبارت است: «فقال له: یا جابر! انظر أنت فی کتابک لأقرأه أنا علیک. فنظر جابر فی نسخه فقرأه علیه **أبي** [تعلیق] فوالله ماخالف حرف حرفاً. قال جابر: فإني أشهد بالله أنني هكذا رأيت في اللوح مكتوباً.»

جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا!

وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِسِبْطِيكَ  
بَعْدَهُ وَ سِبْطِيكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ!  
فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ.  
وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ  
مَنْ اسْتَشْهَدَ، وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً.  
جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ.  
بِعِزَّتِهِ أَثِيبُ وَ أَعَاقِبُ.  
أَوْ لَهُمْ [عَلِيٌّ] سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَاءِ الْمَاضِينَ (كذا).  
وَ ابْنُهُ شَبِيهُ<sup>۱</sup> جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ لِعِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحُكْمِي.<sup>۲</sup>  
سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ؛ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَكْرَمَنِّ مَثْوَى  
جَعْفَرٍ، وَ لِأَسْرَنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ.  
وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى، وَ لِأَتِيحَنَّ [ظ] بَعْدَهُ فِتْنَةً عَمِيَاءَ حِنْدِسَ<sup>۳</sup>، لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي  
لَا يَنْقَطِعُ، وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى، وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَشْقُونَ.  
أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ [فَقَدْ] جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى  
عَلَيَّ.

وَ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي.  
إِنَّ الْمُكْذَبَ بِالثَّامِنِ مُكْذَّبٌ بِجَمِيعِ أَوْلِيَائِي.<sup>۴</sup>

۱- این طور در عبارت اصل وارد است اما در «اکمال الدین»: «و ابنه سَمِي جَدِّهِ الْمَحْمُودِ»  
می باشد و در حاشیه آن: «و ابنه شبه خ ل» است.

۲- این طور در اصل وارد است و اما در «اکمال الدین»: «لِحکمتی» می باشد.

۳- در تعلیقه گوید: این طور در اصل آمده است. و در «اکمال الدین» این طور وارد است:  
«وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ فَتَاهُ لِأَنَّ حِفْظَهُ فَرَضٌ لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّةٌ لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا». و أقول:  
الْحِنْدِسُ: اللَّيْلُ الشَّدِيدُ الظَّلْمَةِ. ج حِنَادِس.

۴- ظاهراً همین است که موافق است با عبارت «اکمال الدین» مگر آنکه در آن است: «بِكُلِّ

وَعَلِيٌّ وَلِيٌّ وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ أَضْعَ عَلَيَّ [عَاتِقَهُ] أَعْبَاءَ النَّبُوَّةِ، وَ أَمْنَحُهُ بِالْإِضْطِلَاعِ [بِهَا]، يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ [ذُو الْقَرْنَيْنِ] إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.

حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَقْرَبِّ عَيْنِهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ وَارِثُ عِلْمِي وَ مَعْدِنُ حُكْمِي<sup>۲</sup> وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي.

فَجَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَاوَاهُ، وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ.<sup>۳</sup> وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَيَّ وَ خِيِي.

وَ أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ.

ثُمَّ أَكْمَلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ وَ سَيْدَلُ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ، وَ يَتَهَادُونَ رُؤُوسَهُمْ كَمَا يَتَهَادُونَ رُؤُوسَ التُّرْكِ وَ الدِّيلِمِ<sup>۴</sup>، فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جِلِينَ، تُصْبِغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ [وَ يَنْسَأُ] الْوَيْلُ وَ الرَّيْنُ فِي نَسَائِهِمْ.<sup>۵</sup>

أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدَسَ (كَذَا)، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَ أَرْفَعُ الْأَصَارَ وَ الْأَغْلَالَ.<sup>۶</sup>

أولیائی» و در هر دو اصل من این طور است: «إِنَّ الْمَكْذُوبَ بِالثَّلَاثَةِ...» [تعلیقه]

۱- و مثل آن در متن «اکمال الدین» است و در حاشیه آن: «وَأَمْتَحِنُهُ خ ل» می باشد. [تعلیقه]

۲- در هر دو اصل چنین است و در «اکمال الدین»: «حکمتی» می باشد. [تعلیقه]

۳- این است ظاهر موافق با «اکمال الدین». اما در دو اصل: «فَجَعَلْتُ الْجَنَّةَ ... أَهْلَ بَيْتِي» می باشد. رجوع نمایند به حدیث ۲ از باب ۶ از «عیون اخبار الرضا» ص ۳۴ و جزء ۱۱ از «أمالی» طوسی ج ۱، ص ۲۹۷. [تعلیقه]

۴- این طور در دو اصل من است، و در «اکمال الدین»: «و سَتَدَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَ يَتَهَادُونَ

[و يتهادى خ ل] رُؤُوسَهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسَ التُّرْكِ وَ الدِّيلِمِ» می باشد. [تعلیقه]

۵- آنچه در میان معوقین آمده است در اینجا و در آنچه گذشت مأخوذ می باشد از کتاب

«اکمال الدین». و در آن همچنین وارد است که: «تصبغ الأرض من دمائهم...» [تعلیقه]

۶- در «اکمال الدین» نیز همین طور است، ولی در نسخه‌ای از همان کتاب - چنانکه در

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

«به اسم الله که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است. این کتابی است از نزد خداوند عزیز و حکیم،

برای محمدنور او، و سفیر او، و حجاب او، و دلیل او. این کتاب راروح الامین از نزد پروردگار عالمیان فرود آورده است.

عظیم بشمار ای محمد اسماء مرا، و سپاس بگزار نعمتهای مرا، و انکار مکن آلاء مرا! به علت آنکه حقاً و حقیقهً منم الله. هیچ معبودی نیست مگر من. شکننده و خرد کننده جبارانم و به ذلت و سرافکننده درآورنده ظالمان [و نابود سازنده متکبران] و شدیداً به حساب رسنده و حکم نماینده و جزا و پاداش دهنده روز بازپسین.

حقاً و حقیقهً منم الله. هیچ معبودی نیست مگر من. کسی که امید و چشمداشت به غیر فضل من داشته باشد [یا] و از غیر عدل من بهراسد چنان او را عذاب کنم که احدی از عالمیان را آن گونه عذاب نکرده باشم.

پس فقط مرا عبادت کن! و فقط بر من توکل نما! من حقاً و حقیقهً پیامبری را برنینگیختم که ایام وی را به کمال و تمام رسانیده باشم و وی مدتش سپری گردد، مگر آنکه برای او وصیی قرار دادم.

و حقاً و حقیقهً من تو را بر تمامی پیغمبران برتری بخشیدم، و وصی تو را بر تمامی اوصیاء فضیلت دادم.

و بعد از او تو را به دو بچه شیرت و دو نواده دختری ات: حسن و حسین گرامی داشتم.

پس حسن را پس از انقضای دوران پدرش معدن علم خودم قرار دادم. و حسین را خزانه دار وحی خودم نمودم، و با شهادت معزز و مکرم کردم، و

هامش آن آورده - چنین است: «و أرفع القيود والأغلال». [تعلیقه]

سعادت را پایان امر او ساختم. پس او برترین مردی است که به درجه شهادت نائل گردیده است، و در مرتبه و مقام دارای رفیع‌ترین درجه شهیدان می‌باشد. من کلمه تامّه خودم را با وی قرار دادم، و حجّت بالغه‌ام را نزد او نهادم. با عترت اوست که من پاداش می‌دهم، و ثواب و عذاب را مشخص می‌گردانم. اوّل آنها [علی] سیّد و آقای عبادت کنندگان، و زینت اولیای گذشته است. و پسرش شبیه جدّ محمودش می‌باشد محمّد، شکافنده علم من و معدن حکم من می‌باشد.

البته بزودی آنان که در جعفر شک نمایند به هلاکت می‌رسند. ردّ کننده او ردّ کننده من است. این گفتاری است که از من محقق است. هر آینه البته من جایگاه وی را گرامی می‌دارم و او را در میان پیروانش و یارانش و اولیائش خشنود و خرسند می‌کنم.

و پس از او موسی را برگزیدم، و البته مهیّا و ساخته و آماده می‌کنم (ظ) پس از او فتنه کور و کورکننده و امتحان ظلمانی و تاریک را همچون شب تار؛ چرا که ریسمان امر و فرض من پاره نمی‌گردد، و حجّت من پنهان نمی‌شود، و اولیای من ناکام و بدبخت نمی‌گردند.

آگاه باشید! هر کس که یکی از ایشان را انکار نماید [تحقیقاً] نعمت مرا انکار کرده است، و هر کس که آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد تحقیقاً بر من افترا بسته است. و وی بر افترا بندگان و منکران پس از سپری شدن دوران بنده‌ام موسی که حبیب من است و انتخاب شده و اختیار شده من.

آن کس که هشتمین آنها را تکذیب کند تمامی اولیای مرا تکذیب کرده است. و علی ولیّ من است، و یار و یاور من است، و آن کس است که من بر [گرده و شانه] او بارها و مشکلات نبوت را می‌گذارم، و قدرت و قوّت کشش آن را به او



عنایت می‌نمایم. وی را عَفْرِیت<sup>۱</sup> (شیطان خبیث حیل‌گر و سیاستمدار زرنگ) مستکبر می‌گشود، و مدفون می‌گردد در شهری که آن را بنده صالح من [ذوالقرنین] بنا کرده است، و دفن او در کنار بدترین خلق من است.

کلام استوار از من بروز کرد که: من تر و تازه و شاداب می‌کنم چشم وی را به محمد پسرش و خلیفه او پس از دوران حیاتش. بنابراین آن پسر وارث علم من و معدن حکم من است، و محلّ سِرِّ من و حجّت من بر بندگان من می‌باشد.

پس من بهشت را مأوای او کردم، و شفاعت وی را درباره هفتاد تن از اهل بیتش پذیرفتم آنان که همگی مستحقّ آتش بوده‌اند.

و پایان دادم به خیر و سعادت برای پسرش علی: ولیّ من، و یار و معین من، و گواه و شاهد و حاضر بر خلق من، و امین من بر وحی من.

و بیرون آوردم از او دعوت کننده به سوی راهم را، و گنجینه‌دار برای علمم: حسن را.

و سپس کامل کردم امر او را به واسطه پسرش که رحمت است برای جهانیان. بر اوست کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایوب.

و حتماً اولیای من در زمان او به ذلّت و پستی کشیده خواهند شد، و سرهایشان را به عنوان هدیه و تحفه می‌برند همچنانکه سرهای ترک و دیلم را هدیه می‌برند. پس کشته می‌گردند، و آتش زده می‌شوند، و پیوسته به حالت ترس و رعب و دهشت زیست می‌کنند. زمین از خونشان رنگین می‌گردد [و بر پا می‌شود] ویل و فریاد و ناله دلخراش در میان زنهایشان.

به حقیقت ایشانند اولیای من، به برکت ایشان است که من برمی‌گردانم هر فتنه و بلای کور و تاریک و ظلمانی چون شب دیجور را، و به برکت ایشان است که

۱- عَفْرِیت: خبیث منکر. النَّافذ فی الأمر مع دُهاء، خواه از جنّ باشد یا انس و یا از شیاطین، جمع آن عَفَاریت، مؤنثش: عَفْرِیتَه می‌باشد.

زلزله‌ها را از بین می‌برم، و مشکلات و زنجیرهای غم انگیز را مرتفع می‌کنم.  
بر ایشان باد پیوسته صلواتی و رحمتی از جانب پروردگارشان، و ایشانند البتّه  
راه‌یافتگان.»

عبدالرحمن بن سالم می‌گوید: ابو بصیر گفت: اگر در تمام مدّت روزگارت  
نشیدی مگر این حدیث را، هر آینه برای تو کافی می‌باشد. بنابراین آن را محفوظ  
بدار مگر از اهلش.<sup>۱</sup>

مجلسی - رضوان الله علیه - این حدیث را از «إكمال الدين و إتمام النعمة» و  
«عیون أخبار الرضا» که هر دو کتاب از شیخ صدوق می‌باشند روایت نموده است.<sup>۲</sup>  
و سپس از «احتجاج» طبرسی مثل این روایت را، و از «اختصاص» شیخ مفید با  
سند دیگر و از «غیبت» شیخ طوسی نیز با سند دیگر و از «غیبت» نعمانی أيضاً با  
سند دیگر روایت نموده است و پس از آن در حلّ بعضی از مشکلات آن بیان  
مفصلی دارد.<sup>۳</sup>

و همچنین این حدیث شریف را کلینی<sup>۴</sup> و شیخ طبرسی<sup>۵</sup> روایت نموده‌اند.  
مجلسی أيضاً در «بحار الأنوار» از «إكمال الدین» و «عیون» از طالقانی، از حسن  
ابن اسمعیل، از سعید بن محمد قَطَّان، از رویانی، از عبدالعظیم حسنی، از علی بن  
حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب روایت می‌کند که او گفت: برای من

۱- «فرائد السّمطين» ج ۲، الباب الثّانی و الثّلاثون، ص ۱۳۶ الی ص ۱۳۹.  
۲- «بحار الأنوار» تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) باب ۴۰ در نصوص خداوند بر ائمّه (علیهم السلام) از خبر  
لوح و خواتیم، از طبع کمپانی: ج ۹، ص ۱۲۰ و ص ۱۲۱ و از طبع حیدری: ج ۳۶ ص ۱۹۵ تا  
ص ۱۹۷، از «إكمال الدین» ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰، و «عیون أخبار الرضا» ص ۲۵ تا ص ۲۷.  
۳- همان جلد از «بحار الأنوار» از طبع کمپانی: ص ۱۲۱ و از طبع حیدری: ص ۱۹۷ تا  
ص ۲۰۰؛ و «احتجاج» ص ۴۱ و ص ۴۲؛ و «اختصاص» ص ۲۱۰ تا ص ۲۱۲؛ و «غیبت» شیخ  
ص ۱۰۱ تا ص ۱۰۳؛ و «غیبت» نعمانی ص ۲۹ تا ص ۳۱.  
۴- «اصول کافی» کتاب الحجّة، باب ۱۲۶: ما جاء فی الاثنی عشر و النصّ علیهم (علیهم السلام)،  
حدیث ۳، و از طبع آخوندی: ج ۱، ص ۵۲۷ و ص ۵۲۸.  
۵- «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۳۷۱ تا ص ۳۷۳.

روایت کرد عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش از جدش عَلَيْهِ السَّلَامُ که: محمد ابن علی باقر العلوم جمع کرد جمیع پسرانش را و در ایشان بود عمویشان زید بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس بیرون آورد برای آنان مکتوبی را به خطّ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و املاء رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در آن نوشته بود: هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. - و حدیث لوح را ذکر می‌کند تا می‌رسد به آنجا که - وَ أَوْلَانِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. و پس از آن در آخرش عبدالعظیم می‌گوید: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ خُرُوجِهِ وَقَدْ سَمِعَ أَبَاهُ يَقُولُ هَذَا وَ يَحْكِيهِ؛ ثُمَّ قَالَ: هَذَا سِرُّ اللَّهِ وَ دِينُهُ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ، فَصُنَّهُ إِلَّا عَنِ أَهْلِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ.<sup>۱</sup>

«عجب تمام عجب برای محمد بن جعفر است که در حالیکه از پدرش شنیده بود این را و برای غیر نقل میکرد، خودش خروج کرد. و سپس عبدالعظیم می‌گوید: این سرّ خداست و دین او و دین ملائکه اوست، آن را پنهان بدار مگر از اهلش و اولیانش.» ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوئی روایتی را به دنبال روایت اول که از وی آوردیم ذکر می‌کند و می‌گوید: [و با سندی که گذشت ابن بابویه می‌گوید:] و حدیث کردند برای ما علی بن الحسین [شاذوئیه] مؤدّب، و احمد بن هارون فامی رضی الله عنهما، گفتند: حدیث کرد برای ما محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی، از مالک سلولی، از دُرُسْت، از عبدالحمید، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن جبلة، از أبو السَّمَاتِج، از جابر جَعْفِي، از ابو جعفر محمد بن علی الباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

من وارد شدم بر [مولایم] فاطمه بنت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ قَدَامَهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يَغْشَى الْأَبْصَارَ،

فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا: ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ، وَ ثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ، وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ فِي آخِرِهِ، وَ

۱- «بحار» طبع کمپانی ج ۹، ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲ و طبع حیدری ج ۳۶، ص ۲۰۱، از «کمال الدین» ص ۱۸۱ و «عیون أخبار الرضا» ص ۲۷ و ص ۲۸. و همچنین این حدیث شریف را شیخ طبرسی در «إعلام الوری» ص ۳۷۴ روایت نموده است. و در «سفینة البحار» ج ۲، ص ۵۱۶ ماده ل و ح اجمال این حدیث را از عبدالعظیم حسنی آورده است.

ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ فِي طَرَفِهِ. فَعَدَّدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ.

فَقُلْتُ: أَسْمَاءٌ مَنْ هَذَا؟!

قَالَتْ: هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ: أَوْلَاهُمْ ابْنُ عَمِّي وَأَحَدَ عَشَرَ وُلْدِي، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ!

قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ، وَعَلِيًّا [وَأ] عَلِيًّا [وَأ]

عَلِيًّا [وَأ] عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ.<sup>۱</sup>

«و در مقابل او لوحی بود که از شدت درخشش نزدیک بود شعاعش چشمها را

پوشاند.

در آن دوازده اسم بود: سه تا در روبرویش، و سه تا در داخلش، و سه تا در

آخرش، و سه تا در جنبش. چون آنها را شمردم دیدم دوازده تا می شود.

پس گفتم: اسامی چه کسانی می باشند اینها؟!

فاطمه گفت: اینها اسامی اوصیای پیغمبرند: اوّل آنها پسر عمویم، و یازده نفر

فرزندانم که آخرین آنها قائم می باشد.

جابر گفت: در این حال من دیدم محمد محمد محمد را در سه موضع، و علی

[وَأ] علی [وَأ] علی [وَأ] علی را در چهار موضع.»

مجلسی این روایت را با همین سند از کتاب «إكمال الدین» و «عیون أخبار الرضا»

روایت می کند.<sup>۲</sup>

حمّوئی أيضاً از شیخ صدوق بدین گونه روایت می کند که [و همچنین گفت]: و

حدیث کرد برای ما احمد بن محمد بن یحیی عطار رضی الله عنه که گفت: حدیث کرد برای

ما پدرم، از محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از حسن بن محبوب، از ابوالجّارود،

از حضرت امام ابو جعفر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

۱- «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۳۹، حدیث ۴۳۳.

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۱۲۲، و طبع حیدری ج ۳۶، ص ۲۰۱، حدیث ۴ از

«إكمال الدین» ص ۱۸۱، و «عیون» ص ۲۸؛ و شیخ طبرسی نیز در «إعلام الوری» ص ۳۷۳ و

ص ۳۷۴ آن را ذکر کرده است.

من وارد شدم بر فاطمه عَلَيْهَا، وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ: فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ. ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

مجلسی نیز این روایت را از «إكمال الدین» و «عیون» با همین سند روایت کرده است.<sup>۲</sup> و أيضاً از «خصال» صدوق با سند دیگر<sup>۳</sup> و از «إكمال الدین» با دو سند<sup>۴</sup> و از «عیون» با سند دیگر<sup>۵</sup> و از «غیبت» شیخ طوسی<sup>۶</sup> با سند دیگر عین متن این روایت را آورده است.

باید دانست که: حَمُوئی به دنبال این سه روایت، روایت چهارمی را که به شماره ۴۳۵ واقع می‌شود از همین شیخ صدوق روایت می‌کند که مضمون آن مفصل و جالب است، و اسامی و کُنیه‌های امامان را با نام مادرشان از جابر، در لوح فاطمه عَلَيْهَا روایت نموده است،<sup>۷</sup> ولی چون ما آن را درج ۱۳ «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در درس ۱۹۱ تا ۱۹۵، ص ۴۳۵ تا ص ۴۳۷ آورده بودیم، در اینجا به جهت عدم تکرار خودداری شد.

و مجلسی در «بحارالانوار» با عین سند حَمُوئی که از صدوق می‌باشد روایت نموده است.<sup>۸</sup>

و همچنین باید دانست: اخبار وارده راجع به نامه‌های آسمانی سر به مهر درباره ولایت امیرالمؤمنین و امامت ائمه اثناعشر که به نام و نشانی هر یک جدا توسط

۱- «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۳۹، حدیث ۴۳۴.

۲- همان جلد و همان صفحه از «بحارالانوار» از «إكمال الدین» ص ۱۸۱، و «عیون الاخبار» ص ۲۸.

۳- «خصال» ج ۲، ص ۷۸.

۴- «إكمال الدین» ص ۱۵۷ و ص ۱۸۱.

۵- «عیون الاخبار» ص ۲۸.

۶- «غیبت» شیخ، ص ۱۰۰.

۷- «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۴۰ و ص ۱۴۱.

۸- همان جلد از «بحارالانوار» از طبع کمپانی: ص ۱۲۰، و از طبع حیدری: ص ۱۹۳ و ص ۱۹۴ از «إكمال الدین» ص ۱۷۸، و «عیون الاخبار» ص ۲۴ و ص ۲۵.

جبرائیل می آمده است، غیر از اخبار راجع به لوح می باشند؛ گر چه مجلسی رحمته الله علیه همه آنها را به واسطه اشتراک در مفاد و مضمون در باب واحدی ذکر کرده است؛ و ما برای مزید بصیرت در اینجا به ذکر چند روایت از روایات خواتیم (مهرها) تبرک می جوئیم:

مجلسی رحمته الله علیه از «اکمال الدین» و «امالی» شیخ صدوق روایت می کند از ابن الولید، از ابن ابان، از حسین بن سعید، از محمد بن الحسین کنانی، از جدش، از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام که:

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهُ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَذَا الْكِتَابُ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!  
فَقَالَ: وَمَنْ النَّجِيبُ مِنْ أَهْلِي يَا جَبْرَائِيلُ؟  
فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام! وَكَانَ عَلَيَّ الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ. فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَأَمَرَهُ أَنْ يُفَكَّ خَاتَمًا مِنْهَا وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ.  
فَفَكَّ عليه السلام خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ. ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام، فَفَكَّ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَفَكَّ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ أُخْرَجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ، فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ، وَأَشْرَ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ فَفَعَلَ.

۱- خاتم با فتحه تاء عبارت است از: مَا يُخْتَمُ بِهِ الشَّيْءُ «آنچه با آن چیزی را مهر می کنند» مثل مهر دستی و یا نگین انگشتری که با آن آخر نامه ها را مهر می کرده اند. و به انگشتری خاتم گویند به جهت آنکه برای اینکه، همیشه مهر انسان نزد او بوده باشد و در غیبت و حضور آسان باشد نامه ها و معاهده ها و پیمانها را مهر کند؛ لهذا نام صاحب خاتم را روی نگین ثبت می کردند و با افزودن نامی از خدا و اسماء حسناى او. و در موقع مهر زدن، انگشتری را از دست بیرون آورده مهر می کردند و باز دوباره در دستشان می نمودند. در این صورت در این روایت خاتم به معنی مهری است که برای محکم نمودن و مهر و موم کردن آن صحیفه استعمال شده است. و خاتم النبیین را هم به همین جهت خاتم گویند، چون «مَنْ يُخْتَمُ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ» بوده و پس از او پیامبری نخواهد بود.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: اَصْمُتْ وَالزَّمْ مَنْزِلَكَ،  
وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ؛ فَفَعَلَ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَافْتِهِمْ وَلَا  
تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ، فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ!

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَتْ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَافْتِهِمْ وَأَنْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ  
بَيْتِكَ، وَصَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ، وَلَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ، وَ أَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ أَمَانٍ؛  
فَفَعَلَتْ.

ثُمَّ أَدْفَعَهُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ كَذَلِكَ  
أَبْدَأَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

«فرمود: حقا و حقیقه خداوند عزوجل پیش از آنکه پیامبرش بمیرد نامه‌ای به  
سوی او نازل نمود و گفت: ای محمد، این نامه عبارت است از وصیتی به سوی  
نجیب از اهل بیت تو!

گفت: نجیب از اهل بیت من کیست ای جبرائیل؟!

گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام است و بر آن نامه مهرهائی زده شده بود از طلا.  
پیامبر ﷺ آن نامه را به علی علیه السلام رد فرمود، وی را امر نمود که تا آن را بگشاید، و  
مهری را از آن برگیرد، و به آنچه در آن از دستور العمل نوشته است عمل نماید.  
امیرالمؤمنین علیه السلام مهری از سر نامه برگرفت، و بدان عمل کرد، و سپس آن را به  
پسرش حسن علیه السلام رد کرد. حسن مهری را از نامه برگرفت، و بدانچه در آن بود عمل  
نمود، و سپس آن را به حسین علیه السلام رد نمود.

حسین مهری را از نامه گشود، و در آن یافت که چنین نوشته است: گروهی را

۱- «بحار الأنوار» باب ۴۰، نصوص الله عليهم من خبر اللوح والخواتيم، و ما نصّ به عليهم في  
الكتب السالفة و غيرها، از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام، از طبع کمپانی؛ ج ۹ ص ۱۲۰، و از طبع  
مطبعة حیدری؛ ج ۳۶، ص ۱۹۲ و ص ۱۹۳، حدیث ۱، از کتاب «إكمال الدین» ص ۳۷۶، و  
«أمالی» صدوق، ص ۲۴۱ و ص ۲۴۲.

برای شهادت برانگیز! چرا که شهادتی برای ایشان نمی‌باشد مگر در معیت تو! و جانت را به خدای عزوجل بفروش! و حسین بدان عمل کرد.

و سپس آن را به علی بن الحسین علیه السلام ردّ کرد، و او مهری را از آن برگرفت و در آن یافت که نوشته است: سکوت را پیشه کن، و ملازم خانهات باش، و خدای را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سوی تو آید. و او بدان عمل نمود.

و سپس آن را به محمد بن علی علیه السلام ردّ نمود، و وی مهری را از آن باز کرد و در آن یافت: برای مردم حدیث و گفتگو کن، و رأی و فتوای خودت را بازگو نما، و از هیچ کس غیر از خدا مترس، زیرا که احدی قدرت تسلط و غلبه بر تو را ندارد!

و پس از آن پدرم آن را به من ردّ نمود، من مهری را از سر آن برگشودم، و در آن یافتم: با مردم به حدیث بپرداز، و فتوی و رأیت را آشکارا کن، و علوم اهل بیت را انتشار بده، و گفتار و رفتار و منهج و عقیده پدران صالحت را به منصفه راستی بنشان، و صدق و راستی و درستی ایشان را اعلام نما، و از هیچ کس غیر از خدا مهتراس؛ و تو در امان و حفظ و مصونیت ما خواهی بود! و من بدان عمل کردم.

و من این نامه را به موسی بن جعفر می‌دهم؛ و به همین منوال وی به کسی که پس از اوست می‌دهد؛ و سپس همین طور ابدأ تا قیام مهدی علیه السلام خواهد بود.<sup>۱</sup> و از «أمالی» شیخ، از صدوق، از ابن ولید مثل این روایت را آورده است.<sup>۲</sup> مجلسی همین مضمون را با اذنی اختلافی در عبارت نیز با سندی از «علل الشرایع»<sup>۳</sup> و با سندی دگر از «إكمال الدین»<sup>۳</sup> روایت می‌نماید.

۱- «أمالی» شیخ طوسی، ص ۲۸۲.

۲- «بحار الأنوار» از طبع کمپانی: ج ۹، ص ۱۲۲، و از طبع حیدری: ج ۳۶، ص ۲۰۳ و ص ۲۰۴ از «علل الشرایع» ص ۶۸.

۳- همین مصدر از «إكمال الدین» ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵.



و با اختلاف بیشتری در عبارت واتّحاد مضمون از «غیبت» نعمانی روایت می‌کند.<sup>۱</sup> و أيضاً با دو سند دیگر مختصر، مضمون آن را از «غیبت» نعمانی روایت می‌نماید.<sup>۲</sup>

باری از آنچه ذکر شد، مبرهن شد که: اولین مُدَوّن در اسلام وجود اقدس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که با کتابت کتاب جامعۀ و جُفْر، و کتاب السُّنَّین در علوم قرآن، و کتاب دیات، و کتاب فرائض و مواریث، و مصحف فاطمه، و مجموع رساله‌ها و نامه‌هایی که نوشته است از جمله نامه وی به مالک اشتر هنگامی که او را به عنوان حکومت به مصر فرستاد، بدون شک و تردید مقام اولین کاتب و مؤلف و مُصَنِّف و مُدَوّن را در اسلام حائز است.

از آنحضرت که بگذریم، اولین مُدَوّن ابورافع غلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشد، که از شیعیان خالص امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، چه در حال حیات رسول الله و چه در زمان ممات وی بوده است. شرح حال او را آیه الله سید حسن صدر بدین عبارت بیان می‌کند:

#### أَبُو رَافِعٍ مَوْلَى الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

نخستین کسی که تدوین حدیث نمود

از شیعیان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ اولین کسی که پس از او تدوین حدیث کرد ابورافع غلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود.

نَجَاشِی در اول کتاب خود که فهرست اَسْمَاءِ مُصَنِّفِیْنِ شِیْعِیَّانِ است بدین عبارت تصریح دارد:

طبقة أولی ابورافع غلام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. اسم او أسلم بود، و در ابتدا غلام عبّاس بن عبدالمطلب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بود، پس وی را به پیغمبر بخشید. و هنگامی که او

۱ و ۲- همین مصدر، از طبع کمپانی: ص ۱۲۳ و ص ۱۲۴، و از طبع حیدری: ص ۲۰۹ و ص ۲۱۰ از «غیبت» نعمانی، ص ۲۴ و ص ۲۵.

بشارت اسلام آوردن عبّاس را به پیامبر داد پیغمبر او را آزاد نمودند. ابورافع در زمان قدیم در مکه اسلام آورد و به مدینه مهاجرت نمود، و با پیغمبر در جنگها و مشاهد حضور یافت، و پس از ارتحال پیغمبر ملازم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شد و از برگزیدگان شیعیان او بود، و در حروب و جنگهای آنحضرت حضور داشت و پاسدار بیت المال او در کوفه بود.

و دو پسرش: عبید الله و علی دو کاتب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند. تا آنکه می‌گوید: و ابورافع دارای کتاب سنن و احکام و قضایا می‌باشد. سپس نجاشی اسناد خود را به ابورافع، باب باب: نماز، و روزه، و حجّ، و زکوة و قضایا ذکر می‌کند.

ابن حجر در کتاب «تقریب» خود می‌گوید: ابورافع قبّطی غلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسمش ابراهیم بود؛ و بعضی گفته‌اند: اُسْلَم یا ثابِت یا هُرْمُز بود. وی بنا بر قول صحیح در اول خلافت علی وفات کرد.

من می‌گویم: اول خلافت علی امیرالمؤمنین سنه سی و پنجم از هجرت بوده است، بنابراین ضرورت ایجاب می‌کند که: قبل از وی در تألیف کسی دست نیازیده باشد.<sup>۱</sup> و همچنین سید حسن صدر می‌گوید:

#### الصَّحِيفَةُ الْأُولَى

در نخستین کس که جمع حدیث نمود؛ و آن را در ابوابی مرتّب گردانید

از صحابه شیعه، ابورافع غلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. نجاشی در کتاب فهرست اسامی مصنفین از شیعه می‌گوید: و کتاب سنن و احکام و قضایا متعلّق به ابورافع غلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشد. سپس نجاشی اسناد خود را به روایت کتاب باباً باباً ذکر می‌کند. در اینجا مرحوم صدر به عین آنچه از ایشان ذکر کردیم در اینجا می‌آورد و پس از

۱- «تأسیس الشیعة لعلم الاسلام» ص ۲۸۰.

آن می‌گوید:

بنابراین با اتفاق در کلام می‌توان گفت که: در تدوین و ترتیب حدیث و جمع آن در بابهای مختلف، قدیمتر از وی کسی نبوده است، به علت آنکه آنان را که در جمع‌آوری حدیث ذکر کرده‌اند همگی در اثناء قرن دوم می‌باشند، همچنانکه در «تدریب» سیوطی آمده است، و در آنجا از ابن حَجَر در «فتح الباری» حکایت نموده است که: اوّلین کسی که حدیث را مُدَوَّن کرد به امر عمر بن عبدالعزیز، ابن شَهَاب زُهَری بود.

بنابراین در ابتدا و سر صد سال از هجرت بوده است. چون خلافت عمر در سنه نود و هشت و یا نود و نه بود، و او در سنه صد و یک وفات کرد. و ما در آنچه ابن حَجَر إفاده کرده است اشکالی داریم که آن را در اصل (کتاب تأسیس الشیعة) ذکر نموده‌ایم.<sup>۱</sup>

آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی ایضاً به همین نهج در کتاب «الفصول المهمّة» ذکر کرده است. او می‌گوید:

ابورافع قِبَطِي غلام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود؛ نامش اَسْلَم یا ابراهیم، و بعضی گفته‌اند: هُرْمَز و بعضی گفته‌اند: ثابت، و بعضی غیر از اینها را نیز گفته‌اند. وی دارای اولاد و احفادی بوده است که همگی از سرسپردگان به اهل بیت و خواص ایشان بوده‌اند.

اما اولاد: یکی رافع، و دیگری حسن، و سیمی مُغیرَه، و چهارمی عُبَیدالله می‌باشد (که او درباره‌ی خصوص اصحابی که در صِفِّین با علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ حضور داشتند کتاب مستقلی نگاشته است و صاحب کتاب «الإصابة» و غیره از وی نقل می‌کنند).

و پنجمی آنها علی است که کتابی در فنون فقه بر مذهب اهل البیت نوشته

۱- «الشیعة و فنون الاسلام» مطبعة صيدا سنة ۱۳۳۱ ص ۶۶.

است. کتاب او اولین کتاب فقهی است که بعد از صحیفه علی علیه السلام در اسلام تدوین شده و به عمل آمده است.

و اماّ أحفاد و نوادگان وی عبارتند از: حسن و صالح و عبیدالله اولاد علی بن ابی رافع، و فضل بن عبیدالله بن ابی رافع؛ و ایشان دارای ذریه‌ای هستند که جمیعاً از صالحین بوده‌اند.<sup>۱</sup>

رافع

حسن

مُغیرَه      أبو رافع

عَبیدالله مؤلف کتاب حضور یافتگان در صِفین      فضل

علی مؤلف کتاب سنن و احکام و قضا یا حسن صالح عبیدالله

و صدیقنا الأکرم مرحوم آیه الله حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی رحمته الله در تعلیقه خود بر کتاب «جَنَّة المأوی» در پایان معرفتی و تحسین از کتاب سُلَیْم بن قَیْس هِلالی بدین حقیقت اشاره نموده‌اند. عین عبارت ایشان این طور است: کتابی است جلیل و مُعْتَمَدٌ عَلَیْهِ که آن را سلیم بن قَیْس متوفی در حدود سنه (۹۰) ه تصنیف کرده است. وی از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام و از اصحاب و خواص او بوده است.

کتاب سلیم از اصول مشهوره مورد اعتماد نزد خاصه و عامه بوده است. و امام کبیر نُعمانی رحمته الله در کتاب «غیبت» خود بدین عبارت درباره آن تصریح می‌کند: در میان جمیع شیعه از کسانی که متحمل علم بوده و آن را از ائمه علیهم السلام روایت می‌کنند خلافتی نیست در اینکه: کتاب سُلَیْم بن قَیْس هِلالی اصلی است از بزرگترین اصولی که آن را اهل علم و حاملان حدیث اهل بیت علیهم السلام روایت نموده‌اند، و از

۱- «الفصول المهمّة فی تألیف الأئمّة» طبع پنجم، مطبعة نُعمان، ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰.

قدیمی‌ترین اصول شیعه می‌باشد، به علت آنکه جمیع محتویاتی که این اصل در بردارد عبارت است از روایات رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ و مقداد و سلمان فارسی و ابوذر و کسانی که هم‌طراز و هم‌منهاج با آنان بوده‌اند، از افرادی که رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ را دریافته‌اند و در محضرشان بوده‌اند و از آن دو نفر شنیده‌اند. و آن کتابی است که از اصول شیعه می‌باشد که بدان رجوع می‌کنند و بر آن اتکاء و اعتماد دارند. (اه)

و این ندیم در «فهرست» می‌گوید: آن اولین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده است؛ و مراد و منظورش آن است که: اولین کتابی است که در آن امر شیعه ظاهر شده است، همان طور که در حدیث مروی از امام صادق علیؑ در توصیف آن آمده است که: کتاب سلیم اَبجد شیعه است.

حضرت فرمود: مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَ مُحَبِّبِنَا كِتَابُ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ فَلَيْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا شَيْءٌ وَ لَا يَعْلَمُ مِنْ أَسْبَابِنَا شَيْئًا؛ وَ هُوَ أَبْجَدُ الشَّيْعَةِ، وَ هُوَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

«هر کس از شیعیان و محبان ما نزدش کتاب سلیم بن قیس هلالی نباشد، در نزد وی از امر ما چیزی وجود ندارد و از اسباب ما چیزی را نمی‌داند؛ و آن ابجد شیعه و سِرِّی از اسرار آل محمد ﷺ می‌باشد.»

و قاضی بدر الدین سُبکی متوفی در سنه (۷۶۹ هـ) در کتابش: «محاسن الو سائل فی معرفة الأوائل» گوید: اولین کتابی که برای شیعه تصنیف شد، کتاب سلیم بن قیس بوده است. (اه)

اما قاریان عزیز می‌دانند که: کتاب سُنَن تصنیف ابورافع که در دهه چهارم<sup>۱</sup> وفات یافته همان که معاویه خانه‌اش را پس از مرگش خرید، عاده بر تصنیف سلیم

۱- در عبارت ایشان دهه پنجم ضبط شده است؛ اما سهو القلم است؛ چون همه نوشته‌اند: در اوان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیؑ وفات یافته است؛ و خلافت آنحضرت در سنه سی و پنج از هجرت می‌باشد.



به ابورافع، و خصوصیات تألیف وی را ذکر می‌کنند که ما آن را در همین دروس در ص ۳۳۲ و ص ۳۳۳ آوردیم.

اما آنچه را که بر تأخر اهل سنت استدلال می‌نمایند این است که می‌گویند: و حافظ جلال الدین سیوطی در کتاب خود: «تدریب الرّواى» به خطا رفته است، از آنجاکه پنداشته است: ابتدای تدوین حدیث در اوّل صدهٔ دوم از هجرت بوده است. سیوطی می‌گوید: و اما ابتدای تدوین حدیث در رأس صد سال در ایّام خلافت عمر بن عبدالعزیز و به امر او واقع گشت؛ چرا که در «صحیح» بخاری در أبواب علم آورده است که: عُمَرُ بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حَزْم نوشت: نظر کن به احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلّم می‌باشد و آنها را بنویس؛ زیرا که من می‌ترسم علم مندرس شود با از میان رفتن علماء!

و ابونعیم در «تاریخ اصفهان» بدین عبارت ذکر نموده است که: عمر بن عبدالعزیز به سوی آفاق نوشت: نظر کنید در حدیث رسول الله و آن را جمع کنید! ابن حجر در «فتح الباری» گفته است: از این امر استفاده می‌شود ابتدای تدوین حدیث نبوی. و پس از آن سیوطی افاده کرده است که: اوّل کسی که حدیث را به امر عمر بن عبدالعزیز تدوین نمود ابن شهاب زهّری بوده است. (این است آنچه سیوطی در «تدریب الرّواى» آورده است.)

سید حسن صدر می‌فرماید: من می‌گویم: خلافت عمر بن عبدالعزیز تنها دو سال و پنج ماه طول کشید؛ به علّت آنکه ابتدایش دهم شهر صفر سنهٔ نود و هشت و یا نود و نه بوده است، و مرگ او در سنهٔ صد و یک، پنجم یا ششم رجب و یا بیستم رجب بوده است؛ و زمان امر او به جمع‌آوری حدیث تاریخ ندارد؛ و ناقلی هم نقل ننموده است که امثال امر او به تدوین حدیث در زمان خود او تحقّق پذیرفته باشد. و گفتار حافظ ابن حجر از باب حدس و اعتبار و تخمین می‌باشد نه از نقل عمل به فرمان او بالعیان. و اگر برای امثال امر او به جمع‌آوری حدیث نزد اهل علم حدیث اثری بود که آن را عیاناً مشاهده می‌نمودند، تصریح نمی‌کردند که افراد

حدیث رسول خدا ﷺ و مستقلاً تدوین نمودن آن در رأس دو بیست سال و اوّل صدۀ سوّم واقع شد، همچنانکه شیخ الإسلام (ابن حجر) و غیر او به آن اعتراف نموده‌اند: ابن حجر می‌گوید: اوّلین کس که حدیث و آثار را جمع کرد در مکه ابن جریج بود، و ابن إسحق یا مالک در مدینه، و ربیع بن صبیح یا سعید بن ابی عروبه یا حماد بن سلمه در بصره، و سفیان ثوری در کوفه، و أوزاعی در شام، و هیثم در واسط، و معمر در یمن، و جریر بن عبدالحمید در ری، و ابن مبارک در خراسان. عراقی و ابن حجر می‌گویند: و این جماعت در عصر واحد بوده‌اند، و نمی‌دانیم سبقت با کدام یک از آنها بوده است؟

ابن حجر می‌گوید: تا اینکه بعضی از امامان حدیث را ایشان بر آن قرار داده شد که احادیث پیغمبر ﷺ را بخصوصها تنها جمع‌آوری و تدوین کنند؛ و این در پایان قرن دوّم و رأس صدۀ سوّم متحقّق گشت؛ و جماعتی را از این صاحب‌رایها می‌شمارد. و طیبی می‌گوید: اوّلین کس که از سلف تدوین حدیث کرد ابن جریج بود؛ و بعضی گفته‌اند: مالک، و بعضی گفته‌اند: ربیع بن صبیح. و سپس تدوین انتشار یافت و فوائدش به ظهور پیوست. (تمام شد کلام او.)

(در اینجا مرحوم صدر برای تأیید سخن خود می‌گوید: آیا نمی‌بینی او را که تدوین کسی را قبل از ابن جریج ذکر ننموده است؟!)

و همچنین حافظ ذهبی در «تذکره الحفاظ» تصریح نموده است که: اوّلین زمان تصنیف و تدوین سنن و تألیف فروع پس از انقراض دولت بنی امیه و تحوّل دولت به بنی عباس بوده است. او گفته است: پس از آن، این امر در زمان رشید رو به فزونی گذاشت و تصانیف زیاده گشت و حفظ علماء در سینه‌هایشان رو به نقصان نهاد. پس چون کتب به صورت آماده و تدوین شده، در آمد مردم بدانها اتکال نمودند. و اما قبل از این زمان، علم صحابه و تابعین در سینه‌هایشان بود. سینه‌ها خزینه‌های نگهداری علومشان بود. (تمام شد کلام ذهبی.)

و نباید به ذهبی غیر او را قیاس نمود در خبرویّت به تواریخ در امثال این امور. او



آنچه را که سیوطی ذکر کرده ذکر ننموده است؛ بلکه هیچیک از علمای اهل سنت که راجع به «اولین‌ها» چیزی نوشته‌اند مطلب سیوطی را ذکر نکرده‌اند. مگر آنکه بگوئیم: مُسْتَبَعَد است به مثل قول عمر بن عبدالعزیز أخذ نکنند؛ و شاید پس از آن به جمع‌آوری پرداخته‌اند.

بنابراین حکم به جمع حدیث در رأس صدۀ دوّم که پایان قرن اول می‌باشد، گفتار راست و استوار و ثابت شده‌ای نیست. خداوند ما را از شتابزدگی در گفتار مصون بدارد.

چون این مطلب معلوم شد، بدانکه: شیعه نخستین کسانی می‌باشند که در جمع آثار و اخبار در عصر خلفاء النَّبِيِّ الْمُخْتَار - علیه و علیهم الصَّلوة والسَّلَام - پیشی گرفتند. ایشان اقتدا به امامشان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نمودند؛ زیرا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در عصر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این زمینه تصنیف فرمود.

در اینجا مرحوم صدر شرحی از تدوین جامعه، از اصل «بصائر الدَّرَجَات» ذکر می‌کند و سپس از تدوین ابورافع مفضلاً سخن به میان می‌آورد.<sup>۱</sup>

محمّد عجاج خطیب در کتاب خود، بعد از ذکر کلام المرجع الدّینی الأكبر السّید حسن الصّدر (۱۲۷۲ - ۱۳۵۴ هـ) در کتاب «تأسیس الشّیعة لعلوم الإسلام» بدین گونه ایرادهای او را به پندار خود یکایک ردّ می‌کند.

وی می‌گوید: آنچه را که سیوطی ذکر کرده است، غلط و پندار نیست بلکه حقیقت علمی است که برای ما در بحثهای گذشته روشن شد.

و اما کوتاهی مدّت خلافت عمر بن عبدالعزیز و عدم تاریخ زمان امر وی، منافات با استجابت علماء امر خلیفه را ندارد. و اما اینکه ناقلی این را نقل ننموده است حکمی است که دلیل آن را ردّ می‌کند؛ زیرا ناقلین بسیارند. و ابن عبدالبرّ تصریح دارد بر آنکه: ابن شهاب امر خلیفه را امثال نمود و حدیث را در دفاتری نگاشت؛

۱- «تأسیس الشّیعة لعلوم الإسلام» ص ۲۷۸ تا ص ۲۸۰.

و خلیفه یک دفتر از آن را به سوی هر زمینی که در آنجا حکومت داشت فرستاد.<sup>۱</sup> و آنچه ابن حجر ذکر کرده است از باب حدس و تخمین نمی‌باشد. و آنچه علماء حدیث ذکر کرده‌اند که: احادیث رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم را جداگانه تدوین نمودن، در رأس قرن سوّم و انتهای صده دوّم تحقّق یافت، منافاتی با تدوین آن به واسطه استجابت امر خلیفه: عمر بن عبدالعزیز ندارد. و ما شک نداریم که بعضی از مُدَوّنات نخستین در عصر رسول اکرم صلی الله علیه [وآله] وسلّم از فتاوی صحابه خالی بوده است.

و قوی‌ترین دلیل بر این، «صحیفه صادقه» و «صحیفه صحیح» می‌باشد، گرچه بعضی از مصنّفین عمل صحابه و فتاوی ایشان را ایضاً در کنار حدیث می‌نوشتند. و این منافات ندارد با آنکه تدوین حدیث در انتهای صده اوّل و پیش از آن صورت گرفته باشد.

و استشهاد صدر به آنچه ذهبی در «تذکره الحفاظ» ذکر نموده است، فائده‌ای ندارد؛ به جهت آنکه حافظ ذهبی حالت و کیفیت نقل حدیث در قرن اوّل را به طور تلخیص ذکر نموده است و به دراست و بررسی «تدوین»، تفصیلاً و به طریق بررسی و تحقیق موضوعی پرداخته است. و معذک می‌بینیم او را که در تراجم کسانی از علماء که تصنیف نموده‌اند ذکر می‌کند که آنها در شهرها و بلادشان اوّلین کسانی هستند که تصنیف کرده‌اند. و بر عهده ذهبی نیست که در موضوع تدوین به تفصیل سخن گوید زیرا کتاب تذکره او در رجال حدیث است نه در علم حدیث و مصطلح آن. و اما اینکه آنچه را که سیوطی ذکر کرده است هیچ یک از علمای پیشین که راجع به حدیث و علوم آن چیزی نگاشته‌اند ذکر ننموده‌اند، این گفتار مردود است به آنچه بحث ما از آن پرده برگرفت؛ زیرا که رامهرمزی این را ذکر نموده است، و علت کراهت کسانی را که در صدر اوّل کتابت را مکروه داشته‌اند مبین ساخته است، و میان روایاتی که کتابت را تجویز نموده و روایاتی که آن را نهی کرده جمع کرده است.

۱- نظر کن به «جامع بیان العلم و فضله» ج ۱، ص ۷۶. [تعلیق]

گرچه رامهرمزی همچون سیوطی این مطلب را با عبارت صریح نقل نکرده است، ولیکن از مطالب او فهمیده می‌شود که بعضی از علماء در قرن اول تدوین نموده‌اند،<sup>۱</sup> همان طور که اهتمام عمر بن عبدالعزیز را به نشر سنّت و محافظت بر آن مبین کرده است.<sup>۲</sup> و خطیب بغدادی کتابش: «تقیید العلم» را برای عرض سیر تدوین در عصر اول قرار داده است و بسیاری از حقایق را که بر مردم پنهان بود روشن نموده است و به اثبات رسانیده است که بعضی از طلاب و اهل علم ممارست بر تدوین در عهد رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلّم و پس از آن داشته‌اند.

و أبو عبید قاسم بن سلّام (۱۵۷-۲۲۴ هـ) با سندش از محمّد بن عبدالرحمن أنصاری روایت کرده است که گفت: «چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید فرستاد به مدینه و کتاب رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم در صدقات و کتاب عمر بن خطّاب ... را طلب کرد و از آندو، نسخه‌ای برای او برداشتند».<sup>۳</sup>

بنابراین گمان ندارم پس از این امور انسانی ادّعا کند که امر عمر بن عبدالعزیز نافذ نشد یا بدان عمل نمودند. و علیهذا آنچه علمای حدیث بدان رفته‌اند که ابتدای تدوین حدیث در انتهای صدهٔ اول بوده است از باب حدس و تخمین و شتابزدگی در گفتار نبوده است. و گفتارشان محمول است بر تدوین رسمی که دولت بر آن همّت گماشته بود، و اما تدوین شخصی و فردی، از عهد رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلّم بوده است.

سید حسن صدر بعد از این کلام، کتابی را برای علی رضی الله عنه که پیچیده بهم و عظیم بوده است ذکر کرده است، و صحیفه‌ای را که به شمشیرش مُعَلَّق بوده است ذکر نموده است، و سپس کتابی را برای أبورافع غلام رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم ذکر کرده است که آن را کتاب «سنن و أحكام و قضایا» نامیده است؛ و

۱- نظر کن به «المحدّث الفاصل» ص ۷۱: ۷۱- آ: ۷۱ ب. [تعلیق]

۲- نظر کن به همان مصدر سابق، ص ۱۵۳: آ. [تعلیق]

۳- کتاب «الأموال» ص ۳۵۸ و ص ۳۵۹. [تعلیق]

ابورافع در اوّل خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فوت کرده است.

سیدحسن صدر می‌گوید: «اوّل خلافت علی امیرالمؤمنین سنه سی وپنج از هجرت می‌باشد. بر این اساس، قدیمتر از وی به ضرورت تاریخ در فنّ تألیف نیامده است.»<sup>۱</sup>

(محمّد عجاج خطیب می‌گوید): اگر این خبر صحیح باشد، در این صورت ابورافع از کسانی است که در عصر صحابه تدوین نموده است، در حالی که قبل از وی عبدالله بن عمرو دست به تدوین زده است که در عهد رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم بوده است.

و اگر این خبر صحیح باشد و کتاب او مرتّب بر ابوابی (نماز، و روزه، و حجّ، و زکوة، و قضایا) همچنانکه سید حسن صدر ذکر کرده است بوده باشد، برای او شرف اولویّت در تألیف بوده است نه در تدوین. و صحّت این مطلب ما را بر آن تحمیل نمی‌کند که اخبار تدوین در عهد عمر بن عبدالعزیز را که بر حسب تاریخ به ثبوت پیوسته است، نفی کنیم.<sup>۲</sup>

ما در اینجا عین ترجمه مطالب او حتّی تعلیقه‌هایش را ذکر نمودیم تا همه

۱- محمّد عجاج خطیب در تعلیقه گوید: این گفتار از کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰ حکایت شد؛ و آنچه را که از ابورافع ذکر کرده است از شیخ ابوالعبّاس نجاشی نقل کرده است. و پس از آن سید حسن صدر گوید: «اولین کس که در آثار تصنیف کرده است مولانا ابو عبدالله سلمان فارسی (ر)... و اوّل کس که در حدیث و آثار پس از دو مؤسس مذکور تصنیف نموده است ابوذر غفاری صحابی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است. وی کتاب خطبه‌ای دارد که در آن امور واقعه بعد از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شرح نموده است. این کتاب را شیخ ابوجعفر طوسی در «فهرست» ذکر نموده است.» و پس از آن ذکر میکند کتابی را برای عبیدالله بن ابی رافع در قضاوت‌های امیرالمؤمنین، و کتاب اسامی کسانی را که با امیرالمؤمنین در جمل و صفین و نهروان از صحابه حضور داشته‌اند. و پس از آن ذکر میکند بعض اخبار کتبی از کسانی را که اهل سنت در آنان طعن زده‌اند مانند حارث بن عبدالله أعور همدانی، یا اخبار کتبی را که نزد اهل سنت به ثبوت پیوسته است. نظرکن به «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۸۲ و ما بعد آن.

۲- «السنة قبل التدوین» ص ۳۶۴ تا ص ۳۶۸.

جوانب اشکال وی مشخص گردد. و اگر حقاً بخواهیم راستی و درستی گفتار مرحوم سید حسن صدر را روشن و مبرهن سازیم و در یکایک از اشتباههای مستشکل به ایشان سخن به تفصیل پردازیم تحقیقاً یک جلد کتاب خواهد شد؛ ولی در اینجا ناچاریم برای رفع شبهه قدری گفتار را گسترش دهیم گرچه مستلزم فی الجمله تفصیل گردد.

اولاً شرحی را از عالم بیدار و غیر متعصب سنتی مذهب مصری - حشره الله مع امیر المؤمنین و ابناء المعصومین، و ابعده ممن یتبرء منه و ینغضه - شیخ محمود أبوریّه در کتاب ارزشمند و گرامی: «أضواء علی السنّة المحمّدیّة» که مطالعه و دقت از ابتدا تا انتهای آن برای هر طالب علمی که قدم در صراط حدیث و فقه و اصول می‌نهد به نظر حقیر فقیر ضروری می‌رسد، بیان می‌نمائیم:

وی در تدوین حدیث، در تحت عنوان: **كَيْفَ نَشَأَتْ دَوِينُ الْحَدِيثِ** بیانی دارد تا می‌رسد بدینجا که می‌گوید:

در آنچه سابقاً در فصل پیشین گذشت دیدی که صحابه در عصر ابوبکر قرآن را در موضع واحدی گرد آوردند، از آنچه در حیات رسول الله - صلوات الله علیه - نوشته شده بود و آنچه از حفظ در سینه‌هایشان داشته‌اند، و آنها بدین امر عنایت مهم و بالائی را مبذول نمودند.

اما احادیث رسول را نوشتند و جمع نکردند برای آنکه مانند قرآن در عصر پیغمبر نوشته نگردیده بود. - تا می‌رسد بدینجا که می‌گوید:

شیخ ابوبکر بن عقال صقلی در فوائده بنا بر روایت ابن‌بشکوال می‌گوید: **علت** آنکه صحابه سنن رسول الله صلی الله علیه و آله را در مصحف واحدی مثل قرآن جمع نمودند، این بود که سنن رسول خدا انتشار یافته بود و درست آن از نادرست آن معلوم نبود و صاحبان نقل سنت به قوه حافظه‌شان اعتماد داشتند؛ اما در قرآن چنین نبود.

و الفاظ سنت از زیاده و نقصان محفوظ نبود همچنانکه خداوند قرآن را با نظم

بدیعی محفوف داشت، آن نظمی که خلیق از آوردن مانندش عاجز ماندند. بنابراین در آنچه از قرآن گردآوری کردند همه با هم مجتمع بودند، اما در حروف سنن و نقل نظم کلامش از جهت نصّ و عبارت مختلف بودند. بنابراین تدوین آنچه مورد اختلاف می‌باشد درست نبود.<sup>۱</sup>

امر روایت به همین منوالی که ذکر نمودیم پیوسته ادامه می‌یافت. قوّه ذاکره و حافظه در آن هر کاری که می‌خواست بکند می‌کرد. سنّت در طول عهد صحابه و مقدار بسیاری از ابتدای عهد تابعین نوشته نشد و تدوین نگشت تا آنکه سنّت را - بنا بر آنچه گفته‌اند - در آخر عهد تابعین تدوین نمودند.<sup>۲</sup>

هر وی می‌گوید<sup>۳</sup>: دأب و ذیدن صحابه و تابعین آن نبوده است که احادیث را بنویسند، بلکه آنها را لفظ به لفظ تأدیه می‌کردند و از حفظ اخذ می‌نمودند، مگر کتاب صدقات و چیز اندکی را که شخص بحاث و فحاص بعد از استقصاء به دست می‌آورد. تا به جایی رسید که از نابودی و از میان برداشته شدن سنّت ترسیدند؛ چون علماء حافظ سنّت در مرگ سرعت کردند. در این حال عمر بن عبدالعزیز، أبابکر حزمی را<sup>۴</sup> به واسطه نامه‌ای که به سویش نوشت امر نمود که: **انظُرْ مَا كَانَ مِنْ سُنَّةِ أَوْ حَدِيثٍ فَارْتَبِهِ**. «نظر کن آنچه را که از سنّت یا حدیث می‌باشد بنویس!» و مالک در «موطأ» به روایت محمد بن حسن می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز به

۱- ص ۴۸ و ص ۴۹ از شرح شروط ائمه پنجگانه حازمی. [تعلیقه]

۲- آخر عصر تابعین که حدود سنه یک صد و پنجاه می‌باشد و مرز میان متقدمین و متأخرین را سنه ۳۰۰ هجری گرفته‌اند. [تعلیقه]

۳- ص ۷ از ج ۱، «ارشاد الساری» شرح قسطلانی، و ص ۱۰ از ج ۱، شرح زرقانی بر «موطأ».

[تعلیقه]

۴- ابوبکر بن محمد انصاری، جدش از اصحاب رسول الله بود و خودش تابعی فقیه می‌باشد. عمر بن عبدالعزیز وی را بر حکومت و قضاوت مدینه از جانب خود گماشت. مالک می‌گوید: آن مقداری که نزد ابوبکر بن حزم از علم قضاوت موجود است نزد احدی در مدینه موجود نمی‌باشد. وی در سنه ۱۲۰ ه فوت نمود. [تعلیقه]

ابوبکر بن حَزْم نوشت که: **انظُرْ مَا كَانَ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ سُنَّتِهِ فَاکْتُبْهُ لِي! فَإِنِّي خِفْتُ دُرُوسَ الْعِلْمِ وَ ذَهَابَ الْعُلَمَاءِ!** «نظر کن به آنچه از حدیث رسول الله یا سنتهای او می باشد برای من بنویس! چرا که من از از میان رفتن علم و رفتن علماء نگرانم!»<sup>۱</sup> و به او توصیه نمود تا آنچه را نزد عُمَرَةُ أَنْصَارِيَّة دختر عبدالرحمن - که شاگرد عائشه رضی الله عنها بوده است - و آنچه را که نزد قاسم بن محمد بن اَبی بکر می باشد برای او بنویسد.

أما امر عمر بن عبدالعزيز در انتهای صدهٔ اوّل بوده است.<sup>۱</sup>

و چنین مشهود است که چون مرگ گریبان عمر بن عبدالعزيز را گرفت، ابن حزم از کتابت حدیث منصرف گشت، خصوصاً هنگامیکه یزید بن عبدالملک او را عزل کرد در وقتی که پس از عمر بن عبدالعزيز ولایت امر را قبض نمود، و این در سنهٔ ۱۰۱ هـ بوده است. و همچنین تمامی افرادی که با ابوبکر بن حزم دست به کتابت زده بودند منصرف گشتند، و در امر تدوین فترتی رخ داد تا در سنهٔ ۱۰۵ هـ هشام بن عبدالملک ولایت امر را عهده دار شد و ابن شهاب زُهَری را در این امر به کار واداشت.<sup>۲</sup> بلکه گفته اند: وی او را بر تدوین حدیث اِکراه نمود، چونکه آنان از کتابت حدیث -

۱- عمر بن عبدالعزيز در سنهٔ ۹۹ هـ به اِمارت رسید و در سنهٔ ۱۰۱ هـ وفات نمود با سَمی که به واسطهٔ عدالتش به او خوراندند. و اینک این کلمهٔ بلیغه را از جاحظ دربارهٔ این امام عادل به تو عطا می کنیم: جاحظ در کتاب «فضل هاشم بر عبد شمس» میگوید: و آنچه امر عمر بن عبدالعزيز را نیکو کرد و حالش را بر مردم جاهل و احمق مشتبه ساخت آن بود که: او به دنبال قومی به اِمارت رسید که تمام شرایع دین و سنت‌های پیغمبر صلی الله علیه [وآله] و سلم را واژگون کرده بودند، و مردم پیش از وی از ظلم و جور و تهاون به اسلام در کیفیت و حالی بودند که در برابر آن، آنچه از او مشاهده و معاینه کردند و او را بر آن اعمال و رفتار مأنوس و مألوف میدیدند بسیار کوچک به نظر می رسید. لهذا چون از آن امور فظیحه کاست، او را در عداد ائمهٔ راشدین به شمار آوردند. (ص ۹۱ از رسائل جاحظ جمع سندوبی؛ و ص ۲۰۴ از کتاب «تمهید تاریخ فلسفهٔ اسلامیّه» علامه مصطفی عبدالرزاق.) [تعلیقه]

۲- محمد بن مُسَلِّم بن شهاب زُهَری یکی از پیشوایان عامّه است که در سنهٔ ۱۲۴ هـ وفات نموده است. [تعلیقه]

همچنانکه بعداً برای تو روشن می‌گردد - اِکراه داشتند. اما دیر زمانی این کراهت نپائید تا تبدیل به رضایت گردید، و ابن شهاب از خَصِیصین هشام و دارای مقامی رفیع نزد وی گشت و با او حجّ نمود و هشام او را «معلّم اولاد خود» قرار داد تا اینکه پیش از هشام به فاصله یک سال بمرد، و هشام در سنّه ۱۲۵ هجری فوت نمود.

به مرگ هشام ارکان دولت بنی امیّه متزلزل گشت و رفته رفته به تدریج اضطراب در آن پدید آمد.

پس از آن تدوین در طبقه‌ای که دنبال طبقه زُهری بود شیوع پیدا کرد و این امر به واسطه تشجیع بنی عباس صورت گرفت.

ابن شهاب زُهری را که اولین تدوین کننده حدیث شمرده‌اند شاید به جهت آن بوده است که بنی امیّه از او اخذ کرده و پیروی می‌نمودند.

در «تذکره الحفّاظ» گوید: خالد بن معدان جمعی هفتاد صحابی را ملاقات کرد و حدیث را می‌نوشت و دارای مصنّفاتی می‌باشد؛ ولیکن از این مصنّفات ذکری در کتب حدیث به میان نیامده است. ابن معدان در سنّه ۱۰۴ هجری فوت نموده است.

و حافظ ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» پس از آنکه مبین ساخته است که آثار پیامبر در عصر اصحاب و اعظم تابعین در جوامع مُدَوّن و مرثّب نبوده است به جهت آنکه آنان را از کتابت نهی کرده بودند همان طور که در «صحیح» مسلم ثابت است، چنین گوید: «پس از آن چون علماء در شهرها زیاد شدند و بدعتها از ناحیه خوارج و روافض... رو به فزونی گذارد، در اواخر عصر تابعین، تدوین آثار و تبویب اخبار قدم به مرحله ثبوت نهاد - الخ -».

بخاری و ترمذی از ابوهریره روایت نموده‌اند که وی گفت: هیچ کدام از اصحاب پیغمبر ﷺ روایتشان از من بیشتر نبود مگر روایات عبدالله بن عمرو به سبب آنکه او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.<sup>۱</sup> و مُحدّثین آنچه را که در صحیفه محدّثی یا عالمی

۱- بغدادی آورده است که: آنچه عبدالله بن عمرو در صحیفه خود که آن را «صحیفه صادق»



یافت می‌شد روایت صحیحۀ مرویّه از او به شمار نمی‌آوردند مگر آنکه آن محدث می‌گفت: من این روایت را از راوی آن شنیده‌ام، و آن را «وِجَادَه» نام می‌نهادند. علامه شیخ مُصطَفی عبدالرزّاق می‌گوید: «از عللی که باعث شد و حاجت به تدوین سنن را تأکید کرد شیوع روایت حدیث، و قَلت و ثوق به بعضی از راویان، و ظهور کذب در حدیث از رسول اکرم ﷺ به واسطهٔ أسباب مذهبی و علل سیاسی بود. اما اوّل زمان تدوین سنت به معنی حقیقی در میان سالهای ۱۲۰ هـ و سالهای ۱۵۰ هـ واقع گشت.»<sup>۱</sup>

### علماء به تدوین حدیث دست نیازیدند مگر از روی کراهت

چون علماء را امر به تدوین حدیث نمودند، آنان استجابت امر نکردند مگر از روی اکراه. و این به جهت آن بود که ایشان از کتابت حدیث، پس از آنکه سُنّت صحابه قبل از آنان بر عدم کتابت و تدوین بوده است، پرهیز می‌کرده‌اند.

مَعْمَرُ از زُهْرِي نقل می‌کند که گفت: كُنَّا نَكْرَهُ كِتَابَ الْعِلْمِ حَتَّى أَكْرَهْنَا عَلَيْهِ ۲ هُوَ لِأَيِّ الْأَمْرَاءِ، فَرَأَيْنَا الْأَنْمَنَةَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. ۳

«ما این طور بودیم که از نوشتن علم ناخوشایند بودیم تا آنکه ما را این امیران به کتابت اکراه کردند، و در این صورت دیدیم که آن را از احدی از مسلمین منع ننمائیم.»

می‌نامید تدوین نموده بود و مانند جان خود آن را حفظ می‌کرد، فقط ادعیه و صلواتی بود که بدان مراجعه می‌نمود (برای اطلاع از معرفت آنچه در این صحیفه بوده است به کتاب «شیخ المضیره» مراجعه گردد.) [تعلیق]

۱- ص ۱۹۵ و ۱۹۸ از کتاب «تمهیدٌ لتاریخ الفلسفة الإسلامیة». [تعلیق]

۲- أبوالملیح گوید: آن کس که زُهْرِي را اکراه بر کتابت حدیث کرد هشام بود، و مردم پس از آن شروع به نوشتن نمودند. و روایت ابن سعد در «طبقات» این طور می‌باشد: «فَرَأَيْنَا الْأَيْمَنَةَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»، ص ۱۳۵، ج ۲، ق/۲. [تعلیق]

۳- ص ۱۰۷ از کتاب «تقیید العلم».

و زُهری نیز این طور می‌گوید: **اسْتَكْبَنِي الْمُلُوكُ فَاکْتَبْتَهُمْ، فَاسْتَحْيَيْتُ اللّٰهَ اِذْ كَتَبَهَا الْمُلُوكُ اِلَّا اُكْتُبَهَا لِغَيْرِهِمْ**.<sup>۱</sup>

«پادشاهان مرا به کتابت احادیث وادار کردند پس من برای آنان نوشتم. در این صورت از خدا شرمم آمد که پادشاهان برای خودشان نوشته‌اند، من برای غیر ایشان ننویسم.»

و این فقط بدان سبب بود که مسلمین در اوّل اسلام همشان مقصور بر کتابت قرآن بود. اما حدیث را از طریق روایت و نقل سنت به هم می‌سپردند و در این امر تنها به قوّه ذاکره و حافظه خود متکی بوده‌اند.

### در عصر بنی‌امیه، تدوین مرتّب و منظمی را اعتبار نکردند

علماء، عصر بنی‌امیه را عصر تصنیف منظم به شمار نیآورده‌اند، زیرا از آثار این عصر کتابهای جامع و مبویبی را نیافته‌اند، و فقط یافته‌اند که آنچه به عمل آورده‌اند و در قالب نوشتن ریخته‌اند فقط مجموعه‌هایی بوده است که حامل علم واحدی نمی‌باشد، بلکه حدیث و فقه و نحو و لغت و خبر و امثال اینها را در مجموعه واحدی به هم ضمیمه نموده بودند.

استاد عالم أحمد سِکَنْدَرِي در کتاب خود: «تاریخ آداب اللغة العربیّة»<sup>۲</sup> گوید: عصر دولت بنی‌امیه منقّضی گشت و غیر از قواعد نحو و برخی احادیث و اقوال فقهاء از صحابه در تفسیر چیزی مدوّن نگشت. و روایت شده است که: خالد بن یزید<sup>۳</sup> کتابهایی را در علم فلک و کیمیا ترتیب داد، و معاویه، عبید بن ساریه را<sup>۴</sup> از

۱- ص ۷۷، ج ۱ «جامع بین العلم و فضله» ابن عبدالبرّ. [تعلیق]

۲- ص ۷۲. [تعلیق]

۳- آورده‌اند که خالد بن یزید بن معاویه کتب فلاسفه و نجوم و کیمیا و طب و حروب و غیرها را به عربی ترجمه کرد. و ترجمه‌ها احیاناً از لغت یونان به عبرانیّه و از عبرانیّه به سریانیّه و از سریانیّه به عربیّه بوده است. و او نخستین کسی است که کتب برای او گرد آمد و آنها را در

صنعا طلبید و او برای وی کتاب «المُلُوكُ وَ الْأَخْبَارُ الْمَاضِيَّة» را نوشت، و وهب بن مُنَبِّه و زُهْرِي و موسی بن عَقَبَة نیز در این زمینه کتابهایی را نگاشتند.

و لیکن اینها قانع نمی‌کند که بحائین در تاریخ علوم و تصنیف، عصر بنی امیه را عصر تصنیف محسوب دارند، زیرا که در آن عصر کتابهای جامع شامل مَبُوبِ مفصل نقش هستی به خود نگرفت. و تمام اینها مجموعه‌هایی بود که بر حسب ورودشان و اتفاق روایتشان تدوین می‌شدند.<sup>۵</sup>

غزالی در «احیاء العلوم» می‌گوید: «کتب و تصانیف، چیزهای حادثی می‌باشند و حتی یکی از آنها در عصر صحابه و صدر عصر تابعین نبود، و حدوث آنها پس از سنه ۱۲۰ هـ و پس از وفات جمیع صحابه و جُلُّ تابعین رضی الله عنهم بوده، و بعد از وفات سعید بن مُسَیَّب (متوفی در سنه ۱۰۵ هـ) و حسن بَصْرِي (متوفی در سنه ۱۱۰ هـ) و بعد از وفات خوبان و برگزیدگان از تابعین بوده است.

بلکه نخستین أصحاب، کتابت حدیث را ناپسند می‌شمردند و تصنیف کتب را مکروه می‌داشتند برای اینکه مردم از حفظ و از قرآن بدانها مشغول نگردند و از تدبّر و تفکر و تذکّر باز نمانند، و می‌گفتند: سنت را حفظ کنید همین طور که محافظ می‌کردیم...»<sup>۶</sup> و ملخص و محصل آنچه ذکر شد آن است که: اولین مرحله تدوین حدیث از

خزینه نهاد - او در سال ۸۵ هـ بمرد. [تعلیق]

۴- عبید بن ساریه و در روایتی شریه جُرهُمِي؛ معاویه وی را از یمن به شام طلب کرد برای آنکه از او اخبار پادشاهان عرب و عجم را بپرسد. و امر کرد تا آنچه را که می‌گوید تدوین کنند و به او نسبت دهند، و این اولین تدوین در علم تاریخ می‌باشد. («فهرست» ابن ندیم طبع لیبسک ص ۸۹) و جاحظ در کتاب «بخلاء» گوید: او نمیدانست مگر ظاهر لفظ را. یعنی فقط راوی بود. [تعلیق]

۵- این گفتار را از کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیة فی العصر العبّاسی» تألیف شیخ أحمد الإسکندری مدرّس در مدرسه دارالعلوم، مطبوع در مطبعة سعادت مصر سنه ۱۳۳۰، در بحث از تدوین و تصنیف در أوائل عصر عبّاسی از ص ۷۱ تا ص ۷۴، در تعلیق ص ۳۵۱ از ج ۱ کتاب «التّجوم الزّاهرة فی ملوک مصر و القاهرة» طبع اول مطبعة دارالکتب المصریة در قاهره سنه ۱۳۴۸ هـ، ذکر کرده است.

۶- ص ۷۹، ج ۱، از طبع بولاق سنه ۱۲۹۶ هـ. [تعلیق]

أواخر عصر بنی‌امیه نشأت گرفت و بر طریقی غیر مرتّب از صحف پیچیده به هم و غیر منظم بدون آنکه بر ابواب و فصولی منقسم باشد، بوده است. و امکان دارد این طرز تدوین بر اساس تدریسی که در مجالس علمی آن زمان برپا می‌گشته است تحقق یافته باشد، زیرا که آن مجالس اختصاص به علمی از علوم نداشت و مجلس واحد مشتمل بر علوم متعدّده‌ای بوده است. عطاء می‌گوید: من مجلسی را گرامی‌تر و عظیم‌تر از مجلس ابن‌عبّاس ندیدم و از جهت کثرت فقه و عظمت هیبت مانند آن نیافتم. اصحاب قرآن از او سؤال می‌کردند، و اصحاب عربیت از او سؤال می‌کردند، و اصحاب شعر از او سؤال می‌کردند و همه ایشان از وادی گسترده و پهناوری بیرون می‌شدند.<sup>۱</sup> و عمّار بن دینار می‌گوید: من مجلسی را به جامعیت مجلس ابن‌عبّاس در هر خیری ندیدم: حلال و حرام و تفسیر قرآن و عربیت و شعر. این طوّر اوّل از تدوین بود و از آن هیچ کتابی به ما واصل نگردیده است.

### تدوین در عصر عبّاسی

سیکندری می‌گوید:

علماء در عصر عبّاسی نشاطی و سرعتی به تهذیب آنچه در کتب نوشته شده بود و به تدوین آنچه در سینه‌ها به حفظ نگهداری شده بود ابراز داشتند، و آنها را مرتّب و مبوب نموده به صورت کتابهایی در قالب تصنیف ریختند. و از قویترین اسباب در اقبال علماء بر تصنیف در این عصر، ترغیب و اهتمام خلیفه ابوجعفر منصور<sup>۲</sup> بر آن، و حمل او ائمه از فقهاء را بر جمع حدیث و فقه بود.

۱- از عبدالرحمن بن ابی‌الزناد از پدرش روایت است که او گفت: ما هر چه را از حلال و حرام بود می‌نوشتیم؛ اما این شهاب هر چه را که می‌شنید می‌نوشت. (ص ۷۳ ج ۱، «جامع بیان العلم و فضله») [تعلیقه]

۲- ابوجعفر منصور اوّلین خلیفه‌ای است که برای او کتابهای سریانی و عجمی به عربی

وی علیرغم بُخلی که داشت، در این راه اموال سرشاری را مصرف نمود. و چنین آورده‌اند که: عنایت وی در تشیید و تعضید علوم اسلامیّه متوقّف نگردید، بلکه او علماء و مترجمین را وادار می نمود آنان که از سریان و فارس بودند تا از فارسی و یونانی به عربی نقل کنند: علوم طبّ و سیاست و حکمت و فلک و تنجیم و آداب و منطق و غیرها را.<sup>۱</sup>

بر این اصل او اولین حاکمی بود که برای وی کتبی از لغتهای دیگر به عربی ترجمه شد، با وجود آنکه عنایت او به حدیث و جمع‌آوری و تدوین آن، عنایت فائقی بوده است تا به جائی که چون به او گفته شد: هَلْ بَقِيَ مِنْ لَذَاتِ الدُّنْيَا شَيْءٌ لَمْ تَنْلُهُ؟! فَقَالَ: بَقِيَتْ خَصْلَةٌ: أَنْ أُفْعَدَ فِي مِصْطَبَةِ وَ حَوْلِي أَصْحَابُ الْحَدِيثِ!  
«آیا از لذات دنیا چیزی هنوز باقی مانده است که بدان نائل نگشته باشی؟! گفت: یک چیز باقی مانده است: آنکه روی مصطبه و تختی بنشینم و گرداگرد من اصحاب حدیث بوده باشند!»

و چنانکه در بعضی از روایات وارد است: منصور همان کس است که به مالک ابن انس اشاره نمود تا کتاب «مُوطأ» را تألیف کند.

صَوْلِي می‌گوید: منصور اعلم مردم به حدیث و انساب بود.

و شگفتی نیست در آنکه رجال حدیث در عهد منصور زیاد گردند و علماء در طلب آثار رسول اشتداد و اهتمام نمایند و در گردآوری و تدوینش رغبت کنند، با وجود آنکه عمر بن عبدالعزیز گفته است: إِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ السُّوقِ يُجَلَبُ إِلَيْهَا مَا يُنْفَقُ فِيهَا؛ فَإِنْ كَانَ بَرًّا أَتَوْهُ بِبِرِّهِمْ، وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا أَتَوْهُ بِفُجُورِهِمْ.<sup>۲</sup>

ترجمه گشت. و نخستین کسی است که میان بنی عبّاس و علویین تفرقه افکند پس از آنکه امرشان بر نهج واحد بود. در سنه ۱۳۶ هـ دست به ولایت امور زد و در سنه ۱۵۸ هـ بمرد. [تعلیق]

۱- ص ۷۲ از کتاب «تاریخ آداب اللّغة العربیة» سکندری. [تعلیق]

۲- در اینجا روایت دیگری است که ابوحازم أَعْرَج به سلیمان بن عبدالملک گفت: إِنَّمَا السُّلْطَانُ سَوْقٌ فَمَا يَنْفَقُ عِنْدَهُ حَمَلٌ إِلَيْهِ. «سلطان فقط حکم بازاری را دارد، پس آنچه نزد او رواج

«حَقّاً و تحقیقاً سلطان به منزله بازار است که بدانجا کشانده می‌گردد متاعی که در آنجا مشتری دارد. اگر سلطان شخص پرهیزکار و پاکدامنی بود پرهیزکاری خود را برای او می‌برند، و اگر شخص فاسق و فاجری بود فسق و فجورشان را برای او می‌برند.»

ابن تغری بردی در حوادث سنه ۱۴۳ بدین عبارت ذیل گوید:  
ذَهَبی گوید: و در این عصر (سنه ۱۴۳ هـ) علماء اسلام در تدوین حدیث و فقه و تفسیر، شروع نمودند:

ابن جُرَیح<sup>۱</sup> در مکه، تصانیف خود را تصنیف نمود (و در سنه ۱۵۰ هـ بمرد).  
و سعید بن اَبی عُرْوَبَة تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۶ بمرد).  
و حَمَّاد بن سَلِمَة (در سنه ۱۶۷ بمرد) و غیر این دو نفر در بصره.  
و اَبو حَنِیْفَه، فقه و رأی را در کوفه تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۰ بمرد).  
و اوزاعی در شام تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۶ و یا ۱۵۷ بمرد).  
و مالک در مدینه «مَوَاطَّأً» را تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۹ بمرد).  
و ابن اِسْحَق «مَغَازِی» را تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۱ بمرد).  
و مَعْمَر در یمن تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۳ بمرد).  
و سُفْیَان ثَوْرِی، کتاب «جامع» را در کوفه تصنیف کرد (و در سنه ۱۶۱ بمرد).  
و پس از اندکی هِشام<sup>۲</sup> کتب خود را تصنیف کرد (و در سنه ۱۸۸ بمرد).  
و لَیْث بن سَعْد تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۵ بمرد).  
و عبد الله بن لهیعه تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۴ بمرد).  
و پس از آن ابن مُبَارک تصنیف کرد (و در سنه ۱۸۱ بمرد).  
و قاضی اَبویوسف یعقوب (و در سنه ۱۸۲ بمرد).

دارد به سوی او حمل می‌گردد.» [تعلیقہ]

۱- وی عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریر رومی است. [تعلیقہ]

۲- وی هشیم است و از اهل واسط بوده است. [تعلیقہ]

و ابن وهب (و در سنه ۱۹۷ بمرد).

و تبویب و تدوین علم رو به فزونی نهاد و کتب عربیّت و لغت و تاریخ و ایّام الناس مرتّب و مبوب گردید. و قبل از این عصر سایر علماء - و در روایتی (أئمه) - چنین بودند که از حفظ تکلم می نمودند و علم را از صحیفه‌های غیر مرتّب روایت می کردند - تا پایان گفتار ذهبی.<sup>۱</sup>

و به علت آنکه این دانشمندان در عصر واحدی می زیستند، علی التّحقیق معلوم نمی گردد که کدام یک از آنان در تدوین اُسبق بوده اند. لهذا بعضی گفته اند: نخستین مُصنّف سعید بن أبی عُرُوبه بوده است، و بعضی ابن جُرَیج، و بعضی ربیع بن صبیح، و بعضی حمّاد بن سلّمه را به شمار آورده اند.

ابن حجر می گوید: اولین کس که به جمع حدیث پرداخت ربیع بن صبیح، و سعید بن أبی عُرُوبه بوده است تا اینکه بزرگان طبقه ثالثه<sup>۲</sup> قیام نمودند و احکام را تدوین کردند.

در این حال مالک کتاب «موطأ» را نوشت و در آن احادیث قویّه اهل حجاز را انتخاب و اختیار نمود و آن را با اقوال صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنان بوده اند ممزوج کرد.

دو حافظ: ابن حجر و عراقی می گویند: این جماعت در عصر واحد بوده اند؛ لهذا معلوم نمی شود کدام یک در تدوین سبقت داشته اند. و سپس جماعت کثیری از اهل عصرشان در عمل بر منوال و اُسلوب ایشان از آنان دنباله روی

۱- ص ۳۵۱ ج ۱ از کتاب «النجوم الزاهرة» و ص ۱۰۱ «تاریخ الخلفاء» سیوطی بنابه تعلیقۀ أبوریّه. و چون برای تطبیق به کتاب «النجوم الزاهرة» مراجعه شد، کاملاً حکایت، مطابق اصل بود به استثنای سنه وفات این علماء اهل تدوین که أبوریّه از نزد خود اضافه نموده است. و انتهای کلام ذهبی که أبوریّه بدان اشاره نموده است، این می باشد: فَسَهْلٌ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ تَنَاوَلَ الْعِلْمَ فَأَخَذَ الْحِفْظَ يَتَنَاقَصُ، فَلِلَّهِ الْأَمْرُ كُلُّهُ - انتهى کلام الذّهبی. [تعلیقۀ]

۲- طبقه در اصطلاح مشایخ عبارت است از جماعتی که در سنّ و ملاقات مشایخشان اشتراک دارند.

کردند، تا اینکه بعضی از پیشوایان علمی چنین دریافتند که باید حدیث پیامبر را بخصوصه جدا نوشت و تدوین نمود. و این پس از پایان قرن دوم و رأس صدۀ سوم بوده است.

و از این مجموعه‌ها به دست ما نرسیده است مگر «مَوَطَّأ» مالک، و توصیفی فقط از برخی مجموعه‌های دیگر. و همچنین در این عصر حدیث رسول الله با اقوال صحابه و فتاوی تابعین و ما بعد از تابعین در تدوین ممزوج بوده است همان طور که ابن حجر گفته است. و روزگار تدوین بر همین منهای سیری شد تا انتهای دویست سال از هجرت؛ و این طُور دوم از اطوار تدوین بوده است.

### تدوین بعد از دویست سال

تدوین پس از انقضای دویست سال صورت دیگری به خود گرفت. و آن این بود که حدیث رسول الله را جداگانه تدوین نمودند پس از آنکه مشوب بود به غیر آن که از حدیث نبود. بنابراین عبید الله بن موسی عَبَسَى کوفی (متوفی در سنه ۲۱۳ هـ) مسندی تصنیف نمود. و مُسَدَّد بن مُسَرِّهَد بَصْرَی (متوفی در سنه ۲۸۸ هـ) مسندی تصنیف کرد. و حمیدی (متوفی در سنه ۲۱۹ هـ) مسندی نوشت و غیر ایشان. ائمه حدیث پس از ایشان به دنبال اثر آنان رفتند، مانند امام احمد (متوفی در سنه ۲۴۱) و اسحق بن راهوییه (متوفی در سنه ۲۳۷) و غیرهما.

این تصانیف که به مسانید نامیده می‌شوند گرچه دارای مزیت افراد حدیث به تنهایی در تدوین می‌باشند و حدیث را با غیر آن از اقوال صحابه و غیر اقوال صحابه مخلوط ننموده بودند، الا آنکه در آنها میان حدیث صحیح و غیر صحیح - از آنچه سیل روایت در این زمان از هر گونه حدیث به سویشان حمل می‌کرد - جمع گردیده بود به جهت آنکه تا این عصر، تقسیم حدیث به آنچه بر آن اصطلاح کرده‌اند از صحیح و حسن و ضعیف شناخته شده نبود.

و به همین سبب بود که رتبه این مسانید از رتبه کتب سُنن پائین‌تر بود، و



استدلال و احتجاج به آنها به طور مطلق جازز نبود. و ما پس از این درباره این مسانید بحث می‌نمائیم و از منزله و مرتبه آنها در میان کتب معروفه حدیث سخن می‌گوئیم. امر تدوین بر این نَهَج مستمر بماند تا آنکه طبقه بخاری رسید و از آنجا تألیف، صورت جدیدی به خود گرفت و در دور دگری وارد شد، و آن دوره تنقیح و انتخاب و اختیار بود. حافظ ابن حَجَر در مقدمه «فَتْحُ الْبَارِی» گوید: از آنجائی که بخاری این تصانیف را دید و آنها را روایت کرد و از رائحه طیبه و بوی خوش آن استشمام نمود و از رخساره آن پرده بر گرفت، چنان یافت که آنها به حسب وضع، روایات صحیحه و حسنه را مشتمل است و بسیاری از آنها را عنوان ضعیف شامل می‌گردد<sup>۱</sup>، بنابراین نمی‌توان به آنها کلام راست و شایسته گفت؛ پس همت خود را برانگیخت برای جمع حدیث صحیحی که در آن شخص امین شک نمی‌آورد؛ و عزمش را استوار ساخت آنچه از استادش: امیرالمؤمنین در حدیث و فقه: إسحق بن ابراهیم حَنْظَلِی معروف به ابن راهویته شنید ...

أبو عبدالله بن اسمعیل بخاری میگوید: مانند إسحق بن راهویته بودیم، وی گفت: «ای کاش شما کتاب مختصری از صحیح سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع میکردید!» گفتار او در دل من نشست و شروع کردم در جمع جامع صحیح<sup>۲</sup>.

### أطواری که تدوین در آن، حالات مختلفی به خود گرفت

از آنچه گذشت دستگیر شد که: أحادیث رسول الله - صلوات الله علیه - را نه در زمان حیاتش و نه در عصر صحابه و بزرگان تابعین تدوین ننمودند، و اینکه تدوین پا به عرصه وجود نگذارد مگر در قرن دوم از هجرت در اواخر عهد بنی امیه، و اینکه تدوین در طریق واحدی راه خود را نپیمود بلکه در أطوار مختلفی ای انقلاب

۱- اَبُورِیَه در تعلیقه گوید: بلکه جعل و وضع حدیث؛ همان‌طور که برای تو مُبَیِّن خواهد شد.

۲- ص ۴ از مقدمه «فتح الباری» تألیف ابن حَجَر. [تعلیقه]

حاصل نمود.

در ابتدای امر مجموعه‌ای بود از روایت راویان از آنچه قوه حافظه آنان آن را حفظ کرده بود، و آن تدوین در صحیفه‌هایی بوده است که جامع می‌بوی آنها را محصور نمی‌کرده است. و این صحف با وجود حدیث، فقه و نحو و لغت و شعر و امثال این امور را در برداشته است از آن چیزهایی که طفولیت تدوین بدان حکم می‌نموده است.

و این «طُورِ أَوَّل» از تدوین بوده است، و به ما از آن چیزی در کتاب مخصوص جامعی نرسیده است.

پس از آن، تدوین، «دوره دوم» خود را شروع کرد و آن در عصر عباسیون بود. علماء - به واسطه آنچه از شهر فارس به دست آوردند - آنچه را که در آن صحیفه‌ها بود مُهذَّب و مُرتَّب نمودند، بعد از آنکه روایات زیادی را که در این عصر موجب زیادی آن می‌شد بدانها اضافه کردند. و در هر قسم از اینها کتابهایی نوشتند که آنها را بر عدّه ابوابی از حدیث و آنچه مربوط به حدیث می‌شد، از اقوال صحابه و فتاوی تابعین تقسیم کردند، و در آنها مطلب ادبی و یا شعری را داخل نمودند. و بسیاری از متقدمین، اسم حدیث را بر آنچه شامل آثار صحابه و تابعین می‌شد اطلاق می‌کردند.

و تدوین، این منهج را به خود گرفت به جهت تبعیت از ارتقاء تألیف در عصر بنی عباس. و علوم از یکدیگر جدا گشتند، بعضی از بعضی تمیّز پیدا نمودند و مسائل هر علمی علیحده گرد آمد. و تدوین طور دوم خود را بدین کیفیت تا آخر صده دوّم به طور استمرار پیمود. و از آن کتب مُبَوَّبَه در این دوره به دست ما غیر از «مَوْطَأ» مالک رحمته الله چیزی واصل نگردیده است.

و پس از انقضاء صده دوّم، تدوین شروع کرد تا در طریق دیگری گام نهد که به سبب آن در «طور سوّم» داخل شد. علماء شروع نمودند تا آنچه از احادیث را که در عصرشان مدوّن گردیده بود بعد از آنکه مشوب به اقوال صحابه و غیرهم بود

- همان طور که گفتیم - جدا کردند. و در این باره مُسَنَد‌های بسیاری تصنیف گردید که مشهورترین آنها «مسند» احمد حَنْبَل می‌باشد که تا به حال در میان ما وجود دارد. و از آن، در هنگام کلام از کتب حدیث سخن خواهیم گفت و مقدار مرتبه و منزله آن را از صحّت، و قیمتش را در میان کتب حدیث روشن خواهیم نمود.

مُسَنَد عبارت است از اینکه جمیع آنچه از هر صحابی روایت شده است - یعنی مطالبی که به او اسناد داده می‌شود - همه را در بابی جداگانه قرار دهند، موضوع حدیث هر چه می‌خواهد باشد؛ و درجه آن از صحّت هر چه می‌خواهد باشد؛ به جهت آنکه تا آن اوان تمیز صحیح از غیر صحیح در تألیف به ظهور نپیوسته بود.

این مسانید تمام احادیث صحیح و احادیث مجعوله و موضوعه را به طوری که گفتیم در بر خود داشت. و عمل بدین نهج پیوسته ادامه داشت تا بخاری و طبقه او به ظهور آمدند؛ و در این حال تدوین به «طُور رابع» انتقال پیدا کرد، و آن دوره «تنقیح و اختیار» بوده است همان طور که قریباً ذکر نمودیم. در این دوران کتب مختصره‌ای را در حدیث تألیف کردند که در آنها برگزیدند و انتخاب نمودند آنچه را که صحیح شناختند طبق طریقه‌شان در بحث، همچنانکه بخاری و مسلم و پیروانشان انجام دادند.

از هویت و ماهیت این کتابها در وقت گفتار از کتب حدیث سخن خواهیم داشت.

این طُور از تصنیف طُور اخیر می‌باشد؛ چرا که این کتب در نزد اهل سنت رنگ اعتماد به خود گرفت.

اما شیعه پس برای خودشان در حدیث کتابهایی را دارند که بدانها اعتماد می‌کنند، و وثوق ندارند به کتابی مگر بدانها، «وَلِكُلِّ قَوْمٍ سُنَّةٌ وَإِمَامُهَا» «و از برای هر طائفه و قومی سنتی است بخصوص و امامی است که حافظ آن سنت است». و از اینجا برای تو به طور خلاصه به دست آمد که: تدوین مُعْتَمَدٌ عَلَیْهِ نزد

جمهور واقع نشد مگر در نیمه قرن سوم تا قرن چهارم.<sup>۱</sup>  
در اینجا شیخ محمود ابوریّه شروع می‌کند به بیان و تفصیل معایب تأخیر  
تدوین.

باری منظور ما از شرح و بیان ابوریّه، پاسخ و جوابی است که در ضمن گفتار او  
به ادعاهای بیجا و بی‌موقع محمّد عجّاج داده شده است. در این بیان، بدو تدوین را  
دانستیم، و سیر حدیث را تا طور چهارم آن که تصحیح حدیث پس از افراد و مجزاً  
نمودن آن از اقوال و آراء صحابه و آثار دیگر و علوم مابینه با نفس حدیث چون شعر  
و لغت بود، دانستیم که بالأخره تدوین سنت به طور مجزاً در رأس قرن سوم و پایان  
صده دوم بوده است. و اهتمام عمر بن عبدالعزیز بدین امر، به چند جهت نقش  
عملی مهم ایفا نمود:

اولاً - به جهت آنکه خلافتش دو سال و اندی دوام یافت و معلوم نشد که امر  
وی به تدوین در ابتدا بوده است، یا وسط، یا انتها؟ چرا که در صورت انتها یا وسط  
نزدیک به انتها، به واسطه موانع خارجی صورت تحقق طبعاً به خود نخواهد گرفت.  
و این است مفاد و مغزای سخن سید صدر در عدم معلوم بودن تاریخ امر او.  
ثانیاً - او را به واسطه عدالت نسبی، و محبت به اهل بیت، و عدم افراط در بذل  
اموال به بنی امیه طبق حکام سابق بر او، سم دادند و کشتند؛ و خلیفه تازه روی کار  
آمده: یزید بن عبدالملک هم کاری نکرد و امری از او برای تدوین صورت نگرفت، تا  
پس از چهار سال که او بمرد و حکومت به هشام بن عبدالملک رسید.  
ثالثاً - عمده امر عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حزم بود نه به ابن شهاب زهّری.  
او به ابن حزم نامه‌ای نوشت و وی را به تدوین سنت رسول الله فرا خواند. اما  
ابن حزم به واسطه منع خلفای پیشین بالأخص ابوبکر و عمر از کتابت، چون تدوین

۱- «أضواء على السنة المحمدية أو دفاع عن الحديث» طبع سوّم دارالمعارف مصر، ص

را خلاف مشروع و مباین با سیره صحابه می‌دانست از این عمل خودداری کرد و دعوت ابن‌العزیز را نپذیرفت و پیوسته تعلل نمود تا او بمرد و تا چهار و پنج سالی که یزید خلیفه شد و امری از او صادر نشد، ابن‌حزَم موقع را مغتنم شمرده از تدوین منصرف شد، و وفات عُمَر و روی کار آمدن یزید رابهره آسمانی و موقعیت دینی روحانی برای خود به شمار می‌آورد.

رابعاً - ابن‌شهاب به واسطه نزدیکی با دربار بنی‌امیه و هشام بن عبدالملک و قریب مدّت بیست سال در امارت و ولایت او بودن و سفر و حضر را با وی گذراندن، دعوت او را پذیرفت و دست به تدوین زد (البته تدوینی که به معنی مجموعه‌ای از تدوین معروف آن عصر بوده است از سنت و حدیث و آراء صحابه و خلفای اولین ابوبکر و عمر و عثمان و شعر و ادبیت عرب و امثالها).

به همین جهت است که چون عالم مشخص و مبرز درباری بود، و بنی‌امیه آراء و احکامشان را از او اخذ می‌کردند و مصدر قضاوت‌های حُکام امویان بود و بدین جهت شهرتی یافته بود، تدوین را به او نسبت دادند، آنهم نه در زمان عمر بن عبدالعزیز بلکه در سالیان پس از وی.

خالد بن معدان حمّصی با وجود آنکه هفتاد صحابی را ادراک کرده بود و بیست سال زودتر از زُهری از دنیا رفته بود (چون فوت او در سنه ۱۰۴ و فوت زُهری در سنه ۱۲۴ می‌باشد) و دارای کتاب و تدوین بود، معذک چون درباری نبود او را نخستین مُدوّن به شمار نیاوردند، با آنکه بنا به روش اهل و امت عامه اگر اهل انصاف باشند باید او را اولین تدوین کننده به حساب آرند.

سید محمد رشید رضا که او را از جهت واقعیت اول مُدوّن می‌شمارد و می‌گوید: زُهری فقط از جهت معروفیت اولین مدوّن است،<sup>۱</sup> همین عجاج خطیب به

۱- مجلّه «المنار» ج ۱۰، ص ۷۵۴. او از شاگردان شاخص شیخ محمد عبده می‌باشد که تفسیر «المنار» به املائی شیخ و به قلم اوست. تولّدش در سنه ۱۲۸۲ و وفاتش در سنه ۱۳۵۴ هـ است.

وی می‌تازد و دو اشکال به او می‌نماید که هیچ یک از آنها دارای وزن و اعتبار نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

ذهبی مردی است که از جهت تاریخ و علوم حدیث و اطلاع واسع بر نظیر این امور در میان عامّه بی‌نظیر و یا لاأقل کم‌نظیر می‌باشد. در این صورت شهادت او را در برابر گفتار سیوطی رد نمودن و بدون دلیل نپذیرفتن، از انصاف به دور است. و اما اینکه ایشان عبد الله بن عمرو را صاحب «صحیفه صادقه» شمرده و آن را از مدوّنات خالصه در سنت رسول الله در زمان آنحضرت و اقدم و أسبق از همه صحایف حتّی صحیفه ابورافع شمرده است، این هم ادّعائی است که اگر آن را بشکافیم از درون آن مطالب عَفْن و کریه الرّائحة آنقدر بیرون می‌آید که مشام هر انسانی را آلوده می‌نماید.

عبدالله بن عمرو بن العاص، پسر عمرو عاص معروف و مشهور است که در خلاف با رسول خدا ﷺ و ایراد شعر در هَجْوِ آنحضرت مقدار عظیمی از تاریخ را اشغال کرده است.

پسرش عبدالله خدمت پیامبر می‌رسید و مطالبی را می‌نوشت و از موافقین با حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام بود، چرا که با مطالبی که از پیامبر شنیده بود درباره آنحضرت به مقام شامخ و ولایت او خبیر و بصیر بود. و لهذا هنگامی که معاویه به پدرش عمرو عاص در مصر کاغذ نوشت و او را به جنگ با آنحضرت به شام فرا خواند و عمرو عاص با دو پسرش: محمد و عبدالله مشورت کرد، محمد پدر را به جنگ تحریض و ترغیب نمود، اما عبدالله پدر را نکوهش کرد و فضایل مولار را برایش شمرد و نشان داد که: مخاصمه با حضرت به خاطر حکومت مصر و معاونت معاویه در شام، فروختن آخرت به دنیا و رهسپار جهنم شدن است.

۱- «السُّنَّة قبل التّدوین» ص ۳۶۲ تا ص ۳۶۴ تحت عنوان: آراء فی التّدوین.

عمرو عاص به سخن او گوش فرا نداد و حرف محمّد را شنید و به سوی شام روانه شد. ولی معذک در تاریخ ندیده‌ایم که عبدالله عملاً با عمرو عاص مخالفت کرده باشد و برای کمک و معاونت امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین به یاران و اصحاب او بپیوندد، بلکه با پدرش در میان اصحاب معاویه - علیه الهاویة - بود.<sup>۱</sup> راجع به روایات مرویّه از عبدالله بن عمرو، و کتاب وی به نام «صحیفه صادقه» که خودش آن را بدین اسم نامیده است، مطالب ضدّ و نقیض در میان علمای عامّه و کتابهایشان بسیار است:

در روایات کثیری از ابوهریره که در جعل و تزویر در حدیث به خاطر طرفداری از معاویه و دربار او و مخالفت و خصومت با امیرالمؤمنین علیه السلام، یگانه فرد شاخص در میان اهل سنت است و روایاتش سراسر کتب عامّه را فرا گرفته است، چنین وارد است که می‌گفت: هیچ یک از اصحاب پیغمبر روایتش به اندازه من نمی‌باشد مگر عبدالله بن عمرو عاص به جهت آنکه او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.

أبوریّه به تبع سید عبدالحسین شرف الدین در کتاب «ابوهریره» کتابی به نام «شیخ المصیرة: أبوهریره» تدوین نموده است که آن را به دنبال کتاب «أضواء» نگاشته و پرده از مطالبی برداشته است که تا به حال در میان عامّه چنین پرده‌برداری به وجود نیامده است.

و ما در اینجا برای شناختن هویت کتاب «صحیفه صادقه» و روایات عمرو، ناچاریم برخی از مطالب وی را که در ضمن ابحاث ابوهریره و یا دخالت اسرائیلیات و اخبار مکذوبه نوشته است در اینجا ذکر نمائیم. أبوریّه در تحت عنوان: «الإسرائیلیات فی الحدیث» می‌گوید:

از آنجائی که شوکت دعوت محمدیه قوّت یافت و بازویش استوار گشت و در

۱- درج ۲، از همین دوره «امام شناسی» درس ۲۵ تا درس ۳۰ صفحه ۲۴۰ تا ۲۴۲ مقداری از شرح حال عمرو عاص و ولایتش را به امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس رجوعش را به واسطه وعده معاویه حکومت مصر را به او آورده‌ایم.

برابر خود هر قدرتی را که منازعه می نمود خرد می کرد و درهم می کوبید، کسانی که در مقابل آن ایستادگی می کردند و راه آن را بر مردم سدّ می نمودند، پس از آنکه از دستبرد بدان با عِدّه و عُدّه قوّت و نزاع عاجز شدند و فروماندند، هیچ چاره‌ای نیندیشیدند مگر آنکه از طریق حيله و خدعه حمله ور شده و با مکر و کید آن را درهم شکنند.

و چون عداوت یهود به مؤمنین از همه مردم شدیدتر بود؛ زیرا که ایشان خود را ملت برگزیده خدا می پنداشتند و برای کسی غیر از خودشان قائل به فضیلتی نبودند و برای پیامبری بعد از موسی اقرار به رسالت نداشتند، راهبان و علمای آنان - مخصوصاً وقتی که امرشان مغلوب شد و از دیارشان اخراج شدند<sup>۱</sup> - چاره‌ای ندیدند از آنکه با استعانت از مکر و با توسّل به زیرکی وارد مبارزه گردند تا به مراد و مطلوبشان واصل گردند.

بنابراین اساس، مکر یهودی آنان را رهبری کرد تا تظاهر به اسلام نمایند و در باطنشان دین خود را محترم و گرامی بدانند، تا اینکه مکرشان مخفی بماند و بر مسلمین مؤثر افتد. و قویترین این کهنه از جهت زیرکی و شدیدترینشان از لحاظ مکر و فریب و خدعه، کعبُ الأُخبار، و وهبُ بنُ مُنبّه، و عبدالله بن سلام بوده‌اند. آنان چون دریافتند که حيله‌هایشان به واسطه اظهار کردن ورع و تقوای دروغین، رونق یافت و مسلمین بدیشان آرامش یافته‌اند و گولشان را خورده‌اند، اولین هم‌تشان را مصروف بر آن نمودند که مسلمین را از باطن دین و صمیم ایمانشان ضربه زنند، به اینکه دسّ و تزویر کنند در اصول اسلام که بر آنها قیام دارد آنچه از اساطیر و خرافات که می‌خواهند و از اساطیر و اوهام و تُرّهاتی که خوشایند دارند؛ به جهت آنکه اصول دین را ضعیف و سست نمایند.

۱- عمر یهود خیبر را به اذرعات و غیرها در سنه ۲۰ هجری اخراج کرد، و یهود نجران را به کوفه اخراج نمود، و وادی القری و نجران را میان مسلمین تقسیم کرد (ص ۱۰۸، ج ۸، «البدایة و النهایة» ابن کثیر) و این اخراج مخصوص کسانی بود که با رسول خدا ﷺ معاهده‌ای نداشتند.



و به سبب آنکه از دستبرد به قرآن کریم عاجز شدند - چون قرآن با تدوین محفوظ بود و هزاران نفر از مسلمین نگهبان و پاسدار آن بودند و بدین لحاظ قرآن در حفظ و مصونیتی آنچنان درآمده بود که غیر ممکن بود در آن کلمه‌ای را زیاد کنند و یا حرفی را دسّ و تغییر دهند - به سوی حدیث کردن و روایت آوردن از رسول پرداختند، و به افتراء آن قدر که می‌خواستند وجهه‌گیری نمودند. بر پیغمبر مطالب و احادیثی را افترا بستند که از آن حضرت صادر نگردیده بود.<sup>۱</sup>

و آنچه آنها را برای امریاری و کمک می‌کرد آن بود که احادیثی که از رسول خدا در حیاتش صادر شده بود، نه معالشی محدود و نه اصولش محفوظ بود؛ چرا که در عصر آن حضرت - صلوات الله علیه - حدیث نوشته نشد به طوری که قرآن نوشته شده بود، و نه آنکه اصحابش پس از وی نوشتند. و در توان و قدرت هر شخص هوا پرستی و یا مداخله‌کننده ناشایستی در آن صورت می‌تواند بوده باشد که با افتراءات خودش به پیامبر دسّ و تزویر و خدعه نماید و با دروغش بر او بجهد و این کیدشان را بر ایشان آسان ساخت این که مشاهده کردند که صحابه در معرفت آنچه نمی‌دانند از امور گذشته عالم به آنها رجوع می‌نمایند.

و یهود به علت آنکه دارای کتاب بوده‌اند و به علت آنکه در میانشان علماء بوده‌اند، اُساتید عرب به شمار می‌آمدند در آنچه از امور ادیان سالفه برایشان مجهول بوده است، اگر در کارشان مخلص و صادق بوده باشند.

حکیم: ابن خلدون چون در مقام گفتار از تفسیر نقلی برمی‌آید و آنکه آن مشتمل بر غَثّ و سَمین و مقبول و مردود است، می‌گوید: و سبب این آن است که عرب اهل علم و کتاب نبودند، بلکه فقط بدوی بودن و امّی بودن بر آنان غلبه داشت. و چون میل پیدا می‌کردند تا اشراف حاصل کنند برای دانستن چیزهایی که نفوس

۱- ابن جوزی می‌گوید: چون قدرت نداشتند که در قرآن داخل سازند چیزی را که از قرآن نبوده است، گروههایی شروع کردند که در حدیث زیادتیهایی را وارد کنند، و تزویر و وضع کنند چیزهایی را که پیغمبر نگفته بوده است. (ص ۱۴، ج ۲، تاریخ ابن عساکر). [تعلیقه]

بشر میل می‌کند که به آنها اشراف پیدا کند و بفهمد و بداند از اسباب و علل موجودات عالم تکوین و ابتدای آفرینش و اسرار وجود، فقط از آن کسانی که پیش از آنان اهل کتاب بوده‌اند می‌پرسیدند و از آنها استفاده می‌نمودند.<sup>۱</sup> و ایشان عبارت بوده‌اند از اهل تورات از یهودیان، و از کسانی که پیرو دینشان شده بودند از مسیحیان مانند کعبُ الأُخبار، و وهب بن مُنبّه، و عبدالله بن سلام و امثالهم. بر این اساس تفاسیرشان از منقولاتی که نزد آنان بود مملو گشت. و علمای تفسیر در امثال این امور تساهل ورزیدند و کتب تفسیر از این منقولات پر شد؛ و اصل همه آنها همان طور که گفتیم از تورات می‌باشد یا از آنچه خودشان افتراء بسته‌اند.<sup>۲</sup>

و در جای دیگر از مقدمه خود می‌گوید: و بسیار اتفاق افتاده است برای مورّخین و مفسّرین و استادان و پیشوایان علوم نقلیه که در حکایات و وقایع به غلط در افتاده‌اند. و این به جهت آن بوده است که بر مجرد نقل خواه درست باشد و خواه نادرست، اعتماد نموده‌اند و آنها را به اصولشان عرضه نداشته‌اند و به شباهشان قیاس نکرده‌اند و به معیار حکمت، توزین و آزمایش ننموده‌اند و وقوف بر طبایع موجودات نداشته‌اند و در اخباری که به دستشان می‌رسیده است تحکیم نظر و بصیرت در نقد و اختیار درشان موجود نبوده است. بنابراین از حقّ به دور افکنده شده گمراه شدند و در بیابان اوهام و غلط، حیران و سرگشته فرو مانده‌اند.<sup>۳</sup> و دکتور أحمد امین می‌گوید:

بعضی از صحابه به وهب بن مُنبّه و کعبُ الأُخبار و عبدالله بن سلام متّصل شده‌اند، و تابعین به ابن جریج<sup>۴</sup> متّصل گشتند؛ و این جماعت معلوماتی

۱- دأب و عادت ابن اسحق این بود که علوم را از یهود و نصاری اخذ می‌کرد و در کتابهای خود، ایشان را به اهل علم اول می‌نامید. (ص ۸ ج ۱۸، معجم الأدباء.) [تعلیق]

۲ و ۳- «مقدمه ابن خلدون» به ترتیب صفحه ۴۳۹ و ۴۴۰ و صفحه ۹. [تعلیق]

۴- در «الکنی و الألقاب» محدث قمی ج ۱، ص ۲۸۰ در ترجمه ابن الرومی گوید:

داشته‌اند که آنها را از تورات و انجیل و شروح و حواشی آنها روایت می‌کرده‌اند. بنابراین مسلمین باکی در خود ندیدند که در کنار آیات قرآن آنها را هم حکایت بنمایند. و روی این اصل بود که منابع قرآن و تفسیر، متورّم شده، صورت ضخامت به خود گرفت. (۱ هـ)<sup>۱</sup>

روی این زمینه کلی بود که آن کشیشان و علمای آنان در دین اسلام اکاذیب و تُرّهاتی را انتشار دادند که گاهی چنین می‌پنداشتند آنها از کتابشان بوده و یا از مکنون علمشان سرچشمه گرفته است، و گاهی ادّعا می‌کردند آنها را از پیغمبر ﷺ شنیده‌اند با وجود آنکه از دروغها و افتراءهای خودشان بوده است. و از کجا صحابه راهی به فهم آنها و تمیز صدق از کذب کلامشان را داشته‌اند که بتوانند با تطفّن دریابند و تمیز غتّ و سمین را بدهند؟!

و صحابه از طرفی به لغت عبرانی<sup>۲</sup> که لغت کتب آنها بود علم و شناسائی نداشتند، و از طرف دیگر از جهت دُهاء و زیرکی، و از جهت مکر و خدعه ضعیف‌تر و پائین‌تراز ایشان بودند. و به واسطه این علل و اسباب بود که در میان صحابه بازار این اکاذیب رواج پیدا کرد و اصحاب و تابعینشان هر آنچه را که این زیرکان القاء می‌نمودند بدون نقد و آزمایش تلقّی به قبول می‌کردند و چنین اعتبار می‌نمودند که صحیح است و شکّی در آن نمی‌باشد.<sup>۳</sup>

أَبُورِيَّةٍ نِيز دَر تَحْتِ عِنْوَانِ: «هَلْ يَجُوزُ رِوَايَةُ الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ» مِی‌گوید:

شریعت اسلامیّه آمد و تمام شرایع ما قبل خود را نسخ کرد - و اگر چه باقی گذاشت اصول عقائد و آنچه را که با آن معارضه‌ای نداشت از اموری که خداوند

ابوالحسن علی بن العباس بن جریر (سریج خ ل).

۱- ص ۱۳۹، ج ۲، «ضَحَى الْإِسْلَامِ». [تعلیقہ]

۲- بخاری روایت کرده است از أبوهیره که: اهل کتاب، تورات را به لغت عبری

می‌خوانده‌اند و برای اهل اسلام به لغت عربی بازگو می‌کرده‌اند. ص ۲۸۵، ج ۲. [تعلیقہ]

۳- «أضواء علی السّنة المحمّديّة» طبع سوم از ص ۱۴۵ تا ص ۱۴۷.

همهٔ پیامبران خود را به سوی خلائق با آن امور ارسال فرمود - و قرآن کریم روشن ساخت که اهل کتاب (یهود و نصاری) از نزد خود کتابهایی را نوشته‌اند تا در برابر آن ثمن قلیلی را اخذ کنند.

و بدین علت بود که رسول خدا مسلمین را نهی نمودند که از اهل کتاب امری را اخذ کنند که مخالف اصول دین خدا و آداب و احکامش بوده باشد. و چون یک نفر از مسلمین را می‌دید که از آنان چیزی نقل می‌نماید به شدت به غضب درمی‌آمد. احمد بن حنبل از جابر بن عبدالله روایت کرده است که: عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ کِتَابِي رَاكَهٗ مِنْ بَعْضِي اَهْلِ كِتَابٍ بِهٖ دَسْتَش رَسِيْدَهٗ بُوْدَ بِهٖ نَزْدَ پِيْغَمْبِرٍ اَوْرَدَ وَّ اَنْ رَا بَرَّ پِيْغَمْبِرٍ قَرَأَتْ كَرَدَ.

پیامبر به غضب آمد و گفت: اَمْهُوْكَوْنَ<sup>۱</sup> فِيْهَا يَابْنَ الْخَطَّابِ؟! وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيْدِهٖ لَوْ اَنْ مُّوْسَى حَيًّا مَا وَسِعَهُ اِلَّا اَنْ يَّتَّبِعَنِيْ!<sup>۲</sup>

«ای پسر خطّاب! آیا شما خودتان را در این حفرهٔ مطالب کتاب سقوط می‌دهید؟! سوگند به آن کس که جان من در دست اوست اگر موسی زنده بود چاره‌ای غیر از متابعت مرا نداشت.»

و در روایتی وارد است که: فَغَضِبَ وَقَالَ: لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَقِيَّةً! لَا تَسْأَلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ فَيُخْبِرُوكُمْ بِحَقِّ فَتُكْذَّبُوْا بِهٖ، اَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوْا بِهٖ.

«رسول خدا خشمگین شد و فرمود: تحقیقاً من آن را برای شما سپید و پاکیزه و مُصَفَّی آورده‌ام! شما از اهل کتاب چیزی را نپرسید؛ زیرا به شما خبر به حق می‌دهند و آن خبر را تکذیب می‌کنید، و یا خبر به باطل می‌دهند و شما آن خبر را تصدیق می‌نمائید!»

و بخاری از ابو هریره روایت کرده است که: لَا تُصَدِّقُوْا اَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا

۱- هَوَّكَ يَهُوْكَ هَوَّكَ اَنْ هَوَّكَ: یعنی احمق شد. هَوَّكَ تَهَوَّيْكَ: حَفَرَ الْهُوْكَ، یعنی حفره را کند. هَوَّكَ: حَمَقَهُ، یعنی او را تحمیق کرد و نسبت به حَمَقُ داد.

۲- تعلیقهٔ این عبارت در صفحهٔ ۳۹۱ آمده است.

تُكَذِّبُوهُمْ، وَقُولُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهَنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

«رسول خدا فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب! و بگوئید: ما ایمان آورده‌ایم به خدا و به آنچه به سوی ما نازل شده است و به آنچه به سوی شما نازل شده است، و خدای ما و خدای شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم شدگانیم!»

و بخاری از حدیث زُهری از ابن عباس روایت کرده است که او گفت:

كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ وَ كِتَابُكُمْ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَحَدْتُ الْكِتَابَ تَقْرُؤُونَهُ مَحْضًا لَمْ يَسُبَّ. وَقَدْ حَدَّثَكُمْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ بَدَّلُوا كِتَابَ اللَّهِ وَ غَيْرُوهُ وَ كَتَبُوا بِأَيْدِيهِمُ الْكِتَابَ وَ قَالُوا: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا! أَلَا يَنْهَاهُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ؟! لَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلًا يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ!

«شما درباره مسئله‌ای از اهل کتاب چیزی را می‌پرسید در حالی که کتاب شما که آن را خداوند بر رسول خدا نازل کرده است تازه‌ترین کتب سماوی است، شما آن را می‌خوانید پاک و صافی بدون آنکه غشّی و خیانتی و اختلاطی در آن به وجود آمده باشد. و این کتاب با شما گفتاری داشته است که: اهل کتاب، کتاب الله شان را تبدیل و تغییر داده‌اند و با دستهای خود کتابی را نوشتند و گفتند: این از نزد خداست برای آنکه با فروش آن ثمن اندکی خریداری کنند.

آیا این علوم و معارفی که به شما رسیده است شما را از سؤال یهود و نصاری نهی نکرده است؟! نه، سوگند به خدا ما از ایشان حتی یک نفر را هم ندیدیم که درباره آنچه بر شما نازل شده است از شما چیزی را سؤال کند.»

و ابن جریر از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که وی گفت: لَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَهْدُوكُمْ وَ قَدْ ضَلُّوا. إِمَّا أَنْ تُكذَّبُوا بِحَقِّ أَوْ تُصَدَّقُوا بِبَاطِلٍ! «شما راجع به چیزی از اهل کتاب سؤال ننمائید؛ زیرا در حالی که خودشان

گمراه می‌باشند نمی‌توانند شما را هدایت کنند! بنابراین در برابر سخنانشان یا تکذیب حق را می‌کنید و یا تصدیق باطل را!!»

این است روایات صحیح‌های که با عقل و دین موافقت دارد، آن روایاتی که نزد محققین معروف هستند.

اینها بعضی از آن چیزهایی است که از پیغمبر -صلوات الله علیه- روایت شده است درباره نهبی اخذ از اهل کتاب. ولیکن دیری نپائید که امر منقلب شد، پس از آنکه بعضی از مسلمین گول خوردند از کسانی که از جمله علماء و اخبار یهود بوده و از روی مکر و خدعه اسلام اختیار کرده بودند.

در این حال ظاهر شد احادیثی که به پیغمبر ﷺ نسبت می‌دادند که اخذ از یهود و نصاری را مباح کرده و آنچه را که از آن نهبی به عمل آمده بود نسخ می‌نمود. أبوهریره و عبدالله بن عمرو عاص و غیرهما روایت کردند که رسول خدا گفت: حَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ! «از بنی اسرائیل حدیث کنید بدون هیچ باکی!» باید دانست که أبوهریره و عبدالله بن عمرو از شاگردان کُتُب الْأَخْبَار بوده‌اند.

و اخبار وارد است به آنکه: دومی - که عبدالله بن عمرو بن العاص باشد - در روز جنگ یرموک زامِلَتَيْنِ<sup>۱</sup> از علوم اهل کتاب را به غنیمت به چنگ آورد و دأبش این طور بود که از آن دو زامِلَه روایت می‌کرد.<sup>۲</sup> وابن حَجْر این جمله را اضافه دارد که: فَتَجَنَّبَ الْأَخْذَ عَنْهُ لِذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْ أُمَّةِ التَّابِعِينَ.<sup>۳</sup> «بدین جهت بود که بسیاری از پیشوایان تابعین از گرفتن و روایت کردن از او اجتناب کردند.»<sup>۴</sup>

۱- زامِلَه عبارت است از شتری که بر آن طعام و متاع را حمل می‌کنند؛ و بعضی گفته‌اند: هر حیوانی که بر آن طعام و متاع را حمل می‌کنند خواه شتر باشد یا غیر شتر. (انظر: «لسان العرب» مادة زمل، ج ۱۳، ص ۳۲۹)

۲- ص ۴، ج ۱، «تفسیر ابن کثیر». [تعلیقه]

۳- ص ۱۶۷، ج ۱، «فتح الباری» [تعلیقه] در شرح «صحیح» بخاری.

۴- «أضواء على السنة المحمدية» طبع سوم، ص ۱۶۳ و ص ۱۶۴.

باری تمام اینها مطالبی بود برای شناختن ریشه اسرائیلیات و کیفیت نفوذ کعب‌الأحبار و اقران او و دس و تزویر در روایات چه از ناحیه خودشان، و چه از ناحیه اسناد به رسول الله ﷺ. و چون دانسته شد که اعظم از تلامذه کعب‌الأحبار ابوهریره و عبدالله بن عمرو بوده‌اند، میزان سخافت و بی‌مقداری تمام مرویات این دو نفر دستگیر می‌گردد که آن روایات ساخته و پرداخته این یهودی اسلام‌نمای سابقه‌دار منافق بوده است، مضافاً به آنکه در میان اهل سنت از لحاظ کثرت روایت مانند این دو نفر را سراغ نداریم به طوری که کتب عامه مشحون از روایات آنهاست و اصول و فروعشان بدانها وابسته می‌باشد. و اگر بنا بشود روایات این دو نفر و استادشان کعب‌الأحبار از کتابها اخراج گردد - که چاره‌ای هم جز اخراج ندارند - قسمت معظم کتابها فرو می‌ریزد و عامه دست خالی می‌مانند، و این مسأله‌ای است که به شدت دارد بنیان و بنیاد کتب صحاح و مسانید و سنن آنها را تهدید می‌کند و با تحقیقات عالم محقق سید شرف‌الدین عاملی، و به پیروی از او با تحقیقات عالم نبیه و روشن‌ضمیر شیخ محمود ابوریّه و تألیف کتابهای نفیس و مدققانه: «ابوهریره» و «شیخ‌المضیره» غوغا و اضطرابی در حوزه‌ها و مجامع و محافل اهل سنت برپا شده است. مضافاً به آنکه تحقیقات و اکتشافات مستشرقین و آفتابی ساختن اکاذیب و دروغهای ابوهریره و عبدالله بن عمرو و ماشابههما تکانی شدیدتر به سنت توخالی و بدون محتوای آنان می‌دهد و راه‌گریز و گزیری نخواهند یافت جز رجوع به روایات و حدیث و تاریخ و تفسیر اهل‌البیت چنانکه انشاءالله تعالی روی این اصل مباحثی در آتیه خواهیم داشت.

ابوریّه در کتاب «شیخ‌المضیره: ابوهریره» بحثی در تحت عنوان «أَبُوهِرَيْرَةَ أَكْثَرُ الصَّحَابَةِ تَحْدِيثًا» آورده است که چون با مطلب فعلی ما که بحث پیرامون عبدالله بن عمرو و «صحیفه صادقه» می‌باشد تناسب بسیار دارد و ضمناً از عبدالله و صحیفه وی بحث به عمل آمده است، لازم است بدان اشاره کنیم:

وی می‌گوید: رجال حدیث اتَّفَقوا و اجماع کرده‌اند بر آنکه ابوهریره از جهت

کثرت حدیث از رسول الله مانند ندارد در حالیکه همانطور که گفتیم: فقط یک سال و نه ماه با پیغمبر مصاحبت داشته است.

أبو محمد بن حزم ذکر نموده است که: «مُسْنَدُ بَقِيٍّ بْنِ مَخْلَدٍ<sup>۱</sup> فقط از حدیث أبوهریره به تعداد ۵۳۷۴ حدیث را در بردارد که بخاری ۴۴۶ حدیث از آن را روایت کرده است و این موجب آن شده است که صحابه احادیث أبوهریره را انکار کرده و وی را همانطور که بعداً خواهیم دید مرد مُنْكَرِي به شمار آورند.

این حقیقتی است معروف و مشهور، ولیکن ما او را طبق روایت بخاری و غیر او<sup>۲</sup> چنین می‌یابیم که میگوید:

«مَا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ أَحَدٌ أَكْثَرَ حَدِيثًا مِنِّي إِلَّا مَا كَانَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو؛<sup>۳</sup> فَقَدْ كَانَ يَكْتُبُ وَلَا أُكْتُبُ.»<sup>۴</sup>

«هیچ یک از اصحاب پیغمبر روایتشان از من بیشتر نیست مگر آنچه از عبدالله ابن عمرو می‌باشد؛ زیرا که او حدیث را می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.»  
اینک اگر فحص و جستجویی از تمام مرویات ابن عمرو انجام دهیم چنین

۱- وی أبو عبدالرحمن بقی بن مَخْلَدِ اُنْدَلْسِي است که از حَفَاطِ حدیث و اُئْمَةُ دین بوده و اُنْدَلْس را از علم سرشار خود پر کرده است. او تفسیری دارد که آن را بر تفسیر ابن جریر فضیلت داده‌اند و برای او در حدیث، مصنّف کبیر اوست که در آن حدیث هر صحابی را بر اساس فقه و بیان احکام مرتب گردانیده است. بنابراین آن مصنّف و مسند می‌باشد. او مردی بود حرّ و آزاد و از اُحْدَى تقلید نکرد. در سنه ۱۸۱ هـ متولد و در سنه ۲۷۶ وفات یافت. [تعلیقہ]

۲- ص ۱۶۷، ج ۱، «فتح الباری». [تعلیقہ]

۳- وی یکی از عبدالله‌های سه گانه میباشد که از کعب الأخبار روایت کرده‌اند و در روز جنگ یرموک به دو بار شتر (زاملتین) از کتب اهل کتاب رسید و آن دورا برای مردم نقل و روایت می‌نمود. و بدین سبب بود که عدّه کثیری از ائمه تابعین از اُحْذِ روایت از او تجنّب می‌ورزیدند و به وی گفته می‌شد: «لَا تُحَدِّثْنَا عَنِ الزَّامِلَتَيْنِ.» «برای ما از آن دو بار شتر کتاب حدیث مگو.» [تعلیقہ]

۴- این قضیه را ابن حجر در ص ۱۶۷ از ج ۱، «فتح الباری» آورده است و در «مسند» أحمد از أبوهریره روایت است که: «أَنَّ ابْنَ عَمْرٍو كَانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ وَ كُنْتُ لَا أُكْتُبُ بِيَدِي.» «ابن عمرو با دستش می‌نوشت و من با دستم نمی‌نوشتم.» [تعلیقہ]



می‌یابیم که: ابن عمرو در نزد ابن جَوْزَى ۷۰۰ حدیث دارد یعنی به نسبت  $\frac{1}{8}$  از آنچه ابوهریره روایت نموده است. بخاری از او هفت و مسلم بیست روایت آورده است. و شاید این اعتراف ابوهریره از وی در اوّل امرش هنگامی که در میان بزرگان صحابه و علمائشان می‌زیست صادر گردیده است؛ چرا که می‌ترسید آنچه را که روایت نموده است بر او انکار کنند. ولیکن چون برای وی جوّ خالی ماند و روایت برای او مباح گردید - پس از مقتل عُمر، و موت بزرگان از اصحاب<sup>۱</sup> - ابوهریره زیادتر روایت می‌کرد و در این قضیه راه افراط می‌پیمود، و مخصوصاً در عهد معاویه که از پشتیبانی شدید وی برخوردار بود؛ معاویه‌ای که قدر او را بالا برد و تکیه‌گاه و پشت و پناه او بود به طوری که ان‌شاء الله تعالی خواهی دید.

وبعضی گمان نموده‌اند که از این گفتار ابوهریره چنین مستفاد می‌شود که: عبدالله بن عمرو تحقیقاً تمام مسموعات خود را از رسول خدا نوشته است، و بدین عمل تمام مرویات او متواتر لفظی و معنوی می‌گردد. و تمام مکتوبات وی پس از او به واسطه کتابت همچنین محفوظ مانده است همان طوری که قرآن با کتابت محفوظ مانده است؛ و علیهذا مرویات او افاده علم می‌کند و اصل صحیح معتمد در میان مسلمین می‌باشد پس از کتاب الله المبین.

ولیکن آنچه معروف است آن است که احادیث ابن عمرو در کتب اهل سنت از همان طریقی به دست آمده است که تمام احادیث غیر او از صحابه به دست آمده است و آن طریق روایت است، نه سبیل کتابت. و تمام آنچه از مکتوباتش اینک

۱- از خیشمة بن عبدالرحمن روایت است که: به ابوهریره گفتم: حَدَّثَنِي! او گفت: تَسْأَلُنِي و بینکم علماء أصحاب محمد و المجار من الشيطان. « چگونه از من می‌پرسی که برای تو حدیث گویم در حالی که در میان شما علماء، اصحاب محمد، و در پناه آورده شده خدا از شیطان وجود دارند؟! » مراد از در پناه آورده شده، عمّار یاسر می‌باشد. و عمار بن یاسر در وقعه صغین سنه ۳۷ به شهادت رسید. و از این حدیث، روشن می‌گردد که: ابوهریره تا این تاریخ می‌ترسیده است برای مردم از رسول خدا صلوات الله علیه، حدیث نماید. [تعلیقه]

دانسته می‌شود همین است که: او صحیفه‌ای داشته است که آن را «صادقه» می‌نامیده است. و چنین ذکر نموده‌اند که این صحیفه فقط حامل ادعیه‌ای بوده است که منسوب به پیغمبر بوده است که انسان چون صبح کند و یا شب کند آن ادعیه را بگوید. و چنین مشهود است که این صحیفه دارای قیمتی نمی‌باشد و با چیزی هموزن نیست.

در کتاب «تأویل مُخْتَلَفِ الْحَدِيثِ»<sup>۱</sup> و کتاب «معارف»<sup>۲</sup> که هر دوی آنها از ابن قتیبه می‌باشد، بدین عبارت وارد است:

مغیره گفت: برای عبدالله بن عمرو صحیفه‌ای است که صادق نامیده می‌شود، و من دوست ندارم آن را در برابر دو فلس (دو پول سیاه اندک) بخرم و برای خودم بوده باشد: كَانَتْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو صَحِيفَةٌ تُسَمَّى الصَّادِقَةَ، مَا يَسْرُنِي أَنَّهَا لِي بِفَلْسَيْنِ. ۳، ۴

۱ و ۲- به ترتیب ص ۹۳ و ص ۲۰۰. [تعلیقه]

۳- از «مسند» احمد از ابوراشد حبرانی روایت است که گفت: من به نزد عبدالله بن عمرو بن العاص آمدم و گفتم: برای ما آنچه را از رسول خدا شنیده‌ای بیان کن! صحیفه‌ای را در برابرم افکند و گفت: این است آنچه رسول خدا ﷺ برای من نوشته است. چون در آن نگریستم دیدم در آن است که: ابوبکر صدیق گفت: ای رسول الله به من تعلیم کن در وقتی که در صبح و یا در شب وارد می‌شوم چه بگویم! رسول خدا گفت: ای ابوبکر بگو: اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغیب والشهادة، لا إله إلا أنت؛ رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيكِهِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ شَرِّكَه، وَ أَنْ اقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سَوْءًا أَوْ أُجْرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ - حدیث شماره ۶۸۵۱، ص ۸۴، ج ۱۱ «مسند» احمد شرح شیخ احمد شاکر.

و مجاهد می‌گوید: من نزد عبدالله بن عمرو صحیفه‌ای را دیدم چون از آن پرسیدم، گفت: هَذِهِ الصَّادِقَةُ فِيهَا مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فِيهَا أَحَدٌ. «این صادق است که در آن است آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام در حالی که میان من و او در آن هیچ کس واسطه نبوده است.» ص ۱۸۹، ج ۷ «طبقات» ابن سعد.

و مقریزی روایت کرده است از حَیوَةَ بْنِ شَرِيحٍ که گفت من وارد شدم بر حسین بن شَفِيٍّ بن مانع اصبیحی و او می‌گفت: فَعَلَّ اللَّهُ بِفُلَانٍ «خدا فلان کس را چه کار کند.» گفتم: چه کار کرده؟ فقال: عمد إلى کتابین کان شَفِيٌّ سمعهما من عبدالله بن عمرو بن العاص، أحدهما: قضی رسول

باری اینک که قدری هویت کعب الأحبار و ابوهریره و عبدالله بن عمرو روشن شد، باید دانست که: روایات هیچیک از آنان نزد شیعه اعتبار ندارد، و حدیثشان مردود است، و چون سندی به یکی از ایشان منتهی گردد آن روایت از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

اما عامه که تمام اصحاب رسول خدا را به معنای اعم آن یعنی هر کس با اسلام ظاهری آنحضرت را ملاقات کرده باشد، عادل و بدون گناه می‌دانند و جمیع صحابه را منزّه و مبری از کذب و خیانت معرفی می‌کنند، طبعاً این روایات را دارای هر مضمونی باشد می‌پذیرند و به مجرد آنکه سندش به صحابی منتهی گردد بدون چون و چرا بدون ملاحظه تطبیق مضمون آن با واقع هر چه باشد می‌پذیرند. البته روایات کعب یهودی مخرب و از میان براندازنده اسلام، و ابوهریره صدرنشین کاخ تزویر و خدعه و جعل روایت کاذبه در دربار معاویه اولین متهتک در اسلام، برای آنان مهم نیست چون صحابه جمیعاً مغفور و مورد رحمت خداوندی می‌باشند، از معاویه و غیره همگی صحیح القول و العمل نزد ایشان به شمار می‌آیند.

روی این اصل از طرفی، و از طرف دیگر خصوصیت عرق طرفداری از بنی امیه و امثالهم و بی‌ارزشی و بلکه بی‌اعتباری اهل بیت که از لابلای صفحات کتاب «السُّنَّة قبل التدوین» مشهود است، مُصنّف کتاب: محمّد عجّاج خطیب برای «صحیفه صادقّه» عبدالله بن عمرو، و صحیفه صحیحّه وهب بن مُنبّه ارزش والائی

الله فی کذا و قال رسول الله کذا. و الآخر ما یكون من الأحداث إلى یوم القیمة، فرمی بهما بین الخولة و الرّبّاب. ص ۳۳۳، ج ۲ «خطط» مقریزی: «گفت: به دو کتابی که شُفّی (پدرم) آنها را از عبدالله بن عمرو شنیده بود روی نمود، که یکی از آن دو این بود که: رسول خدا فلان حکم را کرد، و رسول خدا فلان قول را گفت؛ و دیگری عبارت بود از وقایع و حوادثی که تا روز قیامت پیدا می‌شود؛ و آن دو مکتوب را در میان خوله و ربّاب بیفکند.» خوله و ربّاب نام دو کشتی بزرگ است از کشتیهای جسر که هر دو در سر جسر لنگر می‌اندازند آن محلی که پشت فسطاط (چادر) است. و چون بزرگ هستند کشتیهای دیگر از زیر آن دو عبور می‌کنند. [تعلیقه]

۴- «شیخ المضیره»، طبع دوّم ص ۱۰۸ تا ص ۱۱۰.

قائل است و با هر گونه سعی و کوشش و ایرائه مطالب غیر واقعی می‌خواهد آن صحیفه را از صحف معتبره معموله مشهوره، و صاحبش را صحابی معصوم و منزّه از کذب و خیانت قلمداد کند، اما اَنّی لَهُ ذَلِکَ؟ در جایی که می‌بینیم که در خود اهل سنت آنان که عِرْق نَصَب و عداوت با آل محمد را ندارند، صریحاً این صحیفه را به واسطه خیانت‌های مصنفش از درجه اعتبار ساقط می‌دانند.

اینک قدری به برخی از گفتار محمد عجاج نظر انداخته و سپس بحث مختصری را پیرامون آن می‌آوریم:

او می‌گوید: الصَّحِيفَةُ الصَّادِقَةُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ (تولد ۷ سال قبل از هجرت، و وفات ۶۵ بعد از هجرت).

رسول خدا صلی الله علیه [وآله] و سلم به عبدالله بن عمرو رضی الله عنه اجازه داد تا حدیثش را بنویسد به جهت اینکه نویسنده خوبی بود؛ بنابراین او از آنحضرت بسیار نوشت. و صحیفه ابن عمرو رضی الله عنه موسوم شد به «صحیفه صادق» - همان طور که نویسنده‌اش این نام را برای آن می‌خواست - به سبب آنکه آن را از رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم نوشته بود، بنابراین راست‌ترین روایتی است که از پیغمبر روایت شده است.

آن را مجاهد بن جبر (۲۱-۱۰۴ه) نزد عبدالله بن عمرو دیده است و رفته است تا آن را برگردد، و عبدالله به وی گفته است: مَهْ يَا غُلَامَ بَنِي مَخْرُومٍ. «آرام باش ای جوان از طائفه بنی مخزوم!» مجاهد می‌گوید: من به او گفتم: تو چیزی را ننوشته‌ای که از من کتمان داری! گفت: هَذِهِ الصَّادِقَةُ فِيهَا مَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ وَ لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فِيهَا أَحَدٌ.<sup>۱</sup>

«این صحیفه‌ای است که در آن است آنچه را من از رسول خدا صلی الله علیه [وآله] و سلم شنیده‌ام و در آن، میان من و او یک نفر دیگر واسطه نبوده است.»

۱- «المحدث الفاصل» نسخه دمشق، ص ۲ ج ۴؛ و «طبقات» ابن سعد، ص ۱۸۹، قسمت ۲، ج ۷؛ و مانند آن در «تقیید العلم» ص ۸۴ [تعلیق]

و این صحیفه بسیار برای ابن عمرو، عزیز و گرامی بود تا به جائی که گفته بود: مَا يَرْغُبُنِي فِي الْحَيَاةِ إِلَّا الصَّادِقَةُ وَالْوَهْطُ.<sup>۱</sup> «من عشقی به زندگی ندارم مگر آنکه صادق و وهط مرا به میل زندگی وامی دارند.»

و چه بسا آن را از ترس گم شدن در صندوقی که دارای حلقه‌هایی بوده است نگهداری می‌کرد.<sup>۲</sup> و این صحیفه را پس از مرگ او اهلش نگهداری نمودند! و به نظر أرجح آن است که: نواده وی عمرو بن شعیب عادتش این بود که از آن روایت می‌نمود.<sup>۳</sup>

و همان طور که ابن اثیر می‌گوید، صحیفه عبدالله بن عمرو هزار حدیث را در برداشته است؛<sup>۴</sup> الا اینکه جمیع احادیث مرویه عمرو بن شعیب از پدرش از جدش بالغ بر پانصد عدد نمی‌گردد. و از آنجائی که «صحیفه صادق» همان طور که ابن عمرو با خط خودش نوشته است به دست ما نرسیده است، اما امام احمد محتوای آن را در مسندش نقل کرده است همچنانکه کتب سنن دیگر مقدار بسیاری از آن را در برگرفته است.

و برای این صحیفه اهمیت علمی عظیمی است؛ چون وثیقه علمیه تاریخیه‌ای می‌باشد که اثبات کتابت حدیث شریف نبوی را می‌کند که در مقابل رسول الله و با اجازه او تحقق پذیرفته است.

در اینجا محمد عجاج بر این گفتار خود تعلیقه‌ای دارد و آن اینکه: بعضی از اهل علم بر «صحیفه صادق» طعن و اشکال وارد کرده‌اند مانند مُغَيَّرَةَ بن مقسم ضَبِّي

۱- «سنن» دارمی، ج ۱، ص ۱۲۷. و در همین جا آمده است که: وَهْطُ زَمِينِي بُوْدَةُ اسْتِ بَرَايَ عَمْرُو عَاصِ كِهْ اَنْ رَا بَهْ صَدَقَاتِ دَادَهْ بُوْدُ وْ خُوْدَشْ قِيَامْ بَهْ اَنْ رَا بَرَعَهْدَهْ دَاشْت. [تعلیقه]

۲- «مسند» امام احمد، ص ۱۷۱ حدیث ۶۶۴۵، ج ۱. و «کتاب العلم» مقدسی، ص ۳۰ با إسناده صحیح. [تعلیقه]

۳- «تهذیب التهذیب» ج ۸، ص ۴۸ و ص ۴۹. [تعلیقه]

۴- «أسد الغابة» ج ۳، ص ۲۳۳. [تعلیقه]

همان کس که گفت: **كَانَتْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو صَحِيفَةٌ تُسَمَّى الصَّادِقَةَ، مَا تَسْرُئِي أَنَّهَا لِي بِفَلْسَيْنِ.** «برای عبدالله بن عمرو صحیفه‌ای بوده است به نام صادق، و من خوش ندارم که آن در مقابل دو فلس برای من باشد.» نظر کن در «تأویل مختلف الحدیث» ص ۹۳. و در «میزان الاعتدال» ص ۲۹۰، ج ۲ به این عبارت است: **مَا يَسْرُئِي أَنَّ صَحِيفَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عِنْدِي بِمَمْرَتَيْنِ أَوْ بِفَلْسَيْنِ.** «مرا خوشایند نیست که صحیفه عبدالله بن عمرو نزد من باشد در برابر دو دانه خرما یا دو فلس.»

آنگاه عجاج میگوید: اگر این روایت از مغیره به صحت پیوندد جائز نیست آن را بر ظاهرش حمل کنیم و قبولش نمائیم به طوری که همین معنی مقتضای آن باشد؛ چون مغیره آن را در معرض کلام راجع به روایات ضعیفه ذکر کرده است. و اگر نسخه ابن عمرو ضعیف باشد ضعف آن به علت انتقال آن به طریق و جاده<sup>۱</sup> می‌باشد؛ چرا که مغیره قبول نمی‌کند اینکه در نزد وی این صحیفه باشد به طریقی که راویان آن را حمل می‌نمایند؛ چون و جاده ضعیفترین طرق تحمّل روایت است. علماء اهل حدیث دوست نمی‌داشتند آنکه اخبار را از صحیفه‌ها نقل کنند، بلکه دوست می‌داشتند از مشایخ نقل نمایند. و جائز نیست کلام مغیره را بر غیر این، حمل نمائیم به علت آنکه ثابت شده است که: عبدالله آن را در برابر رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم نوشته است. - تا آخر تعلیق مفصل او.

سپس عجاج دنبال مطلب را ادامه میدهد که: عبدالله بر شاگردانش حدیث را املاء می‌نمود<sup>۲</sup> و از او تلمیذش: حسین بن شقی بن ماتع اصبیحی در مصر دو کتاب را نقل کرده است: یکی از آندو در آن این بوده است: **قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ**

۱- بعضی اوقات مشایخ احادیث و روایات را برای شاگرد میخوانند و به او اجازه روایت میدهند، و بعضی اوقات شاگردان نزد مشایخ میخوانند و آنان اجازه روایت میدهند؛ ولیکن بعضی اوقات کتابی یا حدیثی را به خط راوی آن می‌یابند - چه اینکه راوی معاصر باشد یا غیر معاصر - بدون اینکه یابنده، حدیث را از راوی شنیده باشد و یا اینکه اجازه‌ای از او داشته باشد؛ این طریق اخیر را و جاده نامند.

۲- «تاریخ دمشق» ج ۶، ص ۴۹. [تعلیق]

(وآله) و سَلَّمَ فِي كَذَا، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ كَذَا. و در دیگری:  
مَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْدَاثِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.<sup>۱</sup>

و الآن ما متعرض نمی‌شویم مگر صحیفه صادق را، چرا که در نزد ابن عمرو کتب  
کثیره‌ای از اهل کتاب بوده است که در روز یَرْمُوكَ به غنیمت به وی رسیده است در  
زَامِلَتَيْنِ (دو عدد بار شتر).

و بِشْرٍ مَرِيْسِي ادعا نموده است که: عبدالله بن عمرو برای مردم کتب آن دو بار  
شتر را از زبان پیغمبر روایت می‌نموده است، و لهذا به او گفته می‌شده است:  
لَا تُحَدِّثُنَا عَنِ الزَّامِلَتَيْنِ! «برای ما از زبان رسول الله از کتب بنی اسرائیل که در دو  
زامله به تو رسیده است، حدیث بیان مکن!»

و این دعوائی است باطل چرا که تحقیقاً ابن عمرو در نقلش و روایتش امین بوده  
است. او ابداً چیزی را که از پیغمبر روایت می‌کند به اهل کتاب نسبت نمی‌دهد، و  
چیزی را که از اهل کتاب روایت می‌کند به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ  
نسبت نمی‌دهد.<sup>۲</sup>

در اینجا أيضاً عجاج در تعلیقه می‌گوید: محمود ابوریه صاحب کتاب «أضواء  
على السنة المحمدية» در صفحه ۱۶۲ هامش (۳) گوید: عبدالله بن عمرو به دو  
زامله از کتب اهل کتاب رسید و آنها را برای مردم «از پیغمبر» روایت می‌کرد، بدین  
واسطه کثیری از ائمه تابعین از اخذ روایات وی اجتناب کردند و به او می‌گفتند:  
لَا تُحَدِّثُنَا عَنِ الزَّامِلَتَيْنِ. (ص ۱۶۶، ج ۱، فتح الباری) - انتهى.

پس از آن می‌گوید: و بسیار عجیب است که انسانی مثل این خبر را بشنود و  
تصدیق نماید؛ زیرا که اصحاب پیامبر ﷺ از جهت لسان، راستگوترین مردم  
بوده‌اند و از جهت دل، پاکیزه‌ترین و از جهت خلوص، خالص‌ترین تمام مردم نسبت

۱- «خطط» مقریزی ج ۲، ص ۳۳۲ و ص ۳۳۳. و در اینجا عجاج ذیل روایت را که به شطاً  
افکندن دو کتاب ابن عمرو باشد، و ما از ابوریه نقل کردیم، ساقط نموده است.

۲- «السنة قبل التدوين» طبع پنجم، ص ۳۴۸ تا ص ۳۵۱.

به رسول الله بوده‌اند. در این صورت کذب و دروغ امثال عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما بر رسول خدا معقول نمی‌باشد تا آنکه آنچه را که از اهل کتاب شنیده‌اند به پیغمبر نسبت دهند.

چون این مطلب را دیدم با شتاب به سوی «فتح الباری» گریختم؛ و خدا گواه است که آن خالی از عبارت اُبُورِیّه بود. پس در قول ابن حجر لفظ «از پیغمبر» نیست. آن را کاتب از نزد خود افزوده است.

آیا تکذیب صحابه و افتراء بر آنها و انتحال بر علماء امثال ابن حجر و غیره از امانت علمیّه شمرده می‌شود؟؟ و تحقیقاً بر ما سوء نیت ابوریّه در مواضع کثیری ثابت گردیده است که برخی از آنها در ضمن بحث ما در پیرامون ابوهریره ظاهر می‌شود.<sup>۱</sup>

اینک که اطراف و جوانب گفتار عجّاج خطیب به دست آمد و فی الجمله مُدّعا و دلیل او مبین شد، موقع آن است که فی الجمله بررسی نموده و نقاط ضعف و اشکال وی را در آن مکشوف داریم:

وی همانطور که دیده شد عبدالله بن عمرو را امین در نقل، و صحیفه او را صحیفه مکتوبه از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند و آن را اولین کتاب مُدوّن در اسلام می‌شمرد، و از کتاب ابورافع مقدّم می‌پندارد، ولی در تمام این مدعاها محلّ تأمل و اشکال هست.

اولاً - امانت او را در نقل چگونه می‌توانیم بپذیریم در جایی که دیدیم: ابن قتیبه دینوری عالم جلیل و متتبع و امام اهل سنت و متفقّ علیه در میان جمیع دانشمندان عامّه، صحیفه او را در کتاب «المؤتلف و المّختلف» و در کتاب «معارف» تضعیف می‌کند؟!

و عالم خبیر اهل تسنّن که در گفتارش برای عامّه جای اشکال نیست: مُغیره بن

۱- همین مصدر، پاورقی ۴ از ص ۳۵۱.



مقسم ضَبِّي آن را به دو دانه خرما و یا به دو پولک سیاه (فَلْسَيْن) نمی‌خرد؟! و بشر مریسی که گفتارش میان عامه سَنَد و مُسْتَنَد است صریحاً او را تفسیق نموده و گفته است: وی روایات مأخوذه از دو بار شتر از کتب واصله از غنیمت یَزْمُوك را مطالعه کرده و آنها را از قول رسول الله به مردم می‌گفته و نسبت به آنحضرت می‌داده است؟!!

و ابن حَجَر در «فتح الباری» آورده است که: به واسطه نقل بار شتری از کتب اهل کتاب، کثیری از ائمه تابعین از روایات او خودداری و تجنّب نموده‌اند؟! ما می‌گوئیم: اولاً - نقل از رسول الله و اسناد زاملتین یهود و بنی اسرائیل را به آن حضرت خیانت عظیمی است؛ و تجنّب کثیری از ائمه تابعین از روایات او و از صحیفه صادقه او بدون جهت نمی‌باشد. و اینکه عجاج می‌گوید: این قول باطل است زیرا تحقیقاً عبدالله بن عمرو امین در نقل بوده است و مگر می‌شود صحابی رسول الله دروغ بگوید و خیانت کند؟! این سخن مصادره به مطلوب و وارد ساختن عین مدعا را در دلیل است. آری صحابه همگی عادل نبوده‌اند، مانند سائر افراد بشر در میانشان صحیح و سقیم، و درست و نادرست، و صالح و طالح بوده‌اند. و این توهم بیجا و باطل عامه است که جمیع صحابه را چهارده قرن است که عادل و پاک و منزّه از گناه، و صادق و صدیق می‌پندارند و بدانها برچسب عصمت و طهارت می‌زنند؛ خواه کعب الأحبار و وهب بن مُنَبّه و عبدالله بن سلام باشند، یا ابوهزیره و عبدالله بن عمرو بن العاص، یا خود عمرو عاص و معاویه بن ابی سفیان، یا مُغیره بن شُعبه و ابوعبیده جراح، و یا عثمان بن عفان و مروان بن حکم، و یا ابوبکر و عمر. و بالأخره هر کس با پیامبر ملاقاتی با اسلام داشت او صحابی است و بدون گناه. این است منطق عامه.

این منطق در نظر آنان اسلام را واژگون، فرشته را به صورت دیو، و دیو را به صورت فرشته تبدیل نموده است. تا به جایی که امروزه در میان خود عامه افرادی همچون دکتر طه حسین، و شیخ محمد عبده، و سید محمد رشید رضا، و أحمد

امین و عبدالحلیم جُندی و شیخ محمود اَبُورَیّه و امثالهم، افراد بسیاری پیدا شده‌اند که پا بر روی این اعتقاد جاهلی نهاده، و صریحاً در کتب عدیده خود اعلام نموده‌اند: سنّت رسول الله آزاد نمی‌گردد مگر آنکه از اعتقاد به عدالت صحابه و از حَضْر اجتهاد در امامان اربعه عامّه دست برداریم. و ما چون بحث از عدالت صحابه را بحثی مستقل انشاءالله در آینده خواهیم داشت، فعلاً به همین مختصر اکتفا می‌گردد.

حالا شما فرض کنید: عبدالله بن عمرو، مطالب اسرائیلیاتِ زاملتین را به پیغمبر هم نسبت نداده باشد، بلکه از نزد خود گفته باشد و یا با بیان سند از کتب یهود بیان کرده باشد؛ این هم خیانت است. در جائی که آن روایات اُکیدیه و مؤکّده از رسول الله را در منع مطالعه کتب اهل کتاب و عصبانیت و غضب آنحضرت را به عُمَر دیدیم که فقط باید قرآن رسول الله را که پاک و مُنَقّی می‌باشد قرائت کرد و سنّت او را فقط به کار بست؛ در این صورت مطالعه و بیان کتب منسوخه مزوره مُحَرّفه یهود و نصاری مجوّز ندارد؛ خصوصاً با نهی اکید آیات قرآن از نزدیکی و آشنائی و پیوند با ایشان که خود قسمت معظمی از کتاب الله را شامل گردیده است.

این مسأله غامضی نیست؛ هر کس مختصر اطلاع از روایات و سیره رسول الله داشته باشد به مختصر تأمل در می‌یابد که: روایت ابوهریره و عبدالله بن عمرو از رسول خدا که: حَدِّثُوا عَن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ! «از اسرائیلیات بدون هیچ واهمه و باک هر چه می‌خواهید روایت کنید!» روایتی دروغ و مجعول و موضوع می‌باشد که این دو نفر شیّد دروغپرداز برای رواج بازارشان وضع نموده‌اند.

اگر روایتی را مجهول دانستیم باید در متن و مضمون به کتاب خدا عرضه بداریم. این روایت مرویه از ایشان را چون به کتاب الله عرضه می‌داریم قرآن به شدّت آن را طرد و ردّ می‌کند و باید آن را طبق دستور: فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ به دیوار بزنیم به جرم مخالفت با کتاب الله.

عجیب است که عجاج با اعتراف به سنّ عبدالله بن عمرو که در سنه ۶۵ هجری

مرده است، و اعتراف به صحیفه و کتاب ابورافع که آن هم بدون شک در سنه ۳۵ هـ وفات کرده است، معذک اصرار دارد که: کتاب عبدالله مقدّم است بر ابورافع با اینکه سی سال ابورافع مقدّم بوده است.<sup>۱</sup> و نیز بنگرید بدین عبارت او: اگر خبر کتاب ابورافع صحیح باشد شرف اولویت برای او در تألیف بوده است نه در تدوین! مگر در اینجا تألیف غیر از تدوین است؟! مگر ابورافع که غلام عباس و سپس غلام پیامبر بود و در زمان حضرت با کنیز حضرت سلمی ازدواج کرد و در زمان حضرت رافع بزرگترین اولاد او به دنیا آمد و طبعاً عاقله مرد و سال دیده بوده است و کتاب «سنن و احکام و قضایا» را در زمان خود رسول اکرم تدوین کرده است، از عبدالله بن عمرو که تولّدش ۷ سال قبل از هجرت بوده، و در زمان رحلت رسول الله نوجوانی ۱۸ ساله بوده است، مقدّم در همه چیز محسوب نمی‌گردد؟!!

من متحیرم از محاسبه عجاج خطیب که با چه محاسبه‌ای وی را بر ابورافع در تدوین مقدّم شمرده است؟

اگر میزان تقدّم، کتابت در زمان پیغمبر است، و فرض کنید که صحیفه صادقه هم در زمان آنحضرت نوشته شده باشد، ابورافع هم کتاب سنن و احکام و قضایا را در زمان رسول الله نوشته است! و اگر میزان تقدّم سنّ بوده است، ابورافع از عبدالله مؤسّن تر بوده است! و اگر میزان تقدّم در وفات است، ابورافع سی سال زودتر از عبدالله رحلت کرده است.

آری هر چه فکر می‌کنم فقط گناه ابورافع تشییع او و ولای خالص او به مولی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است که خود و خاندانش از فدویان و شیعیان آنحضرت بوده‌اند. این است گناه ابورافع که باید در این محاسبه او را از عبدالله بن عمرو با آن صحیفه مجهوله مطعونه مؤخر داشت.

۱- در ص ۳۴۶ از «السنة قبل التدوین» گوید: و كان عند أبي رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] و سلم (- ۳۵ هـ) كتاب فيه استفتاح الصلوة، دفعه إلى أبي بكر بن عبدالرحمن بن الحارث (- ۹۴ هـ) (انظر «الكفاية»، ص ۳۳۰) أحد الفقهاء السبعة.

اینجا به خاطر دارم عبارتی را که شیخ محمود اُبوریّه در کتاب «أضواء» پس از بیان جریانهای از تنهایی مولی الموالی و بی مقدار شمردن ارزشهای او و بی اعتنائی نمودن به او و خود را مقدّم بر آن بحر بیکران و دریای پهناور علم دانستن، آورده و کأنّه بدون اختیار این جمله از دهانش پریده است که: لَكَ اللَّهُ يَا عَلِيُّ!

آخر ای عجاج! ای مرد اهل مطالعه جامعه امروز! مگر سیّد حسن صدر در کتاب خود غیر از تقدّم ابورافع در تدوین که از شیعیان می باشد چه خطا و گناهی از وی سر زده بود تا شما دو صفحه مطالبی بی سروپا و بدون ارزش علمی، در مقام ردّ او ساخته و پرداخته و تحویل دادید؟!!

هر طلبه نوباوه میدانند که: عَلَتْ رَدُّ مُغِيرَةَ ضَبِّي بِرِصْحِيْفَةٍ صَادِقَةٍ كَمَا بِهِ قَدْرٌ دُو فِلْسٍ فِي نَزْدٍ أَوْ قِيَمَةٍ نَادِرَةٍ، عنوان و جاده بودن آن نیست؛ بلکه همان خیانتی است که مانند بسیاری از ائمه تابعین از عبدالله دیده است.

خوب است زودتر از گفتارتان و از حمایت کتب سنن که مشحون از روایات ابوهریره و امثاله می باشد، دست بردارید و الا گرفتار مناقشات امثال کلدزیه آلمانی خواهید شد و یکسره فاتحه جمیع کتب سنن و مسانیدتان را می خوانند که خوانده اند، آن وقت است که به حرف ماگوش خواهید داد و اعتراف خواهید نمود که اولین مدوّن در اسلام امیرالمؤمنین عليه السلام، و سپس ابورافع و سلمان و ابوذر و صحیفه سجّادیه است تا برسد به کتابهای حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام.

شما در کتاب ۵۳۵ صفحه ای خود که درباره تدوین در اسلام بحث نموده اید، با چند سطر فقط اشاره ای به تدوین امیرالمؤمنین عليه السلام نموده اید<sup>۱</sup> و فقط با یک سطر و نیم درباره حضرت باقر و با یک سطر و نیم درباره حضرت صادق بحث کرده اید:

۱- «السنة قبل التدوين» ص ۳۴۵: وقد اشتهرت صحيفه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب التي كان يعلقها في سيفه؛ فيها أسنان الإبل، وأشياء من الجراحات، و حرّم المدينة، ولا يقتل مسلم بكافر. (انظر «مسند» الإمام أحمد، ص ۴۴ و ۳۵ و ۱۲۱ و ۱۳۱، ج ۲، و «فتح الباری» ص ۸۳، ج ۷، و «ردّ الدارمی علی بشر» ص ۱۳۰)

وَ كَانَ عِنْدَ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (۵۶-۱۱۴ هـ) كُتُبٌ كَثِيرَةٌ سَمِعَ بَعْضَهَا مِنْهُ ابْنُهُ جَعْفَرُ الصَّادِقُ، وَقَرَأَ بَعْضَهَا.<sup>۱</sup> «و نزد محمد باقر پسر علی بن الحسین (۵۶-۱۱۴ هـ) کتب کثیره‌ای بود که بعضی از آنها را پسرش جعفر صادق شنید، و بعضی از آنها را خواند.»

وَ كَانَ عِنْدَ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ (۸۰-۱۴۸ هـ) رَسَائِلُ وَ أَحَادِيثُ وَ نُسخٌ، وَ كَانَ مِنْ ثِقَاتِ الْمُحَدِّثِينَ.<sup>۲</sup> «و نزد جعفر صادق پسر محمد باقر (۸۰-۱۴۸ هـ) رساله‌هایی و احادیث و نسخه‌هایی بوده است، و او از موثّقین محدّثین بوده است.» علم حضرت صادق جهان را فرا گرفته است؛ نام نبردن از وی و از مکتب عظیم وی و با چند کلمه مطلب را بهم سرآوردن، جز ارائه عرقِ اُمویّت و جانبداری از دربار معاویه و همدستانش چیزی را در بر ندارد. مُسْتَشَارِ عَبْدِ الْحَلِيمِ جَنْدِي مَرْدِ سُنِّي مَذْهَبِ مِصْرِي كِتَابِي بِه نَامِ «الإمام جعفر الصّادق» می‌نویسد، کتاب ۳۸۸ صفحه‌ای؛ و به قدری دقیق و گسترده بحث می‌کند که حقاً انسان در شگفت می‌ماند که این مرد سنی مذهب بوده است. وی درباره حضرت صادق عليه السلام اثبات می‌کند که نه تنها تشیع مرهون علم و خدمت حضرت امام صادق، بلکه جمیع اسلام وابسته و پیوسته بدان امام می‌باشد و بلکه عالم بشریت و جهان علم و حقیقت امروزه متکی به علوم جعفری می‌باشد. این است امام صادق!

وَ اَمَانُصَّ عِبَارَتِ ابُورِيّه كِه دَر اَن اَز «فَتَحَ الْبَارِي» حِكَايَتِ نَمُودِه اِسْتِ اِيْن اِسْتِ:  
«فَقَدَ رَوَى أَبُوهُرَيْرَةَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ وَ غَيْرُهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ:  
حَدَّثُوا عَن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرَجَ! وَ أَبُوهُرَيْرَةَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو مِنْ تَلَامِيذِ كَعْبِ  
الْأَحْبَارِ؛ وَ قَدْ جَاءَتِ الْأَخْبَارُ بِأَنَّ الثَّانِي - وَ هُوَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ - أَصَابَ  
يَوْمَ الْيَرْمُوكِ - زَامِلَتَيْنِ مِنْ عُلُومِ أَهْلِ الْكِتَابِ فَكَانَ يُحَدِّثُ مِنْهُمَا.»<sup>۳</sup>

۱- همین مصدر، ص ۳۵۴.

۲- همین مصدر، ص ۳۵۸.

۳- ص ۴ ج ۱ «تفسیر ابن کثیر». [تعلیق]

و زَادَ ابْنُ حَجَرٍ: فَتَجَنَّبَ الْأَخْذَ عَنْهُ لِذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْ أُمَّةِ التَّابِعِينَ.<sup>۱</sup>

و آنچه را که ابن حَجَر در «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۶۷ هفت سطر به آخر صفحه مانده، در مقام دلیل چهارم از علل عدم أخذ علماء از عبدالله بن عمرو و قلت روایات وی نسبت به أبوهریره - با وجود آنکه أبوهریره اعتراف دارد به آنکه: روایات عبدالله از روایات او بیشتر می باشد - آورده است، آن است که:

رَابِعُهَا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ كَانَ قَدْ ظَفَرَ فِي الشَّامِ بِحَمَلٍ جَمَلٍ مِنْ كُتُبِ أَهْلِ الْكِتَابِ فَكَانَ يَنْظُرُ فِيهَا وَيُحَدِّثُ مِنْهَا، فَتَجَنَّبَ الْأَخْذَ عَنْهُ لِذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْ أُمَّةِ التَّابِعِينَ؛ وَاللَّهُ أَعْلَمُ.<sup>۳</sup> اینک هر چه می نگریم تفاوتی در حکایت أبوهریره با نقل ابن حَجَر نمی باشد و نسبت دسّ و تزویر به أبوهریره دادن بدون مورد است.

و محصّل گفتار ما اثبات اولین مُدَوّن در اسلام بودن ابورافع است، بعد از مقام ثبوت، و لله الحمد و له الشکر با این بحث روشن شد که: گفتار آیه الله سیّد حسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» بحثی است صحیح و نظریه ای است مطابق با واقع.

باری در ابتدای بحث از ابورافع ذکر شد که: عبید الله بن ابی رافع کتابی فیمن حَضَرَ صِفِّينَ مَعَ عَلِيِّ وَ أَوْلَادِهِ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي رَافِعٍ كِتَابِي فِي فَنُونِ الْفِقْهِ عَلَيَّ مَذْهَبِ أَهْلِ الْبَيْتِ تَأْلِيفَ كَرَّمَهُ اللهُ.<sup>۴</sup>

### سَلْمَانِ فَارَسِي وَ أَبُو ذَرٍّ غِفَارِي، دُو صَحَابِي مُدَوّن بُوْدَه اَنْد

سیّد حسن صدر فرموده است:

- ۱- ص ۱۶۷ ج ۱ «فتح الباری». [تعلیق]
- ۲- «أضواء على السنة المحمدية» طبع سوّم، دار المعارف بمصر، ص ۱۶۴.
- ۳- «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» الطّبعة الرّابعة، ۱۴۰۸ هـ، دار احیاء التّراث العربی.
- ۴- «الفصول المهمة فی تألیف الأُمَّة» آیه الله سیّد عبدالحسین شرف الدّین موسوی، طبع پنجم، ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰.

### أَوَّلُ مَنْ صَنَّفَ فِي الْأَثَارِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ

اولین کسی که در آثار تصنیف نمود مولانا ابو عبدالله سلمان فارسی رضی الله عنه صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله بود. وی کتاب حدیث جاثلیق رومی را، که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پادشاه روم آن را فرستاد، تصنیف نموده است. شیخ ابو جعفر طوسی در «فهرست مصنفین شیعه» او را ذکر نموده است. و شیخ رشیدالدین ابو عبدالله محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب خود در رجال شیعه به نام «معالم العلماء» گوید: و صحیح آن است که اولین مصنف در اسلام، امیرالمؤمنین و پس از وی سلمان فارسی بوده است.

و از ابو حاتم سهل بن محمد سجستانی متوفی در سنه دو بیست و پنجاه در کتاب «الزینة» در جزء سوم در تفسیر الفاظ متداوله در میان اهل علم گذشت که می‌گوید: «اولین اسمی که در اسلام در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر شد لفظ شیعه بود. و این لقب چهار نفر از صحابه رسول الله بود: ابوذر، و سلمان فارسی، و مقداد بن اسود، و عمّار ابن یاسر، تا اوان صفین که این اسم در میان موالیان علی علیه السلام منتشر گشت.» بنابراین به نص امام ابو حاتم، این چهار نفر صحابه از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام میباشند. سپس مرحوم سید حسن صدر فرموده است: بدانکه اولین تصنیف کننده در آثار بعد از سلمان فارسی ابوذر غفاری بوده است.

ابوذر صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد که دارای کتاب «الخطبة» است که در آن امور واقعه پس از پیغمبر را شرح نموده است. آن را شیخ ابو جعفر طوسی در «فهرست» ذکر کرده است و اسناد خودش را در روایت آن به ابوذر رسانیده است. و شیخ ابن شهر آشوب مازندرانی در «معالم العلماء» گوید: صحیح آن است که: اولین کسی که در اسلام تصنیف نموده است، امیرالمؤمنین علیه السلام، و پس از وی سلمان فارسی، و سپس ابوذر غفاری رضی الله عنهما بوده‌اند.<sup>۱</sup>

۱- «تأسیس الشیعة لعلم الإسلام» ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱.

و در کتاب «الشّیعة و فنون الإسلام» فرماید: شیخ رشید الدّین ابن شهر آشوب در اوّل کتابش: «معالم العلماء» در جواب ترتیبی که در تصنیف از غزالی حکایت نموده است که: اوّلین کتابی که در اسلام تصنیف شده است کتاب ابن جریر در آثار و حرّوف التّفاسیر از مجاهد و عطاء در مکه، و سپس کتاب معمر بن راشد صنّعی در یمن، و پس از آن کتاب «موطأ» مالک بن انس، و سپس «جامع» سفیان ثوری می‌باشد، با این عبارت پاسخ داده است که: بلکه صحیح آن است که: اوّلین کسی که در اسلام تصنیف نمود امیرالمؤمنین علیّ (علیه السلام)، و پس از او سلمان فارسی (رضی الله عنه) و پس از او ابوذر غفاری (رضی الله عنه)، و پس از او اصّغ بن نباته، و پس از او عبیدالله بن ابی رافع، و پس از او «صحیفه کامله» از زین العابدین علیّ (علیه السلام) بوده است - تا آخر گفتارش.

و شیخ ابوالعبّاس نجاشی طبقه اوّل از مصنّفین را به مانند ما ذکر کرده است مگر اینکه تعیین سابق از آنها را ننموده است؛ و همچنین ترتیب میانشان را بیان نکرده است. و همچنین شیخ ابوجعفر طوسی ایشان را بدون ترتیب ذکر کرده است. بنابراین شاید شیخ ابن شهر آشوب برخورد کرده باشد بر چیزی که آن دو بدان برخورد نکرده‌اند. والله سبحانه ولیّ التّوفیق.

**تنبيه:** حافظ ذهبی در ترجمه ابان بن تغلب تصریح نموده است که: تشیع در تابعین و تابعین بسیار بوده است با وجود دین و ورع و صدق. و سپس گفته است: اگر حدیث این جماعت ردّ گردد تحقیقاً جمله‌ای از آثار نبویّه از میان رفته است؛ و این مفسده آشکاری است. - انتهی کلام ذهبی.

در اینجا سید حسن صدر می‌فرماید: قُلْتُ: در این گفتاری که از این حافظ کبیر ظهور نموده است تدبّر کن و شرف تقدّم کسانی را که ذکر نمودیم و سپس ذکر خواهیم نمود از تابعین و تابعین تابعین از شیعه دریاب!<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱- «الشّیعة و فنون الإسلام» مطبعة عرفان - صیدا سنه ۱۳۳۱ هجری، ص ۶۹ و ص ۷۰.



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ، وَالْمُرْتَضَى عَلِيٍّ، وَالْبَتُولِ فَاطِمَةَ، وَالحسن و الحسين سيّدی شباب أهل الجنة، و علی التسعة الطيبة الطاهرة من ولد الحسين؛ و العن اللّهم ظالمیهم و معانديهم و غاصبی حقوقهم و منكری فضائلهم و مناقبهم من الآن الى قیام يوم الدين.

لله الحمد و له المنة كه اين مجلد از «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در عصر روز جمعه يك ساعت به غروب مانده چهارم شهر ربيع الثاني يكهزار و چهارصد و سيزده هجريه قمریه به قلم حقير فقير مسكين مستكين در شهر مقدس رضوی تحت قبه و آستانه منوره آنحضرت -عليه و على آبائه و أبنائه أفضل السلام و التّحيّة و الإكرام - پایان پذیرفت.

و أنا الأحقر السيّد محمد الحسين الحسيني الطهراني بن السيّد محمد الصادق بن السيّد إبراهيم الطهراني.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
بعد از طبع اول کتاب ، مؤلف محترم قدس سره الشریف مطالبی  
بر آن افزوده اند که در این طبع بصورت ملحقات آورده می شود :

ص ۹۲ ، س ۲۳ ؛ گردیده است (تعلیقه):

یکی از مفاخر عصر ما آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی تغمده الله فی رضوانه، عالم محقق بصیر و فیلسوف الهی ، مرد ناشناخته و غائبی بود که حاوی علم و عمل بود . چون از جهت ثبوت بسیار بسیار مقدم بر جهت اثبات بود لهذا در زمان حیاتش که هم عصر با حقیر فقیر بود کسی او را نشناخت . حقیر گرچه محضرش را با آنکه ساکن طهران بود ادراک ننمودم - چرا که دوران تحصیلات حقیر در حوزه علمی قم و نجف بوده است و برای تحصیل در طهران درنگ نداشته ام - اما از نوشتجات و کتب مصنفه و مؤلفه و مصححه به دست او استفاده شایانی برده ام و پیوسته بروح او سلام و درود می فرستم و آحبه و اعزه از طلاب را به مطالعه کتب مستقله و تعلیقات او توصیه نموده ام .

وی در کتاب «دمع السجوم» که ترجمه «نفس المهموم» مرحوم محدث قمی می باشد در تعلیقه ص ۱۵۹ و ۱۶۰ چند جهت مختصر و روشن را بر عدم تحریف کتاب الله استدلال نموده است که مادر اینجا نقل می نمائیم :

«در این حدیث نبوی که سوره یس را نام می برد و همچنین احادیث متواتره بسیار که نام سوره ها در آن برده شده دلیل قطعی است که این سور در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله مرتب شده و آیات در جای خود قرار گرفته بود و مردم آنها را می شناختند و در حافظه یا مکتوب داشتند که تا پیغمبر میفرمود سوره بقره یا احزاب یا یس ، مردم ملتفت می شدند کدام سوره را میفرماید. و از اینکه سوره براءت بسم الله ندارد بخوبی معلوم می شود که در ترتیب آیات و ترکیب سور ، ذوق و سلیقه مردم بکار نرفته و محض متابعت نص رسول صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند . و اخبار آحادی که مخالف این أدله قطعی است قابل اعتماد نیست .

و نیز در خود قرآن کریم است که **فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ** ، و نیز **فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ** ؛ از آنها معلوم می‌شود این سوره‌ها و این که کدام آیه در کدام سوره باشد در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بدستور او بود .

و هم می‌بینیم در اول سوره‌های **الْمَر** است ، و در سوره **دُجْر** **الر** است ، و در چند سوره **حَم** است ، در یک سوره **حَم عَسَق** ، در سوره‌ای **طَس** ، در سوره‌ای **طَسَم** ، و به همین ترتیب با عنایت خاص به حروف ، این سوره‌ها را تنظیم کردند در عهد خود پیغمبر ، و سلیقه بکار نبردند .

و نیز معلوم است که وقتی سوره‌ای وحی می‌شد ، نویسندگان وحی می‌نوشتند و از روی آن نسخه‌های بسیار برداشته می‌شد و هزاران مردم از حفظ می‌کردند و در تمام عربستان منتشر می‌شد و هر سوره را هزاران نفر از بر داشتند و نوشته بودند ولو اینکه یک نفر همه سوره‌ها را یکجا از بر نداشت یا نوشته بود . نمی‌دانیم چرا بعضی مردم به راویان حدیث نسبت سهو نمی‌دهند که غالباً یک نفرند و به راویان قرآن که هزاران نفر بودند نسبت سهو و غلط می‌دهند ! و شیخ صدوق در اعتقادات خود گوید - [در اینجا پس از آنکه مفصلاً کلام صدوق و طبرسی را در «مجمع البیان» نقل کرده است فرموده است:] و بالاتر از همه علامه حلی (ره) در «تذکره» گوید که این قرآن امروزی ما همان مصحفی است که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام داشت و همانست که همه صحابه پیغمبر قبول کردند . و عثمان قرآن‌های دیگر را سوزانید .

و نیز گوئیم که : اختلاف در قرائت از زمان پیغمبر تا کنون بود و پیغمبر خود نوع این اختلاف را جائز دانسته بود و عثمان خطا کرد که خواست اختلاف در قرائت را براندازد ، چنانکه سید مرتضی در «شافی» فرموده است ، و اگر عثمان آنها را نسوزانیده بود مردم می‌دیدند که اختلاف قرائت در آن مصاحف مهم نیست .

و نیز گوئیم : سوره فاتحه را چند میلیون مسلمان روزی ده مرتبه به همین طور می‌خواندند و اگر کسی گوید : آن یک نفر سهو نکرد که سوره حمد را طور دیگر نقل کرد همه سهو کردند ، سخت بی‌خرد و بسیار سفیه است ، و باید گفت این یک نفر سهو کرد نه میلیونها نفوس .»

.....

ص ۳۶۷ ، س ۱۱ ؛ **أَنْ يَتَّبِعَنِي** (تعلیقہ):

در «سیره حلبیه» ج ۱ ، ص ۲۶۴ آورده است که :

« رسول خدا به عمر بن خطاب فرمود : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي . و أحمد و غیر او از عبدالله بن ثابت تخريج کرده اند كه گفت : عمر نزد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آمد و گفت : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! إِنِّي مَرَرْتُ بِأَخٍ لِي مِنْ قَرِيبَةٍ فَكَتَبَ لِي جَوَامِعَ مِنَ التَّوْرَةِ لِأَعْرِضَهَا عَلَيْكَ ! فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ . فَقَالَ عُمَرُ : رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ رَسُولًا . فَسُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ وَ قَالَ : وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَصْبَحَ فِيكُمْ مُوسَى ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ لَضَلَلْتُمْ : إِنَّكُمْ حَظَى مِنَ الْأُمَمِ ، وَ أَنَا حَظُّكُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ ! »

سُرِّيَ عَنْهُ : زَالَ عَنْهُ مَا كَانَ يَجِدُهُ مِنَ الْغَضَبِ أَوْ الْهَمِّ . الْحَظُّ : النَّصِيبُ وَ السَّهْمُ .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
**مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام**  
 آذینات  
 علامه آية الله الحاج سيد حسين بن علي طرانی

اعلام میدارد: کتب مطبوعه و در دست طبع معظم له از اینقرار است:

**دوره معارف:**

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

**دوره علوم:**

(۴) **أخلاق و حکمت و عرفان:**

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

۲ - رساله لُبُّ الألباب در سیر و سلوک اولی الألباب

۳ - توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی

۴ - مهر تابان یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه

عالم ربّانی علامه سید محمد حسین طباطبائی تبریزی (أفاض الله علينا من بركات تُربته)

۵ - روح مجرد یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر

حاج سید هاشم موسوی حداد (أفاض الله علينا من بركات تُربته)

**(۵) أبحاث تفسیری:**

۱ - رساله بدیعه فی تفسیر آیه «الرجال قوامون على النساء...»

۲ - ترجمه رساله بدیعه

۳ - رساله نوین درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمری

(۶) **أبحاث علمی و فقهی:**

۱ - رساله حول مسألة رؤية الهلال

۲ - وظیفه فرد مسلمان در إحيای حکومت

إسلام

۳ - ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»

۴ - نور ملکوت قرآن «چهار جلد»

۵ - نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک

شریعت دکتر عبدالکریم سروش

۶ - رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای

سهمگین بر پیکر مسلمین

۷ - نامه نقد و إصلاح پیش نویس قانون اساسی

(۷) **أبحاث تاریخی:**

۱ - لمعات الحُسین برخی از کلمات و مواعظ و

خطب حضرت سید الشهداء أبی عبدالله الحسین

عليه السلام

۲ - هدیه غدیریّه: دو نامه سیاه و سپید

شیخ از زمان رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم هم بیان حدیث مسکیره و مذوم کتابت حدیث بر این اساس در زمان خود رسول الله صلی الله علیه وآله کتبهائی نوشته است پس از آنحضرت مرتباً و مسلسلاً بیان حدیث و کتابت آن رواج شایع داشته است بشیعه بر اساس حدیث ابی تارک فی علم الثقلین کتاب الله معتزتی اعلیٰ تجی و انهما لئن نفیر قاضی یراد اعلیٰ انحضرت رسول خدا را اعلیٰ کرده و این حدیث اگر سنت است آنخذ کرد و یک قرن و نیم قبل از استیلاء دست بیابان حدیث و کتابت نمود. از صفحه ۵۵ و ۵۶ کتاب  
 اہم مطالب این مجلد:

۱- عنایت قرآن کریم و پیامبر عظیم و امرشان بر کتابت

۲- بحث مفصل در عدم تحریف قرآن

۳- سیر حدیث در شیعه و کتابت و تدوین آن از زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم

۴- منع خلفا از نقل و کتابت حدیث پیامبر و سیر تدوین حدیث در عاتق پس از یک قرن و نیم

۵- کتب مؤلفان امیر المؤمنین علیہ السلام: اولین کتابت تدوین در اسلام

انتشارات علامہ طباطبائی